



استاد محقق :

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

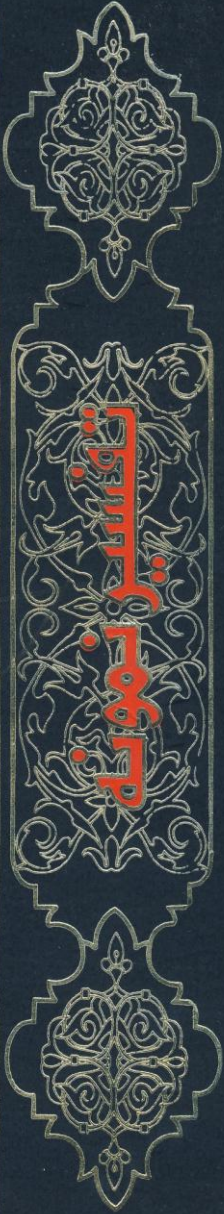
تفسیر نمونه

جلد بیست و سوم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری

جمعی از نویسندگان



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، مصحح

تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان (ویرایش ۱) - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۳.
۶۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.

جلد بیست و سوم (چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)

ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)

ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.

۲۹۷/۱۷۹

BP۹۸/م۷ت۷

۳۲۵۳-۷۶م

۱۳۷۷

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ - ۵۵۶۲۰۴۱۰
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
تلفن: ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۰۲۵۹



تفسیر نمونه جلد بیست و سوم

زیر نظر استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللهی، محسن قرانتی، محمد محمدی

• ناشر: دارالکتب الاسلامیه

• تیراژ: ۵۰۰ نسخه

• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷

• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری

• چاپ: چاپخانه سرور

• شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - 6 / ۹۶۴ - 440 - 004 - ISBN:

• شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۰۳۰-۰۰۳-۴۴۰-۰۰۳ / ۹۶۴ - 5 VOL.28 / ۹۶۴ - 440 - 030 - ISBN-SET:

• حق چاپ برای ناشر محفوظ است

• قیمت: ۶۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد بیست و سوم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

چگونه خدا را شکر نگوئیم؟

خدا را شکر که تلاش های مستمر چهارده ساله دسته جمعی سبب شد که، تفسیر نمونه وارد بیست و سومین جزء خود شود، و تدریجاً قلوب همه مشتاقان و عاشقان قرآن را تسخیر کند. و تا پایان کار، راه زیادی در پیش نیست، فقط «دو جلد دیگر» باقی مانده که امید است لطف خداوند بزرگ در باقیمانده این راه طولانی نیز یار و مددکار باشد، و این خدمت با موفقیت به پایان رسد.

این در حالی است که، ترجمه آن به زبان «اردو» تا جلد پنجم، با زیباترین صورتی، در «هند» و «پاکستان» انتشار یافته، و جلد اول ترجمه «عربی» زیر چاپ، و مقدمات ترجمه به زبان «انگلیسی» نیز فراهم می گردد.

اما هر قدر به اواخر قرآن نزدیک تر می شویم، شتاب مشتاقانه ما، توأم با دلهره، بیشتر می شود، «شتاب» به خاطر فوت نشدن هفته ها و روزها، بلکه ساعت ها ودقائق، و «دلهره» به خاطر این که، شاید بحث هائی در مجلدات سابق بوده که حق آن کاملاً ادا نشده، و باید در این مجلدات جبران گردد، یا وعده هائی که درباره شرح مسائلی داده ایم مبادا از قلم بیفتد. بحمد الله نه تنها با گذشت این مدت، خستگی و فتوری در کار تفسیر حاصل نشده، بلکه تلاش ها و کوشش ها فزون تر شده است، و لذا امید می رود که هر چه

جلوتر می‌رویم بحث‌ها پربارتر گردد، به خصوص این که از تمام تجربیات گذشته برای وصول به این هدف کمک گرفته می‌شود.

در اینجا لازم است نکاتی را که با گذشت دهها سال کار غیر مرتب، و بیش از چهارده سال کار مرتب، روی تفسیر قرآن مجید درباره این کتاب بزرگ آسمانی بر ما روشن شده است، در اختیار پژوهشگران قرآن قرار دهیم، شاید گام مؤثری در راه شناخت قرآن باشد.

ما معتقدیم:

۱ - هر قدر انسان به قرآن نزدیک‌تر می‌شود، بهتر این حقیقت را لمس می‌کند که قرآن دریای عظیم و بی‌کرانی است، که هر اندازه درباره آن سخن گفته شود کم است، هر زمان غواصان در آن فرو روند، گوهرهای تازه‌ای استخراج می‌کنند، و باز هم آنچه ناگفته مانده در برابر آنچه گفته شده، بسیار زیاد است.

فراموش نمی‌کنم در ابتدای کار تفسیر، یکی از علمای شهرستان‌ها می‌گفت: بعد از تفسیر «مجمع البیان» جایی برای تفسیر دیگری باقی نیست (مقصودش این بود که ما خود را به زحمت نیاندازیم!).

گفتم: گمان می‌کنم وقتی مرحوم «طبرسی» مشغول تفسیر «مجمع البیان» شده بود، به او نیز گفتند چون «شیخ طوسی» تفسیر «تبیان» را نوشته، دیگر جایی برای «مجمع البیان» نیست، ولی گذشت زمان نشان داد که نه تنها جا برای «مجمع البیان» وسیع بوده، بلکه اگر صدها تفسیر دیگر برای قرآن از سوی متفکران نوشته شود، هنوز مطالب ناگفته بسیار است.

و باید هم چنین باشد؛ چرا که قرآن سخن خدا است، و سخن خدا از علم بی‌پایان او سرچشمه گرفته، آن هم باید بی‌انتهای باشد.

۲- به راستی هر قدر انسان با قرآن آشنا تر می شود، به عمق این گفتار علی (علیه السلام) که در «نهج البلاغه» آمده است بهتر پی می برد که فرمود: «درمان دردهای خود را از قرآن بخواهید» (فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ).

و اگر مسلمین جهان امروز با مشکلات و درد و رنج های بسیاری رو به رو هستند، همه به خاطر فراموش کردن این کتاب آسمانی است؛ چرا که در لابلاهای آیاتش دستورهای نهفته، که به کار گرفتن آنها می تواند به همه بدبختی های کنونی پایان دهد، توطئه های دشمنان را در هم بشکند، فتنه ها را خاموش سازد، صفوف را متحد کند، زنجیرهای اسارت را پاره نماید، سطح افکار را بالا ببرد، نیات را خالص، و شرّ جنایتکاران بزرگ جهان را دفع کند و به نابسامانی ها سامان بخشد، ولی «وَمَا يَعْزُبُهَا إِلَّا أَلْعَالِمُونَ»!

عیب بزرگ اینجاست که، گروهی اصلاً قرآن را نمی خوانند، و آنها که می خوانند آخرین همتشان این است که تجوید و آهنگ آن را دست کنند.

۳- این که می گوئیم قرآن نور و روشنایی است «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ»، حقیقتی است که ما آن را لمس کرده ایم، اگر برای بعضی از دورافتادگان این سخن نسیه باشد، برای ما کاملاً نقد است، به خدا سوگند که ادامه کار روی قرآن و بررسی آیات نورانی آن در قلب و جان انسان، چنان نورانیت فوق العاده و لذت توصیف ناپذیری ایجاد می کند، که جلوه های خدا را در این آیات به خوبی می توان مشاهده کرد، و از باده طهور عشق حق سرمست شد، هر چند بی خبران هنوز چیزی دریافته اند.

به همین دلیل، به همه راهیان راه حق و مشتاقان مخلص شناخت اسلام از تمام قشرها، توصیه می کنیم هر چه می توانید به قرآن نزدیک و نزدیک تر شوید، و جمال و جلال و عظمت خدا و عظمت اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حل مشکلات بزرگ

اجتماعی را در آئینه آن ببینید.

۴ - این که می گوئیم قرآن بزرگ ترین معجزه جاویدان است، سخنی است که در نخستین برخورد با قرآن قابل اثبات است، ولی عمق این مطلب وقتی درک می شود که انسان روی قرآن کار کند، ریزه کاری ها، ظرافت ها، دقت ها، لطف ها و قهرها، بشارت ها و انذارها، الگوها و اسوه ها، پیام ها و رهنمودها، مثل ها و تاریخ ها، تفسیرها و تحلیل ها، دلایل محکم، تصویر زیبا، منطقی شیرین، بیان جذاب و خلاصه نکته های غیر قابل توصیف قرآن را از نزدیک در لابلای آیاتش مشاهده کند، آنگاه با تمام وجود اعتراف خواهد کرد:

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ» «خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است، آیاتی مکرر دارد (اما تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که در برابر پروردگارشان خاشعند می افتد، سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدای می گردد، این هدایت الهی است که هر کس را بخواهد با آن راهنمایی می کند» (۱).

به امید آن روز که قرآن در متن زندگی همه مسلمانان نفوذ کند، و در همه صحنه های اجتماعی آنان حضور یابد. « آمین »

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملامحسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهان از مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدرّ المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد بیست و سوم

سوره های

قمر - الرحمن - واقعه - حدید

مجادله - حشر

جزء ۲۷ قرآن مجید

سوره قمر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۵۵ آیه است

تاریخ شروع

۱۵ / ربیع الاول / ۱۴۰۶

۱۳۶۴ / ۹ / ۷

محتوای سوره قمر

این سوره ویژگی سوره های مکی را، که بحث های داغ از مبدأ و معاد است در بر دارد، و مخصوصاً بیانگر کیفرهای گروهی از اقوام پیشین است، که بر اثر لجاجت و عناد و پیمودن راه کفر و ظلم و فساد، یکی پس از دیگری، به عذاب های کوبنده الهی گرفتار، و هلاک شدند. و به دنبال هر یک از این سرگذشت ها، جمله: وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ: «ما قرآن را برای تذکر سهل و آسان ساختیم، آیا کسی هست که پند گیرد» تکرار می کند، تا درسی باشد برای مسلمین و کفار!

روی هم رفته محتوای این سوره را در هفت بخش، می توان خلاصه کرد:

- ۱ - آغاز سوره، از مساله نزدیکی قیامت و موضوع «شق القمر» و اصرار مخالفان در انکار آیات الهی سخن می گوید.
- ۲ - در بخش دیگر، از نخستین قوم سرکش و متمرّد و لجوج یعنی قوم «نوح» و مساله «طوفان» به صورت فشرده ای بحث می کند.
- ۳ - بخش دیگر، داستان قوم «عاد» و عذاب دردناک آنها را شرح می دهد.
- ۴ - در چهارمین بخش، سخن از قوم «ثمود» و مخالفت آنها با پیامبرشان «صالح» (علیه السلام) است، و همچنین «معجزه ناقه»، و بالاخره مجازات آنها با «صیحه آسمانی» است.
- ۵ - سپس، به سراغ قوم «لوط» می رود، و ضمن اشاره گویا و فشرده ای به کفر و انحراف اخلاقی آنها، به قسمتی از عذاب دردناکشان اشاره می کند.
- ۶ - در بخش دیگر، سخن بسیار کوتاهی از «آل فرعون» و مجازات آنها

آمده.

۷ - و در آخرین بخش، مقایسه ای میان این اقوام و مشرکان «مکه» و مخالفان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کرده، آینده خطرناکی را که در صورت ادامه این راه در پیش دارند، بازگو می کند، و سوره را با شرح قسمتی از مجازات مجرمان در قیامت، و پاداش های عظیم پرهیزگاران، پایان می دهد.

آیات سوره، غالباً کوتاه، و بسیار داغ و تکان دهنده است.

نام گذاری سوره به نام «قمر»، به مناسبت نخستین آیه این سوره است که، از «شق القمر» بحث می کند.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: وَ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ اقْتَرَبَتْ السَّاعَةُ فِي كُلِّ غَيْبٍ بُعِثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ مَنْ قَرَأَهَا كُلَّ لَيْلَةٍ كَانَ أَفْضَلَ وَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ مُسْفَرًّا عَلَى وَجْهِ الْخَلَائِقِ: «هر کس سوره «اقتربت» را یک روز در میان بخواند، روز قیامت در حالی برانگیخته می شود که، صورتش همچون ماه در شب بدر است، و هر کس آن را هر شب بخواند، افضل است، و در قیامت نور و روشنایی صورتش بر سایر خلائق برتری دارد» (۱).

مسلماً این درخشندگی صورت در صحنه قیامت، نشانه ایمان قوی و راستینی است که در سایه تلاوت این سوره، و تفکر، و سپس، عمل به آن حاصل شده است، نه تلاوت خالی از اندیشه و عمل.

- ۱ أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ
 ۲ وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ
 ۳ وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت!

۲ - و هر گاه نشانه و معجزه ای را ببینند روی گردانده، می گویند: «این سحری مستمر است!»

۳ - آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند؛ و هر امری قرارگاهی دارد.

تفسیر:

ماه شکافته شد!

در آیه نخست، از دو حادثه مهم، سخن به میان آمده: یکی نزدیک شدن قیامت است، که عظیم ترین دگرگونی را در عالم آفرینش همراه دارد، و سرآغازی است برای زندگی نوین در جهان دیگر، جهانی که عظمت و گستردگی آن برای ما زندانیان عالم دنیا، قابل درک و توصیف نیست.

و حادثه دیگر، معجزه بزرگ «شق القمر» است، که هم دلیلی است بر قدرت خداوند بزرگ بر هر چیز، و هم نشانه ای است از صدق دعوت پیغمبر گرامیش.

می فرماید: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت!» (اُقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ).

قابل توجه این که، سوره گذشته (سوره نجم) با جمله هائی پیرامون نزدیکی قیامت پایان گرفت: «أُزِفَتِ الْأَازِفَةُ» و این سوره با همین معنی آغاز می شود، و این تأکیدی است بر این موضوع که قیامت نزدیک است، گرچه در مقیاس عمر دنیا ممکن است هزاران سال طول بکشد، اما با توجه به مجموع عمر این جهان از یکسو، و با توجه به این که تمام عمر دنیا در برابر قیامت، لحظه زودگذری بیش نیست، منظور از این تعبیر روشن می شود.

ذکر این دو حادثه با هم، همان گونه که جمعی از مفسران گفته اند، به خاطر آن است که، اصولاً ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که آخرین پیامبران الهی است، خود از نشانه های نزدیکی قیامت است، لذا در حدیثی از خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ: «مبعوث شدن من و قیامت همچون این دو است» (۱) (اشاره به دو انگشت مبارکش که در کنار هم قرار گرفته).

از سوی دیگر، شکافتن ماه، خود دلیلی است بر امکان به هم ریختن نظام کواکب، و نمونه کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه رستاخیز، در این جهان رخ می دهد؛ چرا که تمامی کواکب و ستارگان و زمین در هم می ریزند، و عالمی نو به جای آنها ایجاد می شود.

طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن نیز کرده اند: «مشرکان نزد

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمدند و گفتند: اگر راست می گوئی و تو پیامبر خدائی، ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را بکنم، ایمان می آورید؟ عرض کردند: آری - و آن شب، شب چهاردهم ماه بود - پیامبر(صلی الله علیه وآله) از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته اند به او بدهد، ناگهان ماه به دو پاره شد، و رسول الله(صلی الله علیه وآله) آنها را یک یک صدا می زد و می فرمود: ببینید! (۱)

در این که چگونه ممکن است این کره عظیم آسمانی شکافته شود، و وجود چنین حادثه ای چه تأثیراتی بر کره زمین و منظومه شمسی می گذارد؟ و چگونگی جذب دو نیمه ماه بعد از شکافتن، و این که چگونه ممکن است چنین حادثه ای رخ داده باشد و تواریخ جهان ذکری از آن به میان نیاورند؟ و سؤالات دیگری در این زمینه، به خواست خدا در بحث نکات، مشروحاً از آن سخن خواهیم گفت.

نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است این که: بعضی از مفسران که تحت تأثیر پاره ای از القائنات سوء قرار گرفته اند، و انجام هر گونه عمل خارق عادتی را (جز قرآن) برای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) منکر شده اند، با توجه به وضوح آیه فوق، و کثرت روایاتی که در این زمینه در کتب علمای اسلام نقل شده، به زحمت افتاده اند که، چگونه این خارق عادت را توجیه کنند؟ و طوری از کنار آن بگذرند که، جنبه اعجاز آن نفی شود.

ولی حق این است که: مسأله «شق القمر» به صورت اعجاز، انجام گرفته، و آیات بعد، شواهد روشنی بر این امر در بر دارد، چه خوب بود آنها در آن اعتقاد نادرست تجدید نظر می کردند، تا بدانند که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز معجزات و خوارق عادتی داشته، و اگر آیاتی از قرآن آن را نفی می کند، اشاره به «معجزات

۱ - «مجمع البیان» و کتب تفسیر دیگر، ذیل آیه مورد بحث.

اقتراحی» است که گروهی بهانه جو، مطرح می کردند، نه قصد پذیرش حق داشتند، و نه بعد از انجام آن تسلیم حق می شدند، ولی، معجزاتی که برای تحقیق حقیقت مطالبه می شد، از سوی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) انجام می گرفت، و شواهد فراوانی بر این امر، در تاریخ زندگی آن حضرت وجود دارد.

آنگاه قرآن می افزاید: «مخالفتان لجوج هنگامی که نشان و معجزه ای را بر صدق دعوت تو می بینند اعراض کرده، می گویند این سحری است مستمر!» (وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ).

تعبیر به «مُسْتَمِرٌّ» اشاره به این است که، آنها معجزات مکرری از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دیده بودند، که «شق القمر» ادامه آن بود، آنها همه را بر تداوم سحر حمل می کردند، و آن را «سحری مستمر» می پنداشتند، هر چند این تهمت، بهانه ای بود برای عدم تسلیم در مقابل حق.

بعضی از مفسران، «مُسْتَمِرٌّ» را به معنی «قوتمند» تفسیر کرده اند (چنان که می گویند: «حَبْلٌ مَّرِيرٌ»: یعنی طناب محکم) و بعضی آن را به معنی «گذرا و ناپایدار» تفسیر نموده، ولی ظاهر همان تفسیر اول است.

در آیه بعد، به نکته مخالفت آنها، و همچنین به نتیجه شوم این مخالفت، اشاره کرده، می افزاید: «آنها تکذیب کردند، و از هوای نفسشان پیروی نمودند، و هر امری قرارگاهی دارد» (وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَمِرٌّ).

سرچشمه مخالفت آنها، و تکذیب پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، یا تکذیب معجزات و دلائل او، و همچنین تکذیب رستاخیز و قیامت، پیروی از هوای نفس بود، تعصب ها، لجاجت ها و خودخواهی ها به آنها اجازه نمی داد که در برابر حق

تسلیم شوند، و از سوی دیگر، علاقه به بی بند و باری برای کامجویی از لذات، بدون هیچ قید و شرط، و آلودگی به هر گناه و ستم، مانع از این بود که دعوت حق را پذیرا شوند؛ چرا که قبول این دعوت مسئولیت آفرین بود.

آری، همیشه چنین بوده، و همواره چنان خواهد بود که مانع بزرگ در مسیر حق، «هواپرستی» است.

منظور از جمله: وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٍّ: «هر چیز سرچشمه و قرارگاهی دارد»، این است که، هر کس به سزای عمل خویش می رسد، قرارگاه نیکی نیکانند، و قرارگاه شرّ بدان.

این تعبیر، احتمالاً اشاره به این حقیقت است که، هیچ چیز در این عالم از میان نمی رود، و هر کار نیک و بدی، ثابت و باقی می ماند، تا انسان جزای آن را ببیند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده است که، تکذیب ها و اتهامات نمی تواند برای همیشه چهره حق را بپوشاند، بلکه، همه چیز به سوی قرارگاه خویش پیش می رود، و چیزی نمی گذرد که، چهره زیبای حق آشکار، و چهره زشت و منفور باطل نیز، ظاهر می گردد، و این یک سنت الهی در عالم هستی است.

این تفسیرها منافاتی با یکدیگر ندارد، و ممکن است همه آنها در مفهوم آیه جمع باشد.

نکته ها:

۱ - «شق القمر» یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

گرچه بعضی از کوتاه نظران اصرار دارند: این معجزه را طوری توجیه کنند که

از صورت یک خارق العاده خارج شود، چنانکه گفته اند: آیه فوق، از آینده خبر می دهد، و مربوط به «اشراط ساعت»، یعنی حوادث قبل از قیامت است، ولی، قرائن متعددی در آیه وجود دارد که، تأکید بر وقوع یک اعجاز می کند، از جمله، ذکر این موضوع، به صورت «فعل ماضی»، که نشان می دهد «شق القمر» واقع شده است، همان گونه که نزدیکی رستاخیز با ظهور آخرین پیامبر نیز تحقق یافته.

به علاوه اگر سخن از معجزه نباشد، هیچ تناسبی با نسبت «سحر» به پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در آیه بعد آمده است ندارد، و همچنین با جمله «وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ» که خبر از تکذیب آنها می دهد، هماهنگ نیست.

افزون بر اینها، روایات فراوانی در کتب اسلامی، در زمینه وقوع این اعجاز نقل شده، که در حد شهرت یا تواتر است، و لذا قابل انکار نمی باشد.

در اینجا به گفتاری از «فخر رازی» و «طبرسی»، دو مفسر معروف اهل سنت و شیعه اشاره می کنیم، «فخر رازی» می گوید: «عموم مفسران معتقدند، مراد از آیه این است که، ماه شکافته شد، و روایات صحیحی نیز بر این معنی دلالت می کند، و امکان عقلی آن نیز جای تردید نیست، و از سوی دیگر، پیامبر صادق (صلی الله علیه و آله) از آن خبر داده، بنابراین، باید آن را پذیرفت، اما داستان عدم خرق و التیام در افلاک (طبق عقیده ابطال شده بطلمیوسی) مطلبی بی اساس و غیر علمی است؛ چرا که با دلایل عقلی ثابت شده که، خرق و تخریب در آسمان ها کاملاً ممکن است.

مرحوم «طبرسی» نیز در «مجمع البیان» می گوید: «مفسران این آیه را مربوط به معجزه «شق القمر» در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می دانند، سپس تنها کسی را که در جهت مخالف این عقیده نام می برد «عطا» و «حسن» و «بلخی» است که با

بی اعتنائی از قول آنها می گذرد».

بعضی نقل کرده اند: «حذیفه» صحابی مشهور، داستان «شق القمر» را در حضور جمع کثیری در مسجد «مدائن» نقل کرد و هیچ کس بر او ایراد نگرفت، با این که بسیاری از حاضران، عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک کرده بودند» (این حدیث را در المثنور و قرطبی در ذیل آیه مورد بحث آورده اند).

بنابراین، با توجه به خود آیه و قرائن موجود در آن، و از نظر روایات، و اقوال مفسران، موضوع «شق القمر» قابل انکار نیست، البته در اینجا سؤالاتی وجود دارد که به پاسخ آن خواهیم پرداخت.

۲ - «شق القمر» از نظر علوم روز

از سؤالات مهمی که در این بحث مطرح است این است که: وقوع انشقاق و شکاف در اجرام آسمانی، اصولاً امکان دارد؟ یا این که علم آن را به کلی نفی می کند؟

پاسخ این سؤال، با توجه به مطالعات و اکتشافات دانشمندان فلکی، چندان پیچیده نیست؛ زیرا اکتشافات می گوید: چنین چیزی نه تنها محال نیست، بلکه بارها نمونه های آن مشاهده شده، هر چند در هر کدام، عوامل خاصی مؤثر بوده است.

به تعبیر دیگر: کراراً در دستگاه منظومه شمسی و سایر کرات آسمانی، انشقاق ها و انفجارهایی روی داده است که، برای نمونه موارد زیر را یادآور می شویم:

الف - پیدایش منظومه شمسی

این نظریه از سوی همه دانشمندان پذیرفته شده است که: تمام کرات

منظومه شمسی در آغاز جزء خورشید بوده، که بعداً از آن جدا شده، و هر یک در مدار خود به گردش درآمده است.

منتها درباره عامل این جدائی گفتگو است:

«لاپلاس» معتقد است: عامل این جدائی «نیروی گریز از مرکز» در «منطقه استوائی»، خورشید بوده، به این معنی که در آن هنگام که خورشید به صورت توده گاز سوزانی بود (و هم اکنون نیز چنین است) و به دور خود گردش می کرد، سرعت این گردش در «منطقه استوائی» سبب شد که، قطعاتی از آن جدا گردد، و در فضا پراکنده شود، و به دور مرکز اصلی یعنی خورشید، به گردش درآید.

ولی، تحقیقات بعضی دیگر از دانشمندان بعد از «لاپلاس»، منتهی به فرضیه دیگری شده که: عامل این جدائی را وقوع جزر و مدهای شدیدی در سطح خورشید، بر اثر عبور یک ستاره عظیم از نزدیکی آن، می شمرد.

طرفداران این فرضیه که حرکت وضعی خورشید را در آن روزگار کافی برای توجیه جدائی قطعاتی از آن نمی دانند، دست به سوی این فرضیه دراز کرده، می گویند: این جزر و مد، امواج عظیمی در سطح خورشید به وجود آورد، درست همانند سقوط قطعه سنگ عظیمی در یک اقیانوس، و بر اثر آن قطعاتی از خورشید، یکی پس از دیگری به خارج پرتاب شد، و به گرد «کره مادر» به گردش درآمد.

در هر حال، عامل جدائی هر چه باشد، مانع از این نیست که همه معتقدند پیدایش منظومه شمسی، از طریق انشقاق و جدائی ها صورت گرفته است.

ب - «آستروئیدها»

«آستروئیدها» قطعات سنگ های عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه شمسی در گردشند، و گاهی از آنها به کرات کوچک و «شبه سیارات» تعبیر

می کنند، بزرگی بعضی از آنها چنان است که قطر آن به ۲۵ کیلومتر می رسد، ولی غالباً از این کوچکتند.

دانشمندان عقیده دارند: «آستروئیدها» بقایای سیاره عظیمی هستند که، در مداری میان مدار «مریخ» و مدار «مشتری» در حرکت بوده، سپس بر اثر عوامل نامعلومی، منفجر و شکافته شده است.

تاکنون بیش از ۵ هزار «آستروئید» کشف و مشاهده شده، و عده زیادی از آنها که بزرگ تر هستند نام گذاری، و حجم و مقدار و مدت حرکت آنها به دور خورشید، محاسبه شده است، بعضی از فضاشناسان برای «آستروئیدها»، اهمیت خاصی قائلند، و معتقدند احیاناً می توان از آنها به عنوان پایگاهی برای مسافرت به نقاط دور دست فضا، استفاده کرد! این نمونه دیگری از انشقاق در اجرام آسمانی است.

ج - «شهاب ها»

«شهاب ها» سنگ های بسیار کوچک آسمانی هستند، که گاه از اندازه «فندق» تجاوز نمی کنند، و به هر حال با سرعت شدیدی در مدار خاصی بر گرد خورشید در گردشند، و گاه که مسیر آنها با مدار کره زمین تقاطع پیدا می کند، به سوی زمین جذب می شوند.

این سنگ های کوچک، بر اثر شدت برخورد با هوایی که زمین را احاطه کرده، به خاطر سرعت سرسام آوری که دارند، داغ و برافروخته و مشتعل می شوند، و ما به صورت یک خط نورانی زیبا در لابلای جوّ زمین آنها را مشاهده می کنیم، و از آن به «تیر شهاب» تعبیر می نمائیم.

و گاه تصور می کنیم که، ستاره دوردستی است که سقوط می کند، در حالی که شهاب کوچکی است که در فاصله بسیار نزدیکی آتش گرفته، و سپس

خاکستر می شود.

مدار گردش «شهاب‌ها» با مدار زمین، در دو نقطه تماس دارد، به همین دلیل در «مرداد ماه» و «آبان ماه» که دو نقطه تقاطع دو مدار است، شهاب‌ها بیشتر دیده می شوند. دانشمندان می گویند: اینها بقایای ستاره دنباله داری است که، بر اثر حوادث نامعلومی منفجر، و از هم شکافته شده است.

این هم نمونه دیگری از انشقاق در کرات آسمانی.

به هر حال، مسأله انفجار و انشقاق در کرات آسمانی، امری بی سابقه نیست، و هرگز از نظر علم، محال نمی باشد، تا گفته شود اعجاز به محال تعلق نمی گیرد. اینها همه، در مورد انشقاق است، ولی بازگشت آن به حال معمولی، بر اثر نیروی جاذبه ای که میان دو قطعه وجود دارد کاملاً امکان پذیر است.

گرچه در هیئت قدیم که بر محور عقیده «بطلمیوس» و افلاک نه گانه پوست پیازی اش، دور می زد، چنان این افلاک بلورین به هم پیوسته بودند که، خرق و التیام آنها از نظر جمعی محال بود، و لذا پیروان این عقیده، هم «معراج جسمانی» را منکر بودند، و هم «شق القمر» را؛ چرا که موجب شکافته شدن، و سپس التیام در افلاک بود، ولی امروز که فرضیه «هیئت بطلمیوسی» به دست افسانه‌ها و اسطوره‌های خیالی سپرده شده، و اثری از آن افلاک نه گانه باقی نمانده، زمینه ای برای این سخنان باقی نیست.

شاید این نکته نیاز به یادآوری نداشته باشد که «شق القمر» تحت یک عامل طبیعی معمولی صورت نگرفت، بلکه جنبه اعجاز داشت، ولی چون اعجاز به محالات تعلق نمی گیرد، منظور در اینجا بیان امکان این مطلب بود (دقت کنید).

* * *

۳- «شق القمر» از نظر تاریخی

ایراد دیگری که بعضی از ناآگاهان به مسأله «شق القمر» دارند، این است که: اگر این امر حقیقتی داشت با آن همه اهمیتی که دارد، باید در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست.

ولی، برای این که روشن شود این ایراد تا چه حد قابل اهمیت است، باید تجزیه و تحلیلی روی جهات مختلف این مسأله صورت گیرد:

الف - باید توجه داشت که «ماه»، همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤیت است، نه در تمام آن، بنابراین، نیمی از مردم روی زمین، از این حساب خارجند.

ب - در نیمی از همین نیم کره نیز، اکثریت قریب به اتفاق آنها در خوابند؛ زیرا بعد از نیمه شب است، به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می توانند از چنین حادثه ای با خبر شوند.

ج - در بخش قابل رؤیت نیز، هیچ مانعی ندارد که قسمت های قابل توجهی از آسمان ابری، و چهره ماه با ابر پوشیده شده باشد.

د - حوادث آسمانی، در صورتی جلب توجه افراد می کند که یا مانند صاعقه ها، توأم با سر و صدای شدید باشد، یا مانند خسوف و کسوف کلی، نور به طور کامل قطع شود، آن هم برای یک مدت نسبتاً طولانی.

به همین دلیل در خسوف های جزئی و ماه گرفتگی های مختصر، اگر قبلاً از طرف منجمین اعلام نشود، کمتر کسی با خبر می گردد، و حتی گاه بسیاری از مردم، از خسوف کلی نیز بی خبر می مانند.

تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می کنند، و یا کسانی که تصادفاً چشم آنها به آسمان بیفتد، ممکن است از چنین جریانی باخبر شوند، و

عده ای دیگر را نیز با خبر سازند.

بنابراین، چنین حادثه کوتاه مدتی، آن طور که ابتدا تصور می شود مایه جلب توجه عمومی مردم جهان نیست، مخصوصاً مردم آن زمان که اصولاً برای اجرام آسمانی، اهمیت کمتری قائل بودند.

هـ - به علاوه وسائل ثبت مطالب در تاریخ، و نشر آن در آن زمان ها محدود بود، و حتی تعداد باسوادها بسیار کم بودند، و کتاب ها خطی بود، مثل امروز نبود که حوادث مهم، برق آسا به وسیله رادیوها و تلویزیون ها و مطبوعات در سراسر جهان نشر شود. با توجه به این جهات و جهات دیگر، هرگز نمی توان از عدم ذکر این حادثه در غیر تواریخ اسلامی تعجب کرد، و آن را دلیل بر نفی آن گرفت.

۴ - تاریخ وقوع این معجزه بزرگ

در این که «شق القمر» در «مکه» و قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) واقع شده، در میان مفسران و روات حدیث بحثی نیست، ولی از بعضی روایات استفاده می شود: این امر در آغاز بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده، (۱) در حالی که از بعضی دیگر برمی آید که: این امر نزدیک هجرت و در اواخر دوران «مکه» روی داده است، آن هم بنا به تقاضای حقیقت جویانی بود که از «مدینه» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمدند و در «عقبه» با او بیعت کردند. (۲) و نیز در بعضی روایات می خوانیم که: علت پیشنهاد «شق القمر» به پیامبر (صلی الله علیه وآله) این بود که می گفتند: سحر در امور زمینی اثر می گذارد، ما می خواهیم

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۳۵۴، حدیث ۸.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۳۵۲، حدیث ۱.

مطمئن شویم که معجزات محمد(صلی الله علیه وآله) سحر نیست. (۱)

حتی جمعی از متعصبان لجوج بعد از دیدن این معجزه بزرگ گفتند: ما قبول نخواهیم کرد، مگر این که کاروان های «شام» و «یمن» فرا رسند، و از آنها سؤال کنیم: آیا آنها در مسیر خود چنین چیزی را دیده اند؟ اما هنگامی که مسافران گفتند: دیده ایم، باز ایمان نیاوردند! (۲)

آخرین نکته ای که ذکر آن نیز در اینجا لازم است این که: این معجزه بزرگ، همانند بسیاری از معجزات دیگر، در تواریخ و روایات ضعیف با خرافاتی آمیخته شده، که چهره آن را در نظر اندیشمندان دگرگون ساخته است، مانند فرود آمدن قطعه ای از ماه به روی زمین، ولی باید با دقت این خرافات را از آن جدا کرد، تا چهره اصلی معجزه، که جنبه علمی دارد لوث نشود.

* * *

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۳۵۵، حدیث ۱۰.

۲ - «در المثور»، جلد ۶، صفحه ۱۳۳.

- ۴ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ
 ۵ حِكْمَةٌ بِالْعَهَةِ فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ
 ۶ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكْرٌ
 ۷ خُسْفًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُتَشَشِرٌ
 ۸ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ

ترجمه:

۴ - به اندازه کافی برای بازداشتن از بدی ها اخبار (انبیاء و امت های پیشین) به آنان رسیده است!

۵ - (این آیات)، حکمت بالغه الهی است؛ اما اندازها فایده نمی دهد!

۶ - بنابراین از آنها روی بگردان، و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می کند.

۷ - آنان در حالی که چشمهایشان از شدت وحشت به زیر افتاده، همچون ملخ های پراکنده از قبرها خارج می شوند.

۸ - در حالی که به سوی این دعوت کننده گردن می کشند؛ کافران می گویند: «امروز روز سخت و دردناکی است»!

تفسیر:

آن روز که همه از قبرها خارج می شوند

به دنبال بحثی که در آیات قبل، پیرامون جمعی از کفار که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را

تکذیب کردند، و در برابر هیچ معجزه‌ای سر تسلیم فرود نمی‌آوردند، شد، در آیات مورد بحث، تشریح بیشتری درباره این گونه افراد، و همچنین سرنوشت دردناک آنها در قیامت آمده است.

نخست می‌فرماید: چنان نیست که این گروه بی‌خبر باشند، بلکه «اخباری که می‌تواند موجب انزجار آنها از زشتی‌ها و بدی‌ها شود، به اندازه کافی برای آنها آمده است» (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ).

بنابراین، کمبودی در تبلیغ داعیان الهی نبوده، «هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام خود آنهاست» نه گوش شنوائی دارند، نه روح حق‌طلبی، و نه این مقدار از تقوا، که آنها را دعوت به تحقیق و تدبیر در آیات الهی کند.

منظور از «انباء» (اخبار) همان خبرهای امت‌های پیشین و اقوامی است که، به عذاب‌های گوناگون هلاک شدند، و نیز اخبار قیامت، و مجازات ظالمان و کافران که در قرآن از روی آنها پرده برداشته شده است.

پس از آن می‌افزاید: «این آیات، حکمت بالغه الهی است، و اندرزهایی است عمیق و رسا، اما این اندازها برای این افراد لجوج، مفید نیست، و به حال آنها سودی ندارد» (حِكْمَةٌ بِالْعِزَّةِ فَمَا تُغْنِ الْتُّذُرُ). (۱) - (۲)

خلاصه این که، در «فاعلیت فاعل» هیچ نقصی نیست، هر چه هست در «قابلیت قابل» است، و گرنه آیات الهی، پیامبران بزرگ، اخباری که از امم پیشین رسیده، و خیرهایی که از قیامت به آنها داده می‌شود، هر کدام حکمتی بالغ و

۱ - «حِكْمَةٌ بِالْعِزَّةِ» خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر «هذه حِكْمَةٌ بِالْعِزَّةِ» می‌باشد.

۲ - «تُّذُرٌ» جمع «نَذِيرٌ» است (یعنی اندازکنندگان) اعم از آیات الهی، اخبار امم پیشین، و پیامبرانی که صدای آنها به گوش مردم رسیده است، بعضی نیز احتمال داده اند که «تُّذُرٌ» مصدر و به معنی «انذار» می‌باشد، ولی معنی اول مناسب‌تر است - ضمناً «ما» در «مَاتُغْنِ التُّذُرُ» نافی است نه استفهامیه.

رساست که می تواند در روح و جان آنها اثر بگذارد، - اگر کمترین آمادگی روحی وجود داشته باشد - .

در آیه بعد، می فرماید: «اکنون که این بیگانگان از حق، ابداً آمادگی پذیرش را ندارند، آنها را به حال خود واگذار، و از آنان روی گردان، و به سراغ دل های آماده رو» (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ).

«و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می کند» دعوت به حساب و بررسی نامه اعمال (يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ). (۱)

بنابراین، جمله «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ» جمله مستقلی است که، از جمله «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ» جدا است، هر چند بعضی آن را دنباله جمله قبل دانسته می گویند: منظور این است: در روز قیامت که دعوت کننده الهی را می خواند، و آنها دست به دامن تو برای شفاعت می زنند، از آنان روی بگردان، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد.

این «دعوت کننده» خدا است؟ یا فرشتگان او؟ و یا «اسرافیل» که با «نفخ صور» مردم را به رستاخیز دعوت می کند؟ و یا همه اینهاست؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند، ولی با توجه به آیه ۵۲ سوره «اسراء» که می فرماید: يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ: «به خاطر بیاورید روزی را که خداوند شما را از قبرهایتان فرا می خواند، شما هم اجابت می کنید در حالی که حمد او می گوئید»، معنی اول مناسب تر است، هر چند آیات آینده، تناسب بیشتری با این معنی دارد، که منظور فرشتگان و مأموران حساب و جزا بوده باشند.

منظور از «شَيْءٍ نُّكْرٍ» (مطلب ناشناخته) یا حسابرسی دقیق الهی است، که تا

۱ - «یوم» در آیه فوق متعلق به «اذکر» محذوف است، و بعضی احتمال داده اند متعلق به «یخرجون» باشد، اما بعید به نظر می رسد.

آن روز برای آنها ناشناخته بوده، و یا عذابهایی است ناشناخته که هرگز باور نمی کردند، و یا همه اینها؛ چرا که قیامت در همه معیارهایش برای انسان ها ناشناخته است. (۱)

در آیه بعد، به توضیح بیشتری در همین زمینه پرداخته، می گوید: «آنها از قبرها خارج می شوند در حالی که چشمهایشان از شدت وحشت به زیر افتاده، و بدون هدف همچون ملخ های پراکنده به هر سو می دوند!» (خُشِعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ!)

نسبت «خشوع» به «چشم ها»، به خاطر آن است که، صحنه، آنقدر هولناک است که، تاب تماشای آن را ندارند، لذا چشم از آن برمی گیرند و به زیر می اندازند.

و تشبیه به «ملخ های پراکنده»، به تناسب این است که، توده ملخ ها بر خلاف بسیاری از پرندگان که به هنگام حرکت دسته جمعی، با نظم و ترتیب خاصی حرکت می کنند، هرگز نظم و ترتیبی ندارند، در هم فرو می روند و بی هدف به هر سو روانه می شوند، به علاوه آنها همچون ملخ ها در آن روز، موجوداتی ضعیف و ناتوانند.

آری، این کوردلان بی خبر، در آن روز چنان وحشت زده می شوند که، مانند مست ها بی توجه به هر طرف رو می آورند، و به یکدیگر می خورند، گوئی از خود بی خود شده اند، چنان که در آیه ۲ سوره «حج» می خوانیم: وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ: «در آن روز مردم را مست می بینی و مست نیستند».

در حقیقت این تشبیه، همانند مطلبی است که، در آیه ۴ سوره «قارعه» آمده

۱ - «نُكْرٌ» مفرد است و از ماده «نکاره» به معنی موضوع وحشتناک و ناشناخته است.

است: یَوْمَ یَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ: «به خاطر بیاورید روزی را که مردم همچون پروانه های پراکنده ای هستند!»

* * *

پس از آن می افزاید: «هنگامی که آنها به دنبال این دعوت از قبرها خارج می شوند، از شدت وحشت به سوی فرشتگان دعوت کننده، گردن می کشند» (مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ). «مُهْطِعِينَ» از ماده «اهْطَاع»، به معنی گردن کشیدن است، و بعضی آن را به معنی خیره نگاه کردن، یا به سوی چیزی به سرعت دویدن، تفسیر کرده اند، و هر یک از این معانی در تفسیر آیه محتمل است، هر چند معنی اول مناسب تر به نظر می رسد؛ چرا که وقتی انسان صدای وحشتناکی را می شنود، فوراً گردن می کشد، و به مبدأ صدا متوجه می شود، البته مانعی ندارد که همه اینها با هم در مفهوم آیه جمع باشد، به این ترتیب که آنها با شنیدن صدای دعوت کننده الهی، به سوی او گردن می کشند، سپس خیره نگاه می کنند، و بعد با سرعت به سوی او می روند، و در دادگاه الهی حاضر می شوند.

اینجاست که وحشت از حوادث سخت آن روز، سرپای آنها را فرا می گیرد، لذا در دنباله آیه می افزاید: «کافران می گویند: امروز، روز سخت و دردناکی است!» (یَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ).

و به راستی روز سختی است؛ چرا که خداوند نیز، بر این معنی صحه گذارده و در آیه ۲۶ سوره «فرقان» می فرماید: وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا: «آن روز روزی است سخت برای کافران».

ولی از این تعبیر، استفاده می شود که، آن روز برای مؤمنان روز سختی نیست!

* * *

نکته:

چرا «قیامت» روز بسیار سختی است؟

چرا روز سختی نباشد؟ در حالی که تمام عوامل ترس و وحشت، مجرمان را احاطه می کند. از یکسو، هنگامی که نامه اعمالشان به دست آنها داده می شود، فریادشان برمی خیزد: یا وِیْلَتْنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار بزرگ و کوچکی نیست مگر این که در آن منعکس است»؟ (۱)

از سوی دیگر، اگر کمترین کار نیک یا بد انجام داده باشند، حساب همه آنها با نهایت دقت بررسی می شود: إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ: «اگر به اندازه وزن دانه خردلی (عمل نیک یا بد) در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمان ها یا زمین نهفته باشد، خداوند آن را برای حساب حاضر می سازد، چرا که خداوند دقیق و آگاه است». (۲)

از سوی سوم، در آنجا هیچ گونه راه جبرانی وجود ندارد، و هیچ عذری مسموع نیست، و راه بازگشت مطلقاً بسته است، چنان که قرآن می فرماید: وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ: «از آن روز بترسید که کسی جای دیگری را در مجازات نمی گیرد، نه شفاعتی از او پذیرفته می شود، نه غرامت و بدل قبول خواهد شد، و

۱ - کهف، آیه ۴۹.

۲ - لقمان، آیه ۱۶.

نه کسی به یاری آنها برمی خیزد» (۱).

و نیز می خوانیم: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: «اگر حال آنها را ببینی هنگامی که در برابر آتش دوزخ ایستاده اند و می گویند ای کاش بار دیگر به دنیا باز می گشتیم، و آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان بودیم» (ولی از آنها پذیرفته نمی شود). (۲)

و از سوی چهارم، عذاب الهی به اندازه ای شدید است که مادران، فرزندان خود را فراموش کرده، بارداران سقط جنین می کنند، و مردم گیج و مست به نظر می رسند، در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خداوند شدید است» (يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ). (۳)

به این دلیل، گنهکاران به قدری گرفتار اضطراب و وحشت می شوند که دوست دارند هر چه در جهان است بدهند و از عذاب الهی نجات یابند: يَوْمَذُ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ * وَ صَاحِبَتِهِ وَ أُخِيهِ * وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ * وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ * كَلَّا إِنَّهَا لَأُطَى: «مجرم آرزو می کند برای نجات از عذاب آن روز، فرزندان را بدهد * و همسر و برادر * و خویشاوندانش را که در مشکلات پناهگاه او بودند * تمام کسانی را که در روی زمین هستند فدا کند تا از عذاب الهی رهایی یابد * اما فایده ای ندارد، آتش برافروخته جهنم است که در انتظار اوست» (۴).

آیا با این اوصاف، و اوصاف تکان دهنده دیگری که در سایر آیات قرآن

۱ - بقره، آیه ۴۸.

۲ - انعام، آیه ۲۷.

۳ - حج، آیه ۲.

۴ - معارج، آیات ۱۱ تا ۱۵.

منعکس است، ممکن است آن روز، روز سخت و دردناک و اندوه زائی نباشد؟ (خداوند همه ما را در پناه لطفش در آن روز محفوظ دارد).

- ۹ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمَ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ
 ۱۰ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ
 ۱۱ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَجِرٍ
 ۱۲ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ
 ۱۳ وَحَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسُرَ
 ۱۴ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ
 ۱۵ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ
 ۱۶ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرٍ
 ۱۷ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

ترجمه:

- ۹ - پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند، (آری) بنده ما (نوح) را تکذیب کرده و گفتند: «او دیوانه است!» و (با انواع آزارها از ادامه رسالتش) بازداشته شد.
 ۱۰ - او به درگاه پروردگار عرضه داشت: «من مغلوب شده ام، انتقام مرا بگیر!»
 ۱۱ - پس درهای آسمان را با آبی فراوان گشودیم.
 ۱۲ - و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب به اندازه مقلدّ با هم درآمیختند!
 ۱۳ - و او را بر مرکبی از الواح و میخ هائی ساخته شده سوار کردیم.
 ۱۴ - که زیر نظر ما حرکت می کرد. این کیفری بود برای کسانی که کافر شدند!

- ۱۵ - ما این را به عنوان نشانه ای در میان امت ها باقی گذاردیم؛ آیا کسی هست که پند گیرد؟!
 ۱۶ - (بنگرید) عذاب و انذارهای من چگونه بود!
 ۱۷ - ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!

تفسیر:

ماجرای قوم «نوح» درس عبرتی بود

سنت قرآن بر این است که، در بسیاری از موارد بعد از انذار کفار و مجرمان، شرحی از سرگذشت اقوام پیشین و عاقبت دردآلود آنها را بیان می کند، تا به اینها بفهماند که، اگر به راه نادرست خویش ادامه دهند، سرنوشتی بهتر از آنان ندارند.

در این سوره نیز، به دنبال بحثی که در آیات گذشته آمد، اشارات کوتاه، و در عین حال پر معنی، به سرگذشت پنج قوم سرکش از اقوام پیشین می کند که، نخستین آنها قوم «نوح» (علیه السلام) است، می فرماید:

«پیش از آنها قوم «نوح» (علیه السلام)، پیامبر خود را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ).
 «آری، آنها بنده ما «نوح» (علیه السلام) را تکذیب کردند و گفتند: او مرد دیوانه ای است! و سپس با انواع آزارها و شکنجه ها او را از ادامه رسالتش منع کردند» (فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْذُونٌ وَازْدُجِرَ).

گاه «به او می گفتند: اگر دست از کار خود برداری سنگسار می شوی» (قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ). (۱)

و گاه گلوی او را چنان می فشردند که بی هوش به زمین می افتاد، اما هنگامی

که به هوش می آمد می گفت: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِيْ فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ: «خداوندا قوم مرا ببخش که نمی دانند!» (۱)

خلاصه، او را از هر طریق توانستند آزار دادند، اما او دست از تبلیغ و هدایت برنداشت. قابل توجه این که، در این آیه، تکذیب دو بار ذکر شده، ظاهراً به این جهت که دفعه اول به صورت سربسته، و بار دوم شرح آن است.

تعبیر به «عَبْدَتَا» (بنده ما) اشاره به این است که، این قوم مغرور و طغیانگر، در حقیقت با ما طرف بودند، نه با شخص «نوح»!

جمله «وَازْجِرْ» در اصل از «زجر» به معنی دور ساختن و طرد کردن کسی با صدای بلند و فریاد است، ولی به هر گونه عملی که به منظور مانع شدن کسی از ادامه کاری انجام می شود، اطلاق می گردد، و جالب این که، در آیه مورد بحث «قَالُوا» به صورت «فعل معلوم» آمده، و «وَازْجِرْ» به صورت «فعل مجهول»، شاید به این جهت که اعمال آنها در زجر «نوح» (علیه السلام) از گفته آنها بدتر و نارواتر بود، تا آنجا که خداوند نامی از این گروه نمی برد، و آنها را قابل ذکر نمی شمرد.

آنگاه می افزاید: «هنگامی که نوح از هدایت آنها به کلی مأیوس گشت به درگاه الهی عرضه داشت: پروردگارا! این گروه طاغی و مجرم، بر من غلبه کردند، پروردگارا انتقام مرا از آنها بگیر» (فَدَعَا رَبَّهُ اَنِّيْ مَغْلُوْبٌ فَانْتَصِرْ).

آنها هرگز در دلیل، حجت، و برهان بر من غلبه نکرده اند، ولی از طریق ظلم، و جنایت، و تکذیب و انکار، و انواع زجر و فشار، بر من غلبه کردند، این قوم

۱ - تفسیر «کشاف» و «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

دیگر شایسته بقا نیستند، از آنها انتقام بگیر و مرا بر آنها پیروز کن. (۱) آری، این پیامبر بزرگ، تا زمانی که امید به هدایت آنها داشت، از خدا می خواست آنها را ببخشد، اما هنگامی که به کلی مأیوس گشت، درباره آنها نفرین نمود.

پس از آن اشاره گویا و تکان دهنده ای به کیفیت عذاب آنها کرده می فرماید: «ما به دنبال این درخواست نوح درهای آسمان را گشودیم، و بارانی شدید و پی در پی فرو بارید» (فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ).

تعبیر به «گشودن درهای آسمان»، تعبیر بسیار زیبایی است که، به هنگام نزول باران های شدید به کار می رود، همان گونه که در فارسی نیز می گوئیم: «گوئی درهای آسمان باز شده و هر چه آب است فرو می بارد».

«مُنْهَمِرٍ» از ماده «همر» (بر وزن صبر) به معنی فرو ریختن شدید اشک یا آب است، این تعبیر، در مورد دوشیدن پستان حیوانات تا آخرین قطره نیز به کار می رود.

عجب این که، در بعضی از گفته های مفسران آمده است: آنها سال ها گرفتار خشکسالی بودند و در انتظار باران، که ناگهان بارانی فرو بارید، اما بارانی مرگ زا، نه احیاگر. (۲)

نه تنها از آسمان آب زیادی فرو ریخت، که از زمین هم آب جوشید، چنان که در آیه آمده: «و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی از آن بیرون فرستادیم

۱ - «أَنْتَصِرُ» به معنی یاری طلبیدن است، (همان گونه که در آیه ۴۱ سوره «شوری» آمده است) ولی در اینجا به معنی انتقام گرفتن تفسیر شده، انتقامی روی حساب عدل و حکمت. بعضی نیز گفته اند: در تقدیر «أَنْتَصِرُ لِي» بوده است (یعنی مرا یاری کن).

۲ - «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

(وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عَيْونًا). (۱)

«و این دو آب به اندازه ای که مقدر بود با هم درآمیختند» و سراسر زمین را فرا گرفتند! (فَأَلْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْرٍ).

بعضی از مفسران، جمله «عَلَى أَمْرٍ قَدْرٍ» را چنین تفسیر کرده اند که: این دو آب کاملاً به اندازه یکدیگر بود، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

خلاصه این که، از سراسر زمین، آب جوشیدن گرفت، چشمه ها سر برآوردند، و از تمامی آسمان، آب باریدن گرفت، و به هم پیوستند، و دریائی عظیم، و طوفانی تشکیل دادند.

در اینجا قرآن، دنباله «مسأله طوفان» را رها ساخته چرا که آنچه باید گفته شود در جمله های قبل جمع است و به سراغ «کشتی نجات نوح» رفته، می فرماید: «ما نوح را بر مرکبی که از «الواح» و «میخ هائی» ساخته شده بود سوار کردیم» (وَ حَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوْحِ وَ دُسْرٍ).

«دُسْرٍ» جمع «دسار» (بر وزن کتاب) چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، در اصل به معنی راندن شدید توأم با قهر است، و از آنجا که میخ با ضربه های شدیدی که بر آن وارد می شود، در چوب و مانند آن فرو می رود، به آن «دسار» گفته اند، اما بعضی از مفسران این کلمه را به معنی «طناب» تفسیر کرده، و اشاره به طناب های بادبان کشتی و مانند آن می دانند، ولی معنی اول، مخصوصاً با توجه به ذکر «الواح» صحیح تر به نظر می رسد.

به هر حال، تعبیر قرآن در اینجا جالب و پر معنی است؛ چرا که می گوید: در

۱ - «عُیونًا» ممکن است تمیز برای «الأرض» بوده باشد، و در تقدیر «فَجَّرْنَا عِیونَ الْأَرْضِ» است، سپس «عِیون» که مفعول است جدا شده و به صورت «تمیز» آمده، تا مبالغه و اهمیت را برساند یعنی «گوئی تمام زمین تبدیل به چشمه شده بود».

میان آن طوفان عظیم و سرتاسری که همه چیز را در کام خود فرو برده بود، فرمان نجات «نوح» و یارانش را به یک مشت میخ و قطعات چوب سپردیم، و آنها این وظیفه را به خوبی انجام دادند! و این قدرت نمائی بزرگی است.

این تعبیر، ممکن است، ضمناً اشاره به ساده بودن کشتی های آن زمان نسبت به کشتی های پیشرفته زمان های بعد باشد، که در آن وقت تشریفات و تشکیلات خاصی نداشت، ولی «کشتی نوح» با این حال به اندازه کافی بزرگ بود، و طبق تواریخ، سال ها برای ساختن آن زحمت کشید، تا بتواند از هر یک از حیوانات مختلف، یک جفت در آن جای دهد.

بعد از آن خداوند به عنایت خاصش نسبت به «کشتی نجات نوح» اشاره کرده می فرماید: «این کشتی در برابر دیدگان (علم) ما سینه امواج را می شکافت و تحت نظارت و حفاظت ما به حرکت خود ادامه می داد» (تَجْرِی بِأَعْيُنِنَا).

تعبیر «بِأَعْيُنِنَا» (در برابر دیدگان ما) کنایه لطیفی است از توجه مخصوص و مراقبت کامل از چیزی، چنان که در آیه ۳۷ سوره «هود» نیز در بخش دیگری از همین داستان می خوانیم: وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا: «به او وحی کردیم که در برابر دیدگان ما و بر طبق وحی ما کشتی را بساز».

بعضی از مفسران، این تعبیر را اشاره به انسان های با شخصیتی دانسته اند که، سوار بر کشتی بودند(۱) بنابراین، جمله «تَجْرِی بِأَعْيُنِنَا» یعنی آن کشتی، بندگان خالص و مخلص ما را همراه می برد، ولی با توجه به موارد استعمال این تعبیر در آیات دیگر قرآن، تفسیر اول صحیح به نظر می رسد.

۱ - «اعین» جمع «عین» است که یکی از معانی آن چشم، و معنی دیگر انسان باشخصیت است، البته معانی دیگری نیز دارد.

این احتمال نیز داده شده که، «بَاعَيْنَا» اشاره به فرشتگانی است که، در امر هدایت «کشتی نوح» دخالت داشتند، ولی این تفسیر نیز، به همان دلیلی که در بالا گفته شد، ضعیف است. سپس می افزاید: «تمام اینها پاداشی بود برای کسی که مورد تکذیب واقع شد (نوح)» (جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا). (۱)

آری، «نوح» (علیه السلام) همانند همه انبیاء، از مواهب بزرگ الهی و از نعمت های عظیم او بود، که بی خبران کفرانش کردند، و به آئینش کافر شدند. (۲)

* * *

پس آنگاه به عنوان نتیجه گیری از این ماجرای عظیم، می فرماید: «ما این داستان را به عنوان درس عبرت و نشانه ای در میان امت ها باقی گذاردیم، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود؟» (وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ).

و به راستی که همه گفتنی ها در همین ماجرا گفته شده، و آنچه باید انسانی بیدار بفهمد از آن می فهمد.

طبق این تفسیر، که موافق آیات قبل و بعد می باشد، ضمیر «تَرَكَهَا» به «قصه طوفان» و سرگذشت «نوح» (علیه السلام) و مخالفانش باز می گردد، ولی، بعضی آن را اشاره به «سفینه نوح» می دانند؛ زیرا مدتی این کشتی در میان مردم جهان باقیمانده بود، و هر کس چشمش به آن می افتاد، تمام ماجرای طوفان نوح در برابرش مجسم می شد، مخصوصاً اگر این روایت را بپذیریم که بقایای این کشتی تا عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) باقی بوده، و ادعای بعضی که در عصر ما نیز بقایای آن را

۱ - باید توجه داشت که در اینجا «کفر» به صورت «فعل مجهول» است، و اشاره به «نوح» می باشد که نسبت به او کافر شدند، نه فعل معلوم و اشاره به کافران.

۲ - هر گاه در آیه چیزی در تقدیر گرفته نشود، نائب فاعل «کفر» شخص نوح می شود که نعمت کفران شده ای بود و هر گاه بگوئیم «کفر به» بوده است، اشاره به عدم ایمان به نوح و تعلیمات او است.

در کوه های «آارات» «قفقاز» مشاهده کرده اند.

این احتمال نیز وجود دارد که، آیه اشاره به هر دو معنی باشد، هم داستان «نوح» (علیه السلام) آیتی بود، و هم کشتی بازمانده اش در میان مردم. (۱)

و در آیه بعد، به عنوان یک سؤال تهدیدآمیز و پرمعنی، نسبت به کافرانی که همان راه کفار زمان «نوح» (علیه السلام) را می سپرند، می گوید: «اکنون (بگوئید) عذاب و اندازهای من چگونه بود؟! (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي).

آیا واقعیت داشت، یا داستان و افسانه بود؟!

و در آخرین آیه مورد بحث، بر این حقیقت تأکید می کند که: «ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود؟! (وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْرِكٍ).

آری، این قرآن، هیچ پیچیدگی ندارد، و شرایط تأثیر، در آن جمع است، الفاظش شیرین و جذاب، تعبیراتش زنده و پرمعنی، اندازها و بشارت هایش صریح و گویا، داستان هایش واقعی و پرمحتوا، دلائلش قوی و محکم، منطقتش شیوا و متین، خلاصه آنچه لازمه تأثیر گذاردن یک سخن است در آن جمع است، و به همین دلیل، هر زمان دل های آماده با آن تماس یابد، مجذوب آن می شود، و در طول تاریخ اسلام نمونه های عجیب و شگفت انگیزی از تأثیر عمیق قرآن در دل های آماده دیده می شود، که شاهد گویای این امر است. ولی، چه می توان کرد، هنگامی که نطفه حیاتی یک بذر، مرده باشد، اگر در

۱ - درباره ماجرای قوم نوح (علیه السلام) بحث های مشروحی در ذیل آیات ۲۵ تا ۴۹ سوره «هود» (جلد ۹ تفسیر نمونه) صفحه ۶۸ تا ۱۲۵ آورده ایم.

بهترین زمین ها آن را بکارند، و از آب کوثر زیر نظر بهترین باغبان ها آبیاری کنند، هرگز نمو نخواهد کرد، و گل و گیاهی از آن نمی روید.

- ۱۸ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ
 ۱۹ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ
 ۲۰ تَنْزِعِ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ
 ۲۱ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ
 ۲۲ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ

ترجمه:

- ۱۸ - قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند؛ پس (ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود!
 ۱۹ - ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنها فرستادیم.
 ۲۰ - که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جا برمی کند!
 ۲۱ - (پس ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود!
 ۲۲ - ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!

تفسیر:

و همچنین سرنوشت قوم عاد قوم دیگری که سرگذشت آنها در این سوره به دنبال سرگذشت فشرده قوم «نوح» (علیه السلام) آمده، قوم «عاد» است، که قرآن به عنوان هشدار به کافران و مجرمان در آیات مورد بحث، به طور فشرده به آن اشاره کرده، می گوید: «قوم عاد نیز پیامبر خود را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ عَادٌ).

هر قدر پیامبر آنها، «هود» (علیه السلام) بر تبلیغات خود می افزود، و از راه های مختلف برای بیدار ساختن آنها تلاش می کرد، آنها بر خیره سری و لجاجت خود می افزودند، و غرور ناشی از ثروت و امکانات مادی و غفلت ناشی از غرق بودن در شهوات، گوش شنوا و چشم بینا را از آنها گرفته بود.

سرانجام، خداوند آنها را با عذاب دردناکی مجازات کرد، لذا در دنباله همین آیه، به صورت سربسته می فرماید: بنگرید «عذاب و اندازهای من چگونه بود»؟ (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِي).

و در آیات بعد، به شرح این اجمال پرداخته، می افزاید: «ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم که استمرار و ادامه داشت بر آنها فرستادیم» (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ).

«صَرْصَرًا» از ماده «صر» (بر وزن شر) در اصل به معنی بستن و محکم کردن است، و تکرار آن در واژه «صرصر» برای تأکید است، و از آنجا که این باد، هم شدید بوده است و هم سرد، هم پر سوزش و هم پر سر و صدا، این واژه به آن اطلاق شده است.

«نَحْسٍ» در اصل به معنی سرخی شدیدی است که گاه در افق ظاهر می شود، همچون، شعله آتش بی دودی که عرب آن را «نحاس» می گوید، سپس این واژه به هر چیز شوم در مقابل «سعد» اطلاق شده است (دقت کنید).

«مُسْتَمِرٍّ» صفتی است برای «یوم» یا «نحس»، در صورت اول مفهومش این است که: حوادث آن روز همچنان استمرار یافت، و چنان که در آیه ۷ در سوره «حاقه» آمده است: «هفت شب و هشت روز این عذاب الهی به طور مداوم بر آنها مسلط بود، تا همگی را در هم کوبید، و کسی را زنده نگذاشت».

و در صورت دوم، معنایش این است که: نحوست این روز ادامه یافت تا همگی را هلاک کرد. بعضی نیز «نحس» را به معنی «پر گرد و غبار» تفسیر کرده اند، چرا که این تندباد به قدری غبارآلود بود که یکدیگر را نمی دیدند، وقتی از دور نمایان گشت آنها تصور کردند ابر پر بارانی به سوی آنها می آید! اما به زودی فهمیدند تندبادی است، مأمور عذاب و هلاک آنها، چنان که در آیه ۲۴ سوره «احقاف» آمده است: «فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ».

این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، و ممکن است هر دو در معنی آیه جمع باشد.

بعد از آن، در توصیف این تندباد، می فرماید: «مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده، از جا بر می کند و به هر سو پرتاب می نمود» (تَنْزِعِ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ). «مُنْقَعِرٍ» از ماده «قعر» به معنی پائین ترین نقطه چیزی است، و لذا این واژه در معنی ریشه کن ساختن به کار می رود.

این تعبیر، یا به خاطر آن است که قوم «عاد» اندامی قوی، و هیکل هائی درشت داشتند، و چنان که بعضی از مفسران گفته اند برای حفظ خود از تندباد، گودالها و پناهگاه های زیرزمینی ساخته بودند، اما قدرت تندباد در آن روز به حدی بود که، آنها را از پناهگاههایشان ریشه کن می کرد، و به این طرف و آن طرف می افکند! حتی گفته اند: آنها را چنان با سر به زمین می کوبید که سرهایشان از تن جدا می شد!

تعبیر به «اعجاز» جمع «عجز» (بر وزن رجل) به معنی قسمت عقب یا پائین چیزی است، و تشبیه آنها به قسمت پائین نخل ها، به خاطر آن است که، به گفته بعضی باد به قدری شدید بود که، نخست دست و سرهای آنها را کند و با خود برد، و بعد بقیه بدنهایشان همچون نخل بی شاخ و برگ، از زمین کنده شده، به هر گوشه و کنار پرتاب می گشت. یا به خاطر چیزی است که، در بالا اشاره کردیم که، باد آنها را با سر به زمین می کوبید، گردنها می شکست، و سرها جدا می شد!

سپس، قرآن به عنوان هشدار می گوید: «اکنون بنگرید عذاب و اندازهای من چگونه بود؟! (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي). ما با اقوام دیگر که راه تکذیب، کبر، غرور، گناه، و عصیان را پوئیدند چنین رفتار کردیم، شما درباره خود چه می اندیشید که راه آنها را ادامه می دهید؟

باز در پایان این ماجرا، می افزاید: «ما قرآن را برای تذکر، سهل و آسان ساختیم، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود؟! آیا گوش شنوائی در برابر این ندای الهی، و این هشدارها و اندازها وجود دارد؟! (وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ). قابل توجه این که، جمله «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي» در مورد قوم «عاد» دو بار تکرار شده، یکی در آغاز بیان این سرگذشت، و یکی هم در پایان آن، این تفاوت شاید از این جهت است که، عذاب این گروه از دیگران شدیدتر و وحشتناکتر بود، هر چند عذابهای الهی همه شدید می باشد.

نکته:

«سعد» و «نحس» ایام

در میان مردم معمول است، بعضی از روزها را «روز سعد و مبارک»، و بعضی را «روز شوم و نحس» می‌شمرند، هر چند در تعیین آن اختلاف بسیار است، سخن اینجا است که، این اعتقاد عمومی تا چه حد در اسلام پذیرفته شده؟ و یا از اسلام گرفته شده است؟ البته، این از نظر عقل محال نیست که، اجزاء زمان با یکدیگر تفاوت داشته باشند، بعضی دارای ویژگیهای نحوست، و بعضی ویژگیهای ضد آن، هر چند از نظر استدلال عقلی راهی برای اثبات یا نفی چنین مطلبی در اختیار نداریم، همین اندازه می‌گوئیم: ممکن است، ولی از نظر عقل ثابت نیست.

بنابراین، اگر دلائل شرعی از طریق وحی، که افقهای وسیعتری را روشن می‌سازد، بر این معنی در دست داشته باشیم، قبول آن نه تنها بی‌مانع، بلکه لازم است. در آیات قرآن، تنها در دو مورد اشاره به «نحوست ایام» شده است: یکی در آیات مورد بحث، و دیگری در آیه ۱۶ سوره «فصلت» که درباره همین ماجرای قوم «عاد» سخن می‌گوید، در آنجا می‌خوانیم: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ: «ما تندبادی سخت و سرد در روزهای شومی بر آنها مسلط ساختیم». (۱)

و در نقطه مقابل، تعبیر «مبارک» نیز در بعضی از آیات قرآن دیده می‌شود،

۱ - باید توجه داشت که «نحسات» در این آیه صفت برای «ایام» است، یعنی ایام مزبور توصیف به نحوست شده، در حالی که در آیات مورد بحث «فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ»، «یوم» اضافه به «نحس» شده، و معنی وصفی ندارد منتها به قرینه آیه فوق باید بگوئیم در اینجا از قبیل اضافه «موصوف» به «صفت» است (دقت کنید).

چنان که درباره «شب قدر» می فرماید: *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ*: «ما قرآن را در شبی پربرکت نازل کردیم». (۱)

همان گونه که گفتیم، «نحس» در اصل به معنی سرخی فوق العاده افق است که آن را به صورت «نحاس» یعنی «شعله آتش خالی از دود» در می آورد، سپس به همین مناسبت، در معنی «شوم» به کار رفته است.

به این ترتیب، قرآن جز اشاره سربسته ای به این مسأله ندارد، ولی در روایات اسلامی، به احادیث زیادی در زمینه «نحس و سعد ایام» برخورد می کنیم که، هر چند بسیاری از آنها روایات ضعیف است، و یا احیاناً آمیخته با بعضی روایات مجعول و خرافات می باشد، ولی همه آنها چنین نیست، بلکه روایات معتبر و قابل قبولی در میان آنها بدون شک وجود دارد، چنان که مفسران نیز در تفسیر آیات فوق بر این معنی، صحه نهاده اند.

محدث بزرگ، مرحوم علامه «مجلسی» روایات فراوانی در «بحار الانوار» در این زمینه آورده است. (۲)

آنچه به طور فشرده و خلاصه در اینجا می توان گفت، چند مطلب است:

الف - در روایات متعددی «سعد و نحس ایام» در ارتباط با حوادثی که در آن واقع شده است، تفسیر شده، فی المثل در روایتی از امیر مؤمنان «علی» (علیه السلام) می خوانیم: شخصی از امام (علیه السلام) درخواست کرد تا درباره روز «چهارشنبه» و فال بدی که به آن می زنند و سنگینی آن، بیانی فرماید که منظور کدام چهارشنبه است؟

فرمود: *أَخِرُّ أَرْبَعَاءَ فِي الشَّهْرِ وَهُوَ الْمَحَاقُ وَفِيهِ قَتْلُ قَائِلِ هَابِيلَ أَخَاهُ... وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أُرْسِلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الرِّيحَ عَلَى قَوْمِ عَادٍ*: «منظور چهارشنبه آخر

۱ - دخان، آیه ۳.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۹، «کتاب السماء و العالم»، صفحه ۱ تا ۹۱ و قسمتی بعد از آن.

ماه است که در محاق اتفاق افتد، و در همین روز «قایل» برادرش «هابیل» را کشت... و خداوند در این روز چهارشنبه تندباد را بر قوم «عاد» فرستاد» (۱).

لذا بسیاری از مفسران به پیروی بسیاری از روایات، آخرین چهارشنبه هر ماه را روز نحس می دانند، و از آن تعبیر به «أربعاء لاتدور» می کنند (یعنی چهارشنبه ای که تکرار نمی شود). در بعضی دیگر از روایات، می خوانیم: روز اول ماه، روز سعد و مبارکی است؛ چرا که آدم در آن آفریده شد، همچنین روز ۲۶؛ چرا که خداوند دریا را برای موسی شکافت (۲).

یا این که: روز سوم ماه، روز نحسی است؛ چرا که آدم و حوا در آن روز از بهشت رانده شدند، و لباس بهشتی از تن آنها کنده شد (۳).

یا این که: روز هفتم ماه، روز مبارکی است؛ چرا که نوح سوار بر کشتی شد (و از غرقاب نجات یافت) (۴).

یا این که: در مورد «نوروز» در حدیثی از «امام صادق» (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «روز مبارکی است که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت، و جبرئیل بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نازل شد، و روزی است که علی (علیه السلام) بر دوش پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفت بتهای کعبه را شکست، و داستان غدیر خم مصادف با نوروز بود...» (۵).

این گونه تعبیرات، در روایات فراوان است که، سعد و نحس ایام را با بعضی از حوادث مطلوب، یا نامطلوب پیوند می دهد، مخصوصاً در مورد روز «عاشورا» که «بنی امیه» به گمان پیروزی بر اهل بیت (علیهم السلام) آن را روز مسعودی

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۸۲ (حدیث ۲۵).

۲ - همان مدرک، صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶.

۳ - همان مدرک، صفحه ۵۸.

۴ - همان مدرک، صفحه ۶۱.

۵ - «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۹۲، جلد ۱، باب (یوم النیروز و ...).

می شمردند، و در روایات شدیداً از تبرک به آن روز نهی شده، و حتی دستور داده اند که آن روز را روز ذخیره آذوقه سال و مانند آن نکنند، بلکه کسب و کار را در آن روز تعطیل کرده، و عملاً از برنامه بنی امیه فاصله بگیرند.

مجموع این روایات سبب شده که بعضی مسأله «سعد و نحس ایام» را چنین تفسیر کنند که: مقصود اسلام توجه دادن مسلمین به این حوادث است، تا از نظر عمل، خود را بر حوادث تاریخی سازنده، تطبیق دهند، و از حوادث مخرب و روش بنیان گذاران آنها، فاصله گیرند. این تفسیر، ممکن است در مورد قسمتی از این روایات صادق باشد، ولی، در مورد همه آنها مسلماً صادق نیست؛ چرا که از بعضی از آنها استفاده می شود تأثیر مرموزی در بعضی ایام احیاناً وجود دارد، که ما از آن آگاهی نداریم.

ب: این نکته نیز قابل دقت است که، بعضی در مسأله «سعد و نحس ایام» به اندازه ای راه افراط را پوئیده اند که، به هر کاری می خواهند دست بزنند قبلاً به سراغ سعد و نحس ایام می روند، و عملاً از بسیاری فعالیتها باز می مانند، و فرصتهای طلائی را از دست می دهند. یا این که به جای بررسی عوامل شکست و پیروزی خود و دیگران، و استفاده از این تجربیات گرانبها در زندگی، گناه همه شکست ها را به گردن شومی ایام می اندازند، همان گونه که رمز پیروزی ها را در نیکی ایام جستجو می کنند!

این یک نوع فرار از حقیقت، و افراط در مسأله، و توضیح خرافی حوادث زندگی است که، باید از آن به شدت پرهیز کرد، و در این مسائل نه گوش به شایعات میان مردم داد، نه سخن منجمان، و نه گفته فال گیران، اگر چیزی در حدیث معتبری در این زمینه ثابت شود، باید پذیرفت، و گرنه بی اعتنا به گفته این و آن، باید خط زندگی را ادامه داد، و با تلاش و سعی و کوشش، به پیش محکم

گام برداشت، و از توکل بر خدا یاری جست، و از لطف او استعانت خواست.
ج: مسأله توجه به «سعد و نحس ایام» علاوه بر این که، غالباً انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده رهنمون می‌شود، عاملی است برای توسل و توجه به ساحت قدس الهی، و استمداد از ذات پاک پروردگار، و لذا در روایات متعددی می‌خوانیم: «در روزهایی که نام «نحس» بر آن گذارده شده، می‌توانید با دادن صدقه، و یا خواندن دعا، و استمداد از لطف خداوند، و قرائت بعضی از آیات قرآن، و توکل بر ذات پاک او، به دنبال کارها بروید، و پیروز و موفق باشید».

از جمله در حدیثی می‌خوانیم: یکی از دوستان امام «حسن عسکری» (علیه السلام) روز سه شنبه خدمتش رسید، امام (علیه السلام) فرمود: دیروز تو را ندیدم، عرض کرد: دوشنبه بود، و من در این روز حرکت را ناخوش داشتم! فرمود: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَقِيَهُ اللَّهُ شَرَّ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ فَلْيَقْرَأْ فِي أَوَّلِ رُكْعَةٍ مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ ثُمَّ قَرَأَ أَبُو الْحَسَنِ (علیه السلام) فَوَقَاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا: «کسی که دوست دارد از شر روز دوشنبه در امان بماند، در اولین رکعت نماز صبح، سوره «هل اتی» بخواند، سپس امام (علیه السلام) این آیه از سوره «هل اتی» را (که تناسب با رفع شر دارد) تلاوت فرمود: فَوَقَاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ...: «خداوند نیکان را از شر روز رستاخیز نگاه می‌دارد او به آنها خرمی و طراوت ظاهر و خوشحالی درون عطا می‌کند» (۱).

در حدیث دیگر، می‌خوانیم: یکی از یاران امام ششم (علیه السلام) از آن حضرت پرسید: آیا در هیچ روزی از روزهای مکروه چهارشنبه و غیر آن، سفر کردن مناسب است؟ امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «سفرت را با صدقه آغاز کن و «آیه الكرسي» را به هنگامی که می‌خواهی حرکت کنی، تلاوت کن» (و هر کجا

می خواهی برو). (۱)

در حدیث دیگری نیز آمده است: یکی از یاران امام دهم «علی بن محمد الهادی» (علیه السلام) می گوید: خدمت حضرت (علیه السلام) رسیدم، در حالی که در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود، سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد، و در وسط جمعیت گرفتار شدم، و لباسم را پاره کردند، گفتم: خدا مرا از شر تو ای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی! امام (علیه السلام) فرمود: با ما ارتباط داری و چنین می گوئی؟! و روز را که گناهی ندارد، گناهکار می شمری؟ آن مرد نقل می کند از شنیدن این سخن، به هوش آمدم و به خطای خود پی بردم، عرض کردم: ای مولای من! استغفار می کنم، و از خدا آمرزش می طلبم، امام (علیه السلام) افزود: مَا ذَنْبُ الْأَيَّامِ حَتَّىٰ صِرْتُمْ تَتَشَامُونَ بِهَا إِذَا جُوزِيْتُمْ بِأَعْمَالِكُمْ فِيهَا؟ «روزها چه گناهی دارد که شما آنها را شوم می شمردید، هنگامی که کیفر اعمال شما در این روزها دامانتان را می گیرد»؟! را می گیرد»؟! را می گیرد»؟! را می گیرد»؟! را می گیرد»?!

راوی می گوید: «عرض کردم من برای همیشه از خدا استغفار می کنم و این توبه من است ای پسر رسول خدا»!

امام (علیه السلام) فرمود: مَا يَنْفَعُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُعَاقِبُكُمْ بِذَمِّهَا عَلَىٰ مَا لَادَمَّ عَلَيْهَا فِيهِ أَمْ مَا عَلِمْتَ يَا حَسَنَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُثِيبُ وَ الْمُعَاقِبُ وَ الْمُجَازِي بِالْأَعْمَالِ عَاجِلًا وَ آجَلًا؟، قُلْتُ: بَلَىٰ يَا مَوْلَايَ، قَالَ (علیه السلام) لَا تَعُدُّ وَ لَا تَجْعَلُ لِلْأَيَّامِ صُنْعًا فِي حُكْمِ اللَّهِ! «این برای تو فایده ای ندارد، خداوند شما را مجازات می کند، به مذمت کردن چیزی که نکوهش ندارد، آیا تو نمی دانی که خداوند ثواب و عقاب می دهد، و جزای اعمال را در این سرا و سرای دیگر خواهد داد، سپس افزود: دیگر این عمل را تکرار مکن و برای روزها در برابر حکم خداوند کار و تأثیری

قرار مده»!(۱)

این حدیث پر معنی، اشاره به این است که، اگر روزها هم تأثیری داشته باشد، به فرمان خدا است، هرگز نباید برای آنها تأثیر مستقلاً قائل شد، و از لطف خداوند خود را بی نیاز دانست، و آنگهی، نباید حوادثی را که غالباً جنبه کفاره اعمال نادرست انسان دارد، به تأثیر ایام ارتباط داد، و خود را تبرئه کرد. و شاید این بیان بهترین راه، برای جمع میان اخبار مختلف در این باب است (دقت کنید).

۱ - «تحف العقول»، صفحه ۴۸۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۲، حدیث ۶ (با کمی تلخیص).

- ۲۳ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ
 ۲۴ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ
 ۲۵ أَأَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ
 ۲۶ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ
 ۲۷ إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَأَرْتَبْنَاهُمْ وَاصْطَبِرْ
 ۲۸ وَنَبِّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ
 ۲۹ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ
 ۳۰ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ
 ۳۱ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ
 ۳۲ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَكِّرٍ

ترجمه:

- ۲۳ - طایفه ثمود انذارهای الهی را تکذیب کردند.
 ۲۴ - و گفتند: «آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟! اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون خواهیم بود.
 ۲۵ - آیا از میان ما تنها بر این او وحی نازل شده؟! نه، او آدم بسیار دروغگوی هوسبازی است»!
 ۲۶ - ولی فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است!
 ۲۷ - ما «ناقه» را برای آزمایش آنها می فرستیم؛ در انتظار پایان کار آنان باش و

صبر کن!

۲۸ - و به آنها خبر ده که آب (قریه) باید در میانشان تقسیم شود، و هر یک در نوبت خود باید

حاضر شوند!

۲۹ - یکی از یاران خود را صدا زدند، او به سراغ این کار آمد و (ناقه را) پی کرد!

۳۰ - پس عذاب و اندازهای من چگونه بود!

۳۱ - ما فقط یک صیحه بر آنها فرستادیم و همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب

چهارپایان جمع آوری می کند!

۳۲ - ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!

تفسیر:

سرانجام دردناک قوم «ثمود»

سومین قومی که شرح زندگی آنها به طور فشرده، به عنوان درس عبرتی در تعقیب بحثهای گذشته در این سوره مطرح شده است، قوم «ثمود» است که در سرزمین «حجر» در شمال «حجاز»، زندگی داشتند، و پیامبرشان «صالح» (علیه السلام) نهایت کوشش را در هدایت آنها کرد، اما به جایی نرسید.

نخست می فرماید: «طایفه ثمود نیز اندازهای الهی را تکذیب کردند، و تهدیدها را به هیچ گرفتند» (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ).

گرچه، بعضی از مفسران «نُذُر» را در اینجا به معنی «پیامبران اندازکننده» گرفته اند، و تکذیب قوم «ثمود» را نسبت به «صالح» (علیه السلام) به عنوان تکذیب تمام پیامبران شمرده اند؛ چرا که دعوت تمام انبیاء هماهنگ بود، ولی ظاهر این است که «نُذُر» در اینجا جمع «انذار» به معنی بیاناتی است که توأم با بیم دادن است، که

طبعاً در کلام هر پیغمبری وجود دارد. (۱)

آنگاه به علت تکذیب آنها پرداخته، می‌افزاید: «آنها گفتند: آیا ما از انسانی از جنس خود پیروی کنیم؟ اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون خواهیم بود» (فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٌ وَسُغْرٌ).

آری، کبر، غرور، خودبینی، و خودخواهی، حجاب بزرگ آنها در برابر دعوت انبیاء بود، آنها می‌گفتند: «صالح» (علیه السلام) فردی مانند ما است، دلیلی ندارد که ما از او پیروی کنیم! او چه امتیازی بر ما دارد که رهبر باشد، و ما پیرو و تابع او؟!

این، همان اشکالی است که امتهای گمراه، غالباً به انبیاء داشتند که، آنها افرادی از جنس ما هستند و به همین دلیل، نمی‌توانند پیامبر الهی باشند.

جمعی از مفسران از تعبیر به «واحد» چنین استفاده کرده‌اند که: منظور دشمنان «صالح» (علیه السلام) این بوده، که او یک فرد عادی است، مال و ثروت هنگفت، و یا نژاد و نسب فوق‌العاده‌ای ندارد، بعضی، نیز آن را به این معنی تفسیر کرده‌اند که: او یک نفر است، جمعیت و گروهی ندارد، در حالی که یک رهبر باید جمعیتی در اختیار داشته باشد، و با این امتیاز دیگران را به پیروی خود بخواند.

ولی تفسیر سومی، نیز در اینجا وجود دارد که: آنها روی واحد عددی تکیه نمی‌کردند، بلکه هدفشان واحد نوعی بود، مقصود این بود که او فردی از نوع و جنس ماست، و نوع بشر نمی‌تواند رسالت الهی را بر عهده گیرد، بلکه باید پیامبر از جنس فرشتگان باشد، البته جمع میان هر سه تفسیر، ممکن است،

ولی به هر حال، ادعائی واهی و بی‌اساس بود.

«سُغْرٌ» (بر وزن شتر) جمع «سعیر» در اصل به معنی آتش برافروخته و پر

۱ - در تفسیر آیه ۴۱ و پاورقی آن از همین سوره توضیح بیشتری آمده است.

هیجان است، و گاه به معنی «جنون» نیز آمده؛ چرا که در حالت جنون، هیجان خاصی به انسان دست می‌دهد، و لذا به «شتر دیوانه» «ناقه مسعوره» می‌گویند.

این احتمال نیز وجود دارد که: قوم «ثمود» این تعبیر را از پیامبرشان «صالح» (علیه السلام) گرفته بودند، که به آنها می‌گفت: اگر شما دست از بت پرستی بردارید، و از دعوت من پیروی نکنید، در «ضلال و سحر» (در گمراهی و آتشی افروخته جهنم) خواهید بود، آنها در پاسخ می‌گویند: اگر ما از بشری مثل خودمان پیروی کنیم، در «ضلال و سحر» خواهیم بود!

به هر حال، ذکر «سُعْر» به صورت «جمع»، در حقیقت برای تأکید و دوام است، خواه به معنی جنون باشد، یا به معنی آتش برافروخته.

سپس، افزودند: به فرض که وحی الهی بر انسانی نازل شود «آیا از میان ما تنها بر این مرد وحی نازل شده؟! با این که افرادی سرشناس تر و معروف تر و ثروتمندتر از او پیدا می‌شود (أَلَلَّيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا).

در حقیقت گفته‌های قوم «ثمود» شباهت زیادی با گفته‌های «مشرکان مکه» داشت که، گاهی ایراد می‌کردند: ما لهذا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا: «چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای نازل نشده که همراه او انذار کند؟» (۱).

و گاه می‌گفتند: لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ: «چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ و ثروتمند مکه و طائف نازل نشده است؟! (۲) حال که بناست رسول الهی، بشر باشد، چرا بشری تهیدست و بی‌کس و کار؟!»

این کوردلان که گوئی در طول تاریخ، مطالب را یکنواخت بیخ گوش هم

۱ - فرقان، آیه ۷.

۲ - زخرف، آیه ۳۱.

می گفتند، گمان می کردند اگر کسی ثروت، یا قوم و قبیله، و مقام، و منصب، و نسب معروفی دارد دلیل بر شخصیت او است، در حالی که ستمکارترین مردم غالباً در میان این گونه افراد بودند.

این احتمال، در تفسیر آیه نیز از سوی بعضی از مفسران پذیرفته شده است که، آنها می گفتند: آیا فقط وحی بر او نازل شده؟ چرا بر همه ما نازل نمی شود، مگر ما چه تفاوتی با هم داریم؟ همان گونه که در آیه ۵۲ سوره «مدثر» آمده است: **بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً**: «بلکه هر یک از آنها انتظار دارد کتابهایی از آسمان بر او نازل شود!» و در پایان آیه می گوید: «آنها همین موضوع را دلیل بر کذب پیامبرشان «صالح» گرفتند و گفتند: او آدم بسیار دروغگوی هوسباز و متکبر است!» **(بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشِرٌ)**. چرا که می خواهد بر ما حکومت کند، و همه چیز را در قبضه خود بگیرد، و بر طبق هوسهایش رفتار کند.

واژه «أشیر» وصف است از ماده «اشر» (بر وزن قمر) که به معنی «شدت خوشحالی توأم با هوسبازی» است.

ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید: «فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است؟» **(سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُّ)**.

همان زمان که عذاب الهی فرا رسد، و آنها را در هم کوبد، و تبدیل به یک مشت خاک و خاکستر شوند، و سپس «مجازات بعد از مرگ» نیز دامانشان را بگیرد، می فهمند این گونه نسبتها شایسته چه کسی بوده است؟ و قبائی است برای قامت چه شخصی؟!

روشن است، منظور از «عَدَاً» (فردا) آینده نزدیک است، و این تعبیرِ جالبِ لطیفی است. در اینجا ممکن است سؤالی مطرح شود، و آن این که، در حال نزول این آیات، آنها مجازات خود را مسلماً دیده بودند، دیگر جای این ندارد که گفته شود فردا می فهمند دروغگوی هوسباز کیست؟

در پاسخ این سؤال، دو جواب می توان گفت: نخست این که: این سخن در حقیقت به پیامبر خدا «صالح» (علیه السلام) گفته شده، و در آن روز و در آن شرائط، بیان گردیده، و مسلم است که آن روز، هنوز عذاب نازل نشده بود.

دیگر این که: منظور از فردا، فردای قیامت است که، همه چیز به وضوح آشکار می شود (ولی پاسخ اول مناسب تر و با آیات بعد سازگارتر است).

در اینجا سؤال دیگری مطرح است، و آن این که: «مشرکان قوم ثمود»، قبل از نزول عذاب نیز به واقعیت دعوت «صالح» (علیه السلام) پی برده، و معجزه انکارناپذیرش را مشاهده کرده بودند، پس چرا می گوید: فردا می فهمند؟

پاسخ این سؤال، نیز با توجه به یک نکته روشن است، و آن این که: علم همواره مراتبی دارد، در بعضی از مراتب، ممکن است طرف مقابل انکار کند، اما گاه، به مرحله ای می رسد که دیگر جای انکار نیست، و همه چیز به رأی العین دیده می شود، و منظور از علم در اینجا، همین مرحله کامل آن است.

بعد از آن به داستان «ناقه» که به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوت «صالح» (علیه السلام) فرستاده شده بود، اشاره کرده، می افزاید: «به صالح وحی کردیم که ما ناقه را برای آزمایش و امتحان آنها می فرستیم، در انتظار پایان کار آنها باش و شکیبائی پیشه کن!» (إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَاصْطَبِرْ).

«ناقه» همان شتر ماده ای که به عنوان معجزه «صالح» (علیه السلام) فرستاده شد، مسلماً یک ناقه معمولی نبود، بلکه دارای ویژگیهای خارق العاده ای بود، از جمله این که، طبق روایت مشهوری این «ناقه» از دل صخره ای از کوه برآمد، تا معجزه گویائی در برابر منکران لجوج باشد.

«فِتْنَه» چنان که قبلاً نیز گفته ایم، به معنی بردن طلا در بوته و آتش، برای روشن ساختن میزان خلوص آن است، سپس به هر گونه آزمایش و امتحان اطلاق شده.

روشن است قوم «ثمود» در اینجا در برابر آزمایش بزرگی قرار گرفتند، لذا در آیه بعد، می افزاید: «به صالح گفتیم به آنها خبر ده که آب قریه باید در میان آنها تقسیم شود (یک روز از برای ناقه، و یک روز برای اهل قریه) و هر کدام از آنها در نوبت خود باید حضور یابد و مزاحم دیگری نشود (وَ نَبَّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ). (۱)

گرچه قرآن در این زمینه توضیحی بیش از این نداده است، ولی بسیاری از مفسران گفته اند: روزی که نوبت «ناقه» او بود، تمام آب را می نوشید، ولی بعضی دیگر، گفته اند: وضع و هیئت آن، طوری بود که، وقتی کنار آب می آمد حیوانات دیگر فرار کرده نزدیک نمی شدند، و لذا چاره ای جز این نبود که، یک روز آب را در اختیار «ناقه» قرار دهند، و روز دیگر در اختیار خودشان.

به هر حال، این قوم در مضیقه آب قرار گرفتند، و تحمل نداشتند که یک روز تمام آب در اختیار «ناقه» باشد، و یک روز در اختیار آنها، مخصوصاً طبق

۱ - «مُحْتَضَرٌ» اسم مفعول از ماده «حضور» است، و «شِرْبٌ» به معنی سهم و نوبت آب است، بنابراین جمله «كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ» مفهومی است که هر نوبتی، صاحبش نزد آن حاضر می شود، و دیگری حق حضور و مزاحمت را ندارد.

احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که: آب در آبادی آنها خیلی کم بود (هر چند این معنی با آیات ۱۴۶ تا ۱۴۸ سوره «شعراء» تناسب ندارد؛ چرا که از آن استفاده می شود این قوم در سرزمینی پر از باغها و چشمه ها زندگی می کردند).

به هر حال، این قوم سرکش، خودخواه و لجوج تصمیم گرفتند «ناقه» را از پای درآورند، در حالی که «صالح» (علیه السلام) به آنها اخطار کرده بود: اگر آزاری به ناقه برسانند، در فاصله کوتاهی عذاب، دامانشان را خواهد گرفت، اما آنها بدون اعتنا به این امر، «یکی از یاران خود را صدا زدند، و او به سراغ ناقه رفت و آن را پی کرد» (فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ).

«صاحب» در اینجا ممکن است اشاره به یکی از رؤسای قوم «ثمود» باشد، و یکی از اشرار معروف آنها، که در تاریخ به عنوان «قداره بن سالف» (۱) از او یاد شده است.

«تَعَاطَى» در اصل به معنی برگرفتن چیزی یا به سراغ مطلبی رفتن است، و نیز به انجام کارهای مهم و خطرناک، یا انجام کارهای پر زحمت، و یا کاری که در مقابل آن عطا و مزدی قرار داده شده است گفته می شود.

همه این تفسیرها در آیه مورد بحث جمع است؛ چرا که اقدام به کشتن «ناقه» جرأت و جسارت زیادی لازم داشت، و هم کاری پر زحمت بود، و قاعدتاً در برابر آن، اجر و مزدی هم قرار داده بودند.

«عَقَرَ» از ماده «عقر» (بر وزن ظلم) در اصل به معنی اساس و ریشه است، و هنگامی که این واژه در مورد شتر به کار رود، به معنی کشتن و نحر کردن، و یا پی کردن است.

۱ - «قداره» (بر وزن مناره) مردی بود زشت صورت و زشت سیرت و از شوم ترین افراد در تاریخ.

قابل توجه این که، قرآن در اینجا کشتن «ناقه» را به یک فرد نسبت داده است، در حالی که در سوره «و الشمس» به همه آنها نسبت می دهد می فرماید: «فَعَقَرُوهَا» (قوم ثمود ناقه را کشتند) این به خاطر آن است که، آن یک نفر به نمایندگی و به رضایت همه قوم، اقدام به این کار کرد، و می دانیم کسی که راضی به فعل دیگری باشد، شریک در عمل او است. (۱)

در بعضی روایات آمده که: «قداره» قبلاً شراب نوشید، و در حال مستی اقدام بر این عمل زشت و جنایت بزرگ نمود.

در مورد طرز کشتن «ناقه» نیز اقوال گوناگونی است: بعضی گفته اند: با شمشیر آن را پی کرد، و بعضی گفته اند: در کمین آن پشت صخره ای قرار گرفت، نخست آن را با تیر زد، و بعد با شمشیر به آن حمله کرد.

آیه بعد، به عنوان مقدمه ای برای ذکر عذاب وحشتناک این قوم سرکش می گوید: «اکنون بنگرید، عذاب و اندازهای من چگونه بود؟! (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي).

و سپس می افزاید: «یک صیحه بر آنها فرستادیم، و به دنبال آن همگی به صورت گیاه خشک شده کوبیده ای درآمدند که صاحب چهارپایان برای حیوانات خود در آغل جمع آوری می کند!» (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ).

«صَيْحَةً» در اینجا به معنی صدای عظیمی است که از آسمان برمی خیزد، و

۱ - شرح این مطلب را تحت عنوان «پیوند مکتبی» در جلد ۹، صفحه ۱۵۸ (ذیل آیه ۶۵ سوره «هود») بیان کردیم.

ممکن است اشاره به صاعقه وحشت زائی باشد که بر فراز شهر آنها در گرفت، چنان که در آیه ۱۳ سوره «فصلت» آمده است: فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ: «اگر آنها سرپیچی کنند به آنها بگو شما را از صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود انذار می کنم!» «هشیم» از ماده «هشم» (بر وزن خشم) در اصل، به معنی شکستن اشیاء سست است، مانند گیاهان، لذا به گیاهان خرد شده که صاحبان گوسفندان برای آنها می کوبند و آماده می کنند، «هشیم» گفته می شود، و گاه به گیاهان خشکی تفسیر شده که زیر دست و پای حیوانات در آغل کوبیده می شود.

«مُحْتَظِرٌ» در اصل از ماده «حظر» (بر وزن مغز) به معنی «منع» است، و لذا آغلی را که برای گوسفندان و حیوانات درست می کنند، که مانع خروج آنها یا حمله حیوانات وحشی گردد «حظیره» می نامند، و «محتظر» (بر وزن محتسب) شخصی است که صاحب چنین مکانی است. تعبیری که در این آیه درباره عذاب قوم «ثمود» آمده است، بسیار عجیب و پر معنی است؛ چرا که خداوند برای نابودی این قوم سرکش، هرگز لشکریانی از آسمان و زمین نفرستاد، تنها با یک صیحه آسمانی، یک صاعقه گوشخراش، یک موج عظیم انفجار، که همه چیز را در مسیر خود در شعاع وسیعی در هم کوبید و خرد کرد، کار آنها را ساخت!

قصرها و خانه های آباد آنها، همچون «حظیره» گوسفندان شد، و اجساد بی جان، و در هم شکسته آنها به صورت گیاه خشک کوبیده ای که زیر دست و پای گوسفندان می ریزند، درآمد.

درک این معنی برای گذشتگان مشکل بود، اما برای ما که امروز از تأثیر امواج ناشی از انفجار آگاه هستیم که چگونه همه چیز را در مسیر خود متلاشی و

خرد می کند، درک آن آسان است، البته صاعقه عذاب الهی با انفجارهای بشری قابل مقایسه نیست، و از اینجا روشن می شود این صاعقه عظیم، چه بلائی بر سر این قوم خیره سر آورد!

و در آخرین آیه مورد بحث، و پایان این سرگذشت دردناک و عبرت انگیز، بار دیگر می فرماید: «ما قرآن را برای تذکر و بیداری انسانها آسان نمودیم آیا پندگیرنده ای پیدا می شود؟! (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ).

تعبیراتش زنده و روشن، داستانهایش گویا، و اندازها و تهدیدهایش تکان دهنده و بیدارگر است.

- ۳۳ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذْرِ
 ۳۴ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ
 ۳۵ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ
 ۳۶ وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتْنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ
 ۳۷ وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذْرِي
 ۳۸ وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ
 ۳۹ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذْرِي
 ۴۰ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

ترجمه:

- ۳۳ - قوم لوط انذارها را تکذیب کردند.
 ۳۴ - ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت درمی آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)،
 جز خاندان لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم!
 ۳۵ - این نعمتی بود از ناحیه ما؛ این گونه هر کسی را که شکر کند پاداش می دهیم!
 ۳۶ - او آنها را از مجازات ما بیم داد، ولی آنها اصرار بر مجادله و القای شک داشتند!
 ۳۷ - آنها از لوط خواستند میهمانانش را در اختیارشان بگذارند؛ ولی ما چشمانشان را نابینا کردیم (و گفتیم): بچشید عذاب و انذارهای مرا!
 ۳۸ - سرانجام صبحگاهان و در اول روز عذابی پایدار و ثابت به سراغشان آمد!
 ۳۹ - (و گفتیم): پس بچشید عذاب و انذارهای مرا!
 ۴۰ - ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!

تفسیر:

قوم «لوط» به سرنوشت شوم تری مبتلا شدند در این آیات، اشارات کوتاه و تکان دهنده ای به داستان قوم «لوط»، و عذاب وحشتناک این جمعیت ننگین و گمراه دیده می شود، و این چهارمین قسمت از سرگذشت اقوام پیشین در این سوره است.

نخست می گوید: «قوم لوط اندازهای پی در پی پیامبران را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ).

«نُذُر» چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، جمع «انذار» به معنی تهدید و بیم دادن است، و ذکر آن به صیغه جمع، ممکن است اشاره به اندازهای پی در پی این پیامبر بزرگ باشد که این قوم لجوج همه آنها را تکذیب کردند، و یا اشاره به انذار حضرت «لوط» (علیه السلام) و پیامبران پیش از او است، زیرا دعوت‌های انبیاء همگی، یک حقیقت را تعقیب می کند.

آنگاه در یک جمله کوتاه، به گوشه ای از عذاب آنها و نجات «خانواده حضرت لوط» اشاره کرده، می گوید: «ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت در می آورد فرستادیم» (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا).

و همه را در زیر این باران ریگ مدفون ساختیم.

«جز خاندان لوط، که ما آنها را سحرگاهان از آن سرزمین بلا رهایی بخشیدیم» (إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ).

«حاصِب»، به معنی تندبادی است که «حصباء»، یعنی ریگ و سنگ را به حرکت درمی آورد.

در آیات دیگر قرآن نیز، هنگامی که عذاب قوم «لوط» را می شمرد، علاوه بر

زلزله ای که شهرهای آنها را زیر و رو کرد، سخن از باران سنگ می گوید، چنان که در آیه ۸۲ «هود» می خوانیم: فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيَّهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ: «هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم، و بارانی از سنگ از گلهای متحجر و متراکم بر آنها نازل نمودیم».

آیا این، دو نوع عذاب بود؟ یکی تندبادی که سنگ و ریگ بیابان را با خود برداشت، و بر آنها کوبید، و دیگر، بارانی از سنگهای آسمانی؟ و یا هر دو به یک معنی باز می گردد؟ چرا که گاهی گردبادهای عظیم در بیابانها، توده هائی از سنگ و ریگ را از زمین برداشته، با خود به آسمان می برد، و هنگامی که فشار گردباد، فرو نشست، یک مرتبه آنها را بر نقطه دیگری فرو می ریزد؟ بعید نیست که در اینجا نیز به فرمان خدا، گردبادی مأموریت یافت تا توده های عظیمی از سنگ و ریگ بیابان را به آسمان برد، و بعد از زلزله ویرانگر، بر شهرهای قوم «لوط» فرو ریزد، و اجساد آلوده آنها را در زیر آن دفن کند، و حتی ویرانه های شهرهای آنها را از صفحه روی زمین محو نماید، تا برای همیشه درس عبرتی برای دیگران باشد. (۱)

ضمناً آیه فوق، می گوید: نجات خاندان حضرت «لوط» (علیه السلام) به هنگام سحر بود، این به خاطر آن بود که، وعده عذاب این قوم ستمگر نیز هنگام صبح بود، لذا در آخر شب، به فرمان خدا، این خانواده با ایمان (جز همسرش که راه خود را از راه لوط (علیه السلام) جدا کرده بود) از شهر بیرون رفتند و چیزی نگذشت که زلزله، و سپس باران سنگ شروع شد، چنان که در آیه ۸۱ سوره «هود» آمده: فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتِكِ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ: «در قسمتی از شب با خانواده ات

۱ - در این زمینه بحثهای دیگری در جلد ۹، صفحه ۱۹۰ به بعد (ذیل آیه ۸۲ سوره «هود») داشته ایم.

حرکت کن، و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکنند، مگر همسرت که او نیز به همان بلائی که آنها گرفتار می شوند، مبتلا خواهد شد، موعده آنها صبح است آیا صبح نزدیک نیست؟!۹

و از اینجا روشن می شود، این که، بعضی از مفسران به پیروی از بعضی ارباب لغت، «سحر» را در اینجا به معنی «بین الطلوعین» تفسیر کرده اند، هیچ گونه مناسبتی با آیه فوق ندارد. (۱)

در آیه بعد، برای تأکید می فرماید: «نجات خاندان لوط نعمتی بود از ناحیه ما، آری این گونه کسی را که شکرگزاری کند پاداش می دهیم» (نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ). (۲)

و در آیه بعد، این حقیقت را بازگو می کند که، «لوط» (علیه السلام) قبلاً اتمام حجت کرده «و آنها را از مجازات ما آگاه ساخته بود، ولی آنها در اندازهای الهی تردید کردند، و اصرار بر مجادله و القاء شک و شبهه داشتند» (وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ).

«بَطْش» (بر وزن فرش) در اصل، به معنی گرفتن چیزی است با قدرت، و از آنجا که هنگام مجازات، قبلاً مجرم را با قدرت می گیرند، این کلمه به معنی مجازات نیز آمده است. «تَمَارَوْا» از ماده «تماری» به معنی گفتگوی طرفینی برای ایجاد شک، و

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: السَّحَرُ إِخْتِلَاطُ ظُلَامٍ آخِرِ اللَّيْلِ بَضِيَاءِ النَّهَارِ: «سحر به معنی اختلاط تاریکی آخر شب با روشنایی روز است».

۲ - «نِعْمَةٌ» «مفعول به» برای فعل مقدری است از جنس خودش، و یا «مفعول له» برای فعل «نَجَّيْنَا» است که در آیه قبل آمده.

القای شبهه و مجادله، در برابر حق است، در حقیقت آنها دست به دست هم دادند، و از طرق گوناگون برای ایجاد شک و شبهه در افکار عمومی وارد شدند، تا اثرات انذارهای این پیامبر بزرگ را خنثی کنند.

آنها به القاء شبهات عقیدتی در میان مردم قناعت نکردند، بلکه در زشتکاری و وقاحت و بی شرمی کار را به جایی رسانیدند که، وقتی فرشتگان مأمور عذاب به صورت جوانانی خوش منظر به عنوان میهمان وارد خانه «لوط» (علیه السلام) شدند، این قوم بی شرم به سراغ آنها آمدند، و چنان که آیه بعد می گوید: «از لوط خواستند که میهمانانش را در اختیار آنان بگذارد!» (وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ).

«لوط» (علیه السلام) به قدری از این مسأله ناراحت شد که حد نداشت، و مصرأً از آنها خواش کرد، دست از این رسوائی و آبروریزی بردارند، و حتی طبق آیه ۷۱ سوره «حجر» به آنها وعده داد دختران خود را (در صورت توبه از این اعمال) به ازدواج آنها درآورد، و این نهایت مظلومیت این پیامبر بزرگ را در میان این گروه بی شرم و بی ایمان و فاقد همه چیز نشان می دهد.

ولی چیزی نگذشت، که این گروه مهاجم، نخستین مجازات خود را دریافت داشتند، چنان که خداوند، در دنباله همین آیه می فرماید: «ما چشمهای آنها را نابینا و محو کردیم، و به آنها گفتیم: بچشید عذاب من و انذارهای مرا» (فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذْرِي).

آری، اینجا بود که دست قدرت خداوند از آستین عدالت بیرون آمد، و به گفته بعضی، به «جبرئیل» فرمان داد که گوشه ای از شپرش را بر چشم آنان بکوبد، فوراً همگی نابینا شدند، و حتی گفته می شود: جای چشم آنها به کلی

صاف و همانند صورتشان شد!

گر چه، در آیه سخنی از این معنی به میان نیامده است که، چه افرادی به سراغ فرشتگان آمدند، ولی مسلماً تمام قوم «لوط» نبودند، بلکه اوباشانی که در وقاحت از دیگران پیشی گرفته بودند، در این کار پیشقدم شدند، و سرنوشت آنها درس عبرتی برای افرادی دیگر شد؛ چرا که با همان حال زار به میان جمع برگشتند، اما دلی آماده در آن میان نبود که از این عذاب مقدماتی عبرتی گیرد.

می گویند: این که خداوند مجازات آنها را تا هنگام طلوع صبح، تأخیر انداخت، برای این بود که، این حادثه در روز قبل صورت گرفت، و به آنها مجال داد که یک شب دیگر را درباره سرنوشت خود بیندیشند، و نمونه ای از عذاب الهی را در وجود این نابینایان بدبخت ببینند، شاید بیدار شوند و توبه کنند، ولی افسوس، که حتی طبق روایتی، خود این نابینایان نیز عبرت نگرفتند، و هنگامی که دست به دیوارها گرفته، و به خانه خود برگشتند، سوگند یاد کردند که فردا صبح یک نفر از خاندان «لوط» (علیه السلام) را زنده نخواهیم گذاشت. (۱)

عاقبت، عذاب نهائی فرا رسید، و با زلزله ای ویرانگر که با نخستین شعاع صبحگاهی، آن سرزمین را تکان داد، شهرهایشان زیر و رو شد، بدنهای، قطعه قطعه، و متلاشی، و زیر آوارها فرو رفت، باران شدیدی از سنگ بر آنها فرو ریخت، و آثار ویرانه های آنها را نیز محو کرد! چنان که آیه بعد، به صورت سربسته و فشرده به این معنی اشاره کرده، می گوید: «سرانجام صبحگاهان در اول روز، عذابی پایدار و ثابت به سراغ آنها آمد» (وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ).

آری، در لحظاتی کوتاه، همه چیز پایان گرفت، و اثری از آنها باقی نماند. تعبیر به «بُكْرَةً» (آغاز روز) به خاطر این است که «صَبَّحَهُمْ» معنی گسترده ای دارد که تمام صبح را در بر می گیرد، در حالی که منظور، آغاز صبح است. آیا این ماجرا در آغاز طلوع فجر بوده؟ یا آغاز طلوع آفتاب؟ دقیقاً معلوم نیست، ولی شاید تعبیر «بُكْرَةً»، بیشتر مناسب آغاز طلوع آفتاب باشد. واژه «مُسْتَقِرٌّ» به معنی ثابت و پابرجاست، و در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که، این عذاب به قدری کوبنده، قوی و نیرومند بود که، هیچ چیز قدرت مقابله با آن را نداشت. این معنی نیز گفته شده است که: چون این عذاب دنیوی با عذاب برزخی آنها اتصال پیدا کرد، از آن تعبیر به «مُسْتَقِرٌّ» شده است.

سپس می افزاید: بار دیگر به آنها گفته شد: «اکنون بچشید عذاب من و اندازهای مرا» (فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذِرْ).

تا دیگر در اندازهای پیامبران شک و تردید نکنید.

گرچه این جمله دو بار در این ماجرا ذکر شده، ولی پیداست جمله اول، اشاره به همان «عذاب مقدماتی»، یعنی نابینا شدن گروهی است که به خانه «لوط» (علیه السلام) هجوم آوردند، و بار دوم، اشاره به «عذاب نهائی»، یعنی زلزله ویرانگر و باران سنگ می باشد.

و بالاخره در آخرین آیه مورد بحث، برای چهارمین بار در این سوره این جمله پر معنی و بیدارگر را تکرار می کند: «ما قرآن را برای پند گرفتن و یادآوری

آسان کردیم، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود» (وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْرِكٍ).

قوم «لوط» پند نگرفتند، نه از اندازها، و نه از عذاب مقدماتی و هشداردهنده، آیا دیگران که آلوده همان گناهانند، از شنیدن این آیات قرآن به خود می آیند، پشیمان می شوند و توبه می کنند؟!*

- ۴۱ وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ
 ۴۲ كَذِبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ
 ۴۳ أَوْ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ
 ۴۴ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُتَّصِرٌ
 ۴۵ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ
 ۴۶ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ

ترجمه:

- ۴۱ - و (همچنین) اندازها و هشدارها (یکی پس از دیگری) به سراغ آل فرعون آمد.
 ۴۲ - اما آنها همه آیات ما را تکذیب کردند، و ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن شخصی قدرتمند و توانا!
 ۴۳ - آیا کفار شما بهتر از آنانند یا برای شما امان نامه ای در کتب آسمانی نازل شده است؟!
 ۴۴ - یا می گویند: «ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم»؟!
 ۴۵ - (ولی بدانند) به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند!
 ۴۶ - (علاوه بر این) رستاخیز موعده آنهاست، و مجازات قیامت هولناک تر و تلخ تر است!

تفسیر:

آیا شما از اقوام گذشته برترید؟!
 پنجمین و آخرین قومی که در این سلسله به آنها اشاره می شود، قوم

«فرعون» است، ولی از آنجا که سرگذشت این قوم به طور مشروح در سوره های مختلف قرآن آمده، در اینجا تنها اشاره کوتاه و فشرده ای به داستان عبرت انگیز آنها شده است. می فرماید: «انذارهای ما (یکی پس از دیگری) به سراغ آل فرعون آمد» (وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ).

منظور از «آل فرعون» تنها خاندان و بستگان او نیست، بلکه پیروان او را به طور عموم شامل می شود؛ زیرا «آل» گرچه غالباً در مورد «اهل بیت» و «خانواده» به کار می رود، ولی احیاناً در معنی وسیعی که گفتیم نیز استعمال می شود، و قرائن مقام نشان می دهد که، در اینجا منظور همین معنی وسیع است.

«نُذْرٌ» (بر وزن کتب) جمع «نذیر» (۱) به معنی بیم دهنده است، خواه انسانی باشد یا حادثه ای از حوادث که به انسانها هشدار می دهد، و آنها را از عاقبت کارشان برحذر می دارد، در صورت اول ممکن است آیه فوق اشاره به «موسی» (علیه السلام) و «هارون» (علیه السلام) باشد، و در صورت دوم اشاره به معجزات نه گانه «موسی» (علیه السلام)، ولی آیه بعد نشان می دهد که معنی دوم در اینجا مناسب است. (۲)

* * *

آیه بعد، از واکنش «آل فرعون» در برابر این دو پیامبر بزرگ الهی، و انذارهای آنها پرده برداشته، می گوید: «آنها تمام آیات ما را تکذیب کردند» (كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا). آری، این مغروران خودخواه، و این جباران خودکامه و بیدادگر، همه آیات الهی را بدون استثنا انکار کردند، همه را دروغ، یا سحر، یا حوادث اتفاقی

۱ - باید توجه داشت که «نذر» هم جمع «نذیر» است و هم معنی مصدری یا اسم مصدری دارد، و از آنجا که مصدر نیز به معنی وصفی اطلاق می شود، هر دو می تواند به یک مفهوم بازگردد.

۲ - با توجه به آیه ۳۹، صفحه ۷۵ احتمال دارد «نُذْرٌ» به معنی مجازاتها نیز باشد.

شمرند!

«آیات»، مفهوم وسیعی دارد که هم دلایل عقلی را شامل می شود، هم معجزات، و هم دلایل نقلی را، اما به قرینه آیه ۱۰۱ سوره «اسراء»: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ: «ما به موسی نه معجزه روشن دادیم» معلوم می شود که در اینجا اشاره به همان معجزات نه گانه است. (۱)

انسان، اگر حقیقت جو باشد، دیدن یکی از این معجزات با اخطار قبلی، و سپس، بر طرف شدن بلا به وسیله دعای پیامبر خدا، برای او کافی است، ولی هنگامی که انسان به اصطلاح بر سر دنده لیج قرار می گیرد، اگر تمام آسمان و زمین آیت خدا شود مؤثر نیست، تنها عذاب الهی باید فرا رسد و مغزهایی را که پر از باد غرور است در هم بکوبد.

چنان که در ذیل همین آیه مورد بحث، می خوانیم: «ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن کسی که هرگز مغلوب نمی شود و مقتدر و تواناست» (فَأَخَذْنَا هُمْ أُخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ).

«أَخَذَ» در اصل، به معنی گرفتن است، ولی از آنجا که مجرم را برای مجازات کردن قبلاً دستگیر می کنند، این کلمه، به عنوان کنایه از مجازات به کار می رود.

تعبیری که در ذیل این داستان آمده است، در سرگذشت‌های دیگر نظیر ندارد، این به خاطر آن است که فرعونیان بیش از همه، به قدرت و عزت خود می بالیدند، و همه جا سخن از نیروی حکومت آنها بود، اما خداوند می گوید: ما آنها را

۱ - «معجزات نه گانه موسی» با توجه به آیات مختلف قرآن، عبارت است از: ۱ - تبدیل شدن «عصا به مار عظیم» (طه ۲۰)، ۲ - «ید بیضاء» و در خشیدن دست موسی همچون یک منبع نور (طه ۲۲)، ۳ - «طوفانهای کوبنده» (اعراف ۱۳۳)، ۴ و ۵ و ۶ و ۷ - «ملخ» که بر زراعتها مسلط شد، و «قمل» (یک نوع آفت نباتی) و «صفادع» (قورباغه هائی که از رود نیل برخاستند و در مدت کوتاهی سطح زندگی آنها را پوشاندند) و «دم» رود نیل رنگ خون گرفت (اعراف ۱۳۳)، ۸ و ۹ - «خشکسالی» و کمبود انواع میوه ها (اعراف ۱۳۰) که شرح هر کدام در ذیل آیات مربوط داده شده است.

گرفتیم، گرفتن عزیز مقتدر، تا معلوم شود این قدرت و عزت پوشالی در مقابل عزت و قدرت خدا هیچ و پوچ است، و عجب این که، همان رود عظیم «نیل» که سرچشمه تمام ثروت، قدرت، آبادی و تمدن آنها بود، مأمور نابودی آنها شد، و شگفت آورتر این که، موجودات کوچکی همچون ملخ، قورباغه، قمل (یک نوع حشره) بر آنها مسلط گشت، و آنان را به ستوه آورد و بیچاره کرد.

بعد از بیان داستان اقوام پیشین و عذاب و کیفر امتهای سرکش و مجرم، در آیه بعد، «مشرکان مکّه» را مخاطب ساخته می گوید: «آیا کفار شما از کافران پیشین بهترند و یا برای شما امان نامه ای در کتب آسمانی نازل شده است» (أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ). (۱)

میان شما و قوم فرعون و قوم نوح و لوط و ثمود، چه تفاوتی است؟ اگر آنها به خاطر کفر، طغیان، ظلم، و گناه گرفتار طوفانها، زلزله ها و صاعقه ها شدند، چه دلیلی دارد که شما به چنین سرنوشتی مبتلا نشوید؟!

آیا شما از آنها بهترید؟ یا طغیان، عناد و کفر شما از آنها کمتر است؟

پس، چگونه خود را از عذاب الهی مصون می شمیرید؟ مگر این که، امان نامه ای در کتب آسمانی برای شما آمده باشد، و مسلماً چنین ادعائی دروغ است، و هیچ گونه دلیلی بر آن ندارید.

«یا این که می گویند: ما جمعیت متحد و نیرومندی هستیم و از مخالفانمان انتقام می گیریم، و بر آنها پیروز می شویم» (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُتَّصِرُونَ) (۲)

۱ - ضمیر در «کفارکم» ظاهراً به «مشرکان عرب» برمی گردد، به قرینه جمله «أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ».

۲ - با این که «نحن» ضمیر جمع است، خبر آن «جمع» به صورت مفرد آمده و این به خاطر آن است که «جمع» هر چند لفظاً مفرد است، ولی از نظر معنی جمع می باشد.

«جَمْع» به معنی «مجموع» است، و منظور در اینجا جماعتی است که هدف و قدرت عمل دارند، و تعبیر به «مُنْتَصِر» نیز تأکیدی بر این معنی است، زیرا از ماده «انتصار» و به معنی انتقام گرفتن و پیروز شدن است.

قابل توجه این که، آیه قبل، به صورت «خطاب» بود، اما آیه مورد بحث، و آیات آینده، از کفار، به صورت «غائب» سخن می گوید، و این یک نوع تحقیر است، یعنی شایسته نیستند، بیش از این مخاطب به خطاب الهی شوند.

به هر حال، اگر آنها ادعای چنین قدرتی کنند، آن نیز ادعای بی اساسی است؛ چرا که «آل فرعون» و قوم «عاد و ثمود» و امثال آنان که از اینها قویتر بودند، در برابر عذاب الهی همچون پر کاه در برابر یک طوفان عظیم، کمترین مقاومتی از خود نشان ندادند، چه رسد به این گروه اندک و فاقد همه چیز!

* * *

سپس، به عنوان یک پیشگویی قاطع برای رد سخنان آنها، می افزاید: آنها بدانند «جمعشان به زودی شکست می خورد و فرار می کنند» (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ). (۱)
جالب این که، «سَيُهْزَمُ» از ماده «هزم» (بر وزن جزم) در اصل به معنی فشار دادن جسم خشک است به حدی که متلاشی شود، و به همین مناسبت در متلاشی شدن لشکر و در هم شکستن آن، به کار رفته است.

این تعبیر، ممکن است اشاره ای به این نکته باشد که، اگر چه آنها ظاهراً متحد و منسجمند، ولی چون موجوداتی خشک و فاقد انعطافند، در برابر یک فشار قوی، درهم می شکنند، بر عکس مؤمنان که صلابتی توأم با انعطاف دارند

۱ - با این که مناسب است «یولون الادبار» گفته شود به جای آن «یولون الدبر» گفته شده، زیرا این کلمه معنی جنس دارد که در حکم جمع است.

که، اگر تندباد حوادث کمر آنها را خم کند، به زودی قامت راست کرده، و باز هم در برابر حادثه می ایستند.

«ذُبِّر» به معنی پشت در مقابل «قُبِّل» به معنی پیش رو است، و ذکر این کلمه در اینجا برای بیان پشت کردن به میدان جنگ، به طور کامل است.

این پیشگویی در میدان «بدر»، و سایر جنگهای اسلامی، جامه عمل به خود پوشید، و سرانجام، جمعیت قدرتمند کفار متلاشی شدند و فرار کردند.

در آخرین آیه مورد بحث، می افزاید: تنها شکست و ناکامی در دنیا بهره آنها نیست، بلکه «رستاخیز موعده آنها است و مجازاتهای قیامت هولناکتر و تلخ تر است» (بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَذْهَى وَ أَمْرٌ).

و به این ترتیب، آنها باید هم در انتظار شکست تلخی در این دنیا باشند، و هم شکست تلخ تر و وحشت انگیزتر در آخرت.

«أذھی» از ماده «دهو» و «دهاء» به معنی مصیبت و حادثه بزرگ است که راه خلاص و علاج و درمان ندارد، و گاه به معنی شدت هوشیاری نیز آمده است، اما در آیه مورد بحث به معنی اول می باشد.

آری، آنها در قیامت گرفتار چنان سرنوشتی می شوند که راه فراری برای آن نیست.

نکته:

یک پیشگویی صریح و اعجازآمیز

بدون شک، آن زمان که این آیات در «مکه» نازل شد، مسلمانان در اقلیت شدید، و دشمن در اوج قدرت بود، و هرگز پیش بینی پیروزی سریع مسلمانان بر

آنها قابل باور نبود، ولی مدت کوتاهی گذشت که مسلمانان هجرت نمودند و آنقدر قدرت پیدا کردند که، در نخستین برخورد مسلحانه خود با دشمن در میدان «بدر»، ضربه بسیار سهمگینی بر آنان وارد ساختند، آنچنان که هرگز انتظارش را نداشتند، و چند سالی از ماجرای «بدر» بیشتر نگذشت که، نه فقط «کفار مکّه»، بلکه تمام «جزیره عربستان» در مقابل آنها تسلیم شدند!

آیا این خبر غیبی از آینده، آن هم با این قاطعیت و صراحت، معجزه نیست؟

می دانیم یکی از جنبه های اعجاز قرآن، مشتمل بودن بر خبرهای غیبی است، که یک نمونه اش آیه مورد بحث می باشد.

- ۴۷ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ
 ۴۸ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ
 ۴۹ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ
 ۵۰ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ
 ۵۱ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ
 ۵۲ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ
 ۵۳ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ
 ۵۴ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ
 ۵۵ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ

ترجمه:

- ۴۷ - مجرمان در گمراهی و شعله های آتشند.
 ۴۸ - در آن روز که در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می شوند (و به آنها گفته می شود):
 بچشید آتش دوزخ را!
 ۴۹ - البته ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم!
 ۵۰ - و فرمان ما یک امر بیش نیست، همچون یک چشم بر هم زدن!
 ۵۱ - ما کسانی را که در گذشته شبیه شما بودند هلاک کردیم؛ آیا کسی هست که پند گیرد؟!
 ۵۲ - و هر کاری را انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است.

۵۳ - و هر کار کوچک و بزرگی نوشته شده است.

۵۴ - یقیناً پرهیزگاران در باغها و نه‌رهای بهشتی جای دارند.

۵۵ - در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!

تفسیر:

در جایگاه صدق نزد خداوند مقتدر!

این آیات در حقیقت ادامه بحث آیات قبل، پیرامون کیفیت حال مشرکان و مجرمان در قیامت است، آخرین آیه از آیات گذشته، این حقیقت را بیان کرد که روز قیامت، میعاد آنهاست و آن، روز مصیبت بار و تلخی است، تلخ تر از مصائب و شکستهای دنیا. در نخستین آیه مورد بحث، به بیان علت این امر پرداخته، می گوید: «مجرمان در گمراهی و شعله های آتش دوزخند» (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ). (۱)

* * *

«در آن روز که در آتش دوزخ به صورت کشیده می شوند، و به آنها گفته می شود: بچشید و لمس کنید آتش دوزخ را» دوزخی که پیوسته آن را انکار می کردید و دروغ و افسانه می پنداشتید (يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَعْرٍ). «سَعْرٌ» (بر وزن سفر) در اصل به معنی تغییر رنگ بدن و متأذی شدن از

۱ - «سَعْرٌ» چنان که ذیل آیه ۲۴ همین سوره اشاره کرده ایم دو معنی دارد: نخست جمع «سعیر» به معنی آتش برافروخته، و دیگر به معنی جنون و هیجان زدگی و برافروختگی توأم با از دست دادن اعتدال فکری، و در آیه مورد بحث، ممکن است به معنی اول باشد، و یا به معنی دوم، در این صورت مفهوم آیه چنین است: آنها می گفتند: ما اگر از انسانی همانند خود پیروی کنیم گمراه و دیوانه ایم، قرآن می گوید: روز قیامت می فهمند که با انکار و تکذیب انبیاء در گمراهی و جنون بوده اند!

تابش آفتاب و مانند آن است، و از آنجا که جهنم این دگرگونی و آزار را به نحو شدید دارد، یکی از نامهای آن «سقر» است، و مراد از «مَسَّ»، همان تماس گرفتن و لمس کردن است، بنابراین، به دوزخیان گفته می شود: بچشید! حرارت سوزانی را که از لمس آتش دوزخ حاصل می شود، بچشید، و نگوئید اینها دروغ، خرافه و اسطوره است.

بعضی معتقدند: «سَقَر» نام تمام دوزخ نیست، بلکه بخش خاصی از دوزخ است که سوزندگی فوق العاده عجیبی دارد، چنان که در روایتی از «امام صادق» (علیه السلام) نقل شده: «دره ای است به نام «سقر» که جایگاه متکبران است، و هر گاه نفس بکشد دوزخ را می سوزاند!» (۱)

و از آنجا که ممکن است خیال شود: این عذابها با آن معاصی، هماهنگ نیست، در آیه بعد، می افزاید: «ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم» (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ). آری، هم عذابهای دردناک آنها در این دنیا روی حساب است، و هم مجازاتهای شدید آنها در آخرت، نه تنها مجازاتها، که هر چیزی را خدا آفریده روی حساب و نظام حساب شده ای است، زمین و آسمان، موجودات زنده و بی جان، اعضای پیکر انسان، و وسائل و اسباب حیات زندگی، هر کدام روی حساب و اندازه لازم است، و چیزی در این عالم بی حساب و کتاب نیست؛ چرا که آفریده آفریدگار حکیمی است.

پس از آن می فرماید: نه تنها اعمال ما از روی حکمت است، بلکه توأم با

۱ - تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

نهایت قدرت و قاطعیت نیز می باشد: «زیرا فرمان ما یک امر بیش نیست و چنان با سرعت انجام می گیرد همچون یک چشم بر هم زدن!» (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ). آری، هر چیز را اراده کنیم می گوئیم: «کُنْ» (موجود باش) آن نیز بلافاصله موجود می شود، (حتی کلمه «کُنْ» هم به اصطلاح، از باب ضیق بیان است، و الا اراده و مشیت خداوند همان، و تحقق مراد او همان).

بنابراین، آن روز که فرمان برپا شدن قیامت را صادر می کنیم، با یک چشم بر هم زدن، همه چیز در مسیر رستخیز قرار می گیرد، و حیات نوین در کالبدها دمیده می شود. همچنین آن روز که اراده کنیم: مجرمان را به وسیله صاعقه ها و صیحه های آسمانی، یا زمین لرزه ها، طوفانها و تندبادها مجازات کنیم، و یا اراده عذاب آنها داشته باشیم، یک فرمان بیشتر لازم نیست، بلافاصله همه اینها حاصل می شود. اینها، همه هشدار است برای گناهکاران، تا بدانند خداوند در عین حکیم بودن قاطع است، و در عین قاطعیت، حکیم، و از مخالفت فرمانش بر حذر باشند.

آیه بعد، بار دیگر مجرمان و کفار را مخاطب ساخته و توجه آنها را به سرنوشت اقوام پیشین معطوف می دارد، و می گوید: «ما افرادی را در گذشته که شبیه شما بودند هلاک و نابود کردیم، آیا کسی هست که متذکر شود، و پند گیرد» (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْکِرٍ). «أَشْيَاع» جمع «شیعه» به معنی کسانی است که از سوی فردی به هر طرف می روند، امور مربوط به او را نشر و شیاع می دهند، و او را تقویت می کنند، و اگر

شیعه به معنی پیرو، استعمال می شود نیز، از همین جهت است. مسلماناً اقوام پیشین، پیرو مشرکان «مکّه» و مانند آنها نبودند، بلکه قضیه بر عکس بود، اما از آنجا که طرفداران یک نفر «شبیّه» او هستند این واژه در معنی «شبیّه و مانند» نیز به کار می رود.

این را نیز نباید نادیده گرفت که، این گروه از «کفار مکّه» از برنامه های پیشینیان نیرو می گرفتند، و از خط مکتب آنها استفاده می کردند، و به همین جهت، بر اقوام پیشین «اشیاع» (شیعه ها) اطلاق شده است.

به هر حال، این آیه، بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که، وقتی اعمال و رفتار و اعتقادات شما با آنها یکی است، دلیلی ندارد که شما سرنوشتی جز سرنوشت آنها داشته باشید، بیدار شوید و پند گیرید!

آنگاه به این اصل اساسی اشاره می کند که، با مرگ اقوام پیشین، اعمال آنها نابود نشده، بلکه «هر کاری را انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است» (وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ). همین گونه اعمال شما نیز ثبت و ضبط می شود، و برای «یوم الحساب» محفوظ است. «زُبُر» جمع «زبور» به معنی «کتاب» است، و در اینجا اشاره به نامه اعمال آدمیان می باشد، بعضی، نیز احتمال داده اند: منظور از آن «لوح محفوظ» باشد، ولی این معنی با صیغه جمع سازگار نیست.

سپس برای تأکید بیشتر می افزاید: «و هر کار صغیر و کبیری بدون استثناء نوشته می شود» (وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ).

بنابراین، حساب اعمال در آن روز، یک حساب جامع و کامل است، چنان که وقتی نامه اعمال مجرمان به دست آنها داده می شود فریاد برمی آورند: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر آن را شماره کرده!» (وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا). (۱)

«مُسْتَطَّر» از ماده «سَطَرَ» در اصل به معنی «صف» می باشد، خواه انسانهایی که در یک صف ایستاده اند، یا درختانی که در یک صف قرار دارند، یا کلماتی که بر صفحه کاغذ، در یک صف ردیف شده اند، و از آنجا که بیشتر در معنی اخیر به کار می رود، معمولاً این معنی از آن به ذهن می رسد.

و به هر حال، این هشدار دیگری است به این افراد گنهکار، غافل، و بی خبر.

و از آنجا که سنت قرآن مجید بر این است که، صالحان و طالحان و نیکان و بدان را در مقایسه با یکدیگر معرفی می کند؛ چرا که در مقایسه، تفاوتها چشمگیرتر و آشکارتر است، در اینجا نیز بعد از ذکر سرنوشت کافران مجرم، اشاره کوتاهی به سرنوشت مسرت بخش و روح پرور پرهیزکاران کرده، می فرماید: «پرهیزکاران در میان باغها و نه‌های بهشتی و فضای گسترده، و فیض وسیع خداوند جای دارند» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ).

«نَهَر» (بر وزن قمر) و همچنین «نَهْر» (بر وزن قهر) هر دو به معنی مجرای آب فراوان است و به همین مناسبت گاهی به فضای گسترده، یا فیض عظیم و نور گسترده «نهر» (بر وزن قمر) گفته شده است.

این واژه در آیه مورد بحث، (قطع نظر از حدیث آینده) ممکن است به همان

معنی اصلی یعنی نهر آب بوده باشد، و مفرد بودن آن مشکلی ایجاد نمی کند؛ چرا که معنی جنس و جمع دارد، بنابراین، هماهنگ «جنات» جمع «جنت» است. و نیز ممکن است اشاره به وسعت فیض الهی، نور و روشنائی گسترده بهشت و فضای وسیع آن باشد، و یا به هر دو معنی، اما در حدیثی که در «درّ المثور» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده، می خوانیم: النَّهْرُ الْفَضَاءُ وَالسَّعَةُ لَيْسَ بِنَهْرٍ جَارٍ: «نهر به معنی فضا و گستردگی است نه به معنی نهر جاری» (۱).

* * *

آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره «قمر» است، توضیح بیشتری برای جایگاه متقین داده، چنین می گوید: «أَنَّهُمْ فِيهَا كَالْبُقْعَةِ الْمُبْنِيَّةِ الْوَالِدِ وَالْمُتَّقِينَ الَّذِينَ آتَوْا اللَّهَ حَقَّ حَقِّهِمْ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِم مِّن سَمَاءٍ مَّائِدًا وَكُلُوا وَشَرُّوا حَيْثُ شَاءُوا وَلَا يُنْفِقُونَ حَتَّىٰ يُؤْتُوا أَمْرًا مِّنْهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ).

چه توصیف جالبی در این آیه از جایگاه پرهیزگاران شده است؟ دو ویژگی دارد که همه امتیازات در آن جمع است: نخست این که، آنجا «جایگاه صدق» است و هیچگونه باطل و بیهودگی در آن راه ندارد، سراسر حق است و تمام وعده های خداوند درباره بهشت در آنجا عینیت پیدا می کند، و صدق آنها آشکار می شود.

دیگر این که: در جوار و قرب خدا است، همان چیزی که از کلمه «عند» (نزد) استفاده می شود که، اشاره به نهایت قرب و نزدیکی معنوی است، نه جسمانی، آن هم نسبت به خداوندی که هم مالک است و هم قادر، هر گونه نعمت و موهبتی در قبضه قدرت، و در فرمان حکومت و مالکیت او است، و به همین دلیل در پذیرائی این میهمانان گرامی فروگذار نخواهد کرد، و تنها خودش می داند چه مواهبی برای آنها آماده ساخته است.

قابل توجه این که: در این دو آیه که سخن از مواهب و پادشاهای بهشتیان است، نخست از مواهب مادی آنها، که باغهای وسیع و نهرهای جاری است سخن می گوید، سپس از پاداش بزرگ معنوی آنها، که حضور در پیشگاه قرب ملیک مقتدر است، تا انسان را مرحله به مرحله آماده کند، و روح او را به پرواز درآورد و در شور و نشاط فرو برد، به خصوص که تعبیراتی همچون «ملیک» و «مقتدر» و نیز «مقعد صدق»، همگی دلالت بر دوام و بقای این حضور و قرب معنوی دارد.

نکته ها:

۱ - همه چیز جهان روی حساب است

جمله «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» در عین فشردگی، از حقیقت مهمی در عالم خلقت پرده برمی دارد، حقیقتی که بر سراسر جهان هستی حاکم است، و آن اندازه گیری دقیق در همه کائنات جهان است.

هر قدر علم و دانش بشری پیشرفت می کند، به این اندازه گیری دقیق، آشنا تر می شود، این اندازه گیری دقیق، نه تنها در موجودات ذره بینی، که در کرات عظیم آسمانی نیز حاکم است. فی المثل می شنویم فضانوردان با محاسبات دقیق علمی، که به وسیله صدها نفر کارشناس متخصص، به وسیله مغزهای الکترونیکی انجام می گیرد، موفق می شوند، درست در همان منطقه ای از کره ماه که می خواستند بنشینند، با این که، ظرف چند روزی که سفینه فضائی فاصله زمین و ماه را می پیماید، همه چیز دگرگون می شود، ماه هم به دور خود می گردد و هم به دور زمین، و جای آن به کلی عوض می شود، و حتی در لحظه پرتاب سفینه

نیز، زمین هم به دور خود و هم به دور آفتاب با سرعت فوق العاده ای در حرکت است، ولی از آنجا که تمام این حرکات گوناگون حساب و اندازه دقیقی دارد، که مطلقاً از آن تخلف نمی کند، فضاوردان موفق می شوند که، با محاسبات پیچیده، درست در منطقه مورد نظر فرود آیند!

ستاره شناسان می توانند از دهها سال قبل، خسوف و کسوفهای جزئی و کلی را که در نقاط مختلف زمین روی می دهد، دقیقاً پیش بینی کنند، اینها همه نشانه دقت در اندازه گیریهای جهان بزرگ است.

در موجودات کوچک، در مورچگان ریز با آن اندامهای پیچیده و متنوع و رگها و اعصاب، ظرافت این اندازه گیری خیره کننده است، و هنگامی که به موجودات کوچکتر، یعنی جانداران ذره بینی، میکربها، ویروسها و آمیبها می رسیم، ظرافت این اندازه گیری اوج می گیرد، و در آنجا حتی یک هزارم میلیمتر و کوچکتر از آن تحت حساب است، و از آن فراتر، هنگامی که به داخل اتم وارد می شویم تمام این مقیاسهای اندازه گیری را باید دور بریزیم، و اندازه ها به قدری کوچک می شود که، به فکر هیچ انسانی نمی گنجد.

این اندازه گیری، تنها در مساله کمیتها نیست، کیفیتهای ترکیبی از این اندازه گیری نیز دقیقاً برخوردار است، نظامی که بر روح و روحيات انسان و امیال و غرائز او حاکم است، نیز اندازه گیری دقیقی در مسیر خواسته های فردی و اجتماعی انسان دارد که، اگر کمترین دگرگونی در آن رخ دهد نظام زندگی فردی و اجتماعی او بر هم می ریزد. در عالم طبیعت، موجوداتی هستند که آفت یکدیگرند، و هر کدام ترمزی در برابر دیگری محسوب می شود.

پرندهگان شکاری از گوشت پرندهگان کوچک تغذیه می کنند، و از این که

آنها از حد بگذرند، و تمام محصولات را آسیب برسانند جلوگیری می نمایند، و لذا عمر طولانی دارند.

ولی همین پرندگان شکاری، بسیار کم تخم می گذارند، و کم جوجه می آورند، و تنها در شرایط خاصی زندگی می کنند، اگر بنا بود با این عمر طولانی، جوجه های فراوان بیاورند، فاتحه تمام پرندگان کوچک خوانده می شد.

این مسأله، دامنه بسیار گسترده ای در جهان حیوانات و گیاهان دارد که، مطالعه آن انسان را به عمق «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» آشناتر می سازد.

* * *

۲ - تقدیر الهی و آزادی اراده انسان

ممکن است از آیه مورد بحث و شبیه آن، این توهم، یا سوء استفاده پیش آید که، اگر همه چیز را خداوند روی اندازه و حسابی آفریده است، پس اعمال و افعال ما نیز مخلوق او است، و بنابراین، از خود اختیاری نداریم.

ولی، چنان که قبلاً نیز گفته ایم، گرچه اعمال ما به تقدیر و مشیت الهی است و هرگز خارج از محدوده قدرت و اراده او نیست، ولی او مقدر ساخته که ما در اعمال خود مختار باشیم، و لذا برای ما تکلیف و مسئولیت قائل شده که، اگر اختیار نداشتیم، تکلیف و مسئولیت نامفهوم و بی معنی بود، بنابراین، اگر ما در اعمال خود فاقد اراده و مجبور باشیم، این بر خلاف تقدیر الهی است.

اما در مقابل افراط «جبریون»، گروهی به تفریط و تندروی در جهت مقابل افتاده اند که آنها را «قدریون» و «مفوضه» می نامند، آنها صریحاً می گویند: اعمال ما به دست ما است، و خدا را مطلقاً به اعمال ما کاری نیست، و به این ترتیب قلمرو حکومت الهی را محدود ساخته و خود را مستقل پنداشته، و راه شرک را می پویند.

حقیقت این است که، جمع میان این دو اصل (توحید افعال و عدل) نیاز به دقت و ظرافت خاصی دارد، اگر «توحید» را به این معنی تفسیر کنیم که: خالق همه چیز حتی اعمال ما خداست، به طوری که ما هیچ اختیاری نداریم، «عدل» خدا را انکار کرده ایم؛ چرا که گنهکاران را مجبور بر معاصی ساخته و سپس آنها را مجازات می کند.

و اگر «عدل» را به این معنی تفسیر کنیم که: خدا هیچ دخالتی در اعمال ما ندارد، او را از حکومتش خارج ساخته ایم، و در دره «شُرک» سقوط کرده ایم.

«امر بین الامرین» که ایمان خالص و صراط مستقیم و خط میانه است، این است که: معتقد باشیم ما مختاریم ولی مختار بودنمان نیز به اراده خدا است و هر لحظه بخواهد، می تواند از ما سلب اختیار نماید، و این همان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است.

قابل توجه این که، در ذیل آیات مورد بحث، روایات متعددی در مذمت از این دو گروه در کتب تفسیر اهل سنت و شیعه وارد شده است:

از جمله در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: *صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ: الْمُرْجِيُّ وَالْقَدْرِيُّ، أَنْزَلْتُ فِيهِمْ آيَةً فِي كِتَابِ اللَّهِ، إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ...: «دو گروه از امتم هستند که سهمی در اسلام ندارند! جبری ها، و قدری ها و درباره اینها آیه *إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ...: «گنهکاران در گمراهی و جنون و شعله های آتش اند...» نازل شده».* (۱)*

«مرجئه» از ماده «ارجاء» به معنی تأخیر انداختن است و این اصطلاحی است که در مورد «جبریون» به کار می رود؛ چرا که آنها اوامر الهی را نادیده گرفته،

۱ - در تفسیر «روح المعانی» این حدیث را از بخاری، ترمذی، ابن ماجه، ابن عدی، و ابن مردویه از «ابن عباس» نقل کرده است، جلد ۲۷، صفحه ۸۱ - نظیر همین حدیث را «قرطبی» در تفسیرش آورده است (جلد ۹، صفحه ۶۳۱۸).

و رو به سوی معصیت می آورند، به گمان این که مجبورند، یا این که معتقدند مرتکبین گناهان کبیره، سرنوشتشان روشن نیست و آن را به قیامت می اندازند. (۱)

و در حدیثی از «امام باقر» (علیه السلام) می خوانیم: نُزِلَتْ هَذِهِ فِي الْقَدَرِيَّةِ: ذُوقُوا مَسَّ سَقَرِ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ: «این آیات درباره «قدریه» نازل شده، در قیامت به آنها گفته می شود: آتش دوزخ را بچشید، ما هر چیزی را روی حساب و اندازه آفریدیم» (۲) (اشاره به این که، منظور از اندازه و حساب این است که، برای هر گناهی، مجازات دقیقی معین ساخته ایم، و این یکی دیگر از تفسیرهای آیه است، و یا این که، شما که منکر تقدیر الهی بودید و خود را قادر بر هر چیزی می پنداشتید و خدا را از قلمرو اعمال خود بیرون می دیدید، اکنون قدرت خدا را ببینید، و بچشید عذاب انحراف خود را).

۳- فرمان خداوند فقط یک کلمه است!

می دانیم در میان «علت تامه» و «معلول» هیچ گونه فاصله زمانی وجود ندارد، و لذا در اصطلاح فلاسفه، تقدم علت را بر معلول «تقدم رتبی» می دانند، و در مورد اراده خداوند نسبت به امر ایجاد و خلقت که، روشترین مصداق علت تامه یا مصداق منحصر به فرد علت تامه است، این معنی روشنتر می باشد.

و لذا اگر آیه: وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ: (امر ما یک کلمه بیش نیست) را به کلمه «کُن» تفسیر کرده اند، از تنگی بیان است، و الا کلمه «کُن» نیز ترکیبی است از «کاف» و «نون» و نیاز به زمان دارد، و حتی «فاء» در «فَيَكُونُ» که معمولاً بیانگر نوعی زمان است، از جهت تنگی بیان می باشد، و حتی تشبیه «كَلَّمَحِ الْبَصَرَ» (۳)

۱- «مجمع البحرين»، ماده «رجا».

۲- تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۸۶.

۳- «لمح» (بر وزن مسح) در اصل به معنی درخشیدن برق است، سپس به معنی نگاه سریع آمده است.

(یک چشم بر هم زدن) لذا در آیه ۷۷ سوره «نحل» هنگامی که از امر الهی درباره رستاخیز سخن می‌گوید و آن را تشبیه به «لمح بصر» می‌کند می‌افزاید: «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ:» از یک چشم بر هم زدن نیز نزدیکتر است!

به هر حال، در اینجا سخن از زمان، به خاطر تعبیرات روزمره ما است، و به خاطر آن است که قرآن به زبان ما با ما سخن می‌گوید، و گرنه خداوند و اوامرش ما فوق زمان است، ضمناً تعبیر به «واحد»، ممکن است اشاره به این معنی باشد که، یک فرمان کافی است و نیاز به تکرار ندارد، و یا اشاره به این که، فرمان او درباره کوچک و بزرگ، صغیر و کبیر و حتی آفرینش مجموع آسمانهای گسترده، با یک ذره خاک فرق نمی‌کند.

اصلاً کوچک و بزرگ و مشکل و آسان در مقیاس فکر محدود و قدرت ناچیز ماست، و آنجا که سخن از قدرت بی‌انتهای مطرح است، این مفاهیم به کلی از میان می‌رود و همه یک رنگ و یک شکل می‌شوند (دقت کنید).

در اینجا «یک سؤال» پیش می‌آید که: معنی جمله فوق: (با امر او همه چیز آنآ وجود پیدا می‌کند) با مشاهده تدریجی بودن حوادث جهان سازگار نیست.

ولی، «پاسخ» این سؤال، با توجه به یک نکته روشن می‌شود، و آن این که: فرمان او همه جا یک کلمه است که از یک چشم بر هم زدن نیز سریعتر می‌باشد ولی محتوای فرمان متفاوت است، اگر به جنین فرمان داده که، در نه ماه دوران خود را تکمیل کند، یک لحظه کم و زیاد نخواهد شد، و فوریت آن به این است که درست در رأس این مدت تکمیل گردد، و اگر فرمان به کره زمین داده، که در ۲۴ ساعت یک بار به دور خود بچرخد، فرمایش تخلف‌ناپذیر است، و به تعبیر دیگر، برای تأثیر فرمان او هیچ زمانی لازم نیست، این محتوای فرمان است که با توجه به سنت تدریجی بودن عالم ماده و خاصیت و طبیعت حرکت، زمان به

خود می پذیرد.

۴ - آغاز و پایان سوره «قمر»

قابل توجه این که، سوره «قمر» با وحشت و اضطراب و هشدار به نزدیک شدن قیامت آغاز شده، و با آرامش مطلق که برای مؤمنان راستین در جایگاه صدق، در نزد ملیک مقتدر بیان فرموده، پایان می گیرد، و چنین است راه و رسم تربیت که، از اضطراب و وحشت شروع می شود، و به آرامش کامل منتهی می گردد، افکار پریشان را جمع می کند، هوسهای سرکش را رام می نماید، خوف و اضطراب درونی را از عوامل فنا، نابودی و ضلال برطرف می سازد، و در جوار ابدیت پروردگار، و در پیشگاه رحمت و قرب او، غرق آرامش، سکینه و اطمینان می کند.

و به راستی توجه به این که خداوند مالک بی منازع و حاکم بی مانع در سرتاسر عالم هستی است، و توجه به این که او مقتدر است و قدرتش در همه چیز نافذ است، به انسان آرامش بی نظیری می بخشد.

بعضی از مفسران نقل کرده اند: این دو نام مقدس (ملیک و مقتدر) تأثیر عمیقی در اجابت دعا دارد، به طوری که یکی از روایات نقل می کند: من وارد مسجد شدم در حالی که گمان می کردم صبح شده، ولی معلوم شد مقدار زیادی از شب باقی مانده، و احدی در مسجد غیر از من نبود، ناگهان حرکتی از پشت سرم شنیدم، ترسیدم، اما دیدم ناشناسی صدا می زند: ای کسی که قلبت مملو از ترس است وحشت نکن و بگو: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَلِيكٌ مُّقْتَدِرٌ، مَا تَشَاءُ مِنْ أَمْرٍ يَكُونُ» سپس هر چه می خواهی بخواه، او می گوید من این دعای کوتاه را خواندم و

چیزی از خدا نخواستم مگر این که انجام شد. (۱)

خداوند! تو ملوک و مقتدری، ما را چنان توفیقی مرحمت فرما که در سایه ایمان و عمل و تقوا در جایگاه صدق، در جوار قرب و رحمت قرار گیریم! پروردگارا! ما ایمان داریم روز رستاخیز، روزی است وحشتناک و برای گناهکاران تلخ و ناگوار، در آن روز تنها امید ما به لطف و کرم تو است! بار الها! به ما روحی بیدار و عقلی هشیار مرحمت کن، تا از سرنوشت پیشینیان درس عبرت گیریم، و راهی را که به هلاک آنها انجامید نپیمائیم!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره قمر

۷ / ربیع الثانی / ۱۴۰۶

۲۹ / ۹ / ۱۳۶۴

سوره الرحمن

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۷۸ آیه است

تاریخ شروع

۷ / ربیع الثانی / ۱۴۰۶

۲۹ / ۹ / ۱۳۶۴

محتوای سوره الرحمن

این سوره به طور کلی، بیانگر نعمتهای مختلف «معنوی» و «مادی» خداوند است که بر بندگان خود ارزانی داشته، و آنها را غرق در آن ساخته است، به طوری که می توان نام این سوره را سوره «رحمت» یا سوره «نعمت» گذارد، و به همین دلیل با نام مبارک «الرحمن» که «رحمت واسعه الهی» را بازگو می کند، آغاز شده، و با اجلال و اکرام خداوند، پایان گرفته، و ۳۱ بار جمله «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» - که به وسیله آن از بندگان اقرار بر نعمتهای خود می گیرد - در آن ذکر شده است.

بنابراین، از یک نظر مجموع سوره، یک بخش به هم پیوسته، پیرامون نعمتهای خداوند مَنان است، و اما از نظر دیگر، می توان محتوای آن را به پنج بخش تقسیم کرد:

«بخش اول» که مقدمه و آغاز سوره است، از نعمتهای بزرگ خلقت، تعلیم و تربیت، حساب و میزان، وسائل رفاهی انسان، و غذاهای روحی و جسمی او سخن می گوید.

«بخش دوم» توضیحی است بر مسأله چگونگی آفرینش انس و جن.

«بخش سوم» بیانگر نشانه ها و آیات خداوند در زمین و آسمان است.

در «بخش چهارم» از نعمتهای دنیوی فراتر رفته، سخن از نعمتهای جهان دیگر است که با دقت و ظرافت خاصی ریزه کاری های نعمتهای بهشتی، اعم از باغها، چشمه ها، میوه ها، همسران زیبا و باوفا، و انواع لباسها، توضیح داده شده است.

و بالاخره در «بخش پنجم» این سوره، اشاره کوتاهی به سرنوشت مجرمان و قسمتی از مجازاتهای دردناک آنها آمده است، ولی از آنجا که اساس سوره بر بیان رحمت الهی است، در این قسمت توضیح زیادی داده نشده، به عکس نعمتهای بهشتی، که به طور مشروح و گسترده آمده است، آنچنان که دل‌های مؤمنان را غرق سرور و امید کرده، غبار غم را از دل برمی دارد، و نهال شوق را در خاطر می نشاند.

تکرار آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»، آن هم در مقطعهای کوتاه، آهنگ جالب و زیبایی به سوره داده، و چون با محتوای زیبایش آمیخته می شود، جاذبه خیره کننده ای پیدا می کند، لذا جای تعجب نیست که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: لِكُلِّ شَيْءٍ عَرُوسٌ وَ عَرُوسُ الْقُرْآنِ سُورَةُ الرَّحْمَنِ جَلَّ ذِكْرُهُ: «برای هر چیزی، عروسی است، و عروس قرآن سوره الرحمن است».(۱)

قابل توجه این که: واژه «عروس» گرچه در زبان فارسی، به خصوص زن اطلاق می شود، ولی در فرهنگ عرب، به مرد و زن هر دو مادام که در مراسم عروسی هستند اطلاق می گردد.(۲) و از آنجا که مرد و زن، در چنین مراسمی، در بهترین و زیباترین حالات و کامل ترین احترامات قرار دارند، این واژه به موجودات بسیار زیبا و گرامی اطلاق می شود. علت انتخاب نام «الرحمن» برای این سوره، و نیز تناسبش، ناگفته پیداست.

۱ - «مجمع البیان»، آغاز سوره «الرحمن»، این حدیث در «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۴۰ نیز

آمده است. «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۳۵۱.

۲ - «لسان العرب» و «مجمع البیان» و «صحاح اللغه» و ...

فضیلت تلاوت سوره الرحمن

از آنجا که این سوره، حسّ شکرگزاری را در انسانها به عالیترین وجهی برمی انگیزد، و بیان نعمتهای مادی و معنوی دنیا و آخرت، شوق طاعت و بندگی را در دل او افزایش می دهد، فضیلتهای فراوانی برای تلاوت آن در روایات آمده است، البته تلاوتی که در اعماق روح انسان نفوذ کند و مبدأ حرکت گردد، نه مجرد لقلقه زبان.

از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الرَّحْمَنِ رَحِمَ اللَّهُ ضَعْفَهُ وَ أَدَّى شُكْرَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ: «هر کس سوره الرحمن را بخواند خداوند به ناتوانی او (در ادای شکر نعمتها) رحم می کند، و حق شکر نعمتهائی را که به او ارزانی داشته، خودش اداء می کند».(۱)

در حدیث دیگری در «ثواب الاعمال» از «امام صادق» (علیه السلام) می خوانیم: «تلاوت سوره الرحمن، و قیام به آن را هرگز رها نکنید؛ چرا که این سوره در قلوب منافقان هرگز استقرار نمی یابد، و خداوند آن را در قیامت به صورت انسانی قرار می دهد که زیباترین چهره، و خوشبوترین رائحه را دارد، سپس در جایی قرار می گیرد که از همگان به خداوند متعال نزدیکتر است! خداوند از این سوره می پرسد: چه کسی در زندگی دنیا به محتوای تو قیام داشت و تلاوت تو را ادامه می داد؟

در پاسخ می گوید: خداوندا! فلان و فلان، در این حال صورتهای آنها سپید می شود، خدا به آنها می فرماید: اکنون هر که را می خواهید شفاعت کنید، آنها تا آنجا که آرزو دارند شفاعت می کنند، و برای هیچ کس شفاعت نمی کنند مگر این

که به آنها گفته می شود: وارد بهشت شوید و هر کجا می خواهید ساکن گردید! (۱)

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الرَّحْمَنِ فَقَالَ عِنْدَ كُلِّ «فَبأیِّ آلاءِ رَبِّکُمْ تُکذِّبان» لِأَبِشَىءٍ مِنْ آلَائِکَ رَبُّ أَکْذَبُ، فَإِنْ قَرَأَهَا لَيْلًا ثُمَّ مَاتَ شَهِيدًا، وَإِنْ قَرَأَهَا نَهَارًا فَمَاتَ مَاتَ شَهِيدًا: «هر کس سوره الرحمن را بخواند و هنگامی که به آیه «فَبأیِّ آلاءِ رَبِّکُمْ تُکذِّبان» می رسد بگوید: لِأَبِشَىءٍ مِنْ آلَائِکَ رَبُّ أَکْذَبُ: «خداوندا هیچ یک از نعمتهای تو را انکار نمی کنم» اگر این تلاوت در شب باشد و بمیرد شهید خواهد بود، و اگر در روز باشد و در همان روز بمیرد نیز شهید خواهد بود»! (۲)

* * *

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۳۰۶، احادیث ۱ و ۲.

۲ - همان مدرک.

۱	الرَّحْمَنُ
۲	عَلَّمَ الْقُرْآنَ
۳	خَلَقَ الْإِنْسَانَ
۴	عَلَّمَهُ الْبَيَانَ
۵	الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ
۶	وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - خداوند رحمن.

۲ - قرآن را تعلیم فرمود.

۳ - انسان را آفرید.

۴ - و به او «بیان» را آموخت.

۵ - خورشید و ماه با حساب منظمی می گردند.

۶ - و گیاه و درخت برای او سجده می کنند!

تفسیر:

سرآغاز نعمتهای الهی

از آنجا که این سوره - همان گونه که گفتیم - بیانگر انواع نعمتها و مواهب بزرگ الهی است، با نام مقدس «رحمان» که رمزی از رحمت واسعه او است آغاز می شود؛ چرا که اگر صفت «رحمانیت» او نبود، این چنین خوان نعمت را برای دوست و دشمن نمی گستراند.

لذا می فرماید: «خداوند رحمان» (الرَّحْمَنُ). (۱)

«قرآن را تعلیم فرمود» (عَلَّمَ الْقُرْآنَ).

و به این ترتیب، نخستین و مهمترین نعمت را، همان «تعلیم قرآن» بیان می کند، چه تعبیر جالب و پرمحتوائی؟ چرا که اگر درست بیندیشیم این قرآن مجید، سرچشمه همه مواهب، و وسیله وصول به هر نعمت، و بهره گیری از تمام نعمتهای معنوی و مادی است، و جالب این که، بیان نعمت «تعلیم قرآن» را حتی قبل از مسأله «خلقت» انسان و «تعلیم بیان» ذکر کرده، در حالی که از نظر ترتیب طبیعی باید نخست اشاره به مسأله آفرینش انسان، و بعد نعمت تعلیم بیان، و سپس نعمت تعلیم قرآن شود، اما عظمت قرآن ایجاب کرده که بر خلاف این ترتیب طبیعی، نخست از آن سخن گوید.

این آیه، در ضمن پاسخی است به مشرکان عرب که، وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) نام «رحمان» را بیان کرد، و آنها را دعوت به سجده برای خداوند رحمان نمود، آنها به عنوان بهانه جوئی گفتند: «وَمَا الرَّحْمَنُ: «رحمن چیست»؟» (۲)

۱ - «الرحمن» مبتدأست، و «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» خبر آن، و «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» خبر بعد از خبر است، در ترکیب این جمله احتمالات دیگری نیز داده شده که چون قابل ملاحظه نبود از ذکر آن خودداری شد.

۲ - فرقان، آیه ۶۰.

قرآن می گوید: خداوند رحمن کسی است که قرآن را تعلیم فرموده، انسان را آفریده، و تعلیم بیان به او کرده است.

به هر حال، نام «رحمان» بعد از نام «الله»، گسترده ترین مفهوم را در میان نامهای پروردگار دارد؛ زیرا می دانیم خداوند دارای دو رحمت است: «رحمت عام» و «رحمت خاص»، نام «رحمان» اشاره به «رحمت عام» او است که همگان را شامل می شود، و نام «رحیم» اشاره به «رحمت خاص» او که مخصوص اهل ایمان و طاعت است، و شاید به همین دلیل، نام «رحمان» بر غیر خدا هرگز اطلاق نمی شود (مگر این که با کلمه «عبد» همراه باشد) ولی وصف «رحیم» به دیگران نیز گفته می شود؛ چرا که هیچ کس دارای رحمت عام جز او نیست، اما رحمت خاص، هر چند به صورت ضعیف، در میان انسانها و موجودات دیگر نیز وجود دارد.

در حدیثی از «امام صادق» (علیه السلام) می خوانیم: الرَّحْمَنُ إِسْمٌ خَاصٌّ بِصِفَةِ عَامَّةٍ وَالرَّحِيمُ إِسْمٌ عَامٌّ بِصِفَةِ خَاصَّةٍ: «رحمن اسم خاص است اما صفت عام دارد» (یعنی نامی است مخصوص خدا که رحمتش همگان را شامل می شود) ولی «رحیم اسمی است عام به صفت خاص» (یعنی توصیفی است که برای خدا و خلق هر دو به کار می رود همان گونه که قرآن مجید پیغمبر اسلام را به عنوان رئوف رحیم معرفی کرده است). (۱) اما مفهوم آن، رحمت ویژه و معینی است). (۲)

در این که: خداوند قرآن را به چه کسی تعلیم کرده؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند: گاه گفته اند: به جبرئیل و فرشتگان، و گاه، به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و گاه، به همه انسانها و حتی جن.

و از آنجا که این سوره، بیانگر رحمتهای الهی به «جن و انس» است و لذا

۱ - توبه، آیه ۱۲۸.

۲ - «مصباح کفعمی»، صفحه ۳۱۷.

۳۱ بار بعد از ذکر بحثهایی از این نعمتها از آنها سؤال می کند «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟» مناسب همان تفسیر آخر است که، خدا این قرآن را به وسیله پیامبر بزرگش محمد (صلی الله علیه وآله)، به جن و انس تعلیم فرمود. (۱)

بعد از ذکر نعمت بی مثال قرآن، به مهمترین نعمت، در سلسله بعد پرداخته، می فرماید: «انسان را آفرید» (خَلَقَ الْإِنْسَانَ).

مسئلاً منظور از انسان در اینجا، نوع انسان است نه حضرت «آدم» (علیه السلام)؛ چرا که در چند آیه بعد، درباره او جداگانه سخن می گوید، و نه شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هر چند حضرت برترین و والاترین مصداق آن است.

گسترده‌گی نعمت بیان، که بعد از آن می آید نیز، شاهد دیگری بر عمومیت معنی انسان است، بنابراین، تفسیرهای دیگر جز آنچه گفته شد، صحیح به نظر نمی رسد.

و به راستی، آفرینش انسان، این مجموعه شگرف عالم هستی، این خلاصه موجودات، این «عالم صغیر» که «عالم کبیر» در آن درج است، نعمتی است بی نظیر و بی مانند؛ چرا که هر یک از ابعاد وجود او، خود نعمت بزرگی است.

گرچه آغاز وجودش یک نطفه بی ارزش، و یا صحیح تر یک موجود ذره بینی، که در آن نطفه بی ارزش شناور است، بیش نیست، ولی در سایه ربوبیت پروردگار آنچنان مراحل تکامل را طی می کند، که به مقام شریف ترین موجود عالم خلقت ارتقاء می یابد.

۱ - در این که مفعول اول «عَلَّمَ» حذف شده یا مفعول دوم، در میان مفسران گفتگو است، ولی مناسب آن است که مفعول اول حذف شده باشد و در تقدیر چنین است: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ وَالْجِنَّ الْقُرْآنَ» و این که: بعضی احتمال داده اند «عَلَّمَ» یک مفعول بیشتر نگرفته و به معنی قرار دادن علامت است، بسیار بعید به نظر می رسد.

ذکر نام انسان، بعد از قرآن، نیز قابل دقت است؛ چرا که قرآن مجموعه اسرار هستی به صورت تدوین است، و انسان خلاصه این اسرار به صورت تکوین، و هر کدام نسخه ای است از این عالم بزرگ و پهناور!

آیه بعد، به یکی از مهمترین نعمتها، بعد از نعمت آفرینش انسان، اشاره کرده می افزاید: «خداوند بیان را به او تعلیم کرد» (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ).

«بیان» از نظر لغت مفهوم گسترده ای دارد، و به هر چیزی گفته می شود که مبین و آشکار کننده چیزی باشد، بنابراین، نه فقط نطق و سخن را شامل می شود که حتی کتابت و خط و انواع استدلالات عقلی و منطقی، که مبین مسائل مختلف و پیچیده است، همه در مفهوم «بیان» جمع است، هر چند شاخص مجموعه، همان «سخن گفتن» است.

گرچه ما به خاطر عادت به سخن گفتن، آن را مسأله ساده ای فکر می کنیم، ولی در حقیقت سخن گفتن از پیچیده ترین و ظریف ترین اعمال انسان است، بلکه می توان گفت: هیچ کاری به این ظرافت و پیچیدگی نیست!

زیرا از یکسو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می کنند، ریه هوا را در خود جمع می کند، و آن را تدریجاً از حنجره بیرون می فرستد، تارهای صوتی به صدا در می آیند، و صداهای کاملاً متفاوت، که بعضی نشانه رضا، و دیگری خشم، و بعضی استمداد، و دیگری تکلم، و یکی محبت و دیگری عداوت ایجاد می کنند، سپس این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می آورند، و به تعبیر دیگر، آن صدای ممتد و یکنواخت که از حنجره بیرون می آید، به اشکال و اندازه های مختلف بریده می شود، و حروف از آن تشکیل

می‌گردد.

از سوی دیگر، مسأله وضع لغات پیش می‌آید که انسان بر اثر پیشرفت فکری، لغات گوناگون برای انواع نیازهای مادی و معنویش، وضع می‌کند، و عجب این که، هیچ گونه محدودیتی برای انسان در وضع لغات نیست، و تعداد زبانهای موجود در دنیا به قدری زیاد است که دقیقاً نمی‌توان آنها را احصا کرد، و حتی با گذشت زمان، لغات و زبانهای جدیدی تدریجاً تشکیل می‌شود.

بعضی، تعداد زبانهای موجود در دنیا را سه هزار زبان! می‌دانند، و بعضی این عدد را بالاتر از این ذکر کرده‌اند (۱) ولی به نظر می‌رسد هدف، شمارش اصول السنه بوده، و گرنه اگر زبانهای محلی را در نظر بگیریم عدد از این هم فراتر خواهد بود، تا آنجا که گاه دیده شده دو روستای مجاور با دو زبان مختلف محلی، صحبت می‌کنند.

از سوی سوم، مسأله تنظیم جمله بندیها و استدلالات، یا بیان احساسات از طریق عقل و فکر پیش می‌آید که روح بیان و نطق است، و به همین دلیل، سخن گفتن مخصوص انسانهاست. درست است که بسیاری از حیوانات برای تفهیم نیازهایشان اصوات مختلفی ایجاد می‌کنند، ولی تعداد این اصوات بسیار محدود و گنگ و مبهم است، در حالی که «بیان» به صورت گسترده و نامحدود در اختیار انسانها قرار دارد؛ چرا که خداوند قدرت فکری لازم را برای سخن گفتن به آنها بخشیده است.

از اینها که بگذریم، اگر نقش «بیان» را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها، و پیدایش و ترقی تمدنها در نظر بگیریم، یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت

۱ - «دائرة المعارف فرید و جدی»، جلد ۸، صفحه ۳۶۴، ماده «لغت».

بزرگ نبود، انسان هرگز نمی توانست تجربیات و علوم خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر، منتقل سازد، و باعث پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد، و اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، جامعه انسانی به سرعت راه قهقرا را پیش خواهد گرفت، و هرگاه بیان را به معنی وسیع آن که شامل خط و کتابت و حتی انواع هنرها می شود تفسیر کنیم، نقش فوق العاده مهم آن در زندگی انسانها روشنتر می گردد. اینجاست که می فهمیم چرا بعد از نعمت خلقت انسان، سخن از تعلیم «بیان» در این سوره «رحمن»، که مجموعه ای است از مواهب پروردگار به میان آمده.

سپس، به سراغ چهارمین نعمت بزرگ از مواهب خداوند رحمن رفته، می گوید: «خورشید و ماه بر طبق حساب منظمی جریان دارند» (الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ). (۱) اصل وجود «خورشید»، از بزرگترین نعمتها برای انسان است؛ چرا که بدون نور و حرارت حاصل از آن، زندگی در منظومه شمسی غیر ممکن است، و سابقا نیز گفته ایم: هر جنبش و حرکتی که در کره خاکی ما صورت می گیرد سرچشمه اصلی آن نور و حرارت خورشید است، نمو و رشد گیاهان و تمام مواد غذایی، بارش بارانها، وزش بادهای، همه به برکت این موهبت الهی است.

«ماه» نیز به سهم خود نقش مهمی را در حیات انسان ایفا می کند، علاوه بر این که چراغ شبهای تاریک او است، جاذبه آن که سرچشمه جزر و مد در

۱ - «حُسْبَانٍ» (بر وزن غفران) مصدر است، و به معنی حساب و نظم و ترتیب می باشد، و آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ تَجْرِيَانِ بِحُسْبَانٍ».

اقیانوسهاست، عاملی است برای بقاء حیات در دریاها، و مشروب ساختن بسیاری از سواحل که رودخانه ها در مجاورت آن به دریا می ریزند.

و افزون بر همه اینها، نظام ثابت در این دو حرکت (یا به تعبیر دیگر حرکت ماه به دور زمین و حرکت زمین به دور خورشید) که سبب پیدایش منظم شب و روز، سال و ماه و فصول مختلف است، سبب نظم زندگی انسانها، و برنامه ریزی برای امور تجاری، صنعتی، و کشاورزی است، که اگر این سیر منظم نبود، زندگی بشر هرگز، نظام نمی یافت.

نه تنها حرکت این کرات آسمانی نظام بسیار دقیقی دارد، بلکه مقدار جرم و جاذبه آنها، و فاصله ای که از زمین، و از یکدیگری دارند، همه روی حساب و «حسابان» است، و به طور قطع، هر کدام از این امور به هم بخورد اختلالات عظیمی در منظومه شمسی، و به دنبال آن در نظام زندگی بشر، رخ می دهد.

و عجب این که، به هنگامی که اجزای این منظومه، از کره خورشید جدا گردید، بسیار پریشان و نامنظم به نظر می رسید، ولی سرانجام در شکل کنونی تثبیت شد، یکی از دانشمندان علوم طبیعی در این زمینه چنین می گوید:

«منظومه شمسی ما از مخلوط (ظاهراً) در هم بر هم مواد و مصالحی که با حرارت ۱۲ هزار درجه از خورشید جدا شده، و با سرعتی غیر قابل تصور در فضای بی پایان پراکنده گشته، به وجود آمده است.

اما در همین آشفتگی ظاهری و انقلاب جوی، چنان نظم و ترتیب دقیق و منظمی ایجاد شده که امروز حتی دقایق و لحظات حوادث آینده آن را می توانیم پیش بینی کنیم، و نتیجه این نظام و ترتیب، آن است که اوضاع فلکی ما هزار میلیون سال است که به همین حال باقیمانده».(۱)

این نکته نیز قابل توجه است که، خورشید هر چند در وسط منظومه شمسی ظاهراً بدون حرکت ثابت مانده است، ولی نباید فراموش کرد که آن هم به اتفاق تمام سیارات و اقمارش در دل کهکشانی، که به آن تعلق دارد، به سوی نقطه معینی (ستاره معروف «وگا») در حرکت، و این حرکت نیز نظم و سرعت معینی دارد.

در پنجمین موهبت بزرگ، از آسمان به زمین نظر می افکنند، و می فرماید: «و گیاه و درخت برای او سجده می کنند» (وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدَانِ). «نَجْم» گاه، به معنی ستاره می آید، و گاه، به معنی گیاه بدون ساقه، و در اینجا به قرینه «شَجَر» (درخت)، منظور معنی دوم یعنی گیاه بدون ساقه است. (۱)

اصولاً این واژه، در اصل به معنی طلوع است، و اگر به این گیاه «نجم» می گویند، به خاطر آن است که، از زمین سر بر می آورد، و اگر به ستاره، «نجم» گفته می شود نیز به خاطر طلوع آن است.

می دانیم، تمام مواد غذایی انسانها، در اصل از گیاهان گرفته می شود، با این تفاوت که قسمتی را انسان مستقیماً مصرف می کند، و قسمت دیگری صرف تغذیه حیواناتی می شود که جزء مواد غذایی انسانها است، این معنی حتی در مورد حیوانات دریائی نیز صادق است؛ زیرا آنها نیز از گیاهان بسیار کوچکی تغذیه می کنند که میلیونها میلیون از آن در هر گوشه و کنار دریا، در پرتو نور آفتاب می روید، و در لابلای امواج در حرکت است.

به این ترتیب «نجم» انواع گیاهان کوچک و خزنده (مانند بوته کدو، خیار و امثال آنها) و «شجر» انواع گیاهان ساقه دار مانند غلات و درختان میوه و غیر آن

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «النجم ما لاساق له من النبات».

را شامل می شود.

و تعبیر «یَسْجُدَان» (این دو سجده می کنند) اشاره به تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر قوانین آفرینش، و در مسیر منافع انسانهاست، مسیری که خدا برای آنها تعیین کرده، و آن را بی کم و کاست می پیمایند.

در ضمن، اشاره به اسرار توحیدی آنها نیز هست؛ چرا که در هر برگ و هر دانه گیاهی، آیات عجیبی از عظمت و علم پروردگار وجود دارد، و «هر ورقی دفتری است معرفت کردگار!». (۱) البته، این احتمال نیز داده شده که، منظور از «نجم» در آیه فوق، ستارگان آسمان باشد، ولی آنچه در بالا گفتیم با قرائن موجود در آیه متناسبتر و سازگارتر است.

نکته:

نظری به چند روایت

در منابع اسلامی، ذیل آیات فوق، روایاتی نقل شده که از قبیل تفسیر کلی به مصداق روشن است، و هر کدام قسمتی از آیات را تبیین می کند از جمله:

در حدیثی از «امام صادق» (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» فرمود: الْبَيَانُ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ الَّذِي بِهِ عُلِّمَ كُلُّ شَيْءٍ: «بیان همان اسم اعظم است که به وسیله آن همه چیز دانسته می شود». (۲)

درباره اسم اعظم و تفسیر آن بحثی در جلد ۷، صفحه ۳۰ (ذیل آیه ۱۸۰ سوره «اعراف») داشتیم.

۱ - درباره معنی «سجود موجودات مختلف عالم هستی» مشروحاً در جلد ۱۴، صفحه ۴۸ به بعد (ذیل آیه ۱۸ سوره «حج») بحث کرده ایم، همچنین در جلد ۱۲، صفحه ۱۳۳ به بعد (ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء») بحثهای مفصلی داشته ایم.

۲ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۹۷.

در حدیث دیگری از «امام علی بن موسی الرضا» (علیهما السلام) آمده است: منظور از «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» این است که، خداوند قرآن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) تعلیم فرمود، و منظور از «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» آفرینش امیر مؤمنان «علی» (علیه السلام) و «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» بیان تمام اموری است که مردم به آن نیازمندند.

روشن است، روایات فوق، عمومیت مفاهیم این آیات را محدود نمی کند، هر چند ما را به مصادیق روشن آن رهنمون می گردد.

- ۷ وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ
 ۸ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ
 ۹ وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ
 ۱۰ وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ
 ۱۱ فِيهَا فَالِكِهْنُ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ
 ۱۲ وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرِّيحَانُ
 ۱۳ فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ترجمه:

- ۷- و آسمان را برافراشت، و میزان و قانون (در آن) گذاشت.
 ۸- تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت منحرف نشوید).
 ۹- و وزن را بر اساس عدل بر پا دارید و میزان را کم نگذارید!
 ۱۰- زمین را برای خلاق آفرید.
 ۱۱- که در آن میوه ها و نخلهای پر شکوفه است.
 ۱۲- و دانه هائی که همراه با ساقه و برگ است که به صورت کاه درمی آید، و گیاهان خوشبو!
 ۱۳- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید (شما ای گروه انس و جن)؟!!

تفسیر:

آسمان را برافراشت و برای هر چیز میزانی قرار داد این آیات همچنین ادامه بیان نعمتهائی است که در آیات پیشین آمده بود، و چنان که گفتیم، در آن آیات به پنج نعمت بزرگ، که از مهمترین مواهب الهی است اشاره شده، بنابراین، در نخستین آیه مورد بحث، به ششمین نعمت، که نعمت آفرینش آسمان است پرداخته، می فرماید: «خداوند آسمان را برافراشت» (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا).

«آسمان» در این آیه، خواه به معنی «جهت بالا» باشد، یا «کواکب آسمانی» و یا «جوّ زمین» (یعنی قشر عظیم هوائی که گرداگرد این کره را فرا گرفته، و همچون سپری از زمین در مقابل اشعه زیانبار کیهانی و سنگهای آسمانی حفظ می کند، و نیز گرمای آفتاب و رطوبت برخاسته از دریا را برای تشکیل ابرها و نزول باران در خود نگاه می دارد) هر کدام باشد، موهبتی است بزرگ و نعمتی است بی نظیر؛ چرا که بدون آن زندگی کردن برای انسان محال است و یا ناقص.

آری، نور و روشنائی که مایه گرما، هدایت، حیات و حرکت است از سوی آسمان می آید، باران از طریق آسمان می بارد، و نزول وحی نیز از آسمان است. (در این صورت آسمان مفهوم اعم از مادی و معنوی دارد).

از همه اینها گذشته، این آسمان برافراشته با تمام مفاهیمش، آیت عظیمی از آیات خدا است، و در طریق معرفتش به انسانها بهترین کمک را می کند، و هنگامی که «اولو الالباب» در آن می اندیشند، بی اختیار می گویند: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا: «پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای». (۱)

آنگاه به سراغ نعمت هفتم می رود، و می فرماید: «خداوند میزان را قرار

داد) (وَوَضَعَ الْمِيزَانَ).

«میزان»، به معنی هر گونه وسیله سنجش است، سنجش حق از باطل، سنجش عدالت از ظلم و ستم، سنجش ارزشها و سنجش حقوق انسانها در مراحل و مسیرهای مختلف اجتماعی. «میزان»، هر قانون تکوینی و دستور تشریحی را شامل می شود؛ چرا که همه وسیله سنجش اند. درست است که «میزان» در لغت به معنی ترازو و وسیله وزن کردن سنگینی اجسام است، اما مسلماً میزانی که در این آیه، بعد از ذکر آفرینش آسمان به آن اشاره شده، مفهوم گسترده ای دارد که هر وسیله سنجش و همه قوانین تکوین و تشریح را فرا می گیرد، نه فقط وسیله سنجش وزن اجناس.

اصولاً برافراشته بودن آسمان و نظم دقیقی که بر میلیونها کره آسمانی حاکم است، بدون میزان و قوانین حساب شده ای، امکان پذیر نیست.

و این که می بینیم، در بعضی از عبارات «میزان» به معنی «قرآن» یا به معنی «عدل» یا به معنی «شریعت» یا «ترازو» تفسیر شده است، در حقیقت هر کدام اشاره به مصداقی از این مفهوم کل و گسترده است.

در آیه بعد، نتیجه گیری جالبی از این موضوع کرده، می افزاید: «هدف از قرار دادن میزان در عالم هستی این است که: شما هم میزان را رعایت کنید و در آن طغیان ننمائید» (أَلَا تَطَعُوا فِي الْمِيزَانِ).

شما نیز بخشی از این عالم عظیم هستید، و هرگز نمی توانید به صورت یک وصله ناهم رنگ در این جهان بزرگ زندگی کنید، عالم، نظام و میزانی دارد، شما هم باید نظام و میزان داشته باشید.

اگر میزان و قانون از عالم بزرگ برچیده شود، راه فنا و نابودی پیش می‌گیرد، و اگر زندگی شما هم فاقد نظم و میزان باشد، رو به فنا خواهید رفت.

چه تعبیر جالبی، که از کل عالم هستی به انسان منتقل می‌شود، و قوانین حاکم بر آن عالم کبیر را با قوانین حاکم بر زندگی انسان عالم صغیر، هماهنگ می‌شمرد، و این است حقیقت توحید که، اصول حاکم همه جا یکی است.

بار دیگر روی مسأله عدالت و وزن تکیه کرده می‌گوید: «شما وزن را بر اساس عدالت برپا دارید و در میزان کم و کسر نگذارید» (وَ أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ).

قابل توجه این که، در این آیات، سه بار «میزان» ذکر شده است، با این که ممکن بود در مرحله دوم و سوم از ضمیر استفاده شود، این نشان می‌دهد که «میزان» در این سه آیه، به سه معنی متفاوت است که استفاده از ضمیر جوابگوی آن نیست، و تناسب آیات نیز چنین ایجاب می‌کند؛ چرا که در مرحله اول سخن از میزان و معیار و قوانینی است که خداوند در سراسر عالم هستی قرار داده است.

و در مرحله دوم، سخن از عدم طغیان انسانها در تمام موازین زندگی فردی و اجتماعی است که طبعاً دایره محدودتری دارد.

و در مرحله سوم، روی مسأله وزن به معنی خاص آن تکیه کرده، و دستور می‌دهد که در سنجش و وزن اشیاء، به هنگام معامله، چیزی کم و کسر نگذارند، و این مرحله، محدودتر است.

به این ترتیب، انسجام جالبی در آیات به صورت سلسله مراتب در

مسأله میزان و سنجش به کار رفته است، که از دایره های بزرگ به دوائر کوچکتر منتقل می شود. (۱)

اهمیت میزان، به هر معنی در زندگی و حیات انسان، چنان است که، هرگاه همین مصداق محدود و کوچکش یعنی «ترازو» را یک روز از زندگی حذف کنیم، برای مبادله اشیاء، گرفتار چه دردسرها و هرج و مرجها، دعوا و نزاعها خواهیم شد.

به همین نسبت، هرگاه مفاهیم گسترده تر آن حذف شود، نابسامانی افزونتر و بی حساب است. از آنچه گفتیم، روشن می شود: این که در بعضی از روایات «میزان» به وجود «امام» (علیه السلام) تفسیر شده، به خاطر آن است که وجود مبارک امام معصوم، وسیله ای است برای سنجش حق از باطل، و معیاری است برای تشخیص حقایق، و عامل مؤثری است برای هدایت، (۲) همچنین تفسیر میزان به «قرآن مجید» نیز ناظر به همین معنی است.

و به هر حال، با توجه به این که همه این آیات، در مقام ذکر نعمتهای الهی است، روشن می شود که وجود «میزان» چه در کل جهان هستی و چه در جامعه انسانیت و روابط اجتماعی، و چه در کار، کسب و تجارت، همه از نعمتهای گرانبهای خداوند است.

۱ - «فخر رازی» در تفسیرش می گوید: «میزان» در آیه اول، اسم آلت است (به معنی وسیله سنجش) و در آیه دوم، معنی مصدری دارد (یعنی وزن کردن) و در آیه سوم، معنی مفعولی دارد (به معنی جنس موزون).

۲ - این حدیث در تفسیر «علی بن ابراهیم» از «امام علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) روایت شده است، و حدیث مفصل است ما تنها مضمون گوشه ای از آن را نقل کردیم (تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۲، صفحه ۳۴۳).

سپس از آسمان به زمین می آید و می فرماید: «خداوند زمین را برای زندگی انسانها آفرید» (وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ).

«انام» را بعضی، به معنی «انسانها» و بعضی، به معنی «انس و جن» و گاه آن را به معنی «هر موجود ذی روح» تفسیر کرده اند.

البته، جمعی از ارباب لغت و مفسران، آن را به مطلق «خلق» نیز تفسیر کرده اند، ولی، قرائن موجود و خطابه‌های سوره که متوجه انس و جن است نشان می دهد که، منظور از آن در اینجا همان انس و جن است.

آری، این کره خاکی که در اینجا به عنوان یک موهبت مهم الهی ذکر شده، و در آیات دیگر از آن به عنوان «مهاده» (گهواره) یاد کرده، قرارگاه مطمئن و آرام و آماده ای است که برای غالب ما اهمیتش در حالت عادی درک نمی شود، اما هنگامی که یک زمین لرزه کوچک، همه چیز را به هم می ریزد، و یا یک آتشفشان، شهری را زیر مواد مذاب و دود آتش دفن می کند، به این حقیقت پی می بریم که این زمین آرام، چه نعمت و برکتی است، مخصوصاً اگر به آنچه دانشمندان درباره سرعت حرکت زمین به دور خود، و به دور آفتاب، گفته اند بیندیشیم، اهمیت این آرامش در عین حرکت سریع و سرسام آورش، - نه یک حرکت، بلکه انواع مختلف حرکت - روشنتر می شود. (۱)

تعبیر به «وضع» در مورد «زمین»، در برابر «رفع» در مورد «آسمان»، علاوه بر لطف خاصی که در این مقابله است، اشاره پر معنایی به تسلیم بودن زمین و منابع آن در مقابل انسان است، همان گونه که در آیه ۱۵ سوره «ملک» می خوانیم: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأْمَشُوا فِي مَنَابِهَا وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهَا: «او کسی

۱ - سرعت حرکت زمین را به دور خورشید (حرکت انتقالی) حدود ۳۵ کیلومتر در ثانیه! ذکر کرده اند، و سرعت سیر آن به گرد خود در حدود ۱۶۰۰ کیلومتر در ساعت (در مناطق استوائی) است.

است که زمین را «رام» و «مسخر» شما قرار دارد، در جاده ها و طرق مختلف آن حرکت کنید، و از رزق الهی که در آن آفریده شده است استفاده نمائید.

و به این ترتیب، هشتمین نعمت بزرگ را در این سلسله، مشخص می سازد.

در آیه بعد به سراغ نهمین و دهمین نعمت که بخشی از مواد غذایی انسان را تشکیل می دهد رفته، می گوید: «در زمین میوه ها و نخلهای پر شکوفه است» (فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ).

«فاکهه» به معنی هر گونه میوه است (چنان که راغب در مفردات گفته) و این که بعضی، آن را به معنی همه میوه ها، به استثنای خرما و رطب تفسیر کرده اند دلیلی ندارد، جز این که «نخل» به صورت جداگانه در آیه ذکر شده است، در حالی که ممکن است این تکرار به خاطر اهمیتی باشد که در نخل و خرما است، (در ذیل آیه ۱۱ سوره «نحل» و آیه ۲۵ سوره «مریم» بحث مشروعی درباره فوائد خرما از نظر غذایی و مواد مختلف حیاتبخش آن داشته ایم). (۱)

«اکمام» جمع «کم» (بر وزن جن) به غلافی می گویند که میوه را می پوشاند و «کم» (بر وزن قم) به معنی آستین است که دست را می پوشاند، و «کمه» (بر وزن قبه) به معنی شب کلاهی است که سر را می پوشاند. (۲)

انتخاب این توصیف در مورد میوه درخت نخل که در آغاز در غلافی پنهان است، و سپس، غلاف می شکافد و خوشه نخل به طرز جالبی بیرون می ریزد، ممکن است به خاطر زیبایی خیره کننده آن باشد، و یا به خاطر منافی که در همان غلاف نهفته است و دارای عصاره و اسانس مخصوصی است که هم جنبه

۱ - به جلد ۱۳ تفسیر نمونه، صفحه ۴۶ به بعد، و همچنین به جلد ۱۱، صفحه ۱۷۲ به بعد مراجعه نمائید.

۲ - در این زمینه در جلد بیستم صفحه ۳۱۵ به بعد شرحی آورده ایم (ذیل آیه ۴۷ سوره «فصلت»).

غذائی دارد و هم داروئی، و از همه گذشته، این غلاف همچون رحم مادر، فرزندان نخل را تا مدتی در خود پرورش می دهد، و از آفات حفظ می کند، و هنگامی که توانستند راه خود را در برابر هوا و نور آفتاب ادامه دهند، غلاف جدا می شود و کنار می رود. افزون بر اینها وضع خاص میوه این درخت که نخست در غلاف است و بعد به صورت خوشه ای بیرون می آید، چیدن آن را سهل و آسان می سازد، و اگر بنا بود درخت نخل با آن طول قامت، میوه های پراکنده فی المثل همچون درخت سیب داشت چیدنش بسیار مشکل بود.

و سرانجام از یازدهمین و دوازدهمین مواهبش بدین گونه سخن می گوید: «و در زمین دانه هائی است همراه با ساقه و برگهائی که به صورت کاه درمی آید و همچنین گیاهان خوشبو و معطر» (وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ).

دانه های غذائی خوراک انسان، و برگه های تر و خشکش، خوراک حیواناتی است که در خدمت انسان، و از شیر و گوشت و پوست و پشم آنها بهره می گیرد، و به این ترتیب چیزی از آن بی فایده و دور ریختنی نیست.

و از سوی دیگر، گیاهان خوشبو و گلها را نیز در زمین آفریده که مشام جسم و جان را معطر می کند، و روح را آرامش و نشاط می بخشد، و به این وسیله، نعمتهایش را بر انسان تمام کرده است.

«حَبِّ» به هر گونه دانه می گویند و «عَصْف» (بر وزن اسب) به معنی برگها و اجزائی است که از گیاهان جدا می شوند، و گاه به وسیله بادها به هر سو پراکنده می گردند، و به «کاه» نیز گفته شده است.

برای «ریحان» معانی زیادی گفته اند، از جمله: گیاهان خوشبو، و هر گونه

روزی، و در اینجا مناسب همان معنی اول است.

پس از ذکر این نعمتهای گوناگون مادی و معنوی، در آخرین آیه مورد بحث، جن و انس را مخاطب ساخته، می گوید: «پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).»

نعمتهائی که یکی از دیگری گرانباتر و پرارزشتتر است، نعمتهائی که سراسر زندگی شما را در بر گرفته، و هر یک نشانه روشنی از قدرت، لطف و مهر پروردگار است، چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟!!

این استفهام، استفهام تقریری است که در مقام اقرار گرفتن می آورند، و لذا در روایتی که در آغاز سوره خواندیم، به ما دستور داده شده است: بعد از ذکر این جمله، عرضه داریم: «پروردگارا! ما هیچ یک از نعمتهای تو را تکذیب نمی کنیم» (لَا بَشِيءٌ مِّنْ آلَائِكَ رَبِّ أَكْذِبُ). گرچه در آیات گذشته، تنها سخن از انسانها به میان آمده است، و مطلقاً سخنی از طایفه جن در میان نبود، ولی آیات بعد نشان می دهد که مخاطب در ضمیر «تثنیه» (کُما) این دو گروهند. به هر حال، خداوند با این جمله، انس و جن را در برابر این واقعیت قرار می دهد که، پیرامون این مسائل بیندیشند، و بعد، بی آنکه نیاز به تعلیم دیگری باشد از عقل خود این سؤال را بکنند که «آیا هیچ یک از این نعمتهای الهی قابل انکار است»، و اگر نیست، چرا ولی نعمت خود را شناسند؟ چرا شکر منعم را وسیله شناخت او قرار ندهند؟ و چرا در آستان مقدسش سر تعظیم فرود نیاورند؟!!

تعبیر به «أَيُّ» اشاره به این است که، هر یک از این نعمتها، دلیل بر مقام

ربوبیت پروردگار و لطف و احسان او است، تا چه رسد به مجموع آنها.

نکته ها:

شناخت نعمتها نردبان معرفت الله است

کمی دقت در نعمتهای دوازدهگانه فوق (نعمت قرآن، خلقت انسان، تعلیم بیان، حساب منظم زمان، آفرینش گیاهان و انواع اشجار، آفرینش آسمان، حاکمیت قوانین، آفرینش زمین با ویژگیهایش، خلقت میوه ها، خلقت نخل، آفرینش حبوبات، و خلقت گلها و گیاهان معطر) با جزئیات و ریزه کاریها و اسراری که در هر یک نهفته است، کافی است که حس شکرگزاری را در انسان برانگیزد، و او را به دنبال عرفان و شناخت مبدأ این نعمتها بفرستد.

و به همین دلیل، خداوند متعال از بندگانش بعد از ذکر این نعمتها نسبت به یک یک آنها اقرار می گیرد، و این جمله را در آیات آینده نیز بعد از ذکر نعمتهای دیگر، تکرار می کند که مجموعاً ۳۱ بار می شود.

این تکرار، نه تنها منافاتی با فصاحت ندارد، بلکه خود یکی از فنون فصاحت است، این درست به آن می ماند که: پدری فرزند فراموش کارش را مخاطب ساخته می گوید: آیا فراموش کردی کودکی خرد و ناتوان بودی؟ چه خون جگرها برای پرورش تو خوردم؟!

آیا فراموش کردی، بیمار شدی و بهترین طبیبان را برای تو حاضر ساخته؟ و برای دارو و درمانت چه زحمتهای که نکشیدم؟!

آیا فراموش کردی، هنگامی که به مرحله جوانی رسیدی و نیاز به همسر داشتی، پاکترین همسران را برای تو انتخاب کردم؟

آیا فراموش کردی، آن زمان که نیاز به خانه و زندگی و وسائل داشتی، همه

چیز را برای تو فراهم ساختم؟

پس این سرکشی، طغیان، بی مهری و بی وفائی از چیست؟!

خداوند مَنان نیز، نعمتهای گوناگونش را به این بشر فراموشکار یادآور می شود، و به دنبال هر

بخش از این نعمتها، از او سؤال می کند: «کدام یک از اینها را می توانی انکار کنی؟!»

پس، این نافرمانی و طغیان از چیست؟ در حالی که اطاعت من نیز رمز تکامل و پیشرفت خود

شما است، و از آن چیزی عائد پروردگارتان نمی شود.

۲ - مسأله نظم و حساب در زندگی

در بدن ما بیش از بیست نوع فلز و شبه فلز به کار رفته که هر کدام با کیفیت خاص و کمیت

معینی است، و هرگاه کمترین تغییری در میزان و معیار آنها رخ دهد، سلامت ما به خطر

می افتد، فی المثل، در فصل گرما که انسان زیاد عرق می کند، گاه گرفتار گرمزدگی می شود،

و بی آنکه بیماری دیگری داشته باشد ممکن است تا سرحد مرگ پیش رود، در حالی که علت

آن مسأله بسیار ساده ای است، و آن کم شدن آب بدن و نمک خون می باشد، و درمان آن

چیزی جز نوشیدن آب و خوردن نمک اضافی نیست!

این یک نمونه ساده از نظم و حساب در ساختمان تن ماست، گاه، اندازه گیری ها در ساختمان

موجودهای ظریفتر همچون سلولها، و از آن ظریفتر اتمها، به قدری دقیق و ظریف است که

یک هزارم، و گاه یک میلیونیم میلی متر، یا میلی گرم، سرنوشت ساز است، تا آنجا که

دانشمندان ناچارند برای این محاسبه های دقیق، از مغزهای الکترونیکی استفاده کنند.

این در نظام تکوین است، در جریانهای اجتماعی نیز انحراف از قانون

عدالت، بسیار می شود که ملتی را در کام نیستی فرو می برد. قرآن مجید، در چهارده قرن قبل، با تعبیراتی که در آیات فوق خواندیم پرده از روی این حقیقت برداشته، و با جمله «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» همه گفتنی ها را گفته است، و طغیان و سرپیچی از قوانین تشریحی را، هم سنگ طغیان و سرپیچی از قوانین تکوینی، که حاکم بر آسمانهاست شمرده.

چه تصویر جالبی قرآن در این آیات، از جهان هستی، و از عالم انسانیت ارائه می دهد! نه تنها این جهان، که جهان آخرت نیز «یوم الحساب» است، و روز «نصب موازین»، بلکه در آنجا حساب و میزان به درجات دقیقتر از اینجا است، و به همین دلیل در روایات اسلامی به ما دستور داده شده است که: «حساب خودمان را برسیم پیش از آنکه به حسابمان برسند، و خویشان را در میزان سنجش بگذاریم پیش از آنکه ما را وزن کنند» (حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَزُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا). (۱)

- ۱۴ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ
 ۱۵ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ
 ۱۶ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۱۷ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ
 ۱۸ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ترجمه:

- ۱۴ - انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفرید.
 ۱۵ - و جن را از شعله های مختلط و متحرک آتش خلق کرد!
 ۱۶ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۱۷ - و پروردگار دو مشرق و دو مغرب است!
 ۱۸ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

تفسیر:

آفرینش «انسان» از خاکی همچون «سفال»!
 خداوند بعد از ذکر نعمتهای گذشته، از جمله آفرینش انسان به صورت سربسته، در آیات مورد بحث، نخست به شرحی پیرامون «آفرینش انس و جن» می پردازد، شرحی که هم نشانه قدرت عظیم او است و هم درسهای عبرتی برای همگان در بردارد.
 می فرماید: «او انسان را از گل خشکیده ای که همچون سفال بود آفرید»

(خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ).

«صَلْصَال» در اصل به معنی «رفت و آمد صدا در اجسام خشک» است، سپس به خاکهای خشکیده که وقتی اشاره به آن می کنند صدا می کند «صلصال» گفته شده است، باقیمانده آب در ظرف را نیز «صَلْصَلَه» می نامند؛ چرا که به هنگام حرکت به این طرف و آن طرف، صدا می کند.

بعضی نیز گفته اند: «صلصال» به معنی «گِلِ بدبو» (لجن) است، ولی معنی اول مشهورتر و معروفتر است.

«فَخَّار» از ماده «فخر» گرفته شده و به معنی کسی است که بسیار فخر می کند، و از آنجا که این گونه اشخاص آدمهائی تو خالی و پر سر و صدا هستند، این کلمه به کوزه (و هر گونه «سفال») به خاطر سر و صدای زیادی که دارد اطلاق شده! (۱)

از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که درباره مبدأ آفرینش انسان آمده، به خوبی استفاده می شود که، انسان در آغاز «خاک» بوده، (۲) بعد با آب آمیخته شده، و به صورت «گل» در آمده، (۳) و سپس به صورت «گِلِ بدبو» (لجن) درآمد، (۴) و پس از آن حالت «چسبندگی» پیدا کرد (۵) و بعداً به صورت «خشکیده» همچون کوزه و سفال شد، و حالت «صَلْصَالِ كَالْفَخَّارِ» به خود گرفت (آیه مورد بحث).

این مراحل، از نظر بعد زمانی چه اندازه طول کشید؟ و انسان در هر مرحله ای چقدر توقف کرد؟ و این حالت‌های انتقالی تحت چه عواملی به وجود آمد؟ اینها مسائلی است که از علم و دانش ما مخفی است، و تنها خدا می داند و

۱ - «مفردات راغب».

۲ - حج، آیه ۵.

۳ - انعام، آیه ۲.

۴ - حجر، آیه ۲۸.

۵ - صافات، آیه ۱۱.

بس، آنچه مسلم است این که، تعبیرات مزبور، بیانگر یک واقعیت است که با مسائل تربیتی انسان پیوند مهمی دارد، و آن این که، ماده اولیه انسان بسیار بی ارزش و بی مقدار، و از حقیرترین مواد روی زمین بوده، اما خداوند بزرگ از چنین ماده بی ارزشی، چنان مخلوق پر ارزشی ساخت که گل سرسبد جهان آفرینش شد.

و در ضمن، اشاره ای است به این معنی که، ارزش واقعی انسان را همان «روح الهی» و نفخه ربانی که در آیات دیگر قرآن (مانند آیه ۲۵ سوره «حجر») آمده تشکیل می دهد، تا با شناخت این حقیقت، راه تکامل خود را به خوبی دریابد، و بداند از کدامین مسیر، باید برود، تا ارزش واقعی خویشتن را در عالم هستی باز یابد.

سپس، به آفرینش «جن» پرداخته، می گوید: «و جنّ را از شعله های مختلط و متحرک آتش آفرید» (وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ).

«مارج» در اصل از «مرج» (بر وزن مرض) به معنی اختلاط و آمیزش است، و در اینجا منظور اختلاط شعله های مختلف آتش می باشد؛ زیرا هنگامی که آتش شعله‌ور می شود گاه به رنگ سرخ، گاه به رنگ زرد، گاه به رنگ آبی، گاه به رنگ سفید در می آید.

بعضی گفته اند: معنی «تحرک» نیز در آن هست (از «أَمْرَجْتُ الدَّابَّةَ» یعنی «حیوان را در چراگاه رها کردم»؛ زیرا یکی از معانی «مرج» همان مرتع است).

باز در اینجا دقیقاً برای ما روشن نیست که آفرینش «جن» از این آتشیهای رنگارنگ چگونه بوده است؟ همان گونه که خصوصیات دیگر آن نیز از طریق «منخبر و گوینده صادق» یعنی قرآن مجید و «وحی آسمانی» برای ما ثابت شده

است، محدود بودن معلومات ما در برابر مجهولات، هرگز به ما اجازه نمی دهد که این حقایق را انکار، یا نادیده بگیریم، بعد از آن که از طریق وحی اثبات گردد، هر چند علم را به آن راهی نیابد.

(به خواست خدا شرح بیشتر درباره آفرینش جنّ و خصوصیات این مخلوق در تفسیر سوره جن خواهد آمد).

به هر حال، بیشترین موجوداتی که ما با آن سر و کار داریم، آب و خاک و باد و آتش است، خواه آنها را چون قدما، بسیط و عنصر بدانیم، و یا همچون دانشمندان امروز، مرکب از اجزای گوناگون، ولی در هر صورت مبدأ آفرینش «انسان» آب و خاک بوده، در حالی که مبدأ آفرینش «جن» باد و آتش است، و این دوگانگی مبدأ آفرینش، سرچشمه تفاوت‌های زیادی میان این دو است.

باز به دنبال نعمتهائی که در آغاز آفرینش انسان بوده، این جمله را تکرار می کند: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید» (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

در آیه بعد، به بیان یکی دیگر از نعمتهای الهی پرداخته، می گوید: «او پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است» (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ).

درست است که خورشید در هر روزی از ایام سال، از نقطه ای طلوع و در نقطه ای غروب می کند، و به این ترتیب، به تعداد روزهای سال، مشرق و مغرب دارد، ولی با توجه به حداکثر «میل شمالی» خورشید، و «میل جنوبی» آن، در

حقیقت دو مشرق و دو مغرب دارد، و بقیه در میان این دو می باشد. (۱)

این نظام که مبدأ پیدایش فصول چهارگانه سال با برکات فراوانی است، در حقیقت تأکید و تکمیلی است برای آنچه در آیات قبل آمده، آنجا که سخن از حساب سیر خورشید و ماه در میان است، و همچنین سخن از وجود میزان در آفرینش آسمانها، و در مجموع، هم بیانگر نظام دقیق آفرینش و حرکت زمین و ماه و خورشید می باشد، و هم اشاره ای است به نعمتها و برکاتی که از این رهگذر عائد انسان می شود.

بعضی دو مشرق و دو مغرب را در اینجا به طلوع و غروب «خورشید» و طلوع و غروب «ماه» تفسیر کرده اند و آن را مناسب با آیه گذشته «وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» می دانند، ولی، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد، به خصوص این که، در بعضی از روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

از جمله، در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

«إِنَّ مَشْرِقَ الشَّمْسِ عَلَى حِدَّةٍ، وَ مَشْرِقَ الصَّيْفِ عَلَى حِدَّةٍ، أَمَا تَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْ قُرْبِ الشَّمْسِ وَ بُعْدِهَا؟» (مشرق (آغاز) زمستان جداگانه است، و مشرق (آغاز) تابستان جداگانه است، آیا نمی بینی که خورشید در این دو فصل نزدیک و دور می شود (اشاره به بالا آمدن خورشید در آسمان در فصل تابستان و پائین رفتن در فصل زمستان است)). (۲)

از آنچه گفتیم این نکته به خوبی روشن شد که، چرا در بعضی آیات قرآن

۱ - توضیح این که: از آنجا که محور زمین نسبت به سطح مدار آن مایل است و زاویه ای در حدود ۲۳ درجه تشکیل می دهد و با همین حال به گرد خورشید می گردد، طلوع و غروب آفتاب دائماً متغیر به نظر می رسد و از ۲۳ درجه میل اعظم شمالی (در آغاز تابستان) تا ۲۳ درجه میل اعظم جنوبی (در آغاز زمستان) در تغییر است که مدار اول را مدار «رأس السرطان» و مدار دوم را مدار «رأس الجدی» گویند، و این است دو مشرق و دو مغرب آفتاب و بقیه مدارات در درون این دو مدار قرار دارد.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۹۰.

آمده است: فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ: «سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها». (۱)
 زیرا در آنجا اشاره به تمام مشرقها و مغربهای خورشید در عرض سال است، در حالی که در
 آیه مورد بحث، تنها به نهایت قوس صعودی و نزولی آن اشاره می کند.

به هر حال، بعد از ذکر این نعمت، باز جن و انس را مخاطب ساخته می گوید: «کدامین نعمت
 از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

- ۱۹ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ
 ۲۰ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ
 ۲۱ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۲۲ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ
 ۲۳ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۲۴ وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ
 ۲۵ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ترجمه:

- ۱۹ - دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند.
 ۲۰ - در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند (و به هم نمی آمیزند!)
 ۲۱ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۲۲ - از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می شود.
 ۲۳ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۲۴ - و برای او است کشتیهای ساخته شده که در دریا به حرکت درمی آیند و همچون کوهی هستند!
 ۲۵ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید?!

تفسیر:

دریاها با ذخائر گرانبایشان

در ادامه شرح نعمتهای پروردگار، سخن از «دریاها» به میان می آورد، اما نه همه دریاها، بلکه کیفیت خاصی در پاره ای از دریاها که، هم پدیده ای است عجیب و نشانه ای است از قدرت بی پایان حق، و هم وسیله ای است برای پدید آمدن بعضی از متاعهای مورد استفاده انسانها. می فرماید: «دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند» (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ).

«اما در میان آن دو، برزخی است که مانع از طغیان و غلبه یکی بر دیگری می باشد» (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ).

ماده «مرج» (بر وزن فلج) به معنی مخلوط کردن و یا فرستادن و رها نمودن است، و در اینجا به قرینه جمله «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» به معنی فرستادن و در کنار هم قرار دادن می باشد. منظور از این دو دریا، به گواهی آیه ۵۳ سوره «فرقان»، دو دریای آب «شیرین» و «شور» است، آنجا که می فرماید: وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْرًا مَحْجُوراً: «او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد، یکی گوارا و شیرین، و دیگری شور و تلخ، و در میان آنها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند».

اما در این که این دو دریای شیرین و شور، کجاست که بر یکدیگر غلبه نمی کنند؟ و این برزخی که میان آن دو قرار دارد چیست؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است، و بعضی از آنها تعبیراتی دارند که نشان می دهد وضع دریاهاى زمین

در آن زمان برای آنها کاملاً مشخص نبوده است، از جمله این که، گفته اند: منظور از این دو دریا «دریای فارس» و «دریای روم» است، در حالی که می دانیم این هر دو دریا، آب شور دارد و برزخی در میان آن دو نیست.

یا این که گفته اند: منظور «دریای آسمان» است، و «دریای زمین» که اولی «شیرین» و دومی «شور» است، در حالی که می دانیم دریائی در آسمان وجود ندارد، جز ابرها و بخاراتی که از اقیانوسهای زمین برمی خیزد.

یا این که گفته اند: منظور از دریای شیرین «آبهای زیرزمینی» است، که با آبهای دریاها مخلوط نمی شود، و برزخ میان این دو، دیوارهای مخازن آنها است. در حالی که می دانیم در زیرزمین چیزی به صورت دریا کمتر یافت می شود، بلکه ذرات آب در لابلای ذرات خاک و شن مرطوب، مخفی و پنهان است، هنگامی که در نقطه ای چاه می کنند این رطوبتها تدریجاً جمع شده و آب ظاهر می گردد، به علاوه لؤلؤ و مرجان که در آیات بعد به آن اشاره شده، از آبهای زیرزمینی به دست نمی آید.

پس منظور از این دو دریا چیست؟

سابقاً در تفسیر سوره «فرقان» به این واقعیت اشاره کردیم که، رودخانه های عظیم آب شیرین، هنگامی که به دریاها و اقیانوسها می ریزند، معمولاً دریائی از آب شیرین در کنار ساحل تشکیل می دهند و آب شور را به عقب می رانند، و عجب این که تا مدت زیادی این دو آب شیرین و شور به خاطر تفاوت درجه غلظت به هم آمیخته نمی شوند.

در مسافرت با هواپیما، در مناطقی که این رودخانه ها به دریا می ریزند، منظره دریاهاى آب شیرین و شور که در کنار هم قرار دارند و از هم جدا هستند به خوبی از بالا نمایان است، و هنگامی که کناره این آبها به یکدیگر مخلوط

شوند، آبهای شیرین تازه جای آنها را می گیرند، به طوری که این دو دریای جدا از هم، دائماً جلب توجه می کند.

جالب این که، به هنگام «مد» دریا، که سطح اقیانوس بالا می آید، آبهای شیرین به عقب رانده می شود، بی آنکه با آب شور مخلوط گردد (مگر در مواقع خشکسالی و کم آبی) و قسمت زیادی از خشکی را می پوشانند، لذا ساحل نشینان در این مناطق با مهار کردن این آبهای شیرین، نهرهای زیادی در منطقه ساحلی به وجود می آورند که، به وسیله آن زمینهای فراوانی مشروب می شود.

این نهرها که از برکت «جزر و مد» ساحلی و تأثیر آن در آب این نهرها به وجود می آید، در شبانه روز دو بار از آب شیرین پر و خالی می شود، و وسیله بسیار مؤثری برای آبیاری مناطق وسیعی هستند.

درباره این دو دریا، تفسیر جالب دیگری از ناحیه بعضی گفته شده که: منظور از آن احتمالاً جریان «گلف استریم» است که شرح آن را به خواست خدا در نکات، ذیل همین آیات بیان خواهیم کرد.

بار دیگر بندگان را مخاطب ساخته و در برابر این نعمتها از آنها سؤال کرده، می فرماید: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

سپس در ادامه همین سخن، می افزاید: «از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان خارج می شود!» (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ).

«کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

«لؤلؤ» و «مرجان» دو وسیله جالب زینتی است و در طب و معالجه بیماریها نیز مورد استفاده قرار می گیرد، ضمناً مال التجاره و کالای خوبی است که از آن عوائد زیادی به دست می آید، و روی همین جهات، به عنوان دو نعمت در آیات فوق به آن اشاره شده است. اما «لؤلؤ» که در فارسی آن را «مروارید» گویند، دانه شفاف و قیمتی است که در درون «صدف» در اعماق دریاها پرورش می یابد، و هر قدر درشت تر باشد، گرانبهاتر است، و در طب موارد استعمال گسترده ای دارد، طبای پیشین داروهائی از آن برای تقویت قلب و اعصاب، و برطرف کردن انواع خفقان، و حالت ترس و وحشت، و تقویت کبد، و رفع بدبوئی دهان، و سنگهای کلیه و مثانه و یرقان، تهیه می کردند، حتی در بیماریهای چشم نیز از آن استفاده می نمودند. (۱) «مرجان»، بعضی آن را به معنی «لؤلؤهای کوچک» تفسیر کرده اند، ولی حقیقت چیز دیگر است، «مرجان» موجود زنده ای است، شبیه شاخه کوچک درخت، که در اعماق دریاها می روید، و تا مدتها دانشمندان آن را نوعی «گیاه» می پنداشتند، ولی بعداً روشن شد که نوعی حیوان است، هر چند به صخره های کف دریا می چسبد، و گاه، منطقه وسیعی را می پوشاند و تدریجاً افزوده می شود، و جزائری تشکیل می دهد که به «جزائر مرجانی» معروف است. «مرجان»، معمولاً در آبهای ساکن نشو و نما می کند، و صیادان آن را از

۱ - «تحفه حکیم مؤمن» و «دائرة المعارف دهخدا» و منابع دیگر.

سواحل «دریای احمر» و «مدیترانه» و بعضی نقاط دیگر، صید می کنند. بهترین نوع مرجان زینتی، «مرجان سرخ رنگ» است و هر قدر سرخ تر باشد، قیمتی تر است، و تشبیهات شعرا در اشعارشان نیز بر همین اساس است، و بدترین نوع مرجان «مرجان سفید» است که به طور فراوان یافت می شود، و در میان این دو، «مرجان سیاه» قرار دارد. «مرجان» نیز، علاوه بر جنبه زینت، استعمال طبی دارد، و خواص زیادی برای آن ذکر کرده اند، از جمله، از آن داروهائی می سازند که برای تقویت قلب، دفع سم افعی، تقویت اعصاب، معالجه اسهال، و خونریزی های رحم، بهره گیری می کنند، و گفته اند: برای بیماری صرع نیز مفید است. (۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که، بعضی از مفسران تصریح کرده اند: لؤلؤ و مرجان، تنها در آب شور، پرورش می یابند، و لذا در تفسیر آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» (از آن دو لؤلؤ و مرجان بیرون می آید) به زحمت افتاده اند، و گفته اند: منظور یکی از آن دو است. (۲) ولی، ما هیچ دلیلی بر این معنی نداریم، بلکه بعضی تصریح کرده اند: لؤلؤ و مرجان در آبهای شیرین و شور هر دو یافت می شود.

باز، در ادامه همین بخش از نعمتها، به مسأله کشتیها که در حقیقت بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر در گذشته و حال بوده است، اشاره کرده، می فرماید: «برای خدا است کشتیهای ساخته شده ای که در دل دریا به حرکت در می آیند که همچون کوهی هستند!» (وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ).

«جوار» جمع «جاریه» توصیفی است برای «سفن» به معنی «کشتی ها» که به

۱ - «دائرة المعارف فرید و جدی» و کتب دیگر.

۲ - مانند آیه ۳۱ سوره «زخرف».

خاطر اختصار در تقدیر است، زیرا آنچه بیشتر مورد توجه است، همین جریان و حرکت کشتیهاست، به همین جهت، روی همین وصف تکیه شده است (دقت کنید).
و این که، «کنیز» را «جاریه» می گویند، به خاطر حرکت و کوشش او در انجام خدمات است، و نیز اگر به دختر جوان «جاریه» گفته می شود به خاطر جریان نشاط جوانی در وجود او است.

«مُنشآت» جمع «منشأ» اسم مفعول از «انشاء» به معنی «ایجاد» است و جالب این که، در عین تعبیر به «منشآت» که حکایت از مصنوع بودن کشتی به وسیله انسان می کند، می فرماید «وَلَهُ» (از برای خدا است...) اشاره به این که، مخترعان و سازندگان کشتی از خواص خداداد، در مصالح مختلفی که در کشتی ها به کار می رود استفاده می کنند، همچنین از خاصیت سیال بودن آب دریاها، و نیروی وزش بادها، بهره می گیرند، و خدا است که در آن مواد، و در دریا و باد این خواص و آثار را آفریده.

و لذا، در جای دیگر قرآن تعبیر به «تسخیر» شده: *وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُوكَ لَتَجْرِىَ فِى الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ: «خداوند کشتی را مسخر فرمان شما کرد که به فرمانش در دریا به حرکت درآید».* (۱)

بعضی، «منشأ» را از ماده «انشاء» به معنی «مرتفع ساختن» تفسیر کرده اند، و آن را اشاره، به کشتیهای بادبانی می دانند که، از برافراشتن بادباناها و قرار دادن آنها در مسیر بادها به عنوان نیروی محرک کشتیها استفاده می کردند.

«اعلام» جمع «علم» (بر وزن قلم) به معنی «کوه» است، هر چند در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خیر می دهد، و چون کوهها از دور نمایان

هستند، از آنها تعبیر به «علم» شده است، همان گونه که پرچم را نیز «علم» می گویند. به این ترتیب، قرآن روی کشتیهای بزرگ، که بر صفحه اقیانوسها و دریاها حرکت می کنند، تکیه کرده است، و بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند، کشتیهای بزرگ، مخصوص عصر موتور و بخار نیست، در داستان جنگهای «یونانیان» و کشورهای دیگر می خوانیم که: از کشتیهای بسیار بزرگ نیروبر، استفاده می کردند.

* * *

و بار دیگر این سؤال پر معنی را تکرار کرده می فرماید: «کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟» (فَبَأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

* * *

نکته ها:

۱ - دریا، کانون نعمتهای الهی

همان گونه که دیدیم، در این بخش از آیات، به موضوع «دریا و اهمیت آن» در زندگی بشر اشاره شده است، می دانیم، دریاها تقریباً سه چهارم سطح کره زمین را فرا گرفته اند، و منبع عظیمی برای مواد غذایی، داروئی، زینت آلات، و طریق مهمی برای حمل و نقل انسانها و کالاهای است، و از همه مهمتر، نزول بارانها، تعدیل هوا، و حتی بخشی از وزش بادها از برکات دریاها است.

اگر سطح دریاها، کمتر یا بیشتر از آنچه اکنون هست، بود، کره زمین به خشکی می گرائید، و یا آنچنان مرطوب می شد که جای زندگی نبود! لذا، قرآن بارها و به تعبیرات مختلف، انسانها را به این نعمت بزرگ توجه داده و آنها را به اندیشه وادار، گاه، می گوید: «خداوند دریا را برای شما

تسخیر کرد» (سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ). (۱)

و گاه، می گوید: «کشتی ها را برای شما تسخیر کرد» (سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ). (۲)
و گاه، می گوید: «آنچه در روی زمین است مسخر شما ساخت» (سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ). (۳)
از همه اینها گذشته، دریا، «دیار عجائب» است، کوچکترین گیاهان ذره بینی، و بلندترین درختان عالم، در دریاها می رویند، همچنین کوچکترین حیوانات و عظیم ترین حیوانات غول پیکر، در دریاها زندگی می کنند!

زندگی در اعماق دریاها، در آنجا که نه نوری وجود دارد و نه غذائی، به قدری شگفت انگیز است که، انسان از مطالعه آن سیر نمی شود، و عجب این که، حیوانات در آنجا از خودشان نور پخش می کنند، مواد غذائی آنها در سطح آب ساخته می شود و ته نشین می شود، و اندام آنها چنان محکم و مقاوم و توأم با فشار داخلی ساخته شده که، در مقابل آن فشار عظیم آب، که اگر انسان به حال عادی در آنجا قرار گیرد، استخوانهایش تبدیل به آرد می شود، مقاومت می کند!

* * *

۲ - «گلف استریم»، و رودهای عظیم دریائی!

اگر تعجب نکنید، در سراسر اقیانوسهای جهان، رودهای عظیمی در حرکت است که، یکی از نیرومندترین آنها «گلف استریم» نام دارد.

این رود عظیم، از «سواحل آمریکای مرکزی» حرکت می کند، سراسر «اقیانوس اطلس» را می پیماید و به «سواحل اروپای شمالی» می رسد.

۱ - جائیه، آیه ۱۲.

۲ - ابراهیم، آیه ۳۲.

۳ - حج، آیه ۶۵.

این آبها که از مناطق نزدیک به «خط استوا» حرکت می کنند، گرم هستند، و حتی رنگ آنها گاه با رنگ آبهای مجاور متفاوت است، و عجب این که، عرض همین رود عظیم دریائی (گلف استریم) در حدود ۱۵۰ کیلومتر، و عمق آن چند صد متر می باشد! سرعت آن در بعضی از مناطق به قدری است که در یک روز ۱۶۰ کیلومتر راه را طی می کند.

تفاوت درجه حرارت این آبها با آبهای مجاور، در حدود ۱۰ تا ۱۵ درجه است، و لذا حاشیه غربی آن را «دیوار سرد» می نامند.

«گلف استریم» بادهای گرمی به وجود می آورد، و مقدار قابل توجهی از حرارت خود را به طرف کشورهای شمالی قاره اروپا می برد، و هوای آن کشورها را بسیار مطبوع می کند، و شاید اگر این جریان نبود، زندگی در آن کشورها بسیار سخت و طاقت فرسا بود.

باز تکرار می کنیم، «گلف استریم»، یکی از این رودهاست، و در آبهای پنج قاره جهان، نظیر این جریان دریائی فراوان است.

و عامل اصلی آن، تفاوت حرارت «منطقه استوائی» زمین و «مناطق قطبی» است که، این حرکت را در آب دریاها به وجود می آورد.

این موضوع را با یک تجربه ساده می توان دریافت: اگر ظرف بزرگ آبی داشته باشیم، در یک طرف آن قطعه یخی قرار دهیم، و در طرف دیگر قطعه آهن داغی، و روی سطح آب کمی گاه بریزیم، می بینیم جریانی در سطح این آب پیدا می شود و آبها آهسته از آن منطقه گرم به سوی منطقه سرد حرکت می کنند، عین این ماجرا در کل دریاهای جهان روی می دهد، و سرچشمه پیدایش این رودهای دریائی است.

عجب این که، این رودهای عظیم دریائی با آبهای اطراف خود کمتر آمیخته

می شوند، و هزاران کیلومتر راه را به همان صورت می پیمایند، و مصداق «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» را به وجود می آورند!

و از آن جالبتر این که، در محل برخورد این آبهای گرم با آبهای سرد مجاور، پدیده ای رخ می دهد که برای انسان بسیار پر سود است؛ زیرا در محل تقاطع این آبهای گرم و سرد، یک نوع حالت بی حسی یا مرگ دسته جمعی برای حیوانات ذره بینی که در میان آب معلق هستند، به وجود می آید، و از این راه مواد غذایی فراوان و بی حساب جمع می شود که، سبب جلب دسته های بزرگ ماهیان می گردد، و به این ترتیب، این منطقه، یکی از بهترین مناطق صید ماهی در کره زمین است. (۱)

و لذا یکی از تفسیرها برای آیات فوق همین است و منافاتی با سایر تفسیرها ندارد، و جمع میان همگی ممکن است.

۳ - تفسیری از بطون آیات

در حدیثی از «امام صادق» (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر آیه «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ...» فرمود: عَلِيُّ وَ فَاطِمَةُ (علیهما السلام) بَحْرَانِ عَمِيقَانِ، لَا يَبْغِي أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ، يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْثُ وَ الْمَرْجَانُ، قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحَسَيْنُ (علیهما السلام): «علی و فاطمه دو دریای عمیقند که هیچ یک بر دیگری تجاوز نمی کند، و از این دو دریا، لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین خارج شده اند». (۲)

در تفسیر «در المنثور» همین معنی از بعضی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. (۳)

۱ - «دائرة المعارف فرهنگ نامه»، جلد ۱۲، صفحه ۱۲۲۸ و نشریه «بند رو دریا»، شماره ۴، صفحه ۱۰۰ و منابع دیگر.

۲ - تفسیر «قمی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۴.

۳ - «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۴۲.

مرحوم «طبرسی» نیز در «مجمع البیان» آن را با مختصر تفاوتی نقل کرده است. می دانیم قرآن مجید دارای بطونی است و یک آیه ممکن است چندین معنی، و یا دهها معنی داشته باشد، و آنچه در این حدیث آمده است، از بطون قرآن می باشد که منافاتی با معنی ظاهر آن ندارد.

- ۲۶ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ
 ۲۷ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
 ۲۸ فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۲۹ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ
 ۳۰ فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ترجمه:

- ۲۶ - همه کسانی که روی آن [=زمین] هستند فانی می شوند.
 ۲۷ - و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند!
 ۲۸ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۲۹ - تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از او تقاضا می کنند، و او هر روز در شأن و کاری است!
 ۳۰ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

تفسیر:

ما همه «فانی»، و «بقا»، بس تو راست!
 باز در ادامه شرح نعمتهای الهی در این آیات می افزاید: «تمام کسانی که بر روی زمین زندگی می کنند، فانی می شوند» (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ).
 اما چگونه «مسأله فنا» می تواند در زمره نعمتهای الهی قرار گیرد؟ ممکن است از این نظر باشد که، این «فنا» به معنی فنای مطلق نیست، بلکه دریچه ای

است به «عالم بقا» و دالان و گذرگاهی است که، شرط وصول به سرای جاویدان عبور از آن است.

دنیا با تمام نعمتهایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا، آزاد شدن از این زندان تنگ و تاریک است.

و یا از این نظر که، ذکر نعمتهای فراوان گذشته، ممکن است مایه غفلت و غرق شدن گروهی در زندگی دنیا و انواع خوردنیها و نوشیدنیها و لؤلؤ و مرجان و مرکبهای راهوارش گردد، لذا یادآوری می کند: این دنیا جای بقا نیست، مبدا دلبستگی به اینها پیدا کنید، و از آنها در مسیر پروردگار بهره نگیرید که، این تذکر خود نعمتی است بزرگ.

ضمیر در «عَلَيْهَا» به «زمین» باز می گردد که در آیات قبل اشاره ای به آن بود، به علاوه از قرائن نیز روشن است.

منظور از «مَنْ عَلَيْهَا» (کسانی که بر زمین هستند) «انس و جن» می باشند، هر چند بعضی از مفسران احتمال داده اند که، حیوانات و جنبندها و موجودات زنده دیگر را نیز، شامل می شود، ولی ظاهر تعبیر «مَنْ» که معمولاً برای صاحبان عقل می آید، همان معنی اول است.

درست است که مسأله «فنا» منحصر به انس و جن نیست، و نه حتی منحصر به موجودات زمینی، بلکه طبق تصریح قرآن، تمام اهل آسمانها و همه موجودات فانی می شوند، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱) ولی، از آنجا که سخن از ساکنان زمین در میان بوده، در این آیه، تنها آنها را مطرح کرده است.

در آیه بعد می افزاید: «تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگار تو باقی

می ماند» (وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ).

«وَجْه» از نظر لغت، به معنی صورت است که، به هنگام مقابله با کسی با آن مواجه و روبرو می شویم، ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود، منظور ذات پاک او است. بعضی نیز «وَجْهَ رَبِّكَ» را در اینجا به معنی صفات پروردگار دانسته اند که از طریق آن، برکات و نعمتها بر انسانها نازل می شود، همچون علم و قدرت و رحمت و مغفرت. این احتمال نیز داده شده: منظور اعمالی است که به خاطر خدا انجام داده می شود، بنابراین، همه فانی می شوند، تنها چیزی که باقی می ماند اعمالی است که از روی خلوص نیت و برای رضای او انجام گرفته است.

ولی معنی اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

اما «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» که توصیفی است برای «وَجْه»، اشاره به صفات جمال و جلال خدا است، زیرا «ذوالجلال» از صفاتی خبر می دهد که، خداوند «اجل» و برتر از آن است (صفات سلبيه) و «اکرام» به صفاتی اشاره می کند که حسن و ارزش چیزی را ظاهر می سازد، و آن «صفات ثبوتیه» خداوند مانند علم و قدرت و حیات او است.

بنابراین، معنی آیه روی هم رفته چنین می شود: تنها ذات پاک خداوندی که متصف به «صفات ثبوتیه» و منزله از «صفات سلبيه» است در این عالم باقی و برقرار می ماند.

بعضی از مفسران نیز «صاحب اکرام» بودن خداوند را اشاره به الطاف و نعمتهائی می دانند که، با آن اولیای خود را اکرام و گرامی می دارد، جمع میان معانی در آیه فوق نیز ممکن است.

در حدیثی می خوانیم: مردی در حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) مشغول نماز بود سپس چنین دعا کرد: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به اصحاب و یارانش فرمود: می دانید خدا را با چه نامی خواند؟ عرض کردند: خدا و رسولش آگاهتر است، فرمود: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ: «قسم به آن کس که جانم به دست او است، خدا را به اسم اعظمش خواند که هرگاه کسی خدا را به آن بخواند، اجابت می کند، و هرگاه به وسیله آن از او تقاضا کند، عطا می فرماید».(۱)

بار دیگر خلائق را مخاطب ساخته می فرماید: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)».

محتوای آیه بعد، در واقع نتیجه ای است از آیات قبل؛ زیرا می فرماید: «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، همواره نیازهای خود را از او می خواهند، و از او سؤال می کنند» (يَسْتَأْذِنُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چرا چنین نباشد؟ در حالی که همه، فانی اند و او باقی است، نه تنها در پایان جهان، همه کائنات، جز ذات پاک پروردگار راه فنا می پویند که، الآن نیز همه در برابر او فانی هستند، و بقائشان بسته به بقاء او و مشیت او است، و اگر لحظه ای نظر لطفش را از کائنات برگیرد فرو ریزند قلبها!

با این حال، مگر کسی جز او هست که اهل آسمانها و زمین از وی تقاضا

کنند؟!

تعبیر به «یَسْئَلُهُ» به صورت «فعل مضارع»، دلیل بر این است که، این سؤال و تقاضا دائمی است، و همگی به زبان حال از آن مبدأ فیاض، دائماً فیض می طلبند، هستی می خواهند، و حوائج خود را تمنا می کنند، و این اقتضای ذات موجود ممکن است که نه تنها در «حدوث»، بلکه در «بقاء» نیز وابسته و متکی به واجب الوجودند.

سپس می افزاید: «هر روز خداوند در شأن و کاری است» (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ).

آری، خلقت او دائم و مستمر است، و پاسخگویی او به نیازهای سائلان و نیازمندان نیز چنین است، و هر روز طرح تازه ای ابداع می کند.

یک روز اقوامی را قدرت می دهد، روز دیگری آنها را بر خاک سیاه می نشاند، یک روز سلامت و جوانی می بخشد، روز دیگر ضعف و ناتوانی می دهد، یک روز غم و اندوه را از دل می زداید، روز دیگر مایه اندوهی می آفریند، خلاصه هر روز، طبق حکمت و نظام احسن، پدیده تازه و خلق و حادثه جدیدی دارد.

توجه به این حقیقت، از یکسو، نیاز مستمر ما را به ذات پاک او روشن می کند، و از سوی دیگر، پرده های یأس و نومیدی را از دل کنار می زند.

و از سوی سوم، غرور و غفلت را در هم می شکند.

آری، او هر روز در شأن و کاری است.

گرچه مفسران، هر کدام گوشه ای از این معنی گسترده را به عنوان تفسیر آیه ذکر کرده اند:

بعضی، تنها آمرزش گناهان، و بر طرف ساختن اندوهها، و تعالی و سقوط

اقوام را.

بعضی، تنها مسأله آفرینش، رزق، حیات، مرگ، عزت، و ذلت را. و بعضی دیگر، تنها مسأله آفرینش و مرگ انسانها را عنوان نموده، و گفته اند: خداوند در هر روز، سه لشکر دارد: لشکری از اصلاب پدران به ارحام مادران منتقل می شوند، و لشکری از رحم مادران به عالم دنیا گام می نهند، و لشکری از این دنیا روانه قبر می شوند. ولی، همان گونه که گفتیم، آیه مفهوم گسترده ای دارد که هرگونه آفرینش تازه و خلقت جدید و دگرگونی و تحول را در این جهان در بر می گیرد.

در روایتی از امیر مؤمنان «علی» (علیه السلام) می خوانیم: که در یکی از خطبه هایش فرمود: *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِخْدَاتِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ*: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که هرگز نمی میرد، و شگفتیهای خلقتش پایان نمی گیرد؛ چرا که هر روز در شأن و کاری است، و موضوع تازه ای می آفریند که هرگز نبوده». (۱)

و در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: در تفسیر این آیه فرمود: *مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَغْفِرَ ذَنْبًا، وَيُفَرِّجَ كَرْبًا وَيَرْفَعَ قَوْمًا، وَيَضَعِ آخِرِينَ*: «از کارهای او این است که گناهی را می بخشد، ناراحتی و رنجی را برطرف می سازد، گروهی را بالا می برد، و گروه دیگری را پائین می آورد». (۲)

این نکته نیز، لازم به یادآوری است که، «یوم» در اینجا به معنی روز در مقابل شب نیست، بلکه هم دورانهای طولانی را شامل می شود، و هم ساعات و لحظات را، و مفهومی این است که: خداوند متعال هر زمان در شأن و کاری

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۴۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - این حدیث در «روح المعانی» از «صحیح بخاری» نیز نقل شده است.

است.

بعضی نیز، شأن نزولی برای آیه ذکر کرده اند که، این آیه ردّ بر گفتار یهود است که معتقد بودند: خداوند روز «شنبه» همه کارها را تعطیل می کند! و هیچ حکم و فرمانی نمی دهد!! (۱) قرآن می گوید: برنامه آفرینش و تدبیر او، لحظه ای تعطیل بردار نیست.

و باز به دنبال این نعمت مستمر، و پاسخگوئی به نیازهای همه مخلوقات و اهل آسمانها و زمین، تکرار می کند: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

نکته ها:

۱ - حقیقت «فنا» چیست؟

این که در آیات فوق خواندیم همه کس، جز خدا فانی می شود، به معنی نابودی مطلق نیست، به این معنی که حتی روح انسان نیز نابود می شود، و یا خاکهای حاصل از جسم او معدوم می گردد؛ چرا که آیات قرآن تصریح به وجود «برزخ» تا روز رستاخیز می کند، (۲) و از سوی دیگر، بارها می گوید که: مردگان در قیامت از قبرها برمی خیزند. (۳) و استخوانهای پوسیده و «عظم رمیم» به فرمان خدا، لباس حیات در تن می پوشند. (۴) و اینها همه، گواه برای این است که فنا در این آیه و آیات مشابه به معنی به

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۰۲.

۲ - مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۳ - یس، آیه ۵۱.

۴ - یس، آیه ۷۹.

هم ریختن نظام جسم و جان، و قطع پیوندها، و بر هم خوردن نظم عالم خلقت و جانشین شدن عالم دیگری به جای آن است.

۲ - هر روز پدیده تازه ای می آفریند

گفتیم آیه «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»، هم امیدآفرین است، هم غرورشکن، و هم نشانه دوام خلقت و استمرار آفرینش، به همین دلیل، گاهی پیشوایان اسلام برای امید بخشیدن به افراد، مخصوصاً روی این آیه تکیه می کردند، چنان که در داستان تبعیدِ دردناک «ابوذر» به «ربذه» می خوانیم: «علی» (علیه السلام) با جمله های بسیار گیرا و پر معنی به هنگام بدرقه او به او دلداری داد، سپس «امام حسن» (علیه السلام) فرزند رشید امیر مؤمنان (علیه السلام) او را به عنوان «عمو» خطاب کرد و جمله های دیگری افزود، بعد از او سالار شهیدان «امام حسین» (علیه السلام) زبان به سخن گشود و فرمود:

يا عَمَاهُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ مَا قَدَّرْتَنِي، اللَّهُ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، وَ قَدْ مَنَعَكَ الْقَوْمَ دُنْيَاهُمْ وَ مَنَعْتَهُمْ دِينَكَ... فَاسْأَلِ اللَّهَ الصَّبْرَ وَ النَّصْرَ...: «ای عمو! خداوند متعال قادر است این شرایط را دگرگون سازد، و او هر روز در شأن و کار تازه ای است، آنها تو را مزاحم دنیای خود دیدند و تو را بازداشتند، و تو آنها را مزاحم دین خود دیدی و از آن بازداشتی... از خدا شکیبائی و پیروزی بطلب» (۱)

و نیز می خوانیم هنگامی که «امام حسین» (علیه السلام) به سوی «کربلا» می آمد وقتی به منزلگاه «صفاح» رسید، «فرزدق شاعر» حضرت را ملاقات کرد، امام (علیه السلام) فرمود: بَيْنَ لِي خَبَرَ النَّاسِ خَلْفَكَ: «بگو بینم مردم پشت سرت چگونه بودند» (اشاره به مردم عراق است) عرض کرد: الْخَبِيرَ سَأَلْتُ، قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ، وَ

سُئِفُوهُمْ مَعَ بَنِي أُمِّيهِ! وَالْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ: «از شخص آگاهی سؤال کردی، بدان دل‌های مردم با تو است، اما شمشیرهایشان با بنی امیه است! اما فرمان الهی از آسمان نازل می‌شود، و خداوند هر چه را صلاح بدانند، و اراده کند، انجام می‌دهد.»
 «امام حسین» (علیه السلام) فرمود: صَدَقْتَ لِلَّهِ الْأَمْرُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَ كُلَّ يَوْمٍ رَبُّنَا فِي شَأْنٍ: «راست گفتی، خدا هر چه را اراده کند انجام می‌دهد، و پروردگار ما هر روز در شأن و کاری است.» (۱)

اینها همه نشان می‌دهد، این آیه، آیه ای است امیدبخش برای مؤمنان. جالب این که، می‌گویند: یکی از امراء، از وزیر خود از تفسیر این آیه سؤال کرد، اما او اظهار بی‌اطلاعی نمود و تا فردای آن روز مهلت خواست.

هنگامی که محزون و غمناک به منزل آمد، غلام سیاه (با معرفتی) داشت سؤال کرد: چه خبر است؟ ماجرا را گفت، غلام اظهار داشت به سراغ امیر برو، اگر مایل باشد، من تفسیر آیه را برای او بازگو می‌کنم، امیر او را خواست و از وی سؤال کرد، در پاسخ گفت:

ای امیر! شَأْنُهُ أَنْ يُوَلِّجَ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، وَ يُوَلِّجَ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، وَ يُخْرِجَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، وَ يُخْرِجَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ، وَ يُشْفِي سَقِيمًا وَ يُسَقِّمَ سَلِيمًا، وَ يَبْتَلِي مُعَافَاً، وَ يُعَافِي مُبْتَلِيًّا، وَ يُعِزُّ ذَلِيلًا، وَ يَذِلُّ عَزِيزًا، وَ يُفْقِرَ غَنِيًّا وَ يُغْنِي فَقِيرًا: «شأن خداوند این است که شب و روز را یکی بعد از دیگری می‌آورد، و می‌برد، از دل مرده زنده خارج می‌کند، و از زنده مرده، بیماری را شفا می‌دهد، و سالمی را بیمار می‌کند، تندرستی را مبتلا می‌سازد، و مبتلای را عافیت می‌بخشد، ذلیلی را عزت می‌دهد، و عزیزی را ذلیل می‌کند، ثروتمندی را فقیر می‌سازد و

فقیری را غنی می کند!»!

امیر گفت: فَرَجْتَ عَنِّي فَرَجَ اللَّهُ عَنكَ: «مشکلی را برای من گشودی، خداوند مشکلات را بگشاید» و بعد او را اکرام کرد و انعام داد. (۱)

۳- حرکت جوهری

بعضی از طرفداران «حرکت جوهری» به آیاتی از قرآن استدلال کرده و یا لااقل آن را اشاره ای بر مقصود خود می دانند، از جمله همین آیه «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» است.

توضیح این که: قدمای فلاسفه معتقد بودند، حرکت تنها در چهار مقوله عرضیه امکان پذیر است (مقوله های «این»، «کم»، «کیف» و «وضع») و به تعبیر ساده تر، ممکن است یک جسم از نظر مکان تغییر محل دهد، و یا نمو کرده بر کمیتش افزوده شود، و یا فی المثل رنگ و بو و طعم آن (همچون یک سیب بر درخت) تغییر یابد، و یا در جای خود و به دور خویش بگردد (مانند حرکت وضعی زمین)، ولی معتقد بودند هرگز در جوهر و ذات جسم حرکت امکان پذیر نیست؛ چرا که در هر حرکتی باید ذات متحرک ثابت باشد، و عوارض آن دگرگون شود، و گرنه، حرکت، مفهومی نخواهد داشت.

ولی فلاسفه متأخرین این نظریه را رد کردند و معتقد به حرکت جوهری شده، گفتند: اساس حرکت در ذات و جوهر است که، آثار آن در عوارض ظاهر می شود.

نخستین کسی که این نظر را به صورت مشروح و مستدل عرضه کرد «ملاصدرای شیرازی» بود، او گفت: تمام ذرات کائنات و جهان ماده یکپارچه

حرکت است، و یا به تعبیر دیگر، ماده اجسام، وجودی است سیال، که دائماً ذاتش دگرگون می شود، و هر لحظه وجود تازه ای است که با وجود قبل فرق دارد، اما چون این دگرگونیها با هم اتصال دارد یک شیء محسوب می شود، بنابراین، ما هر لحظه وجود تازه ای هستیم، اما این وجودات متصل و مستمر است، و صورت واحدی دارد، یا به تعبیر دیگر: ماده دارای چهار بُعد است: طول، عرض، عمق و بعد دیگری که نامش را «زمان» می گذاریم، و این زمان چیزی جز مقدار حرکت در جوهر نیست (دقت کنید).

اشتباه نشود، حرکت جوهری ارتباطی با مسأله حرکت درون اتمها ندارد؛ چرا که حرکت اتمها حرکتی است در مکان و این حرکتی است در عوارض.

حرکت جوهری، مفهوم بسیار عمیقتری دارد که، ذات و هویت جسم را شامل می شود، و عجب این که، در اینجا متحرک عین حرکت می شود، و اشیاء دالانی می شوند برای خودشان! (دقت کنید).

آنها برای اثبات این مقصد، دلائل متعددی دارند که، اینجا جای شرح آن نیست، ولی بد نیست، به نتیجه این عقیده فلسفی اشاره کنیم، نتیجه اش این است که: ما مسأله خداشناسی را از هر زمان روشتر درک کنیم؛ چرا که خلقت و آفرینش تنها در آغاز دنیا نبوده، بلکه هر ساعت و هر لحظه ای آغازی است، و دائماً خداوند دست در کار خلقت و آفرینش جدیدی است، و دائماً ما وابسته او، و مستفیض از فیض ذات او هستیم، «وَ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» را نیز به این معنی تفسیر کرده اند، البته مانعی ندارد که آن هم جزئی از مفهوم گسترده آیه باشد.

- ۳۱ سَنفِرُكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ
 ۳۲ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۳۳ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانِ
 ۳۴ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۳۵ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ
 ۳۶ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ترجمه:

- ۳۱ - به زودی به حساب شما می پردازیم ای دو گروه انس و جن!
 ۳۲ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۳۳ - ای گروه جن و انس! اگر می توانید از مرزهای آسمانها و زمین بگذرید، پس بگذرید، ولی هرگز نمی توانید، مگر با نیروئی (فوق العاده).
 ۳۴ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۳۵ - شعله هائی از آتش بی دود، و دودهائی متراکم بر شما فرستاده می شود؛ و نمی توانید از کسی یاری بطلبید!
 ۳۶ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

تفسیر:

اگر می‌توانید از مرزهای آسمانها بگذرید!

نعمتهائی که تاکنون در آیات این سوره مطرح شده، مربوط به این جهان بوده است، ولی در آیات مورد بحث، از محاسبه قیامت و بعضی دیگر از خصوصیات معاد سخن می‌گوید که، در عین تهدید بودن برای مجرمان، وسیله تربیت و آگاهی و بیداری و هم وسیله تشویق و دلگرمی مؤمنان است، و به همین جهت نعمت محسوب می‌شود، لذا بعد از ذکر هر کدام، همان سؤال را که درباره نعمتهاست تکرار می‌کند.

نخست می‌فرماید: «به زودی به حساب شما می‌پردازیم ای دو گروه انس و جن!» (سَنفَرُغُ لَكُمْ أَيُّهُ التَّقْلَانِ). (۱) - (۲)

آری، در آن روز خداوند عالم قادر، دقیقاً همه اعمال و گفتار و نیات انس و جن را مورد بررسی و حساب دقیق قرار داده، و کیفر و پاداش مناسب را برای آنها تعیین می‌کند. با این که خداوند هرگاه به چیزی پردازد، از چیز دیگری غافل نمی‌شود، و در آن واحد احاطه علمی به همه کائنات دارد و هرگز چیزی او را از چیز دیگر مشغول نمی‌سازد «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» ولی با این حال، تعبیر به «سَنفَرُغُ» جالب است؛ چرا که این تعبیر معمولاً در موردی گفته می‌شود که، شخصی تمام کارهای خود را رها می‌کند، تا با حواس جمع، به کاری پردازد، و این تنها در

۱ - باید توجه داشت در رسم الخط قدیمی قرآن مجید در چند مورد «أَيُّهَا» به صورت «أَيَّه» نوشته شده است که آیه مورد بحث و دو آیه دیگر (نور، ۳۱ - زخرف، ۴۹) می‌باشد، در حالی که در موارد دیگر رسم الخط «أَيُّهَا» با الف کشیده آخر ثبت شده است، و به نظر می‌رسد که این بر اساس ضابطه ای در رسم الخط قدیم بوده است.

۲ - با این که «التَّقْلَانِ» تثنیه است، ضمیر در «لَكُمْ» به صورت «جمع» آمده، به خاطر این که اشاره به دو گروه است.

مورد مخلوقات است که به حکم محدودیت، هرگاه توجه به چیزی کنند از چیز دیگر باز می مانند.

ولی، این تعبیر در مورد خداوند چیزی جز تأکید هر چه بیشتر بر مسأله رسیدگی به حساب، نخواهد بود، به گونه ای که هیچ مثال ذره ای از قلم نخواهد افتاد، و چه عجیب است که خداوند بزرگ، حساب بندگان کوچک خود را بر عهده گیرد، و چه هولناک و وحشتناک است یک چنین محاسبه؟!

«ثَقْلَان» از ماده «ثَقُل» (بر وزن کبر) به معنی بار سنگین است، و به معنی «وزن» نیز آمده است، اما «ثَقَل» (بر وزن خبر) معمولاً به متاع و بار مسافر گفته می شود، و اطلاق آن بر گروه جن و انس به خاطر سنگینی معنوی آنهاست؛ چرا که خداوند به آنها از نظر عقل، شعور، علم و آگاهی، وزن و ارزش خاصی داده است، هر چند از نظر جسمی نیز در مجموع سنگینی قابل ملاحظه ای دارند، و لذا در آیه ۲ سوره «زلزال» می خوانیم: «وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»، که یکی از معانی آن، خروج انسانها از قبرها به هنگام رستاخیز است، ولی به هر حال، این تعبیر آیه مورد بحث، بیشتر توجه به جنبه معنوی دارد، به خصوص این که در مورد گروه جن، به نظر می رسد از نظر جسمی وزن چندانی نداشته باشند.

این نکته نیز قابل تذکر است که، ذکر خصوص این دو گروه به خاطر آن است که، عمده کسانی که مکلف به تکالیف الهی هستند همینها می باشند.

و بعد از ذکر این معنی، باز این سؤال را تکرار می فرماید: «کدامین یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)».

در تعقیب آیه گذشته که از مسأله حساب دقیق الهی سخن می گفت، باز جن

و انس را مخاطب ساخته می گوید: «ای جمعیت جن و انس! هرگاه به راستی می خواهید از مجازات و کیفر الهی برکنار مانید اگر می توانید از مرزهای آسمانها و زمین بگذرید، و از حیطة قدرت او خارج شوید، ولی هرگز قادر بر این کار نیستید، مگر با نیروئی الهی، و چنین نیروی الهی نیز در اختیار شما نیست» (یا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ).

به این ترتیب، شما هرگز یارای فرار از دادگاه عدل خدا و پیامدهای آن را ندارید، هر جا بروید ملک خدا است، و هر کجا باشید محل حکومت او است، آری، این موجود ضعیف و ناتوان کجا می تواند از عرصه قدرت خداوند بگریزد؟ همان گونه که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در دعای روح پرور «کمیل» عرضه می دارد: «وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ».

«مَعْشَرَ» در اصل از «عشر» به معنی «عدد ده» گرفته شده است، و چون عدد ده یک عدد کامل است واژه «مَعْشَرَ»، به جمعیت کاملی گفته می شود که از اصناف و طوائف مختلف، تشکیل گردد.

«أَقْطَارِ» جمع «قطر» به معنی اطراف چیزی است.

«تَنْفُذُوا» از ماده «نفوذ» در اصل به معنی پاره کردن و عبور کردن از چیزی است، و تعبیر به «مِنْ أَقْطَارِ»، اشاره به این است که، جوانب آسمانها را بشکافید و از آن بگذرید، و به خارج آنها سفر کنید.

ضمناً مقدم داشتن «جن» در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که، آنها آمادگی بیشتری برای سیر آسمانها دارند.

در این که آیه فوق، مربوط به قیامت است، یا دنیا، و یا هر دو؟ در میان مفسران گفتگو است، و چون آیات قبل و بعد از آن، ناظر به رویدادهای سرای

دیگر است، به نظر می‌رسد که، این آیه نیز مربوط به فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت باشد.

ولی بعضی، با توجه به جمله «لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» (نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت و نیرو) آن را اشاره به مسافرت‌های فضائی بشر دانسته‌اند که، قرآن شرط آن را داشتن سلطه علمی و صنعتی بر این کار دانسته است.

این احتمال نیز داده شده که، هم ناظر به رستاخیز باشد، و هم ناظر به دنیا، یعنی نه در اینجا قادرید بدون قدرت در اقطار آسمان نفوذ کنید، و نه در آنجا، منتها، در اینجا وسیله محدودی در اختیار شما قرار دارد، اما در آنجا هیچ وسیله‌ای نیست.

بعضی نیز تفسیر چهارمی، برای آن گفته‌اند که، منظور: نفوذ فکری و علمی در اقطار آسمانها است که، با قدرت استدلال برای بشر، امکان پذیر است.

ولی، تفسیر اول از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، و مؤید آن، بعضی از اخباری است که در منابع اسلامی در این زمینه، نقل شده، از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «روز قیامت، خداوند بندگان را در محل واحدی جمع می‌کند و به فرشتگان آسمان پائین وحی می‌فرستد: فرود آئید، آنها که دو برابر جمعیت روی زمین از جن و انس هستند فرود می‌آیند، سپس اهل آسمان دوم، که آنها نیز دو برابر همه می‌باشند فرود می‌آیند، و به همین ترتیب فرشتگان هفت آسمان فرود می‌آیند و همچون هفت حجابی گرداگرد انس و جن را احاطه می‌کنند، اینجاست که منادی صدا می‌زند: ای جمعیت جن و انس اگر می‌توانید از اقطار آسمانها و زمین بگذرید، اما هرگز نمی‌توانید، جز با قدرت الهی، و در اینجا می‌بینند اطراف آنها را هفت گروه عظیم از فرشتگان فرا گرفته‌اند (و راهی برای

فرار از چنگال عدالت نیست»، (۱) جمع میان تفاسیر نیز امکان پذیر است.

باز در اینجا دو گروه را مخاطب ساخته، می گوید: «کدامین یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

درست است که تهدید فوق، به ظاهر در مسیر مجازات و کیفر است، ولی از آنجا که ذکر آن هشداری است به همه انسانها، و عاملی است برای اصلاح و تربیت، طبعاً لطف و نعمتی محسوب می شود. و اصولاً وجود حساب در هر دستگاه، نعمت بزرگی است؛ چرا که به خاطر آن سرهای همه به حساب خواهد بود!

آیه بعد، برای تأکید آنچه در آیه قبل، دائر بر عدم قدرت انس و جن بر فرار از چنگال عدالت آمده، می افزاید: «شعله هائی از آتش بی دود، و دودهائی متراکم بر شما می فرستد (و آنچه را شما را از هر سو احاطه می کنند که راهی برای فرار نیست) و در این هنگام نمی توانید از کسی یاری بطلبید» (يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ).

از یکسو، فرشتگان شما را احاطه کرده اند، و از سوی دیگر شعله های گرم و سوزان آتش، و دوده های تیره و تار و خفقان آور، اطراف محشر را فرا می گیرد، و راهی برای گریز نیست.

«شُواظٌ» - به گفته «راغب» در «مفردات» و «ابن منظور» در «لسان العرب» و بسیاری از مفسران - به معنی شعله های بی دود آتش است، و بعضی آن را به معنی زبانه های آتش که از خود آتش به ظاهر بریده می شود و سبز رنگ است،

۱ - تفسیر «صافی»، صفحه ۵۱۷ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۰۵.

تفسیر کرده اند، و در هر حال، این تعبیر اشاره به شدت حرارت آن است. و «نُحَّاس» به معنی دود (و یا شعله های قرمز رنگ و دودآلود آتش) است که به رنگ مس، در می آید، بعضی نیز آن را به معنی «مس مذاب» تفسیر کرده اند که، ظاهراً هیچ تناسبی با آیه مورد بحث ندارد؛ زیرا سخن از موجودی در میان است که انسان را در قیامت احاطه کند و از فرار از دادگاه عدل الهی بازدارد.

و چه عجیب است دادگاه قیامت! که انسان از هر سو در احاطه کامل مأموران الهی و آتش سوزان و دود کشنده، قرار گرفته، و راهی جز حضور در آن دادگاه، و تسلیم در برابر حکم آن محکمه، ندارد.

باز می فرماید: «کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ). تعبیر به نعمت در اینجا نیز به خاطر همان لطفی است که در آیه قبل به آن اشاره شد.

- ۳۷ فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ
 ۳۸ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۳۹ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ
 ۴۰ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۴۱ يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ
 ۴۲ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۴۳ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ
 ۴۴ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آناً
 ۴۵ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ترجمه:

- ۳۷ - در آن هنگام که آسمان شکافته شود و همچون روغن مذاب گلگون گردد!
 ۳۸ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۳۹ - در آن روز هیچ کس از انس و جن از گناهش سؤال نمی شود (و همه چیز روشن است)!
 ۴۰ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۴۱ - مجرمان از چهره هایشان شناخته می شوند؛ و آنگاه آنها را از موهای پیش سر، و پاهایشان می گیرند (و به دوزخ می افکنند)!
 ۴۲ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

۴۳ - این همان دوزخی است که مجرمان آن را انکار می کردند.

۴۴ - امروز در میان آن و آب سوزان در رفت و آمدند!

۴۵ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

تفسیر:

گنهکاران از سیمایشان شناخته می شوند!

در تعقیب آیات گذشته که بعضی از حوادث رستاخیز را بازگو می کرد، این آیات، همچنان ادامه همان بحث و ذکر خصوصیات دیگری از صحنه قیامت، و چگونگی حساب، و مجازات، و کیفر است.

نخست می فرماید: «هنگامی که آسمان شکافته شود، و همانند روغن مذاب گلگون گردد، حوادث هولناکی واقع می شود که هیچ کس را یارای تحمل آن نیست» (فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ). (۱)

از مجموع آیات «قیامت» به خوبی استفاده می شود که، در آن روز نظام کنونی جهان به کلی در هم می ریزد، و حوادث بسیار هول انگیز در سرتاسر عالم رخ می دهد، کواکب، سیارات، زمین و آسمان دگرگون می شوند، و مسائلی که تصور آن امروز برای ما مشکل است، واقع می گردد، و از جمله چیزی است که در آیه فوق آمده است که، کرات آسمانی از هم می شکافد و به رنگ سرخ و به صورت مذاب همچون روغن در می آید.

«وَرْدَةٌ» و «وَرْد» به معنی «گل» است و از آنجا که گلهای غالباً سرخ رنگند معنی سرخ را در اینجا تداعی می کند.

۱ - در این که «إِذَا» در این جمله شرطیه است یا فجائیه و یا ظرفیه؟ احتمالات متعددی داده شده، ولی بهتر همان سوم است و جزای شرط محذوف می باشد و ممکن است در تقدیر چنین باشد: «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ كَانِ أَهْوَالٌ لَا يُطِيقُهَا الْبَيَانُ».

این واژه به معنی اسبهای سرخ رنگ نیز آمده، و از آنجا که این گونه اسبها در فصول سال تغییر رنگ می دهند، در فصل بهار کمی زرد رنگ و در فصل زمستان سرخ رنگ، و در شدت سرما تیره رنگ می شوند، دگرگونیهایی که صحنه آسمان در قیامت پیدا می کند، به آن تشبیه شده است که، گاه همچون شعله آتش سرخ و سوزان، و گاه زرد رنگ، و گاه سیاه دودآلود و تیره و تار می شود.

«دهان» (بر وزن کتاب) به معنی روغن مذاب، و گاه به معنی دُردی است که در روغن ته نشین می کند، و غالباً رنگهای مختلفی دارد. این تشبیه ممکن است از این نظر باشد که، رنگ آسمان به صورت روغن مذاب گلگون در می آید، و یا اشاره به ذوب شدن کرات آسمانی، و یا رنگهای مختلف آن بوده باشد، بعضی «دهان» را به معنی «چرم سرخ رنگ» نیز تفسیر کرده اند، و در هر صورت، این تشبیهات تنها می تواند شبیحی از آن صحنه هولناک را مجسم سازد؛ چرا که در واقع شباهتی به هیچ حادثه ای از حوادث این دنیا ندارد، و صحنه هائی است که تا کسی نبیند، نمی داند.

و از آنجا که اعلام وقوع این حوادث هولناک در صحنه قیامت، و یا قبل از آن هشدار است به همه مجرمان و مؤمنان، و لطفی است از الطاف الهی، بعد از آن همان جمله سابق را تکرار فرموده، می گوید: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

در آیه بعد، از حوادث تکوینی قیامت، به وضع انسان گنهکار در آن روز، پرداخته، می افزاید: «در آن روز هیچ کس از انس و جن از گنااهش پرسش نمی شود» (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ).

چرا سؤال نمی کنند؟ برای این که همه چیز در آن روز آشکار است، «یوم البروز» است، و در چهره انسانها همه چیز خوانده می شود.

ممکن است تصور شود، این آیه با آیاتی که تصریح و تأکید بر مسأله سؤال از بندگان در قیامت می کند، تضاد دارد، مانند آیه ۲۴ «صافات»: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ: «آنها را متوقف سازید که باید از آنها سؤال شود» و آیات ۹۲ - ۹۳ سوره «حجر»: «فَوَرَّبُّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «به پروردگارت سوگند که از همه آنها سؤال می کنیم از کارهایی که انجام می دادند».

ولی، با توجه به یک نکته، این مشکل حل می شود و آن این که: قیامت یک روز بسیار طولانی است، و انسان از مواقف و گذرگاههای متعددی باید بگذرد، و در هر صحنه و موقعی باید مدتی بایستد، طبق بعضی از روایات، این مواقف پنجاه موقف است، در بعضی از این مواقف مطلقاً سؤالی نمی شود، بلکه «رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون»، چنان که در آیات بعد، خواهد آمد.

و در بعضی از مواقف، مهر بر دهان انسان گذارده می شود و اعضای بدن به شهادت برمی خیزند. (۱)

در بعضی، از انسانها دقیقاً پرسش می شود. (۲)

و در بعضی دیگر، انسانها به جدال و دفاع و مخاصمه برمی خیزند، (۳) خلاصه هر صحنه ای شرایطی دارد و هر صحنه، از صحنه دیگر خوفناکتر است.

و باز در تعقیب آن، همگان را مخاطب ساخته می گوید: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟! (فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

۱ - یس، آیه ۶۵.

۲ - مانند آیه مورد بحث و دو آیه ای که در بالا اشاره کردیم.

۳ - نحل، آیه ۱۱۱.

* * *

آری، در آن روز سؤال نمی شود، بلکه «مجرمان با قیافه هایشان شناخته می شوند» (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ). (۱)

گروهی دارای چهره های بشاش، نورانی و درخشانند که بیانگر ایمان و عمل صالح آنهاست، و گروهی دیگر، صورتهائی سیاه، تاریک، زشت و عبوس دارند که نشانه کفر و گناه آنهاست، چنان که در آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره «عبس» می خوانیم: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ * وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ غَٰبِرَةٌ * تَرَهَقَهَا قَتَرَةٌ: «در آن روز، چهره هائی درخشان و نورانیند * خنندان و مسرورند * و چهره هائی تاریک * که سیاهی مخصوصی آن را پوشانیده».

سپس می افزاید: «آنگاه آنها را با موهای پیش سر، و پاهایشان می گیرند، و به دوزخ می افکنند!» (فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ).

«نواصی» جمع «ناصیه» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: در اصل به معنی موهای پیش سر و «أَخَذَ بِهِ نَاصِيَهُ» به معنی گرفتن موی پیش سر است، و گاه کنایه از غلبه کامل بر چیزی می آید.

«أُقْدَام» جمع «قدم» به معنی پاها است.

گرفتن مجرمان با موی پیش سر، و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد که، مأموران عذاب این دو را می گیرند و آنها را از زمین برداشته، با نهایت ذلت به دوزخ می افکنند، و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آنها در چنگال مأموران عذاب الهی است که، این گروه را با خواری تمام به دوزخ می برند، و چه صحنه دردناک و وحشتناکی است آن صحنه؟

۱ - «سیما» در اصل به معنی «علامت و نشانه» است، و هر گونه علامت و نشانه ای را که در صورت و یا سایر نقاط بدن آنها باشد شامل می شود، ولی از آنجا که علائم خوشحالی و بدحالی بیشتر در صورت نمایان می گردد، به هنگام ذکر این لفظ غالباً صورت تداعی می شود.

* * *

باز از آنجا که یادآوری این مسائل در زمینه معاد، هشدار و لطفی است به همگان، می افزاید: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

* * *

در آیه بعد، می فرماید: «این همان دوزخی است که مجرمان پیوسته آن را انکار می کنند» (هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ).

در این که مخاطبین، حاضران در محشرند و این سخن در قیامت به آنها گفته می شود؟ و یا مخاطب شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) می باشد، و در دنیا به او گفته شده است؟ مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، ولی قرائنی در آیه وجود دارد که، معنی دوم را تقویت می کند؛ زیرا تعبیر به فعل مضارع (يُكَذِّبُ) و استفاده از جمله غائب با عنوان «مُجْرِمُونَ»، بیانگر این است که، خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه وآله) می گوید: این اوصاف دوزخی است که همواره مجرمان در این دنیا آن را انکار می کنند، و یا این که، مخاطب همه انس و جن هستند که به آنها هشدار می دهد: جهنمی که مجرمان آن را انکار می کنند دارای چنین اوصافی است که می شنوید، باید به هوش باشید، عاقبت کارتان به آنجا نرسد.

* * *

باز در توصیف جهنم و عذابه‌های دردناک آن می افزاید: «مجرمان در میان دوزخ و آب سوزان در رفت و آمدند» (يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ).

«آن» و «آنی» در اینجا به معنی آبی است که در نهایت حرارت و سوزندگی باشد، و در اصل از ماده «إنا» (بر وزن رضا) به معنی «وقت» گرفته شده؛ زیرا آب سوزان به «وقت و مرحله نهائی» خود رسیده است.

به این ترتیب، آنها از یکسو، در میان شعله های سوزان جهنم می سوزند، و تشنه می شوند، و تمنای آب می کنند، و از سوی دیگر، آب جوشان به آنها می دهند، (یا بر آنها می ریزند) و این مجازاتی است دردناک.

از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که، چشمه سوزان «حمیم» در کنار جهنم است، که نخست دوزخیان را در آن می برند، و سپس در آتش دوزخ می افکنند: «يُسْحَبُونَ * فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ». (۱)

تعبیر به «يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمِ آَن» در آیه مورد بحث نیز، متناسب با همین معنی است.

* * *

باز به دنبال این هشدار و اخطار شدید بیدارکننده، که لطفی است از ناحیه خداوند، می فرماید: «كدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

* * *

- ۴۶ وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ
 ۴۷ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۴۸ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ
 ۴۹ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۵۰ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ
 ۵۱ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۵۲ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ
 ۵۳ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۵۴ مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانِ
 ۵۵ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ترجمه:

- ۴۶ - و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است!
 ۴۷ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۴۸ - که دارای درختان پر طراوت است!
 ۴۹ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۵۰ - در آنها دو چشمه جاری است!
 ۵۱ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۵۲ - در آن دو، از هر میوه ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر)!

- ۵۳ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۵۴ - این در حالی است که آنها بر فرشهائی تکیه کرده اند با آسترهائی از دیبا و ابریشم، و میوه های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است!
 ۵۵ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

تفسیر:

دو بهشت در انتظار خائفان

در این آیات، دوزخیان را به حال خود رها کرده، به سراغ بهشتیان می رود، و از نعمتهای دلپذیر، بی نظیر و شوق انگیز بهشت، قسمتهائی را بر می شمرد، تا در مقایسه با کیفرهای شدید و دردناک دوزخیان، اهمیت هر کدام روشنتر گردد.
 می فرماید: «برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است» (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ).

«خوف از مقام پروردگار» یا به معنی خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب است، و یا به معنی خوف از مقام علمی خدا و مراقبت دائمی او نسبت به همه انسانها است. (۱)

تفسیر دوم، مناسب چیزی است که در آیه ۳۳ سوره «رعد» آمده که می فرماید: اُفْمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ: «آیا کسی که بالای سر همه ایستاده حافظ و مراقب اعمال همگان است، همچون کسی است که این صفت را ندارد»؟
 و متناسب با حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ، وَ يَسْمَعُ مَا يَقُولُ، وَ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، فَيَحْجِزُهُ ذَلِكَ

۱ - در صورت اول «مقام» اسم مکان است و در صورت دوم مصدر میمی.

عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ، وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى: «کسی که می داند خدا او را می بیند، و آنچه می گوید می شنود، و آنچه را از خیر و شر انجام می دهد می داند، و این توجه او را از اعمال قبیح باز می دارد، این کسی است که از مقام پروردگارش خائف است، و خود را از هوای نفس بازداشته».(۱)

در اینجا تفسیر سومی است که: منظور ترس از خدا است، نه به خاطر آتش دوزخ و طمع در نعیم بهشت، بلکه تنها به خاطر «مقام پروردگار و جلال او» خائف است.

و نیز تفسیر چهارمی، وجود دارد که: منظور از «مقام پروردگار»، مقام عدالت او است؛ چرا که ذات مقدس او مایه خوف نیست، بلکه، خوف از عدالت او است، و خوف از عدالت نیز، بازگشت به خوف از اعمال خود انسان می کند؛ زیرا کسی که پاک است از محاسبه اش چه باک است؟ مجرمان هنگامی که از کنار محکمه و دادگاه و زندان می گذرند ترسانند، اما برای پاکان فرق نمی کند که، آنجا دادگاه است یا هر مکان دیگر.

البته خوف از پروردگار، سرچشمه های مختلفی دارد: گاه، همان اعمال ناپاک و افکار آلوده است، و گاه، مقربان به خاطر قرب به ذات پاکش، کمترین ترک اولی و غفلت، مایه وحشت آنها است، و گاه، بدون همه اینها هنگامی که تصور آن ذات نامحدود و عظمت بی انتها را می کنند، در مقابل او احساس حقارت کرده و حالت خوف به آنها دست می دهد، این خوفی است که از نهایت معرفت پروردگار حاصل می شود و مخصوص عارفان و مخلصان درگاه او است.

این تفسیرهای چهارگانه، با هم تضادی ندارند و ممکن است در مفهوم آیه

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۷۰ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۹۷ - از ذیل حدیث چنین بر می آید که، امام این سخن را در تفسیر آیه «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» - «سوره نازعات»، آیه ۴۰ - فرموده، هر چند محتوای هر دو آیه یکی است.

جمع باشد.

و اما «جَنَّاتٍ» (دو باغ بهشت) ممکن است «بهشت اول» بهشت مادی و جسمانی باشد و «بهشت دوم» بهشت معنوی و روحانی، چنان که در آیه ۱۵ سوره «آل عمران» آمده است: «لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ».

در این آیه، علاوه بر بهشت جسمانی که نهرها از زیر درختانش می گذرد، و همسران پاک در آن هستند، از بهشت معنوی که، خشنودی خدا است، سخن می گوید.

یا این که، «بهشت اول»، به عنوان پاداش اعمال به آنها داده می شود، و «بهشت دوم» به عنوان تفضل، چنان که در آیه ۳۸ «نور» آمده است: لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ: «هدف این است که خداوند پاداش بهترین اعمال آنها را بدهد و از فضلش بر آن بیفزاید».

یا این که، یک بهشت برای اطاعت، و دیگری برای ترک معصیت است.

و یا یکی برای ایمان و عقیده، و دیگری برای اعمال صالح و مانند آن.

یا این که، چون مخاطب جن و انس هستند، هر یک از این دو بهشت، به گروهی از آنها تعلق دارد.

البته هیچ یک از این تفسیرها دلیل خاصی ندارد و در عین حال، همه آنها ممکن است در آیه جمع باشد، آنچه مسلم است، خداوند باغهای متعددی از بهشت در اختیار بندگان صالح می گذارد که، در آن رفت و آمد دارند، دوزخیان «در میان آتش و آب سوزان در طوافند»، و اینها در «باغهای بهشت».

باز به دنبال این نعمت بزرگ، همگان را مخاطب ساخته می گوید: «کدامین

نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

سپس، در توصیف این دو بهشت می افزاید: «آنها دارای انواع نعمتها و درختان پر شاخه با طراوتند» (ذَوَاتَا أَفْنَانٍ).

«ذَوَاتَا» تشبیه «ذات» به معنی «صاحب» و دارنده است. (۱)

«أَفْنَانٍ» جمع «فنین» (بر وزن قلم) در اصل، به معنی شاخه های تازه و پر برگ است، و گاه به معنی «نوع» نیز به کار می رود، و در آیه مورد بحث، در هر یک از این دو معنی ممکن است استعمال شده باشد، در صورت اول: اشاره به شاخه های با طراوت درختان بهشتی است، بر عکس درختان دنیا که دارای شاخه های پیر و جوان و خشکیده هستند. و در صورت دوم: اشاره به تنوع نعمتهای بهشت و انواع مواهب آن است، استعمال در هر دو معنی نیز بی مانع است.

این احتمال نیز وجود دارد که، درختان بهشتی به گونه ای هستند که در یک درخت، شاخه های مختلفی است و بر هر شاخه نوعی از میوه ها.

و به دنبال این نعمت، باز همان سؤال تکرار می شود که: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

از آنجا که یک باغ سرسبز و خرم و پر طراوت، علاوه بر درختان، باید

۱ - به عقیده بعضی، اصل «ذات» که مفرد مؤنث است «ذوات» بوده که «واو» به عنوان تخفیف حذف شده، و به شکل «ذات» در آمده، و از آنجا که تشبیه کلمات را به صورت اصلی برمی گرداند در اینجا «ذواتان» شده و به هنگام اضافه، «نون» آن حذف گردیده است، در «مجمع البحرین» آمده که: «اصل «ذو»، «ذوا» (بر وزن عصا) بوده» و بنابراین، تعجب نیست که مؤنث آن «ذوات» باشد.

چشمه های آب جاری داشته باشد، در آیه بعد می افزاید: «در آن دو بهشت، دو چشمه به طور مداوم جریان دارد» (فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ).

باز در برابر این نعمت، همان سؤال مطرح می شود: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

گرچه در آیه فوق، سخنی از چگونگی این دو چشمه به میان نیامده، تنها تعبیری از آن به عنوان «نکره» دیده می شود که، در این گونه موارد دلیل بر عظمت و اهمیت است، ولی بعضی از مفسران، این دو چشمه را به چشمه های «سَلْسَلِيلٍ» و «تَسْنِيمٍ» که به ترتیب در آیه های ۱۸ «دهر»، و ۲۷ «مطففین» آمده، تفسیر کرده اند، و گاه گفته شده: یکی از این دو چشمه، چشمه «شراب طهور» و چشمه دوم، چشمه «عسل مصفی» است که، هر دو در آیه ۱۵ سوره «محمد» آمده است.

و اگر ما «جَنَّتَانِ» را در آیات گذشته، به معنی «بهشت معنوی و مادی» تفسیر کنیم، طبعاً این دو چشمه نیز، یکی معنوی (همچون چشمه معرفت) و دیگری چشمه مادی (همچون چشمه های آب زلال یا شیر و عسل و شراب طهور است)، ولی دلیل خاصی برای هیچ یک از این تفاسیر در دست نیست.

در آیه بعد که نوبت به میوه های این دو باغ بهشتی می رسد، می فرماید: «در آنها از هر میوه ای دو نوع وجود دارد» (فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ).

نوعی که در دنیا نمونه آن را دیده اید، و نوعی که هرگز شبیه و نظیر آن را در این جهان ندیده اید.

بعضی از مفسران نیز آن را به دو نوع «تابستانی و زمستانی» و یا «خشک و

تر» و یا «کوچک و بزرگ» تفسیر کرده اند، ولی هیچ یک از اینها دلیل روشنی ندارد، این اندازه مسلم است که، میوه های بهشتی کاملاً متنوع و گوناگون می باشد، و هر کدام از دیگری بهتر و جالبتر است.

باز می افزاید: «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

در آیات پیشین، سه قسمت از ویژگیهای این دو باغ بهشتی مطرح شد، اکنون به سراغ ویژگی چهارم می رویم که، می فرماید: «این در حالی است که بهشتیان بر فرشهای نشسته، و تکیه کرده اند که آستر آنها از پارچه های ابریشمین است» (مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ). (۱)

معمولاً انسان، وقتی تکیه می کند که، در محیطی آرام و در نهایت امنیت باشد، این تعبیر نشانه آرامش کامل روح بهشتیان است.

«فُرُش» (بر وزن شتر) جمع «فرش» به معنی فرشهای است که گسترده می شود.

«بَطَائِن» جمع «بطانه» به معنی آستر است، و «إِسْتَبْرَق» به معنی حریر ضخیم است.

جالب توجه این که: در اینجا گرانقیمت ترین پارچه ای که در دنیا تصور می شود، آستر این فرشها ذکر شده، اشاره به این که، قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و جذابیت در وصف نمی گنجد؛ چرا که معمولاً در

۱ - «مُتَّكِئِينَ» حال است برای بهشتیان که در آیات قبل به عنوان «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» ذکر شده است.

دنيا آستر را به خاطر اين كه ظاهر نمى شود، از جنس كم اهميتى تهيه مى کنند، و به اين ترتيب، كم اهميت ترين جنسهاى آن جهان، پرازشتريين جنس اين جهان است، اکنون بايد فكر كرد كه متاع پر ارزش آن چگونه است؟

قدر مسلم اين است كه، مواهب الهى در سراى ديگر، چيزى نيست كه در الفاظ ما بگنجد، و يا حتى قدرت تصور آن را داشته باشيم، تنها شبحى از دور، در لابلای اين گونه آيات پرمعنى، براى ما تجلى مى كند.

اين نکته نيز قابل توجه است كه، در آيات ديگر قرآن مى خوانيم كه: بهشتيان بر «أرائك» (تختهاى سايبان دار)، و «سَرير» (تختهاى بدون سايبان)، تكيه مى كنند، اما در اينجا مى گويد: تكيه بر فرشها دارند، ممكن است اينها همه به خاطر تنوع در لذات بهشتى باشد كه، گاهى بر آن و گاهى بر اين تكيه مى زنند، و نيز ممكن است اين فرشهاى گرانبها را بر آن تختها بگسترانند، و يا اشاره به مسائل مهمترى است كه، درك آن براى ما ساكنان دنيا ممكن نيست. و بالاخره در پنجمين نعمت، به چگونگى نعمتهاى اين باغ بهشتى اشاره کرده مى گويد: «ميوه هاى رسیده اين دو بهشت در دسترس است» (وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَان).

آرى، زحمتى كه معمولاً در چيدن ميوه هاى دنيا وجود دارد در آنجا به هيچ وجه نيست. «جَنَى» (بر وزن بقا) به معنى ميوه اى است كه، موقع چيدن آن فرا رسیده، و «دان» در اصل «دانى» و به معنى نزديك است.

و باز همگان را در اينجا مخاطب ساخته مى گويد: «كدام يك از نعمتهاى پروردگارتان را انكار مى كنيد؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَان).

- ۵۶ فَيَهِنَنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنَسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ
 ۵۷ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۵۸ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ
 ۵۹ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۶۰ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ
 ۶۱ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ترجمه:

- ۵۶ - در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند؛ و هیچ انس و جن پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است.
 ۵۷ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟!
 ۵۸ - آنها همچون یاقوت و مرجانند!
 ۵۹ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟!
 ۶۰ - آیا جزای نیکی جز نیکی است؟!
 ۶۱ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟!

تفسیر:

همسران زیبای بهشتی

در آیات گذشته، پنج قسمت از مواهب و ویژگیهای این دو باغ بهشتی عنوان شده بود، در اینجا به سراغ ششمین نعمت می‌رود، و آن همسران پاک

بهشتی است، می فرماید: «در این قصرهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود چشم ندوخته، و جز به آنها عشق نمی‌ورزند» (فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ). (۱)
و هیچ انس و جن قبلاً با آنها تماس نگرفته است (لَمْ يَطْمِئُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ). (۲)
بنابراین، آنها دوشیزه اند، و دست نخورده، و پاک از هر نظر.

از «ابوذر» نقل شده است که: «همسر بهشتی به شوهرش می گوید: سوگند به عزت پروردگرم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی یابم، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو، و تو را همسر من قرار داد». (۳)

«طَرْف» (بر وزن حرف) به معنی پلک چشمها است، و از آنجا که به هنگام نگاه کردن، پلکها به حرکت در می آید، کنایه از نگاه کردن است، بنابراین، تعبیر به «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»، اشاره به زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، یعنی فقط به همسرانشان عشق می‌ورزند، و این یکی از بزرگترین امتیازات همسر است که، جز به همسرش نیندیشد و به غیر او علاقه نداشته باشد.

باز در تعقیب این نعمت بهشتی تکرار می کند: «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

سپس به توصیف بیشتری از این همسران بهشتی پرداخته، می گوید: «آنها

۱ - ضمیر جمع در «فِيهِنَّ» ممکن است به «قصور بهشتی» بازگردد، و یا به «باغهای مختلف آن دو بهشت» و یا به «نعمتها و مواهب آن».

۲ - «لَمْ يَطْمِئُنَّ» از ماده «طمث» در اصل به معنی خون عادت ماهیانه است، و به معنی زوال بکارت آمده، و در اینجا اشاره به این است که زنان بکر بهشتی هرگز همسرانی نداشته اند.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۰۸.

همچون یاقوت و مرجانند! (كَانَتْهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ).

به سرخی و صفا و درخشندگی «یاقوت»، و به سفیدی و زیبایی شاخه «مرجان»، هنگامی که این دو رنگ (یعنی سفید و سرخ شفاف) به هم آمیزند، زیباترین رنگ را به آنها می دهند. «یاقوت» سنگی است معدنی و معمولاً سرخ رنگ، و «مرجان» حیوانی است دریائی شبیه شاخه های درخت که، گاه به رنگ سفید و گاه قرمز یا رنگهای دیگر است، و در اینجا ظاهراً منظور نوع سفید آن است. (۱)

* * *

بار دیگر به دنبال این نعمت بهشتی می فرماید: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

* * *

و در پایان این بحث می گوید: «آیا جزای نیکی جز نیکی خواهد بود» (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ). (۲)

آیا آنها که در دنیا کار نیک کرده اند، جز پاداش نیک الهی، انتظاری درباره آنها می رود؟ گرچه در روایات اسلامی یا تفسیر مفسران، «احسان» در این آیه، تنها به معنی «توحید» یا به معنی «توحید و معرفت» یا به معنی «اسلام» تفسیر شده، ولی، پیداست، اینها هر کدام مصداق روشنی از این مفهوم گسترده است که، هر گونه نیکی را در عقیده، گفتار و عمل شامل می شود.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: آیهٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ مُسَجَّلَةٌ، قُلْتُ وَ

۱ - درباره مرجان در اوائل همین سوره، ذیل آیه ۲۲ شرح بیشتری داده ایم.

۲ - «هل» در این آیه برای استفهام انکاری است، و در حقیقت این آیه دلیلی است برای آیات پیشین که سخن از نعمتهای ششگانه بهشتیان می گفت.

مَا هِيَ؟ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» جَرَتْ فِي الْكَافِرِ وَالْمُؤْمِنِ، وَالْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَمَنْ صُنِعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَعَلَيْهِ أَنْ يُكَافِيَ بِهِ وَ لَيْسَ الْمُكَافَأَةُ أَنْ تَصْنَعَ كَمَا صَنَعَ حَتَّى تُرَبِّي، فَإِنْ صَنَعْتَ كَمَا صَنَعَ كَانَ لَهُ الْفَضْلُ بِالْإِيتِدَاءِ! «آیه ای در قرآن است که عمومیت و شمول کامل دارد.

راوی می گوید: عرض کردم: کدام آیه است؟ فرمود: این سخن خداوند متعال که: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ: که درباره کافر و مؤمن نیکوکار و بدکار، جاری می شود (که پاسخ نیکی را باید به نیکی داد) و هر کس به او نیکی شود، باید جبران کند، و راه جبران این نیست که به اندازه او نیکی کنی، بلکه باید بیش از آن باشد؛ زیرا اگر همانند آن باشد، نیکی او برتر است؛ چرا که او آغازگر بوده! (۱)

بنابراین، پاداش الهی در قیامت نیز، بیش از عمل انسان در دنیا خواهد بود، طبق همان استدلالی که امام (علیه السلام) در حدیث فوق فرموده است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «احسان» چیزی برتر از «عدالت» است؛ زیرا «عدالت» این است که، انسان آنچه بر عهده او است بدهد، و آنچه متعلق به او است بگیرد، ولی «احسان» این است که، بیش از آنچه وظیفه او است انجام دهد، و کمتر از آنچه حق او است بگیرد.

باز در اینجا از بندگان اقرار می گیرد که: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

چرا که این قانون، یعنی «جزای احسان به احسان»، خود نعمتی است

۱ - تفسیر «عیاشی» (طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۹۹ و تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۰۸).

بزرگ از ناحیه خداوند بزرگ، و نشان می دهد که پاداش او در برابر اعمال بندگان نیز، در خور کرم او است، نه درخور اعمال آنها، تازه اگر آنها عملی دارند، و اطاعتی می کنند، آن هم به توفیق و لطف خدا است و برکاتش نیز به خودشان می رسد.

نکته:

نیکی، پاداش نیکی است

آنچه در آیه فوق خواندیم: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»، یک قانون عمومی در منطق قرآن است که، خدا و خلق و همه بندگان را شامل می شود.

عمومیت این قانون به همه مسلمانان تعلیم می دهد که، هر نیکی را از هر کسی که باشد جبران کنند، و به گفته «امام صادق» (علیه السلام): جبران، آن نیست که همانندش را انجام دهند، بلکه باید برتر باشد، و گرنه، آنکه ابتدا به احسان کرده است برتری خواهد داشت!

در مورد اعمال ما در پیشگاه خداوند، مسأله شکل دیگری به خود می گیرد؛ چرا که طرف، خداوند کریمی است که امواج رحمتش سرتاسر عالم هستی را فرا گرفته، و اکرام و انعامش شایسته ذات او است، نه هموزن اعمال بندگان، بنابراین، جای تعجب نیست که، در تاریخ امم کراراً می خوانیم، افرادی با انجام کار کوچکی از روی اخلاص، مشمول عنایات بزرگی شده اند، از جمله این که: بعضی از مفسران نقل کرده اند: «یکی از مسلمانان، پیرزن کافری را دید که دانه هائی برای پرندگان در وقت زمستان، می پاشید، به او گفت: از امثال تو این عمل پذیرفته نمی شود، او در پاسخ گفت: من این کار را می کنم، خواه پذیرفته شود یا نشود، این ماجرا گذشت، بعد از مدتی او را در «حرم کعبه» دید، گفت:

«ای مرد، خداوند به برکت یک مشت دانه برای پرندگان، نعمت اسلام را به من ارزانی داشت.» (۱)

* * *

- ۶۲ وَ مِنْ ذُنُوبِهِمَا جَنَّاتٍ
 ۶۳ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۶۴ مُدْهَامَتَانِ
 ۶۵ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۶۶ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ
 ۶۷ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۶۸ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُؤْمَانٌ
 ۶۹ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ترجمه:

- ۶۲ - و پائین تر از آنها، دو باغ بهشتی دیگر است!
 ۶۳ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۶۴ - هر دو خرم و سرسبزند!
 ۶۵ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۶۶ - در آنها دو چشمه جوشنده است!
 ۶۷ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
 ۶۸ - در آنها میوه های فراوان و درخت خرما و انار است!
 ۶۹ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

تفسیر:

دو بهشت دیگر با اوصاف شگفت آورش!

در ادامه بحث گذشته که، پیرامون «دو بهشت خائفان» با ویژگیهای و الا سخن می گفت، در این آیات از «دو بهشت» سخن می گوید که، در مرحله پائین تری و طبعاً برای افرادی است که، در سطح پائین تری از ایمان و خوف از پروردگار قرار دارند، و به تعبیر دیگر، هدف، بیان وجود سلسله مراتب به تناسب ایمان و عمل صالح است.

نخست می فرماید: «و پائین تر از آنها دو بهشت دیگر است» (وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ).

برای این جمله، دو تفسیر ذکر کرده اند: نخست، همان که در بالا گفتیم، تفسیر دیگر این که: تعبیر «مِنْ دُونِهِمَا» یعنی غیر از آن دو بهشت، دو بهشت دیگر برای همان مؤمنان است که، به عنوان تنوع در میان این باغهای بهشتی در گردشند؛ چرا که طبع آدمی تنوع طلب است و از آن لذت می برد.

ولی، با توجه به لحن این آیات، و همچنین روایاتی که در تفسیر آن وارد شده، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: جَنَّاتٍ مِنْ فِضَّةٍ أَيْتُهُمَا وَ مَا فِيهِمَا وَ جَنَّاتٍ مِنْ ذَهَبٍ أَيْتُهُمَا وَ مَا فِيهِمَا: «دو بهشت که بنای آنها و هر چه در آنها است از نقره است، و دو بهشت است که بنای آنها و هر چه در آنها است از طلا است» (تعبیر به طلا و نقره ممکن است اشاره به تفاوت ارزش مواهب آنها باشد). (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر همین آیه

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

فرمود: لَا تَقُولَنَّ الْجَنَّةُ وَاحِدَةً، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ» وَلَا تَقُولَنَّ: دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» إِنَّمَا تَفَاضَلُ الْقَوْمُ بِالْأَعْمَالِ: «نگو بهشت یکی است؛ چرا که خداوند می گوید: «غیر از آن دو بهشت، دو بهشت دیگر است»، و نگو، درجه واحدی است؛ چرا که خداوند می فرماید: «درجاتی است که بعضی بالاتر از بعضی دیگر است» و این تفاوت به خاطر اعمال می باشد.»(۱)

روی همین اصل، در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده است: جَنَّاتٍ مِنْ ذَهَبٍ لِلْمُقَرَّبِينَ، وَ جَنَّاتٍ مِنْ وَرَقٍ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: «دو بهشت از طلا است برای مقربان، و دو بهشت از نقره برای اصحاب الیمین.»(۲)

سپس، می افزاید: «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

بعد، به پنج ویژگی این دو بهشت - که بعضی با آنچه درباره دو بهشت سابق گفته شد، شباهت دارد و بعضی متفاوت است - پرداخته، می گوید: «هر دو کاملاً حرم و سرسبزند» (مُدَاهَمَاتَانِ). «مُدَاهَمَاتَانِ» از ماده «ادْهِمَام» و از ریشه «دُهْمَه» (بر وزن تهمه) در اصل، به معنی «سیاهی» و «تاریکی شب» است، سپس به سبز پر رنگ نیز اطلاق شده است، و از آنجا که چنین رنگی، نشانه نهایت شادابی و طراوت گیاهان و درختان است، این تعبیر بیانگر نهایت خرمی آن دو بهشت است.

۱ - همان مدرک.

۲ - «در المثنوی»، جلد ۶، صفحه ۱۴۶ - چنان که گفتیم، تعبیر به طلا و نقره ممکن است، اشاره به تفاوت مرتبه این دو بهشت باشد.

* * *

باز در اینجا اضافه می کند: «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

* * *

در آیه بعد، به توصیف دیگری پرداخته، می گوید: «در آنها دو چشمه در حال فوران است» (فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ).

«نَضَّاخَتَانِ» از ماده «نَضَخَ» به معنی «فوران آب» می باشد.

* * *

دگر بار از جن و انس به صورت یک استفهام انکاری می پرسد: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

* * *

آیه بعد، درباره میوه های این دو بهشت، چنین می گوید: «در آنها میوه های فراوان، و درخت خرما و انار است» (فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ).

بدون شک، «فاکِهَةٌ» مفهوم گسترده ای دارد، و همه انواع میوه را شامل می شود، ولی اهمیت «خرما» و «انار» سبب شده که، بالخصوص از آن دو نام برده شود، و این که، بعضی از مفسران پنداشته اند: این دو میوه در مفهوم «فاکِهَةٌ» داخل نیست، اشتباه است؛ زیرا علمای لغت آن را انکار کرده اند، و اصولاً عطف «خاص» بر «عام» در مواردی که امتیازی موجود باشد، کاملاً معمول است، چنان که در آیه ۹۸ سوره «بقره» می خوانیم: مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ: «کسی که دشمن خدا و ملائکه و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و) خداوند دشمن کافران می باشد».

در اینجا «جبرئیل» و «میکائیل» که دو نفر از فرشتگان بزرگ خدا هستند، بعد از ذکر «ملائکه» به طور عام، مورد توجه قرار گرفته اند.

باز همان سؤال را تکرار کرده، می فرماید: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

نکته:

ارزش میوه ها

قابل توجه این که، در آیات فوق، از میان غذاهای بهشتی مخصوصاً روی میوه ها تکیه شده، و از میان تمام میوه ها، به خصوص «خرما» و «انار» را نام می برد، و عجب این که، به جای «خرما»، «درخت نخل» گفته شده، ولی در مورد «انار» نام خود میوه آمده است، و لابد هر کدام نکته ای دارد.

اما ذکر خصوص میوه ها، از میان غذاهای بهشتی، به خاطر اهمیتی است که میوه ها در تغذیه دارند، تا آنجا که انسان را موجودی «میوه خوار» نامیده اند، و نقش میوه ها در طراوت و شادابی و نشاط انسان، نه تنها از نظر علمی، بلکه از نظر تجربه عمومی مردم نیز آشکار است. و اما ذکر «درخت نخل» به جای میوه آن، ممکن است از این نظر باشد که، «درخت نخل» علاوه بر میوه اش از جهات مختلف مورد استفاده است، در حالی که «درخت انار» چنین نیست، از برگهای نخل انواع وسائل زندگی، از فرش گرفته تا کلاه و لباس و وسیله حمل و نقل و تخت خواب می بافند، و از الیاف آن استفاده های مختلف می کنند، بعضی از قسمتهای آن خواص داروئی دارد و حتی از تنه آن به عنوان ستون برای بعضی عمارتها یا پل برای عبور از نهرها استفاده

می کنند.

و اما انتخاب این دو میوه، از میان میوه های بهشتی، به خاطر تنوع این دو می باشد: یکی غالباً در مناطق گرم می روید، و دیگری، در مناطق سرد، یکی ماده قندی دارد، و دیگری ماده اسیدی، یکی از نظر طبیعت گرم است و دیگری از نظر طبیعت سرد، یکی غذا است و دیگری برطرف کننده تشنگی.

درباره مواد حیاتی موجود در خرما، و انواع ویتامینهای آن که امروز کشف شده و بالغ بر ۱۳ ماده حیاتی و ۵ نوع ویتامین است و همچنین سایر خواص آن، ذیل آیه ۲۵ سوره «مریم» تحت عنوان یک غذای نیروبخش، سخن گفته ایم. (۱)

و اما در مورد «انار» که در بعضی از روایات اسلامی به عنوان بهترین میوه ها (سَيِّدُ الْفَاكِهَةِ) معرفی شده، (۲) دانشمندان غذاشناس مطالب بسیاری گفته اند، از جمله روی «قدرت پاک کنندگی خون» و وجود مقدار قابل ملاحظه ای «ویتامین ث» در آن، تکیه کرده اند. فواید فراوان دیگری برای انار (شیرین و ترش) در کتب آمده است، از جمله تقویت معده، دفع تبهای صفرائی، یرقان، جرب (بیماری خارش)، تقویت دید چشم، رفع جراحات مزمن، تقویت لثه و دفع اسهال است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: *أَطْعَمُوا صَبِيَّانَكُمُ الرُّمَّانَ فَإِنَّهُ أُسْرَعُ لِشَبَابِهِمْ*: «به کودکان خود انار دهید که موجب رشد سریع آنها است». (۳)

و در حدیث دیگری آمده است: *فَإِنَّهُ أُسْرَعُ لِأَلْسِنَتِهِمْ*: «زودتر به سخن می آیند». (۴)

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۱۳، صفحه ۴۶.

۲ - این تعبیر در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (علیه السلام) نقل شده است («بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۶۳، حدیث ۴۳).

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۶۴، حدیث ۴۷.

۴ - همان مدرک، صفحه ۱۶۵، حدیث ۵۰.

* * *

و در حدیث سومی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که: مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ
 ثَمْرَةٌ كَانَتْ أَحَبَّ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (علیه السلام) مِنَ الرُّمَّانِ: «هیچ میوه ای در روی زمین نزد
 رسول خدا محبوبتر از انار نبود». (۱)

* * *

- ۷۰ فِیْهِنَّ خَیْرَاتٌ حِیْسَانٌ
 ۷۱ فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۷۲ حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ
 ۷۳ فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۷۴ لَمْ یَطْمِئِنَّهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌ
 ۷۵ فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۷۶ مُتَّكِفِیْنَ عَلٰی رُفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبَقْرِی حِیْسَانِ
 ۷۷ فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ۷۸ تَبَارَكَ اِسْمُ رَبِّكَ ذِی الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ

ترجمه:

- ۷۰ - و در آن باغهای بهشتی زنانی نیکو خلق و زیبايند!
 ۷۱ - پس کدامين نعمتهای پروردگارتان را انكار می كنيد؟!
 ۷۲ - حوريانی كه در خيمه های بهشتی مستورند!
 ۷۳ - پس کدامين نعمتهای پروردگارتان را انكار می كنيد؟!
 ۷۴ - هيچ انس و جن پيش از ايشان با آنها تماس نگرفته!
 ۷۵ - پس کدامين نعمتهای پروردگارتان را انكار می كنيد؟!
 ۷۶ - در حالی كه بهشتيان بر تختهایی تكيه زده اند كه با بهترين و زيباترين پارچه های سبز رنگ پوشانده شده است.

۷۷ - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

۷۸ - پر برکت است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگواری تو!

تفسیر:

باز هم همسران بهشتی

در ادامه شرح نعمتهای دو بهشتی که در آیات سابق آمده است، در این آیات نیز، به قسمتهای دیگر از این مواهب اشاره شده است.

نخست می فرماید: «در این دو بهشت نیز زنانی هستند نیکو خلق و زیبا» (فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ). (۱)

زنانی که جمع میان «حسن سیرت» و «حسن صورت» کرده اند؛ چرا که «خَیْر» غالباً در مورد صفات نیک و جمال معنوی به کار می رود و «حسن» غالباً در زیبایی و جمال ظاهر. روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده، صفات نیک بسیاری برای همسران بهشتی شمرده شده که، می تواند اشاره ای به صفات عالی زنان دنیا نیز باشد، و الگویی برای همه زنان محسوب شود، از جمله، خوش زبان بودن، نظافت و پاکی، آزار نرسانیدن، نظری به بیگانگان نداشتن و مانند آن.

خلاصه این که، تمام صفات کمال و جمالی که در یک همسر مطلوب است، در آنها جمع است، و آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند، و به همین دلیل، قرآن در یک تعبیر کوتاه و پر معنی از آنها به عنوان «خَیْرَاتٌ حَسَنَاتٌ» تعبیر کرده

۱ - ضمیر «فِيهِنَّ» که جمع مؤنث است ممکن است به مجموع چهار بهشت بازگردد که در آیات گذشته آمده بود، و نیز ممکن است به دو بهشتی که اخیراً به آن اشاره شد بازگردد به اعتبار باغهای متعدد و قصرهای گوناگونی که دارد، و این تفسیر مناسبتر است؛ چرا که حساب آنها را از هم جدا کرده است.

است. (۱)

و به دنبال ذکر این نعمت باز می افزاید: «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟»
(فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

و در ادامه توصیف این زنان بهشتی اضافه می کند: «آنها حوریانی هستند که در خیمه های بهشتی مستورند» (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ).
«حُور» جمع «حوراء» و «احور» به کسی می گویند که، سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف باشد، و گاه به زنان سفید چهره نیز اطلاق شده است.
تعبیر به «مَقْصُورَات» اشاره به این است که، آنها تنها تعلق به همسرانشان دارند و از دیگران مستور و پنهانند.

«خِیَام» جمع «خیمه» است، ولی به طوری که در روایات اسلامی آمده، خیمه های بهشتی، از نظر گستردگی، وسعت و زیبایی، شباهتی به خیمه های این جهان ندارند.
این نکته نیز قابل توجه است که، «خیمه»، طبق آنچه علمای لغت و بعضی از مفسران گفته اند: تنها به معنی خیمه های پارچه ای که در میان ما معروف است نمی باشد، بلکه به خانه های چوبی و یا حتی هر خانه مدوری، کلمه «خیمه» اطلاق می شود، و گاه گفته شده: «خیمه» عبارت است از: هر خانه ای که از سنگ

۱ - «خیرات» بعضی گفته اند جمع «خیره» (بر وزن سیده) است که به خاطر تخفیف آن را «خیرات» گفته اند، و بعضی آن را جمع «خیره» (بر وزن حیره) دانسته اند، و در هر حال معنی وصفی دارد نه معنی «افعل التفضیل»؛ چرا که «افعل التفضیل»، جمع بسته نمی شود.

و مانند آن ساخته نشده است. (۱)

و بار دیگر همان سؤال پر معنی را تکرار کرده می گوید: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ (فَبَأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

آیه بعد، توصیف دیگری است درباره حوریان بهشتی، می فرماید: «هرگز پیش از این جن و انس دیگری با آنها تماس نگرفته، و دوشیزه اند» (لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ). (۲)
البته، چنان که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند، هرگاه هر دو با ایمان و بهشتی باشند، در آنجا به هم ملحق می شوند، و با هم در بهترین شرائط و حالات زندگی می کنند. (۳)

و حتی از روایات استفاده می شود، مقام این زنان برتر از حوریان بهشت، به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده اند است. (۴)

پس از آن می فرماید: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ (فَبَأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

در آخرین توصیفی که در این آیات از نعمتهای بهشتی کرده، می گوید: «ساکنان این دو بهشت، در حالی هستند که تکیه بر تختهایی زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده است» (مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ

۱ - «لسان العرب»، «مجمع البحرين»، و «المنجد».

۲ - درباره معنی «طمث»، ذیل آیه ۵۶ همین سوره توضیح کافی داده ایم.

۳ - (رعد، ۲۳ - مؤمن، ۸).

۴ - «درّ المنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۵۱.

عَبْقَرِيَّ حِسَان).

«رُفْرَف» در اصل به معنی «برگهای گسترده درختان» است، و سپس به پارچه های زیبای رنگارنگ که، بی شباهت به منظره باغها نیست، اطلاق شده. (۱)

«عَبْقَرِيَّ» در اصل به معنی «هر موجود بی نظیر یا کم نظیر» است، و لذا به دانشمندانی که وجود آنها در میان مردم نادر است «عباقره» می گویند، بسیاری معتقدند: کلمه «عبقر» در آغاز اسمی بوده که، عرب برای «شهر پریان» انتخاب کرده بود، و از آنجا که این شهر، موضوع ناشناخته و نادری بوده، هر موضوع بی نظیر را به آن نسبت داده، «عبقری» می گویند، بعضی نیز گفته اند: «عبقر» شهری بود که بهترین پارچه های ابریشمین را در آن می بافتند. (۲)

ولی فعلاً، ریشه اصلی متروک شده، و «عبقری» به صورت یک کلمه مستقل به معنی «نادر الوجود» یا «عزیز الوجود» به کار می رود، و با این که مفرد است، گاهی معنی جمع نیز می دهد (مانند آیه مورد بحث).

و «حسان» جمع «حسن» (بر وزن چمن) به معنی «خوب و زیبا» است.

به هر حال، این تعبیرات همه، حاکی از این است که، بهشت همه چیزش ممتاز است، میوه ها، غذاها، قصرها، فرشها و خلاصه هر چیزش در نوع خود بی نظیر و بی مانند است، بلکه باید گفت: این تعبیرات نیز هرگز نمی تواند آن مفاهیم بزرگ و بی مانند را در خود جای دهد، و تنها شبیحی از آن را در ذهن ما ترسیم می کند.

سپس برای آخرین بار (و سی و یکمین مرتبه) این سؤال را از انس و جن و

۱ - بعضی از مفسران در اینجا فرش معروف «نگارستان انوشیروان» را به صورت مثالی ذکر کرده اند، همان فرش فوق العاده گرانبهائی که منظره یک باغ را منعکس می کرد.

۲ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

از تمام افراد می‌کند: «کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

نعمتهای معنوی؟ یا نعمتهای مادی؟ نعمتهای این جهان؟ یا نعمتهای بهشتی؟ نعمتهائی که سر تا پای وجود شما را فرا گرفته و دائماً غرق در آنید، و گاه بر اثر غرور و غفلت همه آنها را به دست فراموشی می‌سپرید، و از بخشنده این همه نعمتها و کسی که در انتظار نعمتهایش در آینده هستید، غافل می‌شوید؟ کدام یک را منکر هستید؟

و در آخرین آیه این سوره می‌فرماید: «پر برکت و زوال ناپذیر است نام پروردگارت که صاحب جلال و اکرام است» (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ). «تَبَارَكَ» از ریشه «برک» (بر وزن درک) به معنی «سینه شتر» است، و از آنجا که شتران هنگامی که در جائی می‌خوابند و ثابت می‌مانند، سینه خود را به زمین می‌چسبانند، این واژه به معنی ثابت ماندن، پایدار و با دوام بودن به کار رفته است، و نیز از آنجا که سرمایه بادوام و زوال ناپذیر، فوائد زیاد دارد، به موجود پرفایده، «مبارک» گفته می‌شود، و شایسته ترین کسی که این عنوان برای او سزاوار است ذات پاک خداوند است که، سرچشمه همه خیرات و برکات می‌باشد.

این تعبیر، به خاطر آن است که، در این سوره انواع نعمتهای الهی، در زمین و آسمان، در خلقت بشر، و در دنیا و آخرت آمده است، و از آنجا که اینها همه از وجود پر برکت پروردگار، افاضه می‌شود، مناسب ترین تعبیر همان است که در این آیه آمده است.

زیرا منظور از «اسم» در اینجا اوصاف پروردگار است، مخصوصاً صفت «رحمانیت» که منشأ همه این برکات است، و به تعبیر دیگر، افعال خداوند از صفات او سرچشمه می‌گیرد، اگر عالم هستی را با نظام آفرید و در همه چیز میزان قرار داد، «حکمت» او ایجاب می‌کرد، و اگر قانون عدالت را در همه چیز حکمفرما فرمود، «علم و عدل» او ایجاب می‌کند، و اگر مجرمان را در انواع مجازات‌هایی که در این سوره اشاره شد گرفتار می‌سازد، «منتقم» بودنش اقتضا می‌نماید، و اگر مؤمنان صالح را مشمول انواع مواهب معنوی و مادی در این جهان و جهان دیگر قرار می‌دهد، «فضل و رحمت» واسعة او ایجاب می‌کند، بنابراین «اسم» او اشاره به «صفات» او است، و «صفات» او هم «عین ذات پاک» او است.

تعبیر به «ذی الجلال و الاکرام» اشاره ای است به تمام صفات جمال و جلال او، (ذی الجلال اشاره به صفات سلویه، و ذی الاکرام اشاره به صفات ثبوتیه است). جالب این که، این سوره با نام خداوند، «رحمان» آغاز شد، و با نام پروردگار، «ذو الجلال و الاکرام» پایان می‌گیرد، و هر دو هماهنگ با مجموعه محتوای سوره است.

نکته‌ها:

۱ - در آیه ۲۷ این سوره، بعد از ذکر نعمتهای مختلف معنوی و مادی دنیا می‌فرماید: «وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» و در پایان سوره بعد از ذکر انواع نعمتهای بهشتی می‌فرماید: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» این دو تعبیر بیانگر این واقعیت است که، همه خطوط به ذات پاک او منتهی می‌شود،

و هر چه هست از ناحیه او است، دنیا از ناحیه او است، و عقبی نیز از ناحیه او است، و جلال و اکرام او همه چیز را فرا گرفته.

۲ - در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: شخصی در محضرش دعا می کرد و می گفت: یا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ: «ای خداوندی که صاحب جلال و اکرامی» پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: قَدْ اسْتَجِيبَ لَكَ فَسَلْ: «اکنون که خدا را به این نام خواندی دعایت مستجاب شد هر چه می خواهی بخواه!». (۱)

و در حدیث دیگری آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله) مردی را مشاهده کرد که ایستاده و مشغول نماز بود، بعد از رکوع و سجود و تشهد دعا کرد و در دعایش چنین گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدِّكَ لِاشْرِيكَ لَكَ الْمَنَانُ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، إِنِّي أَسْئَلُكَ...» پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: لَقَدْ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وَ إِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ: «این مرد خدا را به نام عظیمی خواند که هر گاه به آن دعا شود اجابت می کند، و اگر به وسیله آن سؤال کنند، عطا می فرماید». (۲)

۳ - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» فرمود: نَحْنُ جَلَالُ اللَّهِ وَ كَرَامَتُهُ الَّتِي أُكْرِمَ اللَّهُ الْعِبَادَ بِطَاعَتِنَا: «ما جلال خداوند و کرامت او هستیم که، بندگان را به اطاعت ما گرامی داشته است». (۳)

روشن است اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) جز به سوی خدا دعوت نمی کنند، و جز به

۱ و ۲ - تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۵۳.

۳ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۲۷۲.

اطاعت او نمی خوانند، و هادیان راه و کشتیهای نجات در این دریای متلاطم زندگی دنیا هستند، و بنابراین، یکی از مصداقهای جلال و اکرام الهی محسوب می شوند؛ چه این که، خداوند به وسیله اولیائش، مردم را مشمول نعمت هدایت می سازد.

۴ - بعضی نقل کرده اند: نخستین بخش از قرآن مجید که در «مکه» بر قریش آشکار خوانده شد، آیات آغاز همین سوره «الرحمن» بود، «عبدالله بن مسعود» می گوید: یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جمع شدند و گفتند: تاکنون «قریش» از قرآن هیچ نشنیده اند، در میان ما کیست که قرآن را آشکارا بر آنها بخواند؟ من گفتم: آن کس منم! گفتند: ما می ترسیم تو را آزار دهند، بهتر این است: کسی این کار را بر عهده گیرد که قبیله نیرومندی داشته باشد، تا از او دفاع کنند.

گفتم: مرا به حال خود بگذارید، خداوند مدافع من است.

روز دیگر «ابن مسعود» در وسط روز، در کنار «مقام ابراهیم» قرار گرفت و در حالی که «قریش» در مجلس خود نشسته بودند، برخاست و با صدای بلند شروع کرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّحِيمِ الرَّحْمَنِ عَلَّمَ الْقُرْآنَ...» و همچنان ادامه داد، قریش خاموش شدند و گوش فرا دادند سپس گفتند: «این مرد بی سر و پا چه می گوید؟! بعضی گفتند: او قسمتی از سخنانی را که محمد(صلی الله علیه وآله) آورده است تلاوت می کند، برخاستند و محکم بر صورت او کوبیدند، ولی او همچنان به تلاوت سوره تا آنجا که خدا می خواست ادامه داد.

سپس به سوی اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) برگشت در حالی که آثار زخم بر صورتش نمایان بود، گفتند: ما از همین بر تو می ترسیدیم!

«ابن مسعود» گفت: هرگز این دشمنان خدا در نظر من این اندازه کوچک

نبودند، اگر می خواهید فردا هم ادامه می دهیم، ابداً ترس ندارم، گفتند: نه، همین مقدار کافی است، آنچه را که آنها نمی خواستند بر آنها خواندی. (۱)
 به همین دلیل «ابن مسعود» را نخستین کسی می شمرند که، قرآن را در «مکه» آشکارا برای مشرکان خواند. (۲)

* * *

خداوند! تو ذو الجلال و الاکرامی، به جلال و اکرامت سوگند که ما را از نعمتها و مواهب بهشتی محروم مگردان!
 پروردگارا! دایره رحمت بسیار گسترده است، هر چند ما عملی که شایسته آن باشد انجام نداده ایم، آنچه لایق مقام رحمانیت تو است با ما رفتار کن!
 بار الها! ما هیچ یک از نعمتهای تو را تکذیب نمی کنیم، و خود را همواره غرق احسان تو می دانیم، آنها را بر ما مستدام دار!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره الرحمن

۸ / جمادی الاول / ۱۴۰۶

۲۹ / ۱۰ / ۱۳۶۴

۱ - «سیره ابن هشام»، جلد ۱، صفحه ۳۳۶.

۲ - «اسد الغابه»، جلد ۳، صفحه ۲۵۷.

سوره واقعه

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۹۶ آیه است

تاریخ شروع

۸ / جمادی الاول / ۱۴۰۶

۲۹ / ۱۰ / ۱۳۶۴

محتوای سوره واقعه

در «تاریخ القرآن» از «ابن ندیم» نقل شده: سوره «واقعه» چهل و چهارمین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شد، (۱) قبل از آن سوره «طه»، و بعد از آن «شعراء» بوده است.

این سوره، همان گونه که از لحن آن پیدا است، و مفسران نیز تصریح کرده اند، در «مکه» نازل شده است، هر چند بعضی گفته اند آیات ۸۱ و ۸۲ در «مدینه» نازل گردیده، ولی، دلیلی برای این گفته در دست نیست، و نشانه ای در آیات مزبور بر این ادعا وجود ندارد. سوره «واقعه» چنان که از نامش پیدا است، از قیامت و ویژگیهای آن سخن می گوید، و این معنی در تمام آیات ۹۶ گانه سوره، مسأله اصلی است، اما از یک نظر می توان محتوای سوره را در هشت بخش خلاصه کرد:

- ۱ - آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک مقارن آن.
- ۲ - گروه بندی انسانها در آن روز، و تقسیمشان به «اصحاب الیمین» و «اصحاب الشمال» و «مقربین».
- ۳ - بحث مشروحی از «مقامات مقربین» و انواع پادشاهی آنها در بهشت.
- ۴ - بحث مشروحی درباره گروه دوم، یعنی «اصحاب الیمین» و انواع مواهب الهی بر آنها.
- ۵ - بحث قابل ملاحظه ای درباره «اصحاب الشمال» و مجازاتهای دردناک آنها در دوزخ.

۱ - «تاریخ القرآن» «ابو عبدالله زنجانی»، صفحه ۵۹.

۶ - ذکر دلایل مختلفی پیرامون مسأله معاد از طریق بیان قدرت خداوند، و خلقت انسان از نطفه ناچیز، و تجلی حیات در گیاهان، و نزول باران، و فروغ آتش، که در ضمن نشانه هائی از توحید نیز محسوب می شود.

۷ - ترسیمی از حالت احتضار و انتقال از این جهان به جهان دیگر که، آن خود نیز از مقدمات رستاخیز است.

۸ - نظر اجمالی دیگری روی پاداش و کیفر مؤمنان و کافران، و سرانجام سوره را با نام پروردگار عظیم پایان می دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، روایات زیادی در منابع اسلامی ذکر شده است، از جمله در حدیثی از رسول خدا(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْوَاقِعَةِ كُتِبَ لَيْسَ مِنَ الْغَافِلِينَ: «کسی که سوره واقعه را بخواند، نوشته می شود که این فرد از غافلان نیست».(۱)

چرا که آیات سوره، آنقدر تکان دهنده و بیدارکننده است که، جائی برای غفلت انسان باقی نمی گذارد.

به همین دلیل در حدیث دیگری از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: وقتی از آن حضرت سؤال کردند: چرا با این سرعت آثار پیری در چهره مبارک شما ظاهر شده است؟ در پاسخ فرمود: شَيْبَتِي هُوْدُ، وَ الْوَاقِعَةُ، وَ الْمُرْسَلَاتُ، وَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ: «سوره های هود، و واقعه، و مرسلات و عم مرا پیر کرد»!(۲)؛ چرا که در این سوره ها اخبار تکان دهنده ای از قیامت و رستاخیز و حوادث هولناک و

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۱۲ و تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۲۷۳.

۲ - «خصال صدوق»، جلد ۱، صفحه ۱۹۹، حدیث ۱۰ (باب الاربعه).

مجازات مجرمان آمده، همچنین داستانهای تکان دهنده ای از سرگذشت اقوام پیشین و بلاهائی که بر آنها نازل شد و نیز دستور به استقامت و پایداری).

در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةَ الْوَأَفَةِ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَ أَحَبَّهُ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَ لَمْ يَرَفِي الدُّنْيَا بُؤْساً أَبَداً، وَ لَأَقْفَرُ وَ لَأَفَاقَهُ وَ لَأَافَهُ مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا، وَ كَانَ مِنْ رُفَقَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام): هر کس سوره واقعه را در هر شب جمعه بخواند، خداوند او را دوست دارد، و نزد همه مردم محبوبش می کند، هرگز در دنیا ناراحتی نمی بیند، فقر و فاقه و آفتی از آفات دنیا دامنگیرش نمی شود، و از دوستان امیر مؤمنان علی(علیه السلام) خواهد بود.(۱)

در حدیث دیگری آمده است: «عثمان بن عفان» به عنوان عیادت وارد بر «عبد الله بن مسعود» شد، - در همان بیماری که با آن از دنیا رفت -

پرسید: از چه ناراحتی؟

گفت: از «گناهانم».

گفت: چه میل داری؟

گفت: رحمت پروردگارم!

گفت: اگر موافق باشی طیب برای تو بیاوریم؟

گفت: طیب بیمارم کرده.

گفت: اگر مایل باشی، دستور دهم عطای تو را از بیت المال بیاورند.

گفت: آن روز که نیازمند بودم به من ندادی و امروز که بی نیازم به من می دهی؟!

گفت: مانعی ندارد برای دخترانت باشد.

گفت: آنها هم نیازی ندارند؛ چرا که من سفارش کردم سوره «واقعه» را

بخوانند، من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم می فرمود: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْوَاقِعَةِ كُلَّ لَيْلَةٍ لَمْ تُصِبهُ فَاقَةٌ أَبَدًا: «هر کس سوره واقعه را هر شب بخواند، هرگز فقیر نخواهد شد». (۱)
و به همین دلیل، در روایت دیگری سوره «واقعه» سوره «غنی» نامیده شده است.
روشن است، تنها نمی توان با لقلقه زبان، این همه برکات را در اختیار گرفت، بلکه باید به دنبال تلاوت، فکر و اندیشه، و به دنبال آن، حرکت و عمل باشد.

* * *

- ۱ إذا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ
- ۲ لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كاذِبُهُ
- ۳ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ
- ۴ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا
- ۵ وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا
- ۶ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا
- ۷ وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً
- ۸ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
- ۹ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
- ۱۰ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
- ۱۱ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
- ۱۲ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
- ۱۳ ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى
- ۱۴ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
- ۱ - هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) واقع شود.
 - ۲ - هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند!
 - ۳ - (این واقعه) گروهی را پائین می آورد و گروهی را بالا می برد!
 - ۴ - در آن هنگام که زمین به شدت به لرزه در می آید.
 - ۵ - و کوهها در هم کوبیده می شود.
 - ۶ - و به صورت غبار پراکنده در می آید.
 - ۷ - و شما سه گروه خواهید بود!
 - ۸ - (نخست) سعادت‌مندان و خجستگان (هستند)؛ چه سعادت‌مندان و خجستگانی!
 - ۹ - گروه دیگر شقاوت‌مندان و شومانند، چه شقاوت‌مندان و شومانی!
 - ۱۰ - و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند!
 - ۱۱ - آنها مقرّب‌انند!
 - ۱۲ - در باغهای پر نعمت بهشت (جای دارند)!
 - ۱۳ - گروه زیادی (از آنها) از امت‌های نخستین اند.
 - ۱۴ - و اندکی از امت آخرین!

تفسیر:

واقعه عظیم!

مسائل مربوط به قیامت، در قرآن مجید معمولاً با ذکر حوادث عظیم و انقلابی و کوبنده در آغاز آن توأم است، و این در بسیاری از سوره های قرآن که بحث از قیامت می کند، کاملاً به چشم می خورد، در این سوره که بر محور معاد

دور می زند نیز، همین معنی کاملاً در نخستین آیاتش، مشهود است.
در آغاز می فرماید: «هنگامی که واقعه عظیم قیامت بر پا شود» (إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ). (۱)

«هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند» (لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ).
چرا که حوادث پیش از آن به قدری عظیم و شدید است که، آثار آن در تمام ذرات جهان آشکار می شود.
«واقعه» به صورت سربسته، اشاره به مسأله رستاخیز است، و از آنجا که وقوعش حتمی است، از آن تعبیر به «واقعه» شده، و حتی بعضی آن را یکی از نامهای قیامت شمرده اند.
واژه «کاذبَةٌ» را در اینجا بعضی به معنی مصدری گرفته اند، اشاره به این که: وقوع قیامت آنچنان ظاهر و آشکار خواهد بود که هیچ گونه جای تکذیب و گفتگو ندارد، بعضی نیز آن را به معنی ظاهری که اسم فاعل است تفسیر کرده اند، و گفته اند: در برابر وقوع رستاخیز، تکذیب کننده ای وجود نخواهد داشت. (۲)

به هر حال، رستاخیز نه تنها با دگرگونی کائنات توأم است، بلکه انسانها هم دگرگون می شوند، همان گونه که در آیه بعد می فرماید: «گروهی را پائین می آورد و گروهی را بالا می برد»!
(خَافِضَةً رَافِعَةً). (۳)

۱ - «إِذَا» منصوب به «ظرفیت» است، و ناصب آن «لیس» است که در آیه دوم آمده، مثل این که می گوئیم: «يَوْمَ الْجُمُعَةِ لَيْسَ لِي شُغْلٌ»، این احتمال نیز داده شده که، ناصب آن «أَذْكَرٌ» مقدر بوده باشد، و یا جمله «کان کذا و کذا» («کشاف»، ذیل آیه مورد بحث) ولی احتمال اول از همه مناسبتر است.

۲ - مؤنث بودن «کاذبَةٌ» به خاطر آن است که در تقدیر «نفس کاذبَةٌ» یا «قضية کاذبَةٌ» است (ضمناً «لام» در «لوقعتها» را بعضی برای «تقویة» دانسته اند، ولی ظاهر این است که «لام» برای «تعذیه» است).

۳ - «خَافِضَةً رَافِعَةً» خبر مبتدای محذوفی است و در اصل «هِيَ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ» بوده است.

مستکبران گردنکش، و ظالمان صدرنشین، سقوط می کنند، و مستضعفان مؤمن و صالح، بر اوج قله افتخار قرار می گیرند، عزیزان بی دلیل، ذلیل می شوند، و محرومان بی جهت، عزیز می گردند، گروهی در قعر جهنم، سقوط می کنند، و گروه دیگری در اعلا علیین بهشت، جای می گیرند، و این است خاصیت یک انقلاب بزرگ و گسترده الهی!

و لذا در روایتی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم: که در تفسیر این آیه فرمود: «خافِضَةٌ: خَفَضَتْ وَ اللَّهُ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ فِي النَّارِ، «رافِعَةٌ»: رَفَعَتْ وَ اللَّهُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّةِ: «رستاخیز «خافضه» است؛ چرا که به خدا سوگند دشمنان خدا را در آتش ساقط می کند، و «رافعه» است؛ چرا که به خدا سوگند اولیاء الله را به بهشت بالا می برد»! (۱)

* * *

آنگاه، به توصیف بیشتری در این زمینه پرداخته می گوید: «این در هنگامی است که زمین به شدت به لرزه درآید» (إِذَا رَجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا).

* * *

این زلزله به قدری عظیم و شدید است که، «کوهها در هم کوبیده و خرد می شود» (وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا).

* * *

«و به صورت غبار پراکنده ای در می آید» (فَكَانَتْ هَبَاءً مُبْبِتًا).

«رَجَّتْ» از ماده «رج» (بر وزن حج) به معنی «حرکت دادن شدید» است و «رَجْرَجَةٌ» به «اضطراب» گفته می شود.

«بُسَّتْ» از ماده «بس» (بر وزن حج) در اصل به معنی «نرم کردن آرد به

وسیله آب» است.

«هَبَاء» به معنی «غبار» است و «مُنْبَث» به معنی «پراکنده»، بعضی گفته اند: «هَبَاء» آن غبارهای بسیار کوچکی است که در فضا معلق است و در حال عادی دیده نمی شود، مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه ای به درون محل تاریکی بتابد.

اکنون، باید اندیشید: آن زلزله و انفجار تا چه حد سنگین است که، می تواند کوههای عظیم را که در صلابت و استحکام ضرب المثل اند، آنچنان متلاشی کند که، تبدیل به غبار پراکنده کند، و فریادی که از این انفجار عظیم برمی خیزد از آن هم وحشتناکتر است.

به هر حال، در آیات قرآن درباره وضع کوهها در آستانه قیامت تعبیرات گوناگونی دیده می شود که، در حقیقت مراحل مختلف انفجار عظیم کوهها را نشان می دهد.

گاه، می گوید: «کوهها به حرکت در می آیند» (وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا). (۱)

و گاه، می گوید: «کوهها از جا کنده می شوند» (وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ). (۲)

و گاه، می فرماید: «برداشته می شوند و در هم کوبیده می شوند» (فَدَكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً). (۳)

و زمانی می گوید: «به تلی از شن متراکم تبدیل خواهند شد» (وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيلًا). (۴)

و گاه، می فرماید: «به صورت غبار پراکنده ای در می آیند!» (آیه مورد بحث).

و سرانجام می گوید: «همچون پشم زده شده ای در فضا پخش می شوند» (که تنها رنگی از آن

دیده می شود) (وَ تَكُوْنُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ). (۵)

۱ - طور، آیه ۱۰.

۲ - مرسلات، آیه ۱۰.

۳ - حاقه، آیه ۱۴.

۴ - مزمل، آیه ۱۴.

۵ - قارعه، آیه ۵.

البته، هیچ کس جز خدا دقیقاً نمی داند مسیر این حوادث چگونه است؟ و شاید با الفاظ و در قالب سخنان ما قابل توصیف نباشد، ولی این اشارات پرمعنی، همگی حاکی از عظمت این انفجار بزرگ است.

بعد از بیان وقوع این واقعه عظیم، و رستاخیز بزرگ، به چگونگی حال مردم در آن روز پرداخته، و قبل از هر چیز آنها را به سه گروه تقسیم کرده، می گوید: «و شما در آن روز سه دسته خواهید بود» (وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً).

می دانیم «زوج» همیشه به جنس مذکر و مؤنث گفته نمی شود، بلکه به اموری که قرین هم هستند نیز زوج اطلاق می شود، و از آنجا که اصنافی از مردم در قیامت و حشر و نشر، قرین یکدیگرند، به آنها ازواج اطلاق شده است.

در مورد دسته اول می فرماید: «نخست اصحاب میمنه هستند، چه اصحاب میمنه ای؟!»

(فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ). (۱)

منظور از «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» کسانی هستند که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند، و این امر در قیامت رمزی و نشانه ای برای مؤمنان نیکوکار و اهل نجات است، چنان که بارها در آیات قرآن به آن اشاره شده.

یا این که «مَيْمَنَةٌ» از ماده «یمن» به معنی «سعادت و خوشبختی» گرفته شده، و به این ترتیب گروه اول، گروه سعادت‌مندان و خوشبختانند.

و با توجه به این که، در آیه بعد، گروه دوم را به عنوان «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ»

۱ - در ترکیب این جمله احتمالات متعددی داده اند که از همه مناسبتر این است که گفته شود: «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» مبتدا است و «ما» استفهامیه مبتدای دوم، و «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» خبر آن است، و مجموعاً خبر مبتدای اول می باشد و «فاء» در آغاز جمله به عنوان تفریع و تفسیر است.

(از ماده «شوم» معرفی می کند، مناسب همین تفسیر اخیر است). (۱)
 تعبیر به «ما أصحابُ المِیْمَنَةِ» (چه گروه خوشبختی؟)، برای بیان این حقیقت است که، حد و
 نهایتی برای خوشبختی و سعادت آنها متصور نیست، و این بالاترین توصیفی است که در این
 گونه موارد امکان دارد، مثل این است که می گوئیم: «فلان کس انسان است، چه انسانی؟!»

* * *

پس از آن به ذکر گروه دوم، پرداخته، می افزاید: «گروه دیگری اصحاب شوم هستند چه
 اصحاب شومی؟! (و أصحابُ المَشْئِمَةِ ما أصحابُ المَشْئِمَةِ).
 گروهی بدبخت، تیره روز، بیچاره و بینوا، که نامه های اعمالشان را به دست چپشان می دهند،
 که خود نشانه و رمزی است برای تیره بختی و جرم و جنایت آنها.
 تعبیر به «ما أصحابُ المَشْئِمَةِ» نیز در اینجا نهایت بدبختی و شقاوت آنها را منعکس می سازد.

* * *

سرانجام گروه سوم را چنین توصیف می کند: «و پیشگامان پیشگام» (و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ). (۲)

* * *

«آنها مقربانند!» (أولئك المقربون).

۱ - هر چند در آیات بعد به جای «أصحابُ المَشْئِمَةِ»، «أصحابُ الشُّمَالِ» آمده است.
 ۲ - در ترکیب این آیه و آیه بعد، احتمالات فراوانی داده شده: نخست این که: «السَّابِقُونَ» اول
 مبتدا است، و دومی توصیف یا تأکید آن است، و «اولئك المقربون» مبتدا و خبر می باشد که
 مجموعاً خبر است برای «السَّابِقُونَ»، بعضی نیز احتمال داده اند که: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» مبتدا و
 خبر است، و شبیه شعر معروف «ابوالنجم» است که می گوید: «أنا أبو النجم، وَ شِعْرِي شِعْرِي»،
 که در واقع یک نوع توصیف عالی است، این احتمال نیز داده شده که «السَّابِقُونَ» اول به معنی
 «سابقون در ایمان» و «السَّابِقُونَ» دوم به معنی «سابقون به سوی بهشت» بوده باشد که باز هم
 مبتدا و خبر خواهد بود.

«سابقون» کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدم اند، آنها «اسوه» و «قدوه» مردمند، امام و پیشوای خلقند، و به همین دلیل مقربان درگاه خداوند بزرگند.

بنابراین، اگر بعضی از مفسران پیشگام بودن آنها را تنها به سبقت در «طاعة الله» (اطاعت خدا) یا نمازهای پنجگانه، یا جهاد، یا هجرت، یا توبه، و امثال آن تفسیر کرده اند، هر کدام گوشه ای از این مفهوم وسیع را مورد توجه قرار داده اند، و گرنه این کلمه، اینها، و غیر اینها از خیرات و برکات را، شامل می شود، و نیز اگر در روایات اسلامی گاه «سابقون» به چهار نفر «هابیل»، «مؤمن آل فرعون» و «حبیب نجار» که هر کدام در امت خود پیشگام بودند، و همچنین «امیر مؤمنان علی بن ابی طالب» (علیه السلام) که نخستین مسلمان از مردان بود تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداقهای روشن آن است، و به معنی محدود ساختن مفهوم آیه نیست. (۱)

در حدیث دیگری آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: أ تَذْرُونَ مَنْ السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ «آیا می دانید چه کسانی پیشگامان به سوی سایه لطف پروردگار در قیامتند؟!»

اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاهتر است، فرمود: الَّذِينَ إِذْ أُعْطُوا الْحَقَّ قَبْلَهُ، وَإِذَا سَأَلُوا بِذُلُوهُ، وَ حَكَمُوا لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لِنَفْسِهِمْ: «آنها کسانی هستند که وقتی حق به آنها داده شود، پذیرا می گردند، و هنگامی که از حق سؤال شوند، آن را در اختیار می گذارند، و درباره مردم، آنگونه حکم می کنند که درباره خودشان!». (۲)

در بعضی از روایات نیز به پیامبران مرسل و غیر مرسل تفسیر شده است. (۳)

۱ - این معنی در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است (مجمع البیان، جلد ۹، صفحه

۲۱۵).

۲ - تفسیر «مراغی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۳۴.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۰۶.

در حدیثی نیز می خوانیم: «ابن عباس» می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره این آیه سؤال کردم، فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است: ذَلِكَ عَلِيٌّ (علیه السلام) وَ شَيْعَتُهُ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ، الْمُقَرَّبُونَ مِنَ اللَّهِ بِكَرَامَتِهِ لَهُمْ: «آنها علی (علیه السلام) و پیروان او هستند که، پیشگامان به سوی بهشت و مقربان درگاه خدایند، به خاطر احترامی که خدا برای آنها قائل شده است».(۱)

ولی، اینها نیز در حقیقت بیان مصداقهای روشنی از مفهوم گسترده فوق است، مفهومی که همه پیشگامان را در هر امت و ملتی شامل می شود.

سپس در یک جمله کوتاه، مقام والای مقربان را روشن ساخته، می گوید: «مقربان در باغهای پر نعمت بهشتند» (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ). (۲)

تعبیر به «جَنَّاتِ النَّعِيمِ» انواع نعمتهای مادی و معنوی بهشت را شامل می شود. ضمناً، این تعبیر می تواند اشاره به این باشد که، باغهای بهشت تنها کانون نعمت است، بر خلاف باغهای دنیا که گاه وسیله زندگی و زحمت است، همان گونه که حال مقربان در آخرت با حالشان در دنیا متفاوت است؛ زیرا مقام والایشان در این دنیا، توأم با مسئولیتهائی است، در حالی که در سرای دیگر تنها مایه نعمت است. بدیهی است منظور از «قرب» در اینجا «قرب مقامی» است نه «قرب مکانی»؛ چرا که خداوند مکان ندارد و از ما به ما نزدیکتر است.

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۰۹.

۲ - «فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (جار و مجرور) ممکن است متعلق به «مقربون» باشد، و یا متعلق به محذوفی که «حال» است برای ضمیر در «مقربون» و در تقدیر چنین است: «كائنين في جنات النعيم» و یا خبر بعد از خبر.

* * *

آیه بعد، به چگونگی تقسیم نفرات آنها در امم گذشته و این امت، اشاره کرده، می گوید: «گروه کثیری از امتهای نخستین اند» (تِلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ).

* * *

«و گروه اندکی از امت آخرین» (وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ).

«تِلَّةٌ» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: در اصل به معنی «قطعه مجتمع از پشم» است، سپس به معنی جماعت و گروه به کار رفته است.

بعضی نیز آن را از «تَلَّ عَرْشُهُ» (تختش فرو ریخت و حکومتش قطع شد) گرفته و آن را به معنی «قَطَعَهُ» می دانند، و در اینجا به قرینه مقابله با «وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» به معنی قطعه عظیم است.

طبق این دو آیه، گروه زیادی از مقربان از امتهای پیشینند، و تنها کمی از آنها از امت محمد(صلی الله علیه وآله) می باشند.

ممکن است در اینجا این سؤال پیش بیاید که، چگونه این مسأله با اهمیت فوق العاده امت اسلامی سازگار است؟ با این که خدا آنها را بهترین امت خطاب کرده و فرموده: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ...» (۱).

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می شود: نخست این که، منظور از مقربان همان سابقون و پیشگامان در ایمانند، مسلم است که در امت اسلامی پیشگامان در پذیرش اسلام در صدر اول، گروه اندکی بودند که نخستین آنها از مردان «علی» (علیه السلام) و از زنان «خدیجه» بود، در حالی که کثرت پیامبران پیشین و تعداد امتهای آنها و وجود پیشگامان در هر امت، سبب می شود که آنها از نظر تعداد فزونی یابند.

دیگر این که، کثرت عددی دلیل بر کثرت کیفی نیست، و به تعبیر دیگر ممکن است تعداد سابقون این امت کمتر باشند، ولی از نظر مقام بسیار برتر، همان گونه که در میان خود پیامبران نیز تفاوت است: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ: «ما بعضی از رسولان را بر بعضی دیگری برتری دادیم». (۱)

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که، ممکن است بعضی از مؤمنان در زمره پیشگامان در ایمان نباشند، اما دارای صفات و ویژگیهای دیگری باشند که، آنها را همردیف سابقون قرار می دهد، و از نظر پاداش و اجر همردیف آنها هستند، لذا در بعضی از روایات از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل شده: نَحْنُ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ: «ما پیشگامان پیشگام، و ما آخرون هستیم». (۲)

و در روایتی از امام صادق(علیه السلام) آمده است که، به جمعی از پیروان خود خطاب کرد فرمود: أَنْتُمْ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ، وَ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ، وَ الدُّنْيَا إِلَى وَايَتِنَا، وَ فِي الْآخِرَةِ إِلَى الْجَنَّةِ: «شما سابقون نخستین و سابقون آخرین هستید، در دنیا پیشگام در ولایت ما بودید و در آخرت پیشگام در بهشتید». (۳)

این نکته نیز لازم به یادآوری است که، بعضی تعبیر به «اولین» و «آخرین» را به «اولین امت اسلام» و «آخرین امت اسلام» تفسیر کرده اند، طبق این تفسیر همه مقربان از امت اسلامند. اما این تفسیر، نه با ظاهر آیات سازگار است، و نه با روایاتی که در ذیل این آیات وارد شده که، افرادی از امم پیشین را بالخصوص به عنوان «سابقون اولین» معرفی کرده است.

۱ - بقره، آیه ۲۵۳

۲ - تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

- ۱۵ علی سُرُرٍ مَوْضُونَهُ
 ۱۶ مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ
 ۱۷ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّحَلَّدُونَ
 ۱۸ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ
 ۱۹ لَا يُصَدِّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ
 ۲۰ وَفَاكِهَةً مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ
 ۲۱ وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ
 ۲۲ وَخُورٍ عَيْنٍ
 ۲۳ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ
 ۲۴ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 ۲۵ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيماً
 ۲۶ إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً

ترجمه:

- ۱۵ - آنها [=مقربان] بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند.
 ۱۶ - در حالی که بر آن تکیه زده و روبروی یکدیگرند!
 ۱۷ - نوجوانانی جاودان پیوسته گرداگرد آنان می گردند.
 ۱۸ - با قدحها و کوزه ها و جامهائی از نهرهای جاری بهشتی!
 ۱۹ - اما شرابی که از آن درد سر نمی گیرند و نه مست می شوند!

- ۲۰ - و میوه هائی از هر نوع که انتخاب کنند!
- ۲۱ - و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند.
- ۲۲ - و همسرانی از حور العین دارند.
- ۲۳ - همچون مروارید در صدف پنهان!
- ۲۴ - اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می دادند!
- ۲۵ - در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده ای می شنوند نه سخنان گناه آلود.
- ۲۶ - تنها چیزی که می شنوند «سلام» است «سلام».

تفسیر:

نعمتهای بهشتی که در انتظار مقربان است این آیات، انواع نعمتهای بهشتی را که نصیب گروه سوم یعنی مقربان می شود، بازگو می کند، نعمتهائی که هر یک از دیگری دل انگیزتر و روح پرورتر است، نعمتهائی که می توان آنها را در هفت بخش خلاصه کرد:

نخست می فرماید: «آنها بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند» (علی سُرُرٌ مَوْضُونَةٌ).

«در حالی که بر آن تکیه زده، و روبروی یکدیگر قرار گرفته» (مجلسی پر از انس و سرور دارند) (مُتَّكِيْنَ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِیْنَ).

«سُرُرٌ جمع «سریر» از ماده «سرور» به معنی «تختهایی است که صاحبان نعمت در مجالس انس و سرور بر آن می نشینند». (۱)

«مَوْضُونٌ» از ماده «وضن» (بر وزن وزن!) در اصل به معنی «بافتن زره»

۱ - «مفردات راغب»، ماده «سر».

است، سپس به هر منسوجی که تار و پود آن محکم است، اطلاق شده، و در اینجا منظور تختهایی است که، کاملاً در کنار هم قرار گرفته و به هم پیوسته است، یا خود این تختها دارای بافت مخصوصی است از لؤلؤ و یاقوت و مانند آن، چنان که جمعی از مفسران گفته اند. و در هر حال، ساختمان این تختها، و طرز قرار گرفتن آنها، و مجلس انسی که بر آنها تشکیل می شود و سرور و شادمانی در آن موج می زند، با هیچ بیانی قابل توصیف نیست. در قرآن مجید کراراً از تختهای بهشتی و مجالس دسته جمعی بهشتیان توصیفهای جالبی شده که، نشان می دهد یکی از مهمترین لذات آنها همین جلسات انس و انجمنهای دوستانه است، اما موضوع سخن آنها و نقل محفلشان چیست؟ کسی به درستی نمی داند، آیا از اسرار آفرینش سخن می گویند، و شگفتیهای خلقت خداوند؟ یا از اصول معرفت و اسماء و صفات حسنی او؟ و یا حوادثی که در این جهان رخ داده؟ یا از مصائب جانکاهی که از آن راحت و آسوده شدند؟ و یا امور دیگری که ما در شرائط زندگی این دنیا قادر بر درک آن نیستیم؟ کسی نمی داند.

بعد از آن از دومین موهبت آنها سخن گفته، می فرماید: «نوجوانانی که همواره در شکوه و طراوت جوانی به سر می برند گرداگرد آنها می گردند، و در خدمت آنها هستند» (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ).

تعبیر به «يَطُوفُ» از ماده «طواف» اشاره به خدمت مداوم آنها است، و تعبیر به «مُخَلَّدُونَ» با این که همه اهل بهشت «مخلد» و جاودانی هستند، اشاره به جاودانگی، نشاط جوانی، و طراوت و زیبایی آنها است.

در این که این نوجوانان کیانند؟ تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کرده اند: بعضی گفته اند: آنها فرزندان مردم دنیا هستند که، پیش از بلوغ چشم از دنیا بسته، و چون کار نیک و بدی نداشته اند به لطف پروردگار چنین منصبی را یافته اند، البته آنها از این کار خود بیشترین لذت را می برند که در خدمت مقربان درگاه خدایند. این معنی در حدیثی از علی(علیه السلام) نقل شده است.

ولی در تفسیر دیگری، می خوانیم: اینها اطفال مشرکینند که، به خاطر بی گناهی، دارای چنین مرتبه ای شده اند؛ چرا که اطفال مؤمنان به پدران و مادران خود ملحق می شوند. و در تفسیر سومی، می خوانیم: آنها خدمتکارانی هستند بهشتی، که خداوند مخصوصاً آنان را برای این هدف آفریده است.

«این نوجوانان زیبا با قدحها، و کوزه ها، و جامهای پر از شراب طهور، که از نهرهای جاری بهشتی، برداشته شده در اطراف آنها می گردند و آنان را سیراب می کنند» (بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ). (۱)

اما نه شرابی که عقل و هوش را ببرد و مستی آورد، بلکه هنگامی که بهشتیان آن را می نوشند «نه درد سر می گیرند و نه مست می شوند» (لَا يَصْدَعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ). (۲)

۱ - «أَكْوَابٍ» جمع «کوب» به معنی «قدح» یا ظرفی است که دسته دار نباشد، «أَبَارِيقٍ» جمع «ابریق» در اصل، از ریشه فارسی «آبریز» گرفته شده و به معنی ظرفی است که دارای دسته و لوله برای ریزش مایعات است، و «كَأْسٍ» به جام لبریز گفته می شود و «مَعِينٍ» از ماده «معن» (بر وزن صحن) به معنی جاری است.

۲ - «يَصْدَعُونَ» از ماده «صداع» (بر وزن حباب) به معنی سردرد است، این واژه در اصل از «صدع» به معنی شکافتن است و از آنجا که انسان وقتی به سردرد شدید دچار می شود گوئی می خواهد از ۲

شدت درد، سر او بشکافت این کلمه در این معنی به کار رفته است، و «يُنْزِفُونَ» از ریشه «نزف» (بر وزن حذف) به معنی کشیدن تمام آب چاه به طور تدریجی است، و در مورد مستی و از دست دادن عقل نیز به کار می رود.

تنها یک حالت نشئه روحانی توصیف ناپذیر، به آنها دست می دهد که، تمام وجودشان را در لذتی بی نظیر فرو می برد!

سپس به چهارمین و پنجمین قسمت از نعمتهای مادی مقربان در بهشت اشاره کرده، می گوید: «نوجوانان بهشتی هر نوع میوه ای که آنها مایل باشند به آنها تقدیم می کنند» (وَ فَاكِهَةٌ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ). (۱)

«و گوشت پرندگان از هر نوع که بخواهند» (وَ لَحْمٌ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ). مقدم داشتن میوه بر گوشت، به خاطر آن است که، از نظر تغذیه بهتر و عالیتراست، به علاوه میوه قبل از غذا لطف دیگری دارد.

البته از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که، شاخه های درختان بهشتی کاملاً در دسترس بهشتیان است، به طوری که به آسانی می توانند از هر گونه میوه ای شخصاً تناول کنند، این معنی درباره غذاهای دیگر بهشتی نیز مسلماً صادق است، ولی شک نیست که، وقتی خدمتکارانی آنچنان، غذاهائی این چنین را برای آنها بیاورند، لطف و صفای دیگری دارد، و به تعبیر دیگر، این یک نوع احترام و اکرام بیشتر نسبت به بهشتیان، و رونق و صفای افزونتر برای مجالس انس آنها است، حتی در مجالس معمول دنیا نیز بسیار می شود که، با وجود قرار داشتن میوه و غذا در دسترس میهمانان، میزبان شخصاً به آنها تعارف می کند، و این نوعی احترام و محبت محسوب می شود.

۱ - «فاكهة» و «لحم» هر دو معطوف است بر «اکواب»، و به این ترتیب از چیزهائی است که به وسیله «ولدان مخلصون» به «مقربان» اهداء می شود.

و البته در میان انواع گوشتها، گوشت پرندگان برتری دارد، لذا روی آن تکیه شده است. این نکته نیز قابل ذکر است که، در مورد میوه، تعبیر به «يَتَخَيَّرُونَ» (انتخاب می کنند) و در مورد گوشت تعبیر به «يَشْتَهُونَ» (اشتها دارند)، شده است، بعضی از مفسران خواسته اند، میان این دو تعبیر، تفاوتی قائل شوند، ولی بیشتر به نظر می رسد که هر دو ناظر به یک معنی است با دو عبارت متفاوت، منظور این است: بهشتیان هر نوع غذایی را بپسندند از سوی خدمتکاران بهشتی در اختیارشان گذاشته می شود.

سپس به ششمین نعمت که همسران پاک و زیبا است اشاره کرده، می گوید: «و همسرانی از حور العین دارند» (وَ حُورٌ عِينٌ). (۱)

«همچون مروارید در صدف پنهان!» (كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ).

«حور» چنان که قبلاً نیز گفته ایم جمع «حوراء» و «احور»، به کسی می گویند که، سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدیش کاملاً شفاف است.

و «عین» جمع «عیناء» و «اعین» به معنی «درشت چشم» است، و از آنجا که بیشترین زیبایی انسان در چشمان او است، روی این مسأله مخصوصاً تکیه شده است.

بعضی نیز گفته اند: «حور» از ماده «حیرت» گرفته شده، یعنی آنچنان زیبا هستند که، چشمها از دیدن آنها حیران می شود. (۲)

۱ - گر چه بعضی تصور کرده اند «حور عین» عطف به «ولدان مخلدون» است و بنابراین آنها نیز گرداگرد بهشتیان در گردشند، ولی با توجه به عدم تناسب این معنی مخصوصاً با جلسات دسته جمعی بهشتیان، ظاهر این است، مبتدا برای خبر محذوفی می باشد و در تقدیر چنین است: وَ لَهُمْ حُورٌ عِينٌ: «برای آنها حور العین است».

۲ - «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۱، ذیل آیات مورد بحث.

«مکنون» به معنی «پوشیده» است، و در اینجا منظور پوشیده بودن در صدف است؛ زیرا مروارید به هنگامی که در صدف قرار دارد، و هیچ دستی به آن نرسیده از همیشه شفافتر و زیباتر است، به علاوه ممکن است اشاره به این معنی باشد که، آنها از چشم دیگران کاملاً مستورند، نه دستی به آنها رسیده، و نه چشمی بر آنها افتاده است!

بعد از ذکر این شش موهبت جسمانی، می افزاید: «اینها همه پاداشی است در برابر اعمال صالحی که انجام می دادند» (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). تا تصور نشود این نعمتهای بی شمار بهشتی بی حساب به کسی داده می شود، و یا ادعای ایمان و عمل صالح برای نیل به آنها کافی است، نه، عمل مستمر و خالص لازم است تا این الطاف نصیب انسان شود (توجه داشته باشید که «یعملون» معنی استمرار را دارد).

هفتمین و آخرین نعمت آنها که جنبه معنوی دارد این است که: «آنها در باغهای بهشت نه لغو و بیهوده ای می شنوند، نه سخنان گناه آلود» (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيماً). نه در آنجا دروغ و تهمت و افترا وجود دارد، و نه استهزاء و غیبت، نه کلمات نیش دار، نه تعبیرات گوشخراش، و نه سخنان لغو و بیهوده و بی اساس، هر چه هست در آنجا لطف، صفا، زیبایی، متانت، ادب و پاکی است، و چه عالی است محیطی که سخنان آلوده در آن نباشد، و اگر درست فکر کنیم بیشترین ناراحتی ما در زندگی این دنیا نیز از همین سخنان لغو و بیهوده، و گناه آلود، و زخم زبانها، و جراحات اللسان است!

* * *

و در پایان می افزاید: «تنها چیزی که در آنجا می شنوند سلام است سلام» (إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً). (۱)

آیا این سلام از ناحیه خداوند است؟ یا از ناحیه فرشتگان؟ یا خود بهشتیان نسبت به یکدیگر؟ و یا همه اینها؟

از همه مناسب تر تفسیر اخیر است، چنان که در آیات دیگر قرآن، به سلام خداوند و فرشتگان و بهشتیان بر یکدیگر اشاره شده است. (۲)

آری، آنها جز سلام چیزی نمی شنوند، سلام و درود خداوند و ملائکه مقربین او، و سلام و درود خودشان به یکدیگر، در آن جلسات پر شور و پر صفا که لبریز از دوستی و محبت است. محیط آنها آکنده از سلام و سلامت است، و همین معنی بر تمام وجود آنها حکومت می کند، هر چه می گویند بر همین محور دور می زند و نتیجه تمام گفتگوها و بحثهای آنها به سلام و صلح و صفا منتهی می شود، اصولاً بهشت، «دار السلام» و خانه سلامت و امن و امان است، چنان که در آیه ۱۲۷ «انعام» می خوانیم: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ». (۳)

* * *

۱ - «سَلَاماً» مفعول به، برای «قِيلاً» می باشد که مصدر است مانند «قول» یعنی گفتار آنها در آنجا سلام است. این احتمال نیز داده شده است که «سَلَاماً» صفت برای «قِيلاً» بوده باشد، و یا مفعول به (یا مفعول مطلق) برای فعل محذوفی، و در تقدیر «یسلمون سَلَاماً» می باشد، ولی معنی اول از همه بهتر است، و «سَلَاماً» دومی تأکید می باشد.

۲ - یس، آیه ۵۸ - رعد، آیه ۲۴ - یونس، آیه ۱۰.

۳ - توجه داشته باشید که استثناء در آیه «إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً» منقطع است و مفید تأکید می باشد.

- ۲۷ وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ
 ۲۸ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ
 ۲۹ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ
 ۳۰ وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ
 ۳۱ وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ
 ۳۲ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ
 ۳۳ لَامِطُوعَةٍ وَ لَامَمْنُوعَةٍ
 ۳۴ وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ
 ۳۵ إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً
 ۳۶ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً
 ۳۷ غُرَبَاءَ أَتْرَاباً
 ۳۸ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ
 ۳۹ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ
 ۴۰ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ

ترجمه:

- ۲۷ - و اصحاب یمن و خجستگان، چه اصحاب یمن و خجستگانی!
 ۲۸ - آنها در سایه درختان «سدر» بی خار قرار دارند.

- ۲۹ - و در سایه درخت «طلح» پر برگ [=درختی خوشرنگ و خوشبو].
- ۳۰ - و سایه کشیده و گسترده.
- ۳۱ - و در کنار آبشارها.
- ۳۲ - و میوه های فراوان.
- ۳۳ - که هرگز قطع و ممنوع نمی شود.
- ۳۴ - و همسرانی بلندمرتبه!
- ۳۵ - ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم.
- ۳۶ - و همه را دوشیزه قرار دادیم.
- ۳۷ - زنانی که تنها به همسرشان عشق می‌ورزند و هم سن و سالند!
- ۳۸ - اینها همه برای اصحاب یمین است.
- ۳۹ - که گروهی از امتهای نخستین اند.
- ۴۰ - و گروهی از امتهای آخرین.

تفسیر:

مواهب و نعمتهای «اصحاب الیمین»

بعد از بیان مواهب معنوی و مادی مقربان، نوبت به «اصحاب الیمین» می‌رسد، همان جمعیت سعادت‌مندی که نامه اعمالشان به علامت پیروزی در امتحانات الهی، به دست راستشان داده می‌شود، و در اینجا به شش نعمت از نعم خداوند اشاره می‌کند که، با مقایسه به نعمتهای مقربان که در هفت بخش آمده بود، یک مرحله پائینتر است.

نخست برای بیان بلندی مقام آنها می‌فرماید: «اصحاب یمین، چه اصحاب

یمنی؟! (وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ). (۱)

و این برترین توصیفی است که از آنها شده؛ زیرا این تعبیر در مواردی به کار می رود که اوصاف کسی در بیان نگنجد، و به هر حال، این تعبیر بیانگر مقام والای اصحاب الیمین است.

آیه بعد، به نخستین موهبت این گروه اشاره کرده، می گوید: «آنها در سایه درخت سدر بی خار قرار خواهند گرفت» (فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ). (۲)

در حقیقت این رساترین توصیفی است که برای درختان بهشتی در قالب الفاظ دنیوی ما امکان پذیر است؛ زیرا «سدر» به گفته بعضی از ارباب لغت: درختی است تناور که بلندی گاهی تا چهل متر می رسد، و می گویند: تا دو هزار سال عمر می کند (و سایه بسیار سنگین و لطیفی دارد)، تنها عیب این درخت این است که، خاردار است، ولی با توصیف به «مخضود» از ماده «خضد» (بر وزن مجد) به معنی بریدن و گرفتن خار، این مشکل نیز در درختان سدر بهشتی حل شده.

در حدیثی آمده است: «هر گاه بعضی از لغات قرآن برای یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) مشکل می شد، می گفتند: خداوند به برکت اعراب بادیه نشین، و سؤالات آنها ما را بهره مند می کند، از جمله: روزی عربی بادیه نشین خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده عرض کرد: ای رسول خدا! خداوند متعال در قرآن، از یک درخت آزاردهنده نام برده است، و من فکر نمی کردم در بهشت چنین درختی باشد! فرمود: کدام درخت؟ عرض کرد: درخت سدر؛ زیرا دارای خار است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: مگر خداوند نمی فرماید: «فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» مفهومش این است: خارهای آن را قطع

۱ - ترکیب این جمله ذیل آیه ۸ همین سوره گذشت.

۲ - جار و مجرور متعلق به عامل مقدری است و مجموعاً خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: «هُمُ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ».

کرده است، و به جای هر خار، میوه ای قرار داده، و هر میوه ای هفتاد و دو رنگ ماده غذائی دارد که، هیچ یک شباهتی به دیگری ندارد!» (۱).

دومین موهبت این است: «آنها در سایه درختان «طلح متراکم» به سر می برند» (وَ طَلْحٌ مَنضُودٌ). «طلح» درختی است سبز و خوشرنگ و خوشبو، جمعی گفته اند: همان درخت موز است که، برگهای بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه ای شیرین و گوارا دارد، و «منضود» از ماده «نضد» به معنی «متراکم» است.

ممکن است این تعبیر، اشاره به تراکم برگها یا تراکم میوه ها، و یا هر دو باشد، حتی بعضی گفته اند: این درختان، چنان پر میوه است که، ساقه و شاخه ها غرق میوه و پوشیده از آن می باشد.

بعضی از مفسران گفته اند: با توجه به این که درخت سدر برگهایی بسیار کوچک، و درخت موز برگهایی بسیار پهن، بزرگ و گسترده دارند، ذکر این دو درخت، اشاره لطیفی به تمام درختان بهشتی است که در میان این دو قرار دارد. (۲)

سومین نعمت بهشتی را، چنین بیان می کند: «و سایه کشیده و گسترده» (وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ). بعضی این سایه گسترده را به حالتی شبیه «بین الطلوعین» تفسیر کرده اند که، سایه همه جا را فرا گرفته است و در حدیثی در «روضه کافی» این معنی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. (۳)

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۲۰ - «در المثور»، جلد ۶، صفحه ۱۵۶.

۲ - «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، ذیل آیات مورد بحث، جلد ۲۹، صفحه ۱۶۲.

۳ - «روضه کافی» و «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۱۶.

غرض این است: حرارت آفتاب هرگز بهشتیان را متألم و ناراحت نمی کند، و دائماً در سایه های مطبوع، و گسترده، و روح افزا به سر می برند.

و چهارمین نعمت، به آبهای بهشتی اشاره کرده می فرماید: «بهشتیان در کنار آبهای آبشار مانند (که منظره فوق العاده زیبا و دل انگیزی دارد) به سر می برند» (وَمَاءٌ مَسْكُوبٌ).

«مَسْكُوبٌ» از ماده «سكب» (بر وزن كبك) در اصل به معنی «ریزش» است، و از آنجا که ریزش آب از بالا به پائین، به صورت آبشار، بهترین مناظر را ایجاد می کند، زمزمه های آن گوش جان را نوازش می دهد، و منظره آن چشم را فروغ می بخشد، این امر یکی از مواهب بهشتیان قرار داده شده است.

و البته، آن درختها و آن همه آب جاری دائم، انواع میوه ها را نیز همراه دارد، و لذا در پنجمین نعمت، می افزاید: «و میوه های فراوانی» (وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ).

«که نه قطع می شود و نه هیچگاه ممنوع می گردد» (لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ).

آری، همچون میوه های این جهان نیست که، محدود به فصول معینی باشد، و تنها چند هفته یا چند ماه در سال بر درخت ظاهر شود، و نیز همچون میوه های این جهان نیست که، گاه خارها مانع چیدن آن است و گاه بلندی خطرناک درخت مانند نخل، و یا مانعی در وجود خود انسان، از تناول آن وجود داشته باشد، و نه میزبان اصلی بهشت که خداوند منان است و مأموران او، بخل و منعی دارند، بنابراین، هیچ مانعی در کار نیست، بلکه «مقتضی کاملاً موجود و مانع در هر شکل و هر صورت مفقود است».

* * *

آنگاه به نعمت دیگری اشاره کرده، می افزاید: «آنها دارای همسران گرانقدری هستند» (وَفُرْشٍ مَرْفُوعَةً).

«فُرْشٍ» جمع «فراش» در اصل به معنی هر گونه فرش یا بستری است که می گسترانند، و به همین تناسب گاه به عنوان کنایه از همسر به کار می رود (خواه مرد باشد یا زن).

لذا در حدیث معروفی از پیغمبر گرامی (صلی الله علیه وآله) آمده است: الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ: «فرزندی که از زن شوهردار متولد می شود متعلق به همان خانواده است و اگر مرد فاسق و زناکاری در این میان بوده، بهره اش تنها سنگ است» (۱) (و احتمال انعقاد فرزند از نطفه او پذیرفته نیست).

بعضی نیز «فُرْشٍ» را به معنی حقیقی (نه به معنی کنائی) تفسیر کرده اند، و آن را اشاره به فرشها و بسترهای بسیار گرانبها و پر ارزش بهشت دانسته اند، ولی در این صورت، ارتباط آیات بعد که حکایت از حوریان و همسران بهشتی می کند، از آن قطع می شود.

* * *

پس از آن به اوصاف دیگری از همسران بهشتی پرداخته، می گوید: «ما آنها را آفرینش نوینی بخشیده ایم» (إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً).

این جمله ممکن است اشاره به همسران مؤمنان در این دنیا باشد که، خداوند آفرینش تازه ای در قیامت به آنها می دهد، و همگی در نهایت جوانی و طراوت و جمال و کمال ظاهر و باطن وارد بهشت می شوند که، طبیعت بهشت، طبیعت تکامل و خروج از هر گونه نقص و عیب است.

و اگر منظور حوریان باشد، خداوند آنها را آفرینش نوینی بخشیده، به گونه ای که هرگز گرد و غبار پیری و ناتوانی بر آنها نمی نشیند.
ممکن است که تعبیر به «انشأ»، اشاره به هر دو نیز بوده باشد.

سپس می افزاید: «ما آنها را همگی بکر قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهُنَّ أُبْكَارًا).
و شاید این وصف همیشه برای آنها باقی باشد، چنان که بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند و در روایات نیز به آن اشاره شده، یعنی با آمیزش، وضع آنها دگرگون نمی شود. (۱)

و در توصیف آنها باز می فرماید: «آنان نسبت به همسرانشان، عشق می ورزند و خوش سخن و فصیحند» (عُرْبًا).

«عُرْب» جمع «عَرَبَةٌ» (بر وزن ضروره) به معنی زنی است که وضع حالش حکایت از محبتش نسبت به همسر، و مقام عفت و پاکیش می کند؛ زیرا «إِعْرَاب» (بر وزن اظهار) به همان معنی آشکار ساختن است، این واژه به معنی فصیح و خوش سخن بودن، نیز می آید، و ممکن است هر دو معنی در آیه جمع باشد.

وصف دیگرشان این که: «آنها هم سن و سال با همسرانشان هستند و همگی در خوبی و جمال ظاهر و باطن، همانندند، و یک از یک بهتر» (أَتْرَابًا).

«أَتْرَاب» جمع «تَرْب» (بر وزن ذهن) به معنی «مثل و همانند» است و بعضی گفته اند: این معنی از «ترائب» که به معنی دنده های قفسه سینه است گرفته شده، زیرا با یکدیگر شباهت دارند.

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۲۳ - ضمناً باید توجه داشت که این حالت، با «فاء» تفریع، عطف بر آیه قبل شده است.

این شباهت و برابری ممکن است در سن و سال نسبت به همسرانشان باشد، تا به اصطلاح، احساسات یکدیگر را کاملاً درک کنند، و زندگی با هم برای آنها لذتبخش تر باشد، هر چند گاهی با تفاوت سن و سال نیز چنین است ولی در غالب چنین نیست، و یا همانند در خوبی و زیبایی و حسن ظاهر و باطن، درست شبیه تعبیر معروف که می گویند: «آنها همه خوبند و یک از یک بهتر».

و می افزاید: «همه این نعمتها، برای اصحاب الیمین است» (لأصحاب الیمین).
و این، تأکیدی است مجدد بر اختصاص این مواهب (ششگانه) به آنها.
این احتمال نیز داده شده است که: این جمله تکمیلی است برای جمله «إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً»
یعنی ما آنها را آفرینش نوینی برای اصحاب الیمین دادیم. (۱)

و در پایان این مقال می فرماید: «گروهی از آنان از امتهای نخستینند» (ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ).

«و گروهی از اقوام آخرین اند» (و ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ).
«ثُلَّةٌ» در اصل به معنی «قطعه مجتمعه از پشم» است، سپس به هر جمعیت انبوه درهم فشرده گفته شده است، و به این ترتیب، گروه عظیمی از «اصحاب الیمین» از امتهای گذشته هستند و گروه عظیمی از امت اسلام؛ چرا که در میان این امت صالحان و مؤمنان، بسیارند، هر چند پیشگامان آنها در قبول ایمان

۱ - در صورت اول، عبارت «لأصحاب الیمین» خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: «هذه كلها لأصحاب الیمین» و در صورت دوم جار و مجرور متعلق به «أنشأناهن» می باشد، ولی تفسیر اول مناسبتر است.

نسبت به پیشگامان امم سابق با توجه به کثرت آن امته‌ها و پیامبرانشان، کم‌ترند. بعضی گفته‌اند: این دو گروه هر دو از امت اسلامند، گروهی از اولین آنها و گروهی از آخرین آنها، ولی تفسیر اول صحیح‌تر است.

- ۴۱ وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ
 ۴۲ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ
 ۴۳ وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ
 ۴۴ لِابَارِدٍ وَ لَأَكْرِمٍ
 ۴۵ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ
 ۴۶ وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْجَنِّثِ الْعَظِيمِ
 ۴۷ وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ
 ۴۸ أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ
 ۴۹ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ
 ۵۰ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ

ترجمه:

- ۴۱ - و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی؟!
 ۴۲ - آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند.
 ۴۳ - و در سایه دوده‌های متراکم و آتش زا!
 ۴۴ - سایه ای که نه خنک است و نه آرام بخش!
 ۴۵ - آنها پیش از این (در عالم دنیا) مست و مغرور نعمت بودند.
 ۴۶ - و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند.
 ۴۷ - و می گفتند: «هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا برانگیخته

خواهیم شد؟!؟

۴۸ - یا نیاکان نخستین ما (برانگیخته می شوند)؟!؟

۴۹ - بگو: «اولین و آخرین».

۵۰ - همگی در موعد روز معینی گردآوری می شوند».

تفسیر:

کیفرهای دردناک «اصحاب شمال»

در تعقیب مواهب عظیم گروه مقربان و گروه «اصحاب الیمین» به سراغ گروه سوم و عذابهای دردناک و وحشتناک آن می رود تا در یک مقایسه، وضع حال سه گروه روشن گردد.

می فرماید: «و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی» (وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ). همانها که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود که، رمزی است برای آن که گنهکار و آلوده، و ستمگرند و اهل دوزخ، و همان گونه که در توصیف مقربان و اصحاب الیمین گفتیم، این تعبیر برای بیان نهایت خوبی یا بدی حال کسی است، فی المثل می گوئیم: «سعادتی به ما رو کرد، چه سعادتی؟ یا مصیبتی رو کرد، چه مصیبتی؟!؟»

پس از آن به سه قسمت از کیفرهای آنها اشاره کرده می گوید: «آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند» (فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ).

«و در سایه دودی شدید و آتش زا» (وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ).

باد سوزان کشنده از یکسو، و آب جوشان مرگبار از سوی دیگر، و سایه دود داغ و خفه کننده از سوی سوم، آنها را چنان گرفتار می سازد که، تاب و توان را از آنان می گیرد، و اگر هیچ مصیبت دیگری جز این سه مصیبت را نداشته باشند، برای کیفر آنها کافی است.

«سَمُوم» از ماده «سم» به معنی باد سوزانی است که در «مسام» (سوراخهای ریز بدن انسان) داخل می شود و او را هلاک می کند (اصولاً «سم» را به این جهت «سم» می گویند که، در تمام ذرات بدن نفوذ می کند).

«حَمِيم» به معنی «شیء داغ»، و در اینجا به معنی آب سوزان است که، در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است، مانند آیه ۱۹ «حج»: «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ.» «بر سر آنها آب سوزان ریخته می شود».

«يَحْمُوم» نیز از همین ماده است و در اینجا به تناسب «ظل» (سایه) به «دود غلیظ و سیاه و داغ» تفسیر شده است.

آنگاه برای تأکید می افزاید: «سایه ای که نه برودت دارد، و نه هیچ فایده» (لابارد و لا کریم). سایبان، گاه، انسان را از آفتاب حفظ می کند، و گاه، از باد و باران، و یا منافع دیگری در بردارد، ولی این سایبان هیچ یک از این فوائد را ندارد.

تعبیر به «کریم» از ماده «کرامت» به معنی «مفید فایده» است، و لذا در میان عرب معمول است، وقتی می خواهند شخص یا چیزی را غیر مفید معرفی کنند می گویند: «لا کرامه فیهِ»، مسلم است سایه ای که از دود سیاه و خفه کننده است، جز شر و زیان چیزی از آن انتظار نمی رود، «لا کرامه فیهِ».

گرچه کیفرهای دوزخیان انواع و اقسام مختلف و وحشتناکی دارد، ولی ذکر

همین سه قسمت کافی است که انسان بقیه را از آن حدس بزند.

در آیات بعد، دلائل گرفتاری «اصحاب شمال» را به این سرنوشت شوم و وحشتناک در سه جمله خلاصه می کند:

نخست این که: «آنها پیش از این در عالم دنیا، مست و مغرور نعمت بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ).

«مُتْرَفٌ» به طوری که در «لسان العرب» آمده، از ماده «ترف» (بر وزن سبب) به معنی «تنعم» است، و «مُتْرَفٌ» به کسی می گویند که فزونی نعمت او را غافل، مغرور، مست کرده، و به طغیان واداشته است. (۱)

درست است که همه «اصحاب الشمال» در زمره «مترفین» نیستند، ولی هدف قرآن، سردمداران آنها است.

همان گونه که امروز هم می بینیم، فساد جامعه های بشری، از گروه متنعمین مست و مغرور است، که عامل گمراهی دیگران نیز می باشند، سرخ تمام جنگها و خونریزیها و انواع جنایات، و مراکز شهوات، و گرایشهای انحرافی، به دست این گروه است، و به همین جهت، قرآن قبل از هر چیز، انگشت روی آنها می گذارد.

این احتمال نیز وجود دارد، چون نعمت، معنی گسترده ای دارد و منحصر به اموال نیست، بلکه جوانی، سلامت و عمر نیز از نعمتهای خدا است، اگر باعث غرور و غفلت گردد سرچشمه اصلی گناهان است، و «اصحاب شمال» هر یک، دارای نوعی از این نعمتها هستند.

بعد از آن به دومین گناه، آنها اشاره کرده، می افزاید: «آنها بر گناهان بزرگ اصرار داشتند» (وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْجَنِّهِ الْعَظِيمِ).

«جَنِّهِ» در اصل به معنی «هر گونه گناه» است، ولی در بسیاری از مواقع این واژه به معنی «پیمان شکنی و مخالفت سوگند» آمده، به خاطر این که از مصداقهای روشن گناه است.

بنابراین، ویژگی «اصحاب شمال» تنها انجام گناه نیست، بلکه اصرار بر گناهان عظیم است؛ چرا که گناه ممکن است احياناً از «اصحاب یمین» نیز سر بزنند، ولی آنها هرگز بر آن اصرار نمی‌ورزند، هنگامی که متذکر می شوند، فوراً توبه می کنند.

جمعی، «حنث عظیم» را در اینجا به معنی «شرک» تفسیر کرده اند؛ چرا که گناهی از آن عظیمتر وجود ندارد، همان گونه که قرآن می گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ. «خداوند هیچ گاه شرک را نمی بخشد، و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد می بخشد». (۱)

بعضی نیز آن را به «دروغ» که از اعظم گناهان، و کلید معاصی دیگر است تفسیر کرده اند، مخصوصاً هنگامی که توأم با تکذیب انبیاء و قیامت، باشد.

ولی، ظاهر این است که، همه اینها مصداقهایی برای «حنث عظیم» محسوب می شود.

و سومین عمل خلاف آنها این بود که «می گفتند: آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟» (وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ).

بنابراین، انکار قیامت که خود سرچشمه بسیاری از گناهان است، یکی دیگر از اوصاف «اصحاب الشمال» می باشد، و تعبیر به «كَاثِرًا يَّقُولُونَ» نشان می دهد که در انکار قیامت نیز اصرار می ورزیدند و پافشاری داشتند.

در اینجا دو مطلب قابل توجه است:

نخست این که: هنگامی که سخن از «اصحاب الیمین» و «مقربین» در میان بود، شرح اعمال و کارهایی که سبب آن پادشها می شد را نداد، (جز اشاره کوتاهی که در مورد مقربان بود) اما هنگامی که نوبت به «اصحاب الشمال» رسید، در این باره شرح کافی داد تا هم اتمام حجتی باشد، و هم بیان این حقیقت که آن مجازاتهای دردناک با اصل عدالت کاملاً سازگار است.

دیگر این که: سه گناهی را که آیات سه گانه فوق به آن اشاره شده، در حقیقت می تواند اشاره به نفی اصول سه گانه دین از ناحیه «اصحاب شمال» باشد، در آخرین آیه «تکذیب رستاخیز» بود، و در آیه دوم «انکار توحید»، و در آیه نخست که سخن از «مترفین» می گفت، اشاره ای به «تکذیب انبیاء»؛ زیرا همان گونه که در آیه ۲۳ «زخرف» می خوانیم: وَ كَذَلِكَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ: «این گونه ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری قبل از تو نفرستادیم مگر این که مترفین آنها گفتند: ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنها پایبندیم».

تعبیر به «تُرَابًا وَ عِظَامًا» ممکن است اشاره به این باشد که، گوشتهای ما تبدیل به خاک و استخوانهای ما برهنه می شود، با این حال، آفرینش جدید چگونه ممکن است؟ و چون فاصله خاک از حیات نوین، بیشتر است در آغاز ذکر شده است.

و عجب این که: آنها صحنه های معاد را با چشم خود در این جهان

می دیدند که، چگونه بسیاری از موجودات زنده مانند گیاهان می پوسند و خاک می شوند، و بار دیگر لباس حیات در تن می کنند، و اصولاً کسی که آفرینش نخستین را کرده، چگونه تکرار آن برای او مشکل است، با این حال، آنها پیوسته روی انکار معاد اصرار داشتند. (۱)

آنها به این هم قناعت نمی کردند و برای اظهار تعجب بیشتر می گفتند: «آیا نیاکان نخستین ما که هیچ اثری از آنها باقی نمانده دوباره زنده می شوند؟! (أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ). (۲)

همانها که شاید هر ذره ای از خاکشان به گوشه ای افتاده است یا جزء بدن موجود دیگری شده است؟

ولی، چنان که در پایان سوره «یس» مشروحاً گفته شد، در برابر دلائل محکمی که بر مسأله معاد دلالت می کند، اینها یک مشت بهانه های واهی بیش نیست.

سپس قرآن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: در پاسخ آنها «بگو: نه فقط شما و پدرانتان، بلکه تمام اولین و آخرین...» (قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ).

«همگی در موعد روز معین (روز رستاخیز) جمع می شوند» (لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ). (۳)

-
- ۱ - توجه داشته باشید تکرار حرف استفهام، و تعبیر به «إِنَّ»، همه به عنوان تأکید آورده شده.
 - ۲ - «همزه» در «أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ» همزه استفهامیه، و «واو»، «واو عاطفه» است که «همزه استفهام» بر آن مقدم می شود.
 - ۳ - «إِلَى» در این جمله به خاطر این به کار رفته که قیامت، در پایان این جهان قرار دارد و نیز ممکن است که «إِلَى» در اینجا به معنی «لام» بوده باشد، همان گونه که در بسیاری از آیات قرآن «لمیقات» آمده است.

«میقات» از ماده «وقت»، به معنی زمانی است که برای کار یا وعده ای تعیین شده، و منظور از «میقات» در اینجا همان «وقت مقرر قیامت» است، که در آن روزها، همه انسانها در محشر برای رسیدگی به حسابهایشان اجتماع می کنند، گاهی نیز به صورت کنایه، برای مکانی که برای انجام کاری مقرر شده است به کار می رود، مانند «میقاتهای حج»، که نام مکانهای خاصی است که از آنجا «احرام» می بندند.

ضمناً، از تعبیرات مختلف این آیه (إِن و لَام)، تأکیدهای متعددی در زمینه رستاخیز استفاده می شود.

از این آیه، به خوبی استفاده می شود که، معاد و رستاخیز همه انسانها در یک روز همراه هم انجام می گیرد، و همین معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است. (۱)
و از اینجا به خوبی روشن می شود، آنهایی که قیامت را در زمانهای متعدد نسبت به هر امتی جداگانه پنداشته اند، از آیات قرآن کاملاً بیگانه اند.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که، منظور از معلوم بودن قیامت، معلوم بودن نزد پروردگار است، و گرنه هیچ کس حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از وقت آن آگاه نیست.

- ۵۱ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكذَّبُونَ
 ۵۲ لَأَكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ
 ۵۳ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ
 ۵۴ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ
 ۵۵ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ
 ۵۶ هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ

ترجمه:

- ۵۱ - «سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده!
 ۵۲ - قطعاً از درخت زقّوم می خورید.
 ۵۳ - و شکمها را از آن پر می کنید.
 ۵۴ - و روی آن از آب سوزان می نوشید.
 ۵۵ - و همچون شتران مبتلا به بیماری عطش، از آن می آشامید!
 ۵۶ - این است وسیله پذیرائی از آنها در قیامت!»

تفسیر:

بخش دیگری از مجازاتهای این مجرمان گمراه این آیات، همچنان ادامه بحثهای مربوط به کیفرهای «اصحاب الشمال» است، آنها را مخاطب ساخته، چنین می گوید: «سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده» (ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكذَّبُونَ).

* * *

«از درخت زقوم می خورید» (لَاكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ). (۱)

* * *

«و شکمهای خود را از آن پر می کنید» (فَمَالِؤُنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ).

در آیات گذشته تنها از محیط زندگی «اصحاب الشمال» (دوزخ) سخن به میان آمده بود. اما در اینجا، سخن از مأكول و مشروب آنها است، که درست از این نظر نیز نقطه مقابل «مقربان» و «اصحاب الیمین» می باشند.

قابل توجه این که، مخاطب در این آیات «گمراهان تکذیب کننده اند»، آنهایی که علاوه بر گمراهی و ضلال، دارای روح عناد و لجاج در مقابل حقند، و پیوسته به این کار ادامه می دهند. «زقوم» چنان که قبلاً نیز گفته ایم، گیاهی است تلخ و بد بو و بد طعم، و شیره ای دارد که وقتی به بدن انسان می رسد ورم می کند، و گاه به هر نوع غذای تنفر آمیز دوزخیان گفته شده است. (۲)

تعبیر به «فَمَالِؤُنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ» اشاره به این است: آنها نخست گرفتار حالت گرسنگی شدید می شوند، به گونه ای که حریصانه از این غذای بسیار ناگوار می خورند، و شکمها را پر می کنند.

* * *

هنگامی که از این غذای ناگوار خوردند تشنه می شوند، اما نوشابه آنها چیست؟ قرآن می گوید: «شما روی آن غذای ناگوار از آب سوزان می نوشید!»

۱ - «مِنْ» در «مِنْ شَجَرٍ» تبعیضیه است و در «مِنْ زُقُومٍ» بیانیه.

۲ - «مجمع البحرین»، «مفردات راغب»، «لسان العرب» و تفسیر «روح المعانی».

(فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ). (۱)

«و چنان حریصانه می نوشید، همانند نوشیدن شترانی که به بیماری استسقا مبتلا شده اند» (فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ).

شتری که مبتلا به این بیماری می شود، آنقدر تشنه می گردد، و پی در پی آب می نوشد تا هلاک شود، آری، این است سرنوشت «ضالون مکذبون» در قیامت.

«حَمِيم» به معنی «آب فوق العاده داغ و سوزان» است، لذا به دوستان گرم و پر محبت «ولئِ حَمِيم» می گویند، «حَمَام» نیز از همین ماده مشتق شده است.

«هِيم» (بر وزن میم) جمع «هائم» (و بعضی آن را جمع «اهیم» و «هیماء» می دانند) در اصل از «هیام» (بر وزن فرات) به معنی «بیماری عطش» است که به شتر عارض می شود، این تعبیر در مورد عشقهای سوزان، و عاشقان بیقرار نیز به کار می رود.

بعضی از مفسران «هِيم» را به معنی زمینهای شنزار می دانند که، هر قدر آب روی آن بریزند در آن فرو می رود، و گوئی هرگز سیراب نمی شود!

و در آخرین آیه مورد بحث، بار دیگر اشاره به این طعام و نوشابه کرده، می گوید: «این است وسیله پذیرائی از آنها در روز قیامت!» (هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ).

و این در حالی است که «اصحاب الیمین» در سایه های بسیار لطیف و پر طراوت آرمیده اند، و از بهترین میوه ها و چشمه های آب گوارا، و شراب طهور،

۱ - قابل توجه این که، در آیه قبل، ضمیر مؤنث (منها) به «شجر من زقوم» باز می گردد و در این آیه، ضمیر مذکر (علیه)؛ چرا که «شجر» هم به معنی مذکر و هم مؤنث به کار می رود و همچنین «ثمر» (مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث).

می نوشند و سرمست از عشق خدا هستند، «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا»؟! واژه «نُزُل» چنان که قبلاً گفته ایم، به معنی وسیله ای است که با آن از میهمان عزیزی پذیرائی می کنند، و گاه به اولین طعام یا نوشیدنی که برای میهمان می آورند، اطلاق می شود، بدیهی است دوزخیان نه میهمانند، و نه «زقوم» و «حمیم» وسیله پذیرائی محسوب می شود، بلکه این یک نوع طعنه بر آنها است، تا حساب کنند وقتی پذیرائی آنها چنین باشد، وای به حال مجازات و کیفر آنان!

- ۵۷ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ
 ۵۸ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ
 ۵۹ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ
 ۶۰ نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوبِينَ
 ۶۱ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ
 ۶۲ وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَتَذَكَّرُونَ

ترجمه:

- ۵۷ - ما شما را آفریدیم؛ پس چرا (آفرینش مجدد را) تصدیق نمی کنید؟!
 ۵۸ - آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید آگاهید؟!
 ۵۹ - آیا شما آن را آفرینش می دهید، یا ما آفریدگاریم؟!
 ۶۰ - ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد!
 ۶۱ - تا گروهی را به جای گروه دیگری بیاوریم و شما را در جهانی که نمی دانید آفرینش تازه ای بخشیم!
 ۶۲ - شما عالم نخستین را دانستید؛ چگونه متذکر نمی شوید (که جهانی بعد از آن است)؟!!

تفسیر:

هفت دلیل بر مسأله «معاد»

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تکذیب کنندگان معاد در میان بود، و

اصولاً تکیه بحثهای این سوره عمدتاً روی مسأله اثبات معاد است، در این آیات به بحث و بررسی پیرامون ادله معاد می پردازد، روی هم رفته هفت دلیل بر این مسأله مهم ارائه می دهد که، پایه های ایمان را در این زمینه قوی کرده، قلب انسان را به وعده های الهی که، در آیات گذشته پیرامون «مقربان» و «اصحاب الیمین» و «اصحاب الشمال» آمده بوده، مطمئن می سازد. در مرحله اول، می گوید: «ما شما را خلق کرده ایم، چرا آفرینش مجدد را تصدیق نمی کنید؟! (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ). (۱)

چرا از رستاخیز و معاد جسمانی بعد از خاک شدن بدن، تعجب می کنید؟ مگر روز نخست شما را از خاک نیافریدیم؟ مگر «حکم الامثال» واحد نیست؟ این استدلال در حقیقت شبیه همان است که در آیات ۷۸ - ۷۹ سوره «یس» آمده که، قرآن در پاسخ یکی از مشرکان که استخوان پوسیده ای را در دست گرفته بود و می گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می کند!» می فرماید: وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. «او برای ما مثالی زد، و آفرینش نخستین خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می کند * بگو: همان کس که آن را در آغاز آفرید، و او از همه مخلوقات خود آگاه است.»

در آیه بعد، به دلیل دوم اشاره کرده می فرماید: «آیا از نطفه ای که در رحم

۱ - «لولا» به اصطلاح برای تحضیض و تحریک بر انجام کاری است، و به گفته بعضی، در اصل، مرکب از «لم» و «لا» بوده که معنی سؤال و نفی را می رساند، و سپس «میم» تبدیل به «واو» شده، این واژه در جایی به کار می رود که فرد یا افرادی در انجام کاری مسامحه می کنند و به آنها گفته می شود: چرا چنین و چنان نمی کنید؟

می ریزید آگاه هستید؟! (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ). (۱)

«آیا شما در طول مراحل جنینی آن را آفرینشهای مکرر می دهید؟ یا ما آفریدگاریم؟! (أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ).

چه کسی این نطفه بی ارزش و ناچیز را هر روز به شکل تازه ای در می آورد و خلقتی بعد از خلقتی، و آفرینشی بعد از آفرینشی می دهد؟ راستی این تطورات شگفت انگیز که اعجاب همه «اولو الالباب» و متفکران را برانگیخته، از ناحیه شما است یا خدا؟ آیا کسی که قدرت بر این آفرینشهای مکرر دارد، از زنده کردن مردگان در قیامت عاجز است؟!

این آیه در حقیقت شبیه آیه ۵ سوره «حج» است که می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرَّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا: «ای مردم اگر در رستخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه به گوشت جویده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، هدف این است که برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین هائی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم، (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) بعد شما را به صورت طفلی بیرون می فرستیم».

از اینها گذشته، اگر آنچه را دانشمندان امروز درباره این قطره آب (ظاهراً ناچیز) دریافته اند در نظر بگیریم، مطلب روشنتر می شود؛ چرا که می گویند: آنچه

۱ - «رأیتم» در اینجا از «رؤیت» به معنی «علم» است نه مشاهده با چشم.

باعث تولید نطفه انسان می شود ترکیبی است از «اسپرم» (نطفه مرد) با «اوول» (نطفه زن) و «اسپرمها» کرمکهای بسیار کوچک ذره بینی هستند که، در هر مرتبه انزال، ممکن است بین دو تا پانصد میلیون «اسپرم» در آن وجود داشته باشد! (یعنی به اندازه جمعیت چندین کشور جهان!). (۱)

و عجب این که، این موجود بسیار کوچک، بعد از ترکیب با نطفه زن، به زودی رشد می کند، و به طور سرسام آوری تکثیر یافته، و سلولهای بدن انسان را می سازد، و با این که سلولها ظاهراً همه مشابهند، به زودی از هم جدا می شوند، گروهی قلب انسانی را تشکیل می دهند، گروهی دست و پا، و گروهی گوش و چشم، و هر یک درست در جای خود قرار می گیرند، نه سلولهای قلب به جای کلیه می روند، و نه سلولهای کلیه به جای قلب، نه یاخته های گوش در محل یاخته های چشم قرار می گیرند و نه بر عکس، خلاصه این که، نطفه در دوران جنینی، عوامل پر غوغائی را طی می کند تا به صورت طفلی متولد گردد، و همه اینها در پرتو خالقیت مستمر و مداوم الهی است، در حالی که نقش ساده انسان در این خلقت، فقط در یک لحظه تمام می شود، و آن لحظه ریختن نطفه است در رحم و بس!

آیا این خود دلیل زنده ای بر مسأله معاد نیست؟ که چنین قادر متعالی قدرت بر احیای مردگان را دارد؟! (۲)

آنگاه به بیان دلیل سوم پرداخته، می گوید: «ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم، و هرگز کسی بر ما پیشدستی نمی کند» (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا

۱ - «اولین دانشگاه»، جلد ۱، صفحه ۲۴۱ (بحث جنین شناسی).

۲ - در این زمینه توضیحات دیگری در جلد ۱۴، صفحه ۲۲ به بعد، ذیل آیه ۵ سوره «حج» آورده ایم.

نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ).

آری، ما هرگز مغلوب نخواهیم شد، و اگر مرگ را مقدر کرده ایم نه به خاطر این است که نمی توانیم عمر جاویدان بدهیم.

بلکه هدف این بوده است که: «گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را به جای آنها بیاوریم، و سرانجام شما را در جهانی که نمی دانید، آفرینش تازه بخشیم» (عَلَى أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ).

در تفسیر این آیه، نظر دیگری غیر از آنچه در بالا گفتیم نیز وجود دارد، و آن این است که، این آیه دنباله آیه قبل است، نه بیان هدف آن می گوید: ما هرگز عاجز و مغلوب نیستیم از این که گروهی را ببریم و گروه دیگری را جانشین آنها سازیم. (۱)

در مورد جمله «عَلَى أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالَكُمْ» نیز دو تفسیر وجود دارد: یکی همان تفسیری است که در بالا ذکر کردیم که در میان مفسران مشهور است، و مطابق آن، سخن از تبدیل اقوام در این دنیا است، تفسیر دوم می گوید: منظور از «امثال» خود انسانها هستند که، در قیامت باز می گردند، و تعبیر به «مثل» به خاطر آن است که، انسان با تمام خصوصیاتش باز نمی گردد، بلکه در زمان دیگر و کیفیات تازه ای از نظر جسم و روح خواهد بود.

ولی تفسیر اول، مناسب تر به نظر می رسد، و به هر حال، هدف این است که، از مسأله مرگ، استدلالی برای رستخیز بیان کند، استدلال را می توان به این صورت توضیح داد: خداوند حکیم که انسانها را آفریده، و مرتباً گروهی می میرند و گروه دیگری جانشین آنها می شوند، هدفی داشته، اگر این هدف تنها زندگی

۱ - طبق تفسیر اول، جار و مجرور در «عَلَى أَنْ يُبَدَّلَ» متعلق است به «قدرنا» که در آیه قبل آمده، و طبق تفسیر دوم متعلق است به «مَسْبُوقِينَ» (دقت کنید).

دنیا بوده، سزاوار است که عمر انسان جاودان باشد، نه آنقدر کوتاه و آمیخته با هزاران ناملات که، به آمد و رفتش نمی‌ارزد.

بنابراین، قانون مرگ به خوبی گواهی می‌دهد که، اینجا یک گذرگاه است نه یک منزلگاه، یک پل است، نه یک مقصد؛ چرا که اگر مقصد و منزل بود باید دوام می‌داشت.

جمله «وَنُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» (شما را می‌آفرینیم به صورتهائی که نمی‌دانید) ظاهراً اشاره به آفرینش انسان در قیامت است که، می‌تواند هدفی برای مرگ و حیات این دنیا باشد.

بدیهی است چون هیچ کس سرای آخرت را ندیده، از اصول و نظاماتی که بر آن حاکم است بی‌خبرند، حتی بیان حقیقت آن در قالب الفاظ ما نمی‌گنجد، تنها شبحی از آن را از دور می‌بینیم.

ضمناً آیه فوق، کاملاً بیانگر این واقعیت است که، شما را در جهان نوین و با اشکال و شرائط تازه می‌آفرینیم که از آن خبر ندارید. (۱)

در آخرین آیه مورد بحث، سخن از چهارمین دلیل معاد است، می‌فرماید: «شما نشأه اولی (این جهان) را دانستید، چگونه متذکر نمی‌شوید که نشأه و عالم دیگری بعد از آن است» (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَتَذَكَّرُونَ).

این دلیل را به دو گونه می‌توان بیان کرد:

نخست این که، فی المثل اگر ما از بیابانی بگذریم و در آن قصر بسیار مجلل و باشکوهی با محکمترین و عالیترین مصالح، و تشکیلات وسیع و گسترده،

۱ - بعضی آیه فوق را اشاره به «مسخ اقوام» در این جهان دانسته‌اند که خداوند آنها را به اشکالی که از آن خبر ندارند مسخ نموده است، ولی این معنی با ظاهر آیه هماهنگ نیست.

بینیم، و بعد به ما بگویند این همه تشکیلات و ساختمان عظیم برای این است که، فقط قافله کوچکی چند ساعتی در آن بیاساید و برود، پیش خود می گوئیم این کار حکیمانه نیست؛ زیرا برای چنین هدفی، مناسب این بود چند خیمه کوچک برپا شود.

دنیای با این عظمت و این همه کرات، خورشید، ماه و انواع موجودات زمینی، نمی تواند برای هدف کوچکی مثل زندگی چند روزه بشر در دنیا آفریده شده باشد، و گرنه آفرینش جهان پوچ و بی حاصل است، این تشکیلات عظیم برای موجود شریفی مثل انسان آفریده شده، تا خدای بزرگ را از آن بشناسد، معرفتی که در زندگی دیگر، سرمایه بزرگ او است.

این بیان در حقیقت شبیه همان است که در آیه ۲۷ سوره «ص» درباره معاد آمده است: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا: «ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست بیهوده نیافریده ایم، این گمان کافران است».

دیگر این که: صحنه های معاد را در این جهان، در هر گوشه و کنار با چشم خود می بینید، همه سال در عالم گیاهان صحنه رستاخیز تکرار می شود، زمینهای مرده را با نزول قطرات حیاتبخش باران زنده می کند، چنان که در آیه ۳۹ سوره «فصلت» می فرماید: إِنَّ الْأَرْضَ أُحْيَاها لَمُحْيِ الْمَوْتَى: «کسی که این زمینهای مرده را زنده می کند هم او است که مردگان را زنده می کند!»

در آیه ۶ سوره «حج» نیز به همین معنی اشاره شده است.

نکته:

دلیلی برای اثبات حجیت «قیاس»

در اصول فقه ما، این مسأله مطرح است که، نمی توان احکام شرع را از طریق «قیاس» ثابت کرد، فی المثل بگوئیم: چون زن حائض روزه خود را قضا می کند نماز خود را نیز باید قضا کند (و به اصطلاح باید از کلی به جزئی راه پیدا کرد نه از یک جزء به جزئی دیگر)، هر چند علمای اهل سنت غالباً «قیاس» را به عنوان یکی از منابع تشریح در فقه اسلامی پذیرفته اند، هر چند جمعی از آنها در مسأله نفی حجیت قیاس با ما موافقتند.

جالب این که، بعضی از طرفداران «قیاس» از آیه فوق (وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ) خواسته اند برای مقصود خود استدلال کنند! چون خداوند می گوید: حال نشأه اخری (قیامت) را بر نشأه اولی (دنیا) قیاس کنید.

ولی، این استدلال عجیبی است؛ زیرا اولاً: آنچه در آیه فوق آمده، یک استدلال عقلی و قیاس منطقی است، چون منکران معاد می گفتند: خدا چگونه قدرت دارد استخوان پوسیده را زنده کند؟ قرآن در جواب آنها می گوید: همان کسی که قدرت داشت شما را در آغاز بیافریند، بعداً نیز چنین قدرتی را دارد، در حالی که «قیاس ظنی» در احکام شرعی هیچگاه چنین نیست؛ زیرا ما احاطه به مصالح و مفاسد تمام احکام شرع را نداریم.

ثانیاً: آنها که قیاس را ممنوع می دانند، «قیاس اولویت» را استثناء کرده اند، فی المثل اگر قرآن می گوید: «نسبت به پدر و مادر کمترین سخن خشونت آمیز نگوئید»، به طریق اولی می فهمیم نباید آزار بدنی به آنها برسانیم، آیه مورد بحث، از قبیل «قیاس اولویت» است و ربطی به «قیاس ظنی» مورد نزاع ندارد؛ چرا که در آغاز که هیچ چیزی وجود نداشت، خداوند کره زمین و خاک را آفرید و انسان

را از آن خاک خلقت کرد، در آخرت حداقل خاکهای انسان موجود است، و لذا در قرآن مجید در آیه ۲۷ «روم» می خوانیم: وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ: «او کسی است که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را باز می گرداند، و این کار برای او آسانتر است». این سخن را با حدیثی پایان می دهیم که فرمود: عَجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ لِلْمُكَذِّبِ بِالنَّشْأَةِ الْآخِرَى وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى، وَ عَجَبًا لِلْمُصَدِّقِ بِالنَّشْأَةِ الْآخِرَةِ وَ هُوَ يَسْعَى لِدَارِ الْغُرُورِ: «بسیار شگفت انگیز است کار کسی که نشأه دیگر را انکار می کند، در حالی که نشأه اولی را می بیند، و بسیار تعجب آور است کسی که به نشأه آخرت ایمان دارد، اما تمام تلاش او برای دنیا است». (۱)

۱ - این حدیث را تفسیر «روح البیان» و «روح المعانی» و «قرطبی» و «مراغی» با تفاوت مختصری به عنوان خبر، و بدون تصریح به نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) ذکر کرده اند، ولی ظاهر تعبیراتشان این است که، حدیث از پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، در کتاب «کافی» نیز قسمت اول این حدیث از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده.

۶۳ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ

۶۴ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ

۶۵ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ

۶۶ إِنَّا لَمُعْرَمُونَ

۶۷ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

ترجمه:

۶۳ - آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟!

۶۴ - آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟!

۶۵ - هرگاه بخواهیم آن را مبدل به کاه درهم کوبیده می کنیم که تعجب کنید!

۶۶ - (به گونه ای که بگوئید:) به راستی ما زیان کرده ایم.

۶۷ - بلکه ما به کلی محرومیم!

تفسیر:

زارع خداوند است یا شما؟!

تاکنون چهار دلیل از دلایل هفتگانه ای را که در این سوره برای معاد ذکر شده، خوانده ایم. آیات مورد بحث و آیات آینده، به سه دلیل دیگر که، هر کدام نمونه ای از قدرت بی پایان خدا در زندگی انسان است، اشاره می کند که، یکی مربوط به آفرینش «دانه های غذائی»، و دیگری «آب»، و سومی «آتش» است؛ زیرا سه

رکن اساسی زندگی انسان را اینها تشکیل می دهد، «دانه های گیاهی» مهمترین ماده غذایی انسان محسوب می شود، و «آب» مهمترین مشروب، و «آتش» مهمترین وسیله برای اصلاح مواد غذایی و سایر امور زندگی است.

نخست می فرماید: «آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟! (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ).

«آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟» (أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ).

جالب این که در آیه اول تعبیر به «تَحْرُثُونَ» از ماده «حرث» (بر وزن درس) می کند، که به معنی «کشت کردن» (افشاندن دانه و آماده ساختن آن برای نمو) است، و در آیه دوم تعبیر به «تَزْرَعُونَهُ» از ماده «زراعت» می کند که، به معنی «رویاندن» است.

بدیهی است، کار انسان تنها کشت است، اما رویاندن تنها کار خدا است، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده که: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ زَرَعْتُ وَلِيُقَلَّ حَرَّتُهُ (فَإِنَّ الزَّارِعَ هُوَ اللَّهُ): «هیچ یک از شما نگوید: من زراعت کردم، بلکه بگوید کشت کردم (زیرا زارع حقیقی خدا است)» (۱).

شرح این دلیل چنین است که، انسان کاری را که در مورد زراعت می کند بی شباهت به کار او در مورد تولد فرزند نیست، دانه ای را می افشاند و کنار می رود، این خداوند است که در درون دانه یک سلول زنده بسیار کوچک آفریده که، وقتی در محیط مساعد قرار گرفت در آغاز از مواد غذایی آماده در خود

۱ - قسمت اول حدیث در تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث آمده، و قسمت دوم در «روح البیان» اضافه بر آن نقل شده.

استفاده می کند، جوانه می زند، و ریشه می دواند، سپس با سرعت عجیبی از مواد غذایی زمین کمک می گیرد، و دستگاههای عظیم و لابراتوارهای موجود در درون گیاه به کار می افتد، و غوغائی برپا می کند، ساقه و شاخه و خوشه را می سازد، و گاه از یک تخم، صدها یا هزاران تخم برمی خیزد. (۱)

دانشمندان می گویند: تشکیلاتی که در ساختمان یک گیاه به کار رفته، از تشکیلات موجود در یک شهر عظیم صنعتی با کارخانه های متعددش، شگفت انگیزتر، و به مراتب پیچیده تر است. آیا کسی که چنین قدرتی دارد، از احیای مجدد مردگان عاجز است؟

در آیه بعد، برای تأکید روی این مسأله که انسان هیچ نقشی در مسأله نمو و رشد گیاهان جز افشاندن دانه ندارد، می افزاید: «اگر ما بخواهیم، این زراعت را تبدیل به یک مشت کاه درهم کوبیده شده می کنیم، به گونه ای که تعجب کنید!» (لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ). آری، می توانیم تندباد سمومی بفرستیم که آن را قبل از بستن دانه ها خشک کرده درهم بشکنند، یا آفتی بر آن مسلط کنیم که محصول را از بین ببرد، و نیز می توانیم سیل ملخها را بر آن بفرستیم، و یا گوشه ای از یک صاعقه بزرگ را بر آن مسلط سازیم، به گونه ای که چیزی جز یک مشت کاه خشکیده از آن باقی نماند، و شما از مشاهده منظره آن در حیرت و ندامت فرو روید.

آیا اگر زارع حقیقی شما بودید، این امور امکان داشت؟ پس بدانید همه این

۱ - گر چه معمولاً در دانه گندم تکثیر تا صدها دانه کمتر دیده شده، ولی همان گونه که در جلد دوم این تفسیر گفتیم، طبق گواهی صریح مطبوعات در یکی از شهرستانهای جنوب ایران، در بعضی از مزارع بوته های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شده که گاه در یک بوته حدود چهار هزار دانه گندم وجود داشت!

برکات از جای دیگر است.

«حُطَام» از ماده «حطم» (بر وزن حتم) در اصل، به معنی «شکستن چیزی» است، و غالباً به شکستن اشیاء خشک مانند استخوان پوسیده، و یا ساقه های خشک گیاهان، اطلاق می شود، و در اینجا منظور گاه است.

این احتمال نیز داده شده است که، منظور از «حُطَام» در اینجا پوسیدن تخمها در زیر زمین و عدم رویش آنها باشد. (۱)

«تَفَكَّهُونَ» از ماده «فکّه» به معنی «میوه» است، سپس «فُكَاهَةٌ» به مزاح و شوخی و گفتن لطیفه ها که میوه جلسات انس است اطلاق شده، ولی این ماده گاهی به معنی تعجب و حیرت نیز آمده، و آیه مورد بحث از این قبیل است.

این احتمال نیز وجود دارد، همان گونه که انسان به هنگام «خشم» گاهی می خندد، که نام آن را «خنده خشم» می گذارند، در هنگام مصائب سخت و سنگین نیز به شوخی می پردازد، بنابراین، منظور شوخی به خاطر مصیبت است.

آری، تعجب می کنید، و به حیرت فرو می روید، و می گوئید: «به راستی که ما زیان کردیم» و سرمایه ز کف دادیم، و چیزی به دست نیاوردیم» (إِنَّا لَمُعْرَمُونَ). (۲) - (۳)

«بلکه ما به کلی محروم و بیچاره هستیم» (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ).

آیا اگر زارع حقیقی شما بودید چنین سرنوشتی امکان پذیر بود؟ اینها نشان می دهد که این همه آوازه ها از او است، و هم او است که از یک دانه ناچیز، گیاهان

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - این جمله محذوفی دارد، و در تقدیر چنین است: «وَتَقُولُونَ إِنَّا لَمُعْرَمُونَ».

۳ - «مُعْرَمُونَ» از ماده «غرامت» به معنی زیان کردن، و از دست دادن وقت و سرمایه است.

پر طراوت و گاه صدها یا هزاران دانه تولید می کند، گیاهانی که دانه هایش خوراک انسانها، و شاخ و برگش غذای حیوانات، و گاه ریشه ها و سایر اجزایش، درمان انواع دردهاست.

- ۶۸ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ
 ۶۹ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ
 ۷۰ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ
 ۷۱ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ
 ۷۲ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ
 ۷۳ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَنَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ
 ۷۴ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

ترجمه:

- ۶۸ - آیا به آبی که می نوشید اندیشیده اید؟!
 ۶۹ - آیا شما آن را از ابر نازل کرده اید یا ما نازل می کنیم؟!
 ۷۰ - هرگاه بخواهیم، این آب گوارا را تلخ و شور قرار می دهیم؛ پس چرا شکر نمی کنید؟!
 ۷۱ - آیا درباره آتشی که می افروزید فکر کرده اید؟!
 ۷۲ - آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریده ایم؟!
 ۷۳ - ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده ایم!
 ۷۴ - حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن (و او را پاک و منزّه بشمار)!

تفسیر:

این «آب و آتش» از کیست؟

در این بخش از آیات، اشاره به ششمین و هفتمین دلیل معاد، می کند که، بیانگر قدرت خداوند بر همه چیز و بر احیای مردگان است.

نخست می فرماید: «آیا به آبی که می نوشید، اندیشیده اید؟» (أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ).

«آیا شما آن را از ابر نازل می کنید؟ یا ما نازل می کنیم؟» (أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ).

«مُزْن» (بر وزن حزن) آن گونه که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی «ابره‌های روشن» است، و بعضی آن را به «ابره‌های باران زا» تفسیر کرده اند. (۱)

این آیات، وجدان انسانها را در برابر یک سلسله سؤالا قرار می دهد، و از آنها اقرار می گیرد، و در واقع می گوید: آیا درباره این آبی که مایه حیات شما است، و پیوسته آن را می نوشید، هرگز فکر کرده اید؟

چه کسی، به آفتاب فرمان می دهد بر صفحه اقیانوسها بتابد؟ و از میان آبهای شور و تلخ تنها ذرات آب خالص، شیرین و پاک از هر گونه آلودگی را جدا ساخته، و به صورت بخار، به آسمان بفرستد؟

چه کسی، به این بخارات دستور می دهد، دست به دست هم دهند و فشرده شوند، و قطعات ابرهای باران را تشکیل دهند؟

چه کسی، دستور حرکت به بادها، و جابجا کردن قطعات ابرها، و فرستادن آنها را بر فراز زمینهای خشک و مرده می دهد؟

۱ - «لسان العرب»، ماده «مزن».

چه کسی، به طبقات بالای هوا این خاصیت را بخشیده که، به هنگام سرد شدن، توانائی جذب بخار را از دست دهد، و در نتیجه، بخارات موجود به صورت قطرات باران، نرم و ملایم، آهسته و پی در پی، بر زمینها فرود آیند؟

اگر یکسال خورشید اعتصاب کند، بادها از حرکت بایستند، قطعات بالای جو، بخارات را مصرانه در خود نگهدارند، و آسمان بر زمین بخیل گردد، آنچنان که زرع و نخیل لب تر نکنند، همه شما از تشنگی هلاک می شوید، و حیوانات و باغها و زراعتهای شما می خشکد.

کسی که این قدرت را دارد که با وسایلی این چنین ساده، آنچنان برکاتی برای شما فراهم سازد، آیا قادر بر احیای مردگان نیست؟ این خود یک نوع احیای مردگان است، احیای زمینهای مرده که، هم نشانه توحید و عظمت خدا است، و هم دلیل بر رستاخیز و معاد.

و اگر می بینیم در آیات فوق، فقط روی آب نوشیدنی تکیه شده، و از تأثیر آن در مورد حیات حیوانات و گیاهان سخنی به میان نیامده، به خاطر اهمیت فوق العاده آب برای حیات خود انسان است، به علاوه در آیات، قبل اشاره ای به مسأله زراعت شده بود، و نیازی به تکرار نبود. جالب این که، اهمیت آب، و نقش آن در زندگی بشر، نه تنها با گذشت زمان و پیشرفت صنایع و علم و دانش انسان کم نمی شود، بلکه بر عکس، انسان صنعتی نیاز بیشتری به آب دارد، لذا، بسیاری از مؤسسات عظیم صنعتی، فقط در کنار رودخانه های عظیم، قدرت فعالیت دارند.

سرانجام در آیه بعد، برای تکمیل همین بحث می افزاید: «اگر بخواهیم این آب گوارا و شیرین را به صورت تلخ و شور قرار می دهیم» (لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ

أَجَاجًا). (۱)

«پس چرا شکر این نعمت بزرگ را بجا نمی آورید؟ (فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ).

آری، اگر خدا می خواست، به املاح محلول در آب نیز، اجازه می داد که، همراه ذرات آب تبخیر شوند، و دوش به دوش آنها به آسمان صعود کنند، و ابرهائی شور و تلخ تشکیل داده، قطره های بارانی درست همانند آب دریا شور و تلخ فرو ریزند! اما او به قدرت کامله اش این اجازه را به املاح نداد، نه تنها املاح در آب، بلکه میکربهای موذی و مضر و مزاحم نیز اجازه ندارند همراه بخارات آب به آسمان صعود کنند، و دانه های باران را آلوده سازند، به همین دلیل، قطرات باران هرگاه هوا آلوده نباشد، خالص ترین، پاکترین، و گواراترین آنها است.

«أَجَاج» در اصل از «اجیج» آتش، یعنی برافروختگی و سوزندگی آن گرفته شده است، و به آبهایی که به خاطر شوری یا تلخی و حرارت، دهان را می سوزاند «اجاج» می گویند.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم، در این حدیث می خوانیم: **إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا شَرِبَ الْمَاءَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَقَانَا عَذْبًا فُرَاتًا بِرَحْمَتِهِ وَ لَمْ يَجْعَلْهُ مِلْحًا أَجَاجًا بَدُونِنَا!** «هنگامی که حضرت آب می نوشید می فرمود: حمد برای خداوندی که به رحمتش ما را از آب شیرین و گوارا سیراب کرد، و آن را به خاطر گناهانمان شور و تلخ قرار نداد!». (۲)

سرانجام، به هفتمین و آخرین دلیل معاد در این سلسله آیات می رسیم، و آن آفرینش «آتش» است، آتشی که از مهمترین ابزار زندگی بشر، و مؤثرترین

۱ - در این جمله «لام» حذف شده و در تقدیر چنین است: «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ».

۲ - تفسیر «مراغی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۴۸ و تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۲۹.

وسيله، در تمام صنايع است، مي فرمايد: «آيا هيچ درباره آتشي كه مي افروزيد انديشيده ايد؟»
(أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ).

«آيا شما درخت آن را آفريده ايد يا ما آفريده ايم؟» (أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ).
«تُورُونَ» از ماده «وري» (بر وزن نفي) به معني «مستور ساختن» است، و به آتشي كه در وسائل
آتش افروزي نهفته است و آن را از طريق جرقه زدن بيرون مي آورند، «وري» و «ايراء»
مي گويند.

توضيح اين كه: براي افروختن آتش، و ايجاد جرقه نخستين كه، امروز از كبريت و فندك و
مانند آن استفاده مي كنند، در گذشته، گاه از «آهن» و «سنگ چخماق» بهره مي گرفتند، و آنها
را به يكديگر مي زدند و جرقه ظاهر مي شد، اما اعراب حجاز از دو نوع درخت مخصوص كه
در بيابانها مي روئيد و به نام «مرخ» و «عفار» ناميده مي شد، به عنوان دو چوب آتش زنه،
استفاده مي كردند، اولي را زير قرار مي دادند و دومي را روي آن مي زدند، و مانند سنگ و
چخماق جرقه از آن توليد مي شد.

غالب مفسران، آيات فوق را به همين معني تفسير کرده اند كه: خداوند مي خواهد از آتشي كه
در چوب اين گونه درختان نهفته شده، و از آن به عنوان آتش زنه استفاده مي شود، استدلال بر
نهايت قدرت خود كند، كه در «شجر اخضر» (درخت سبز) آتش و نار آفريده است، در حالي
كه، جان درخت در آب است، آب كجا و آتش كجا؟!

آن كس كه چنين توانائي دارد كه، اين آب و آتش را در کنار هم، بلكه در درون هم نگهداري
كند، چگونه نمي تواند مردگان را لباس حيات بپوشاند، و در

رستاخیز زنده کند؟

شبهه همین دلیل برای معاد، در آیات آخر سوره «یس» نیز آمده است: *الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ*: «همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید، و شما به وسیله آن آتش می افروزید». (۱)

ولی، همان گونه که در تفسیر آیه فوق، مشروحاً بیان کردیم، این تعبیر قرآنی می تواند اشاره به دلیل لطیفتری که، همان رستاخیز انرژیهاست، بوده باشد، و به تعبیر دیگر، در اینجا سخن تنها از «آتش زنه» نیست، بلکه سخن از خود آتش گیر، یعنی چوب و هیزم که، به هنگام سوختن، آن همه حرارت و انرژی را آزاد می کند، نیز هست.

توضیح این که: از نظر علمی ثابت شده آتشی که امروز به هنگام سوختن چوبها مشاهده می کنیم، همان حرارتی است که درختان، طی سالیان دراز از آفتاب گرفته، و در خود ذخیره کرده اند، ما فکر می کنیم تابش پنجاه سال نور آفتاب بر بدنه درخت، از میان رفته، غافل از این که تمام آن حرارت در درخت ذخیره شده، و به هنگامی که جرقه آتش به چوبهای خشک می رسد و شروع به سوختن می کند، آن حرارت و نور و انرژی را پس می دهند.

یعنی در اینجا رستاخیز و معادی برپا می شود، و انرژیهای مرده از نو زنده می شوند و جان می گیرند، و به ما می گویند: خدائی که رستاخیز ما را فراهم ساخت، قدرت دارد رستاخیز شما انسانها را نیز فراهم سازد!

(برای توضیح بیشتر در این زمینه به بحث مشروحی که در جلد ۱۸ صفحه ۴۶۱ تا ۴۶۷ بیان کرده ایم مراجعه کنید).

جمله «تُورُونَ» که به معنی «آتش افروختن» است، گرچه معمولاً در اینجا به

استفاده از «آتش زنه» تفسیر شده، ولی هیچ مانعی ندارد که آتش گیره (هیزم) را نیز شامل شود؛ زیرا به هر حال آتشی است پنهان، که آشکار می گردد. البته این دو معنی با هم منافات ندارد، معنی اول را عموم مردم می فهمند، و معنی دوم، که معنی دقیقتری است، با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش آشکار گشته است.

در آیه بعد، برای تأکید بحثهای فوق، می افزاید: «ما این آتشی را که از این درختان خارج می شود وسیله یادآوری برای همگان، و نیز وسیله زندگی برای مسافران قرار داده ایم» (نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَ مَتَاعاً لِّلْمُقْوِينَ).

بازگشت آتش از درون درختان سبز، از یک سو، یادآور بازگشت روح به بدنهای بی جان در رستاخیز است، و از سوی دیگر، این آتش، تذکری است نسبت به آتش دوزخ؛ چرا که طبق حدیثی، پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: نَارُكُمْ هَذِهِ الَّتِي تُوقِدُونَ جُزْءًا مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ. «این آتشی که برمی افروزید یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است!» (۱)

و اما تعبیر به «مَتَاعاً لِّلْمُقْوِينَ» اشاره کوتاه و پر معنی به فوائد دنیوی این آتش است؛ زیرا در معنی «مُقْوِينَ» دو تفسیر آمده:

نخست این که: از ماده «قواء» (بر وزن کتاب) به معنی «بیابان خشک و خالی» است، بنابراین، «مُقْوِينَ» به کسانی می گویند که در بیابانها گام می نهند، و از آنجا که افراد بادیه نشین غالباً فقیرند، گاه، این تعبیر در معنی «فقیر» نیز به کار رفته است.

تفسیر دوم این که: از ماده «قوت» و به معنی «نیرومندان» است، بنابراین،

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۳۹۲ و تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۳۱.

واژه مزبور از لغاتی است که در دو معنی متضاد به کار می رود. (۱) درست است که آتش و درختان، «آتش زنه» و «آتشگیره» مورد استفاده همگان است، ولی، چون مسافران برای دفع سرما و طبخ غذا، مخصوصاً در سفرهای قدیم به وسیله قافله ها، بیش از همه محتاج به آن بودند، روی آن تکیه شده است.

استفاده «اقویاء» از آتش نیز، به خاطر گستردگی زندگی آنها، روشن است، مخصوصاً اگر این بحث را گسترش به جهان امروز دهیم که، چگونه حرارت ناشی از انواع آتشفشانها دنیای صنعتی را به حرکت در می آورد، و چرخهای عظیم کارخانجات را به گردش وامی دارد، که اگر این شعله عظیم (که همه از درختان است، حتی آتشی که از زغال سنگ و یا مواد نفتی گرفته می شود، آن هم نیز بلاواسطه یا بالواسطه به گیاهان باز می گردد) روزی خاموش شود، نه تنها چراغ تمدن، که چراغ زندگی انسانها نیز خاموش خواهد گشت.

بدون شک، آتش یکی از مهمترین اکتشافات بشر است، در حالی که تمام نقش ایجاد در آن را آفرینش بر عهده گرفته، و نقش انسان در آن بسیار ناچیز و بی ارزش است، و نیز بدون شک از زمانی که آتش کشف شد، بشریت در مرحله تازه ای از تمدن خود گام نهاد.

آری، قرآن مجید در همین یک جمله کوتاه، به تمام این حقایق به صورت سربسته اشاره کرده است.

این نکته نیز قابل توجه است که، در آیه فوق، نخست فایده معنوی آتش که، تذکر رستاخیز است، مطرح شده، و بعد فایده دنیوی آن؛ چرا که اولی

۱ - توجه داشته باشید «متاع» به هر وسیله ای که انسان در زندگی خویش از آن بهره مند می شود، اطلاق می گردد.

اهمیت بیشتری دارد، بلکه اصل و اساس را تشکیل می دهد. در مورد ذکر این نعمتهای سه گانه (دانه های غذائی - آب - آتش) ترتیبی رعایت شده که کاملاً طبیعی است، انسان، نخست به سراغ دانه های غذائی می رود، بعد آنها را با آب می آمیزد، و سپس آن را با آتش طبخ و آماده برای تغذیه می کند!

در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان نتیجه گیری می فرماید: «حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن و او را پاک و منزّه بشمر» (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ). (۱) آری، خداوندی که این همه نعمت را آفریده، و هر کدام یادآور توحید، معاد، قدرت و عظمت او است، شایسته تسبیح و تنزیه از هر گونه عیب و نقص است. او هم «ربّ» است و پروردگار، و هم «عظیم» است و قادر و مقتدر، گر چه مخاطب در این جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، ولی ناگفته پیدا است که، منظور همه انسانها می باشد.

نکته:

در اینجا لازم است به چند حدیث پر معنی در ارتباط با آیات فوق از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) اشاره کنیم:

۱ - در تفسیر «روح المعانی» در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: «شبی از

۱ - «باء» در «باسم ربّک» ممکن است برای «تعذیه» باشد (به این ترتیب که فعل متعدی «سبح» به منزله لازم گرفته شده) بعضی نیز احتمال داده اند که «باء» در اینجا برای «استعانت»، یا «زائده» یا «ملاّبست» بوده باشد، ولی معنی اول مناسبتر است.

شبهاً حضرت، به هنگام نماز و خواندن سوره «واقعہ» وقتی به آیه «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» رسید، سه بار عرض کرد: بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ: «بلکه تو خالق انسان هستی ای پروردگار»، و هنگامی که به آیه «أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» رسید، باز سه مرتبه عرض کرد: بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ: «بلکه زارع حقیقی توئی ای پروردگار»، و هنگامی که به آیه «أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» رسید، باز سه مرتبه عرض کرد: بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ: «توئی که باران را از ابرها فرو می فرستی ای پروردگار»، سپس آیه «أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ» را تلاوت فرمود، و سه بار عرض کرد: بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ: «توئی که درختان آتش را آفریده ای پروردگار». (۱)

از این حدیث استفاده می شود: مناسب است انسان در برابر جمله هائی که به عنوان استفهام تقریری در قرآن مجید آمده است پاسخ مساعد دهد، گوئی خدا با او سخن می گوید، سپس حقیقت آن را در روح و جان خود زنده کند، و تنها به تلاوت بی روح و فاقد اندیشه، قناعت نکند.

۲ - در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: لَا تَمْنَعُوا عِبَادَ اللَّهِ فَضْلَ الْمَاءِ وَلَا كَلًّا وَلَا نَارًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهَا مَتَاعًا لِلْمُؤْمِنِينَ وَ قُوَّةً لِلْمُسْتَضْعَفِينَ: «هرگز بندگان خدا را از آب اضافی که در اختیار دارید منع نکنید، و نه از مرتع اضافی، و نه از آتش؛ چرا که خداوند اینها را وسیله زندگی مسافران و مایه قوت نیازمندان قرار داده است». (۲)

۳ - در حدیث دیگری می خوانیم: «هنگامی که آیه «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» نازل شد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ: «آن را ذکر

۱ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۳۰.

۲ - تفسیر «در المثور»، جلد ۶، صفحه ۱۶۱.

رکوع خود قرار دهید» (در رکوع خود بگوئید: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ). (۱)

۱ - این حدیث را مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» به عنوان یک حدیث صحیح آورده است (جلد ۹، صفحه ۳۳۹) و در کتاب «من لایحضره الفقیه» نیز آمده است (مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۲۵) و همچنین در تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۶۸.

- ۷۵ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ
 ۷۶ وَإِنَّهُ لَفَسَّمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ
 ۷۷ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ
 ۷۸ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
 ۷۹ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
 ۸۰ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 ۸۱ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ
 ۸۲ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ

ترجمه:

- ۷۵ - سوگند به جایگاه ستارگان (و محل طلوع و غروب آنها)!
- ۷۶ - و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید!
- ۷۷ - که آن، قرآن کریمی است.
- ۷۸ - که در کتاب محفوظی جای دارد.
- ۷۹ - و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند].
- ۸۰ - آن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده.
- ۸۱ - آیا این سخن را [= این قرآن را با اوصافی که گفته شد] سست و کوچک می شمردید؟
- ۸۲ - و به جای شکر روزیهای که به شما داده شده آن را تکذیب می کنید!؟

تفسیر:

تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند
 در تعقیب بحثهای فراوانی که در آیات قبل با ذکر هفت دلیل درباره معاد آمد، در این آیات سخن از اهمیت قرآن مجید است؛ چرا که مسأله نبوت و نزول قرآن، بعد از مسأله مبدأ و معاد، مهمترین ارکان اعتقادی را تشکیل می دهد، به علاوه قرآن مجید در زمینه دو اصل توحید و معاد، بحثهای عمیقی دارد، و تحکیم پایه های آن، تحکیم این دو اصل محسوب می شود.
 نخست، با یک سوگند عظیم، سخن را شروع کرده، می فرماید: «سوگند به جایگاه ستارگان و (نیز) محل طلوع و غروب آنها!» (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ).
 بسیاری از مفسران را عقیده بر این است که: «لا» در اینجا به معنی نفی نیست، بلکه زائده، و برای تأکید است، چنان که در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد سوگند به روز قیامت، و نفس لواحه، و پروردگار مشرقها و مغربها، و شفق، و مانند آن آمده است.
 در حالی که، بعضی دیگر، «لا» را در اینجا به معنی نفی و اشاره به این می دانند که، مطلب مورد قسم از آن پراهمیت تر است که به آن سوگند یاد شود، همان گونه که در تعبیرات روزمره نیز گاه می گوئیم: «ما به فلان موضوع قسم نمی خوریم».
 ولی تفسیر اول، مناسب تر به نظر می رسد؛ چرا که در قرآن به ذات پاک خدا صریحاً سوگند یاد شده، مگر ستارگان از آن برترند که به آنها قسم یاد شود؟!
 مفسران در مورد «مَوَاقِعِ النُّجُومِ» تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند: نخست: همان که در بالا گفتیم، یعنی جایگاه ستارگان و مدارات و مسیر آنها.
 دیگر این که: منظور محل طلوع و غروب آنها است.

و دیگر این که: منظور سقوط ستارگان در آستانه رستاخیز و قیامت است. بعضی نیز آن را تنها به معنی غروب ستارگان تفسیر کرده اند. بعضی هم، به پیروی پاره ای از روایات، آن را اشاره به نزول قسمتهای مختلف قرآن در فواصل زمانی متفاوت، می دانند (زیرا «نجوم» جمع «نجم» در مورد کارهای تدریجی به کار می رود).

گرچه منافاتی بین این معانی نیست، و ممکن است همه در آیه فوق جمع باشد، ولی تفسیر اول، از همه مناسب تر به نظر می رسد؛ چرا که به هنگام نزول این آیات، غالب مردم اهمیت این سوگند را نمی دانستند، امروز برای ما روشن شده است که، ستارگان آسمان هر کدام جایگاه مشخصی دارد، و مسیر و مدار آنها که طبق قانون جاذبه و دافعه تعیین می شود، بسیار دقیق و حساب شده است، و سرعت سیر آنها هر کدام با برنامه معینی انجام می پذیرد.

این مسأله گرچه در کرات دوردست دقیقاً قابل محاسبه نیست، اما در منظومه شمسی که خانواده ستارگان نزدیک به ما را تشکیل می دهد، دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته، و نظام مدارات آنها به قدری دقیق و حساب شده است که، انسان را به شگفتی وامی دارد.

هنگامی که به این نکته توجه کنیم که، طبق گواهی دانشمندان، تنها در کهکشان ما حدود «دویست میلیارد» ستاره وجود دارد! و در جهان، کهکشانهای زیادی موجود است که، هر کدام مسیر خاصی دارند، به اهمیت این سوگند قرآن آشناتر می شویم.

در کتاب «اللّه و العلم الحدیث» می خوانیم:

«دانشمندان فلکی معتقدند: این ستارگانی که از میلیاردها متجاوزند قسمتی از آنها را با چشم غیر مسلح می توان دید، و قسمت (بسیار بیشتری) را جز با

تلسکوپها نمی توان دید. بلکه قسمتی از آنها با تلسکوب هم قابل مشاهده نیست، فقط با وسائل خاصی می توان از آنها عکسبرداری کرد، همه اینها در مدار مخصوص خود شناورند، و هیچ احتمال این را ندارد که، یکی از آنها در حوزه جاذبه ستاره دیگری قرار گیرد، یا با یکدیگر تصادف کنند، و در واقع چنین تصادفی همانند این است که، فرض کنیم یک کشتی اقیانوس پیما در دریای مدیترانه با کشتی دیگری در اقیانوس کبیر، تصادف کند، در حالی که هر دو کشتی به یکسو، و با سرعت واحدی در حرکتند، و چنین احتمالی اگر محال نباشد، لااقل بعید است!» (۱)

با توجه به این اکتشافات علمی از وضع ستارگان، اهمیت سوگند بالا روشنتر می گردد.

و به همین دلیل، در آیه بعد می افزاید: «و این سوگندی است بسیار بزرگ اگر بدانید» (وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ).

تعبیر به «لَوْ تَعْلَمُونَ» (اگر بدانید) به خوبی گواهی می دهد که، علم و دانش بشر در آن زمان، این حقیقت را به طور کامل درک نکرده بود، و این خود یکی از اعجازهای علمی قرآن محسوب می شود، در عصری که شاید هنوز عده ای می پنداشتند ستارگان میخهای نقره ای هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده اند!، یک چنین بیانی - آن هم در محیطی که به حق محیط جهل و نادانی محسوب می شد - از یک انسان عادی، محال است صادر شود.

اکنون ببینیم این قسم عظیم برای چه منظوری ذکر شده؟ آیه بعد پرده از

روی آن برداشته، می گوید: «آنچه محمد (صلی الله علیه وآله) آورده قرآن کریم است» (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ).

و به این ترتیب، به مشرکان لجوج، که پیوسته اصرار داشتند: این آیات نوعی از کهنات است، و یا العیاذ بالله سخنانی است جنون آمیز، یا همچون اشعار شاعران، یا از سوی شیاطین است، پاسخ می گوید که: این وحی آسمانی است و سخنی است که آثار عظمت و اصالت از آن ظاهر و نمایان است، و محتوای آن، حاکی از مبدأ نزول آن می باشد و آنچنان این موضوع عیان است که، حاجت به بیان نیست.

توصیف «قرآن» به «کریم» (با توجه به این که «کرم» در مورد خداوند به معنی احسان و انعام، و در مورد انسانها به معنی دارا بودن اخلاق و افعال ستوده، و به طور کلی، اشاره به محاسن بزرگ است) (۱) نیز، اشاره به زیباییهای ظاهری قرآن از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جمله ها، و هم اشاره به محتوای جالب آن است؛ چرا که از سوی خدائی نازل شده که مبدأ و منشأ هر کمال و جمال و خوبی و زیبایی است.

آری، هم گوینده قرآن، «کریم» است، هم خود قرآن، هم آورنده آن، و هم اهداف قرآن.

آنگاه به توصیف دوم این کتاب آسمانی پرداخته، می افزاید: «این آیات در کتاب مستوری جای دارد» (فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ).

در همان «لوح محفوظ» در «علم خدا» که از هر گونه خطا و تغییر و تبدیل محفوظ است. بدیهی است کتابی که از چنان مبدأ سرچشمه می گیرد، و

۱ - «راغب» در «مفردات»، ماده «کرم».

نسخه اصلی آن در آنجا است، از هر گونه دگرگونی و خطا و اشتباه مصون است.

و در سومین توصیف می فرماید: «این کتاب را جز پاکان نمی توانند مس کنند!» (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ). (۱)

بسیاری از مفسران به پیروی از روایاتی که از امامان معصوم (علیهم السلام) وارد شده، این آیه را به «عدم جواز مس کتابت قرآن بدون غسل و وضو» تفسیر کرده اند.

در حالی که، گروه دیگری آن را اشاره به فرشتگان مطهری می دانند که، از قرآن آگاهی دارند، یا واسطه وحی بر قلب پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده اند، نقطه مقابل مشرکان که می گفتند: این کلمات را شیاطین بر او نازل کرده اند!

بعضی نیز، آن را اشاره به این معنی می دانند که، حقایق و مفاهیم عالی قرآن را جز پاکان درک نمی کنند، همان گونه که در آیه ۲ سوره «بقره» می خوانیم: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «این کتاب شکی در آن نیست، و مایه هدایت پرهیزکاران است»، و به تعبیر دیگر، حداقل پاکی که روح «حقیقت جوئی» است برای درک حداقل مفاهیم آن لازم است، و هر قدر پاکی و قداست بیشتر شود، درک انسان از مفاهیم قرآن و محتوای آن افزون خواهد شد. ولی، هیچ منافاتی در میان این سه تفسیر وجود ندارد، و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشد.

در چهارمین و آخرین توصیف از قرآن مجید، می فرماید: «این قرآن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است» (تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ). (۲)

۱ - «لَا يَمَسُّهُ» جمله خبریه است که می تواند به معنی «نهی» یا به معنی «نفی» بوده باشد.

۲ - «تَنْزِيلٌ» در اینجا مصدری است به معنی «اسم مفعول» یعنی «منزل» می باشد و خبر برای مبتدای محذوف است، یا خبر بعد از خبر.

خدائی که مالک و مربی تمام جهانیان است این قرآن را برای تربیت انسانها بر قلب پاک پیامبرش، نازل کرده است، و همان گونه که در جهان تکوین مالک و مربی او است، در جهان تشریح نیز هر چه هست از ناحیه او می باشد.

سپس می افزاید: «آیا این قرآن را با این اوصافی که گفته شد، سست و کوچک می شمردید؟! سهل است آن را انکار و تکذیب می کنید؟! (أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ). در حالی که، نشانه های صدق و حقانیت از آن به خوبی آشکار است، و باید کلام خدا را با نهایت جدیت پذیرفت، و به عنوان یک واقعیت بزرگ با آن روبرو شد.

«هَذَا الْحَدِيثِ» (این سخن) اشاره به «قرآن» است و «مُذْهِبُونَ» در اصل، از ماده «دهن» به معنی روغن است، و از آنجا که برای نرم کردن پوست تن، یا اشیاء دیگر، آن را روغن مالی می کنند، کلمه «ادهان» به معنی مدارا و ملایمت، و گاه، به معنی سستی و عدم برخورد جدی آمده است، و نیز از آنجا که افراد منافق و دروغگو، غالباً زبانهای نرم و ملایمی دارند، این واژه احیاناً به معنی تکذیب و انکار نیز به کار رفته است، و هر دو معنی در آیه فوق محتمل است، اصولاً انسان چیزی را که باور دارد، جدی می گیرد، اگر آن را جدی نگرفت، دلیل بر این است که باور ندارد.

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «شما به جای این که در برابر روزیهای خداداد، مخصوصاً نعمت بزرگ قرآن شکر بجا آورید آن را تکذیب می کنید؟»

(وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ). (۱)

بعضی گفته اند: منظور این است که بهره شما از قرآن تنها تکذیب است، و یا شما تکذیب را وسیله رزق و معاش خود، قرار داده اید. (۲)

ولی تفسیر اول، از دو تفسیر اخیر، با آیات پیشین متناسب تر به نظر می رسد، و با شأن نزولی که برای این آیه ذکر شده نیز هماهنگ تر است؛ چرا که بسیاری از مفسران از «ابن عباس» نقل کرده اند: در یکی از سفرها همراهان پیامبر (صلی الله علیه وآله) گرفتار تشنگی شدیدی شدند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) دعا کرد بارانی نازل شد، همه سیراب شدند، ولی در این میان حضرت (صلی الله علیه وآله) شنید که مردی می گوید: «به برکت طلوع فلان ستاره، باران نازل گردید!» (در عصر جاهلیت عربها معتقد به «انواء» بودند و منظورشان از آن، ستارگانی بود که در فواصل مختلفی در آسمان ظاهر می شدند، و عرب جاهلی عقیده داشت همراه ظهور هر یک از این ستارگان بارانی می بارد، و لذا تعبیر می کردند: مُطِرْنَا بِنُوءِ فُلَانٍ: «این باران از برکت طلوع فلان ستاره است!» و این یکی از مظاهر شرک و بت پرستی و ستاره پرستی بود). (۳)

قابل توجه این که، در بعضی از روایات نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) کمتر آیات را تفسیر می کرد، ولی از جمله مواردی که تفسیر نمود، همین آیه بود فرمود: «منظور از «تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ» این است که به جای شکر روزیهایتان، تکذیب می کنید». (۴)

۱ - طبق این تفسیر، در اینجا کلمه «شکر» محذوف است و در تقدیر: «وَتَجْعَلُونَ شُكْرَ رِزْقِكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ» می باشد، و یا این که «رزق» کنایه از «شکر رزق» است.

۲ - مطابق این دو تفسیر چیزی در تقدیر نیست.

۳ - این حدیث را «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل کرده است، در تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۶۳ و «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۳۹۸ و «مراغی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۵۲ و «روح المعانی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۳۵ نیز با تفاوتی مختصری ذیل آیات مورد بحث آمده است.

۴ - تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۶۳ و «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۲۷.

* * *

نکته ها:

۱ - ویژگیهای قرآن مجید

از چهار توصیفی که در آیات فوق درباره قرآن ذکر شده، می توان چنین نتیجه گرفت که، عظمت قرآن از یکسو، به خاطر عظمت محتوای آن، و از سوی دیگر، عمق معانی، و از سوی سوم، قداستی است که جز پاکان و نیکان به آن راه نمی یابند، و از سوی چهارم، جنبه تربیتی فوق العاده ای دارد؛ چرا که از سوی ربّ العالمین نازل شده است، و هر یک از این چهار موضوع، نیاز به بحثهای مفصلی دارد که، در ذیل آیات مناسب بیان کرده ایم.

* * *

۲ - قرآن و طهارت

در آیات فوق خواندیم: قرآن را جز پاکان مس نمی کنند، و گفتیم این آیه، هم به مس ظاهری تفسیر شده، و هم معنوی، و تضادی با هم ندارند، و در مفهوم کلی آیه جمعند. در قسمت اول، در روایات اهل بیت از ابو الحسن امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) نقل شده: الْمُصْحَفُ لَا تَمَسُّهُ عَلَى غَيْرِ طَهْرٍ، وَ لَا جُنْبًا، وَ لَا تَمَسُّ خَطَّةً وَ لَا تُعَلِّقُهُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: «قرآن را بدون وضو مس نکن، و نه در حال جنابت، و دست بر خط آن در این حال مگذار، و آن را حمایل نکن؛ چرا که خداوند متعال فرموده: جز پاکان آن را مس نمی کنند».(۱)

همین معنی در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) با مختصر تفاوتی نقل شده

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۲۶۹، حدیث ۳ (طبق این حدیث نفی در آیه فوق کنایه از نهی است).

است. (۱)

و در منابع اهل سنت نیز آمده است، از جمله از طرق مختلف نقل شده: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: لَا يَمَسُّ الْقُرْآنَ إِلَّا طَاهِرٌ: «قرآن را جز افراد پاک نباید مس کند». (۲)

و در مورد مس معنوی، نیز از «ابن عباس» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ قَالَ : عِنْدَ اللَّهِ فِي صُحُفٍ مُطَهَّرَةٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ قَالَ: الْمُقَرَّبُونَ: «این قرآن کریمی است که در کتاب پنهان (لوح محفوظ) قرار دارد، فرمود: نزد خداوند در صفحات پاکیزه ای است و جز پاکان آن را مس نمی کنند، فرمود: یعنی مقربان!». (۳)

این مطلب، از طریق عقل، نیز قابل استدلال است؛ زیرا گرچه قرآن مجید برای هدایت عموم است، اما می دانیم افراد زیادی بودند که قرآن را از لبه‌های مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شنیدند، و این آب زلال حقیقت را در سرچشمه وحی می دیدند، اما چون آلوده به تعصب و عناد و لجاجت بودند، کمترین بهره‌ای از آن نگرفتند، اما کسانی که اندکی خود را پاک کردند، و با روح حقیقت جوئی و تحقیق، به سراغ آن آمدند، هدایت یافتند.

بنابراین، هر قدر پاکی و تقوای انسان بیشتر شود، به مفاهیم عمیقتر و بیشتری از قرآن مجید دست می یابد، به این ترتیب، آیه در هر دو بعد جسمی و روحانی، صادق است، ناگفته پیداست، شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و ائمه معصومین، و ملائکه مقربین، روشترین مصداق مقربانند، و حقایق قرآن را از همه بهتر درک

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۲۷۰، حدیث ۵.

۲ - این حدیث در «در المنتور» از «عبدالله بن عمر»، و «معاذ بن جبل»، و «ابن حزم انصاری» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده (جلد ۶، صفحه ۱۶۲).

۳ - «در المنتور»، جلد ۶، صفحه ۱۶۲.

می کنند.

۸۳ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ

۸۴ وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ

۸۵ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ

۸۶ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ

۸۷ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ترجمه:

۸۳ - پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد (توانائی بازگرداندن آن را ندارید)؟!

۸۴ - و شما در این حال نظاره می کنید (و کاری از دستتان ساخته نیست).

۸۵ - و ما از شما به او نزدیکتریم ولی نمی بینید!

۸۶ - اگر هرگز (در برابر اعمالتان) جزا داده نمی شوید.

۸۷ - پس آن (روح) را بازگردانید اگر راست می گوئید!

تفسیر:

هنگامی که جان به گلوگاه می رسد

از لحظات حساسی که آدمی را سخت در فکر فرو می برد، لحظه احتضار و پایان عمر است، در آن لحظه که کار از کار گذشته، اطرافیان مأیوس و نومید به شخص محتضر نگاه می کنند، می بینند همچون شمعی - که عمرش پایان گرفته - آهسته آهسته خاموش می شود، با زندگی وداع می گوید، و هیچ کاری از دست

هیچ کس ساخته نیست.

آری، ضعف و ناتوانی کامل انسان، در این لحظات حساس آشکار می شود، نه تنها در زمانهای گذشته که، امروز با تمام تجهیزات فنی و پزشکی، و حضور تمام وسائل درمانی، این ضعف و زبونی به هنگام احتضار، درست همانند گذشته، مشهود و آشکار است.

قرآن مجید، در تکمیل بحثهای معاد و پاسخگوئی به منکران و مکذبان، ترسیم گویائی از این لحظه کرده، می گوید: «پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد، توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟! (فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ). (۱)

«و شما در این حال نظاره می کنید و کاری از دستتان ساخته نیست» (وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ). مخاطب در اینجا اطرافیان محتضرند، چرا که از یکسو، حال او را نظاره می کنند، و از سوی دیگر، ضعف و ناتوانی خود را مشاهده می نمایند، و از سوی سوم، توانائی خدا بر همه چیز را، و بودن مرگ و حیات در دست او، و نیز می دانند خودشان هم چنین سرنوشتی را در پیش دارند. (۲)

بعد از آن می افزاید: «در حالی که ما از شما به او نزدیکتریم، و فرشتگان ما که آماده قبض روح او هستند نیز نزدیکتر از شما می باشند ولی شما نمی بینید» (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ).

۱ - آیه محذوفی دارد که از آیات بعد استفاده می شود و در تقدیر چنین است: «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ لَا تَرْجِعُونَهَا وَ لَا تَمْلِكُونَ شَيْئًا» (مؤنث بودن فعل در اینجا به خاطر آن است که به «نفس» باز می گردد).

۲ - این که بعضی احتمال داده اند مخاطب در اینجا شخص محتضر است، بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا آیه بعد به خوبی روشن می سازد که مخاطب اطرافیان او هستند.

ما به خوبی می دانیم در باطن جان محتضر، چه می گذرد؟ و در عمق وجودش چه غوغائی برپا است؟ و مائیم که فرمان قبض روح او را در سرآمد معینی صادر کرده ایم، شما تنها ظواهر حال او را می بینید، و از چگونگی انتقال او از این سرا به سرای دیگر، و طوفانهای سختی که در این لحظه برپا است، بی خبرید.

بنابراین، منظور از این آیه، نزدیکی خداوند به شخص محتضر است، هر چند بعضی احتمال داده اند: منظور نزدیکی فرشتگان قبض ارواح می باشد، ولی، تفسیر اول با ظاهر آیه هماهنگ تر است.

به هر حال، نه تنها در این موقع، بلکه در همه حال، خداوند از همه کس به ما نزدیکتر است، حتی او نزدیکتر از ما به ما است، هر چند ما بر اثر ناآگاهی از او دوریم، ولی ظهور و بروز این معنی در لحظه جان دادن از هر موقع، واضحتر است.

آنگاه برای تأکید بیشتر، و روشن ساختن همین حقیقت، می افزاید: «اگر شما هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی شوید...» (فَلَوْلَا إِن كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ).

«پس او را بازگردانید، اگر راست می گوئید» (تَرْجِعُونَهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ). این ضعف و ناتوانی شما، دلیلی است بر این که مالک مرگ و حیات، دیگری است، و پاداش و جزاء در دست او است، و او است که می میراند و زنده می کند.

«مدینین» جمع «مدین» از ماده «دین» به معنی «جزاء» است، و بعضی آن را به معنی «مربوبین» تفسیر کرده اند، یعنی اگر شما تحت ربوبیت دیگری قرار

ندارید، و مالک امر خویش هستید او را بازگردانید، این خود دلیل بر این است که، تحت حکومت دیگری قرار دارید.

* * *

نکته ها:

۱ - لحظه ناتوانی جباران!

در حقیقت هدف از این آیات، بیان قدرت خداوند بر مسأله مرگ و حیات است، تا از آن پلی به مسأله معاد زده شود، و انتخاب لحظه احتضار و مرگ در اینجا، به خاطر ظهور ضعف و ناتوانی کامل انسان، در این هنگام است با تمام قدرتی که برای خود فکر می کند. بد نیست در اینجا به حالات بعضی از جباران که در اوج قدرت، لحظه مرگشان فرا رسید، توجه کنیم، تا عمق معنی این آیات، روشنتر گردد.

«معودی» در «مروج الذهب» در حالات «مأمون» و جنگ او با سپاه «روم» داستانی آورده است که، خلاصه اش چنین است: او هنگامی که از میدان جنگ باز می گشت، به چشمه «بدیدون»، در منطقه «قشیره» رسید، برای استراحت در آنجا فرود آمد، صفا و سردی و درخشندگی آب چشمه، او را در شگفتی فرو برد، و همچنین سرسبزی، طراوت و خرمی آن منطقه، دستور داد چوبهائی از درختان قطع کنند و همچون پلی روی چشمه بزنند، و سقفی از چوب و برگ درختان، بالای آن آماده سازند، در آنجا استراحت کرد در حالی که آب از زیر پای او رد می شد، صافی آب به قدری بود که، درهمی در درون آب افکند و از قعر آب نقش روی آن خوانده می شد، و به قدری سرد بود که، هیچ کس نمی توانست دست خود را در آب فرو برد.

در این هنگام، ماهی نسبتاً بزرگی به اندازه یک ذراع ظاهر گشت، گوئی

یکپارچه نقره بود، «مأمون» گفت: هر کس آن را بگیرد، شمشیری به او جایزه می‌دهم، بعضی از خدمتکاران پیشدستی کردند، و آن را گرفتند، هنگامی که نزدیک مأمون آوردند ماهی تکانی خورد، از دست خدمتکار او بیرون پرید، مانند قطعه سنگی در آب افتاد و مختصر آبی بر سینه، گلو و شانه های مأمون پاشید، به طوری که لباسش تر شد، خدمتکار بار دیگر پائین رفت، و ماهی را گرفت، و در مقابل مأمون در دستمالی گذارد، در حالی که تکان می‌خورد، مأمون گفت: الآن باید آن را سرخ و آماده کنید.

اما ناگهان، لرزه ای بر اندام او افتاد به طوری که قادر بر حرکت نبود، او را با لحافهای متعدد پوشاندند، اما باز می‌لرزید، و فریاد می‌کشید: «سرما، سرما!» برای او آتش افروختند، باز فریادش از سرما بلند بود، ماهی را سرخ کرده برای او آوردند، اما او حتی قادر نبود از آن بچشد، هنگامی که حالش سختتر شد، از «بختیشوع» و «ابن ماسویه» (که هر دو از اطباء دربار مأمون بودند) درخواست کمک کرد، در حالی که در سكرات مرگ بود، «بختیشوع» یک دست او را گرفت و «ابن ماسویه» دست دیگرش را، دیدند نبض او کاملاً از اعتدال خارج شده، و خبر از فنا، نابودی و از هم پاشیدگی نظام جسمانی او می‌دهد، در این حال، عرق مخصوصی از بدن او تراوش می‌کرد که لزج و چسبنده مانند روغن بود! و این دو طبیب در حال او فرو ماندند و اعتراف کردند: چنین چیزی را در کتب طبی، هرگز نخوانده‌اند، ولی هر چه هست دلیل بر نزدیک شدن مرگ او است.

حال «مأمون» سخت تر شد، گفت: مرا به نقطه بلندی ببرید که مشرف بر لشکر باشد، تا وضع آنها را بررسی کنم، در این هنگام شب فرا رسید، هنگامی که از آن نقطه، به خیمه‌ها و لشکر خود و آتشیهای بسیار زیادی که برافروخته

بودند، نگاه کرد گفت: یا مَنْ لَا يَزُولُ مُلْكُهُ إِلَّا رَحِمَ مَنْ قَدْ زَالَ مُلْكُهُ: «ای خدائی که هرگز حکومتت زوال نمی پذیرد، به کسی رحم کن که حکومتش رو به زوال است»، بعد او را به بسترش آوردند، کسی را کنار او نشانند که، شهادتین بر زبانش بگذارد، و چون گوشش سنگین شده بود، آن مرد صدایش را بلند کرد، «ابن ماسویه» گفت: فریاد زن، به خدا سوگند او در این لحظه فرقی بین «خدا» و «مانی» نمی گذارد!

«مأمون» چشمش را باز کرد، چنان حدقه ها از هم باز و سرخ شده بود که سابقه نداشت، می خواست با دستش بر «ابن ماسویه» بکوبد، اما نتوانست، می خواست سخن تند بگوید، اما قدرت نداشت، در همان ساعت جان سپرد. (۱)

ممکن است بیماری او سابقه قبلی داشته، و یا به گفته بعضی از مورخان، هر کسی از آب آن چشمه می نوشید بیمار می شد، و یا ماهی، نوعی ترشحات مسموم داشته، هر چه بود، حکومت و قدرتی با آن عظمت، در لحظاتی چند فرو ریخت، و قهرمان میدانهای بزرگ نبرد، در برابر مرگ زانو زد.

هیچ کس در آن لحظه توانائی نداشت قدمی برای او بردارد، یا لااقل او را به منزل اصلیش برساند، و تاریخ از این داستانهای عبرت انگیز بسیار به خاطر دارد.

۲ - آیا جان دادن تدریجی است؟

تعبیر «جان به گلو رسیدن» که در آیات فوق بود «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ» کنایه از واپسین لحظه های زندگی است، و شاید منشأ آن این است که، غالب

۱ - «مروج الذهب»، مطابق نقل «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۴۴.

اعضای پیکر، مانند دستها و پاها به هنگام مرگ، قبل از سایر اعضا، از کار می افتند، و گلوگاه از آخرین اعضایی است که از کار خواهد افتاد.

در آیه ۲۶ سوره «قیامت» نیز می خوانیم: *كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ: «کافران ایمان نمی آورند تا زمانی که روح به ترقوه آنها برسد»* («ترقوه» استخوانهایی است که اطراف حلق را فرا گرفته است).

- ۸۸ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ
 ۸۹ فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ
 ۹۰ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ
 ۹۱ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ
 ۹۲ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ
 ۹۳ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ
 ۹۴ وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ
 ۹۵ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْبَقِيَّةِ
 ۹۶ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

ترجمه:

- ۸۸ - پس اگر او از مقربان باشد.
 ۸۹ - در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است.
 ۹۰ - و اما اگر از اصحاب یمین باشد.
 ۹۱ - (به او گفته می شود:) سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب یمینند!
 ۹۲ - اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد.
 ۹۳ - با آب جوشان دوزخ از او پذیرائی می شود!
 ۹۴ - و سرنوشت او ورود در آتش جهنم است.
 ۹۵ - این مطلب حق و یقین است!
 ۹۶ - پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن (و او را منزّه بشمار)!

تفسیر:

سرانجام نیکوکاران و بدکاران

این آیات، در حقیقت یک نوع جمع بندی از آیات آغاز سوره، و آیات اخیر است، و تفاوت حال انسانها را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند، مجسم می سازد که، چگونه بعضی در نهایت آرامش و راحتی و شادی چشم از جهان می پوشند، و جمعی دیگر با مشاهده دورنمای آتش سوزان جهنم، با چه اضطراب و وحشتی جان می دهند؟

نخست می فرماید: «کسی که در حالت احتضار و واپسین لحظات زندگی قرار می گیرد اگر از مقربان باشد...» (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

«در نهایت راحت و آرامش و روح و ریحان است و در بهشت پر نعمت جای می گیرد» (فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ).

«روح» (بر وزن قول) آنگونه که علمای لغت گفته اند، در اصل به معنی «تنفس» و «ریحان» به معنی شیء یا گیاه خوشبو است، سپس این واژه (روح) به هر چیزی که مایه حیات و راحتی است گفته شده، همان گونه که «ریحان» به هر گونه نعمت و روزی خوب و فرحزا، اطلاق می گردد، بنابراین، «روح» و «ریحان» الهی، شامل تمام وسائل راحتی و آرامش انسان و هر گونه نعمت و برکت الهی می گردد.

و به تعبیر دیگر، می توان گفت: «روح» اشاره به تمام اموری است که، انسان را از ناملائمات رهایی می بخشد تا نفسی آسوده کشد، و اما «ریحان» اشاره به مواهب و نعمتهائی است که، بعد از رفع ناملائمات، عائد انسان می گردد.

مفسران اسلامی تفسیرهای متعددی برای این دو واژه ذکر کرده اند که، شاید

بالغ بر ده تفسیر شود:

گاه، گفته اند: «روح» به معنی «رحمت» و «ریحان» هر «شرافت» و فضیلتی را شامل می شود. و گاه، گفته اند: «روح» نجات از آتش دوزخ و «ریحان» دخول در بهشت است. گاه، «روح» را به معنی آرامش در قبر و «ریحان» را در بهشت دانسته اند. گاه، «روح» را به معنی «کشف الکروب» (بر طرف ساختن ناراحتیها) و «ریحان» را به معنی «غفران الذنوب» (آمرزش گناهان) تفسیر کرده اند. و گاه، «روح» را به معنی «النَّظَرُ إِلَىٰ وَجْهِ اللَّهِ» و «ریحان» را «استماع کلام الله» شمرده اند... و مانند اینها.

ولی، همان گونه که گفتیم، اینها مصادیقی است از آن مفهوم کلی و جامع که در تفسیر آیه ذکر شد.

قابل توجه این که، بعد از ذکر «روح» و «ریحان» سخن از «جَنَّةُ نَعِيمٍ» (بهشت پر نعمت) به میان آورده، که ممکن است اشاره به این باشد که، «روح و ریحان» در آستانه مرگ، و در قبر و برزخ به سراغ مؤمنان می آید و «بهشت» در آخرت، چنان که در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که، در تفسیر این آیه فرمود: *فَإِمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ يَغْنِي فِي قَبْرِهِ، وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ يَغْنِي فِي الْآخِرَةِ*: «اما اگر از مقربان باشد، روح و ریحان از آن او است، یعنی در قبر، و بهشت پر نعمت برای او است، یعنی در آخرت». (۱) - (۲)

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۲۸، احادیث ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲ - «روح» ممکن است خبر باشد برای مبتدای محذوف، و در تقدیر «فجزائه روح» و یا مبتدا برای خبر محذوف است و در تقدیر «فله روح» می باشد و جمله «فروح...» جزای «إما» است و «إن» شرطیه با وجود این جزا مستغنی از جزای دیگری است (دقت کنید).

* * *

و می افزاید: «اما اگر از گروه دوم یعنی اصحاب الیمین باشد...» (همان مردان و زنان صالحی که نامه اعمالشان به نشانه پیروزی و قبولی به دست راستشان داده می شود) (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ).

* * *

«به او گفته می شود: سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین هستند» (فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ).

به این ترتیب، فرشتگان قبض روح، در آستانه انتقال از دنیا، سلام یارانش را به او می رسانند، همان گونه که در آیه ۲۶ «واقعه» در توصیف اهل بهشت خواندیم: «إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً». احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز وجود دارد، و آن این که: سلام از ناحیه فرشتگان باشد که، به او می گویند: سلام بر تو، ای کسی که از «اصحاب الیمین» هستی، یعنی در افتخار و توصیف تو همین بس، که در صف آنان قرار داری. (۱)

در آیات دیگر قرآن نیز، سلام فرشتگان در آستانه مرگ بر مؤمنان آمده است، مانند آیه ۳۲ سوره «نحل» که می فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: «کسانی که فرشتگان قبض روحشان را می کنند در حالی که پاکیزه اند، به آنها می گویند: سلام بر شما، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید».

به هر حال، تعبیر «سلام» تعبیر پر معنایی است، خواه از سوی فرشتگان

۱ - بنابراین، در آیه دو تقدیر است، به این صورت «يُقَالُ لَكَ سَلَامٌ لَكَ إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» ولی بنا بر تفسیر اول تنها یک تقدیر است و آن «يُقَالُ لَهُ» است.

باشد، یا از سوی اصحاب الیمین، سلامی است که نشانه روح و ریحان و هر گونه سلامت و آرامش و نعمت است. (۱)

این نکته نیز لازم به یادآوری است که، تعبیر به «اصحاب الیمین» (کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند) به خاطر آن است که، معمولاً انسان کارهای مهم و ماهرانه را با دست راست انجام می دهد، لذا دست راست سمبلی است از قدرت، مهارت، توانائی و پیروزی.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که، در ذیل این آیه فرمود: هُمْ شِيعَةٌ وَمُجِبُّونَا: «اصحاب یمین، شیعیان ما و دوستان ما هستند». (۲)

سپس به سراغ گروه سوم می رود که، در اوائل سوره از آنها به عنوان «اصحاب الشمال» یاد شده بود، می فرماید: «اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد...» (وَ اَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ).

«با آب جوشان دوزخ و حرارت و سموم آن، از او پذیرائی می شود!» (فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ). (۳)

و «سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است» (وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ). آری، در همان آستانه مرگ، نخستین عذابهای الهی را می چشند، و طعم تلخ کیفرهای قیامت، در قبر و برزخ، در کام جانانشان فرو می رود، و از آنجا که سخن

۱ - درباره سلام هائی که نثار بهشتیان می شود در جلد ۱۸، صفحه ۴۲۰، ذیل آیه ۵۸ سوره «یس» بحث مشروحتری آمده است.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۲۸۵.

۳ - «نزل» خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر «فَجَزَاءُهُ نُزْلٌ مِنْ حَمِيمٍ» و یا مبتدا برای خبر محذوفی است و در تقدیر «فَلَهُ نُزْلٌ مِنْ حَمِيمٍ» می باشد.

از حال محتضر است، مناسب این است که، جمله «أُنزِلُ مِنْ حَمِيمٍ» اشاره به عذاب برزخی باشد، و «تَصَلِّيَهُ جَحِيمٍ» اشاره به عذاب قیامت، این معنی در روایات متعددی نیز از ائمه اهل بیت نقل شده است. (۱)

قابل توجه این که، در اینجا «مُكَذِّبِينَ» و «ضَالِّينَ» هر دو با هم ذکر شده اند که، اولی اشاره به تکذیب قیامت و خداوند یکتا و نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، و دومی به کسانی که از راه حق منحرف شده اند.

این تعبیر، علاوه بر این که: معنی تأکید را می رساند، می تواند اشاره به این نکته باشد که، در میان گمراهان افرادی هستند، مستضعف و جاهل قاصر، و عناد و لجاجتی در برابر حق ندارند، آنها ممکن است مشمول الطاف الهی گردند، اما تکذیب کنندگان لجوج و معاند به چنین سرنوشتی که گفته شد، گرفتار می شوند.

«حَمِيمٍ» به معنی آب داغ و سوزان یا بادهای گرم و سموم است، و «تَصَلِّيَهُ» از ماده «صلی» (بر وزن سعی) به معنی سوزاندن و داخل شدن در آتش است، اما «تَصَلِّيَهُ» که معنی متعددی را دارد، تنها به معنی سوزاندن می آید.

و در پایان این سخن، می افزاید: «این همان حق و یقین است» (إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ).

«و حال که چنین است، نام پروردگار بزرگ را منزّه بشمار، و او را تسبیح گوی» (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ).

معروف در میان مفسران این است که، «حَقُّ الْيَقِينِ» از قبیل اضافه بیانیه است، یعنی آنچه درباره این سه گروه از: «مقرَّبان» و «اصحاب الیمین» و

«تکذیب کنندگان» گفته شد، عین واقعیت و حق و یقین است. این احتمال نیز وجود دارد که، چون یقین دارای مراتبی است، مرحله عالی آن «حق الیقین» است، یعنی یقین واقعی، کامل و خالی از هر گونه شک و شبهه و ریب. (۱)

ضمناً از آنچه گفتیم معلوم شد «هذا» در آیه، اشاره به احوال گروههای سه گانه ای است که قبلاً ذکر شده، بعضی نیز احتمال داده اند که به تمام محتوای سوره «واقع»، یا تمام قرآن اشاره باشد، اما تفسیر اول مناسب تر است.

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به «فَسَبِّحْ» (پس تسبیح کن) (با فاء تفریع)، اشاره به این حقیقت است که، آنچه درباره این گروههای سه گانه گفته شد، عین عدالت است، و بنابراین، خداوندت را از هر گونه ظلم و بی عدالتی پاک و منزّه بشمار، و یا این که، اگر می خواهی به سرنوشت گروه سوم گرفتار نشوی، او را از هر گونه شرک و بی عدالتی که لازمه انکار قیامت است پاک و منزّه بدان.

بسیاری از مفسران در ذیل آخرین آیه، نقل کرده اند که، پس از نزول آن پیامبر فرمود: اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ: «آن را در رکوع خود قرار دهید» (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ، بگوئید) و هنگامی که «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» نازل شد، فرمود: اجْعَلُوهَا فِي سُجُودِكُمْ: «آن را در سجده قرار دهید» (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى، بگوئید). (۲)

در تفسیر آیه ۷۴ همین سوره نیز، شبیه همین روایت را از بعضی از مفسران نقل کردیم.

۱ - مطابق این تفسیر، اضافه «حق» به «یقین» برای اختصاص و تقیید است، بعضی نیز آن را از قبیل اضافه موصوف به صفت دانسته اند و گفته اند: به معنی «الیقین الحق» است.

۲ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، «روح المعانی»، «روح البیان»، «قرطبی»، «در المنثور» و تفسیر «مراغی»، ذیل آیه مورد بحث.

* * *

نکته:

عالم برزخ

آیا فوق از آیاتی است که، اشاره به عالم برزخ دارد؛ زیرا همان گونه که در تفسیر این آیات گفتیم، در آستانه مرگ که، انسان آماده برای انتقال به جهان دیگر می شود، با یکی از حالات زیر روبرو خواهد شد:

نعمتها و مواهب و پاداشهای الهی و روح و ریحان، یا کیفرها و مجازاتهای دردناک، و قرائن موجود در آیات، نشان می دهد: قسمتی از اینها مربوط به قیامت، و قسمت دیگری مربوط به قبر و برزخ است، و این خود دلیل دیگری بر وجود این عالم محسوب می شود.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «نخستین چیزی که به مؤمن در هنگام وفات بشارت داده می شود، روح، ریحان و بهشت پر نعمت است، و نخستین چیزی که به مؤمن در قبرش بشارت داده می شود، این است که به او می گویند: بشارت باد بر تو، به خشنودی خداوند، به بهشت خوش آمدی، خداوند تمام کسانی که تو را تا قبرت تشییع کرده اند، همه را آمرزید، و شهادت آنها را درباره تو تصدیق کرد، و دعای آنها را برای آمرزش مستجاب فرمود» (۱).

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «هنگامی که انسان در آخرین روز از ایام دنیا و اولین روز از ایام آخرت، قرار می گیرد، اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می شوند، او نگاهی به اعمالش می کند، می گوید: من نسبت به شما بی اعتنا بودم، هر چند بر دوش من سنگین بودید، الان چه خبری برای من دارید؟ عملش می گوید: من همنشین تو در قبر و روز

رستاخیزت هستم تا من و تو در پیشگاه پروردگارت حضور یابیم». سپس امام(علیه السلام) افزود: «اگر دوست خدا باشد عملش به صورت خشبوترین انسان، با زیباترین چهره، و جالبترین لباس، ظاهر می شود، و می گوید: بشارت باد بر تو، به آرامش و نعمت و بهشت پر برکت، و قدمت خیر مقدم است، سؤال می کند: تو کیستی؟ او در جوابش می گوید: من عمل صالح تو هستم که از دنیا (همراه تو) به سوی بهشت می روم». (۱)

درباره عالم برزخ، بحث مشروحتری ذیل آیه ۱۰۰ سوره «مؤمنون» داشتیم. (۲)

* * *

پروردگارا! ما را در صف مقربان و اصحاب الیمین و اولیاء و دوستان خاصت قرار ده! و در آستانه مرگ مشمول روح و ریحان و جنت نعیمت بگردان!

خداوندا! عذاب رستاخیزت، عذابی است الیم که، هیچ کس را یارای تحمل آن نیست، و پادشاهای بی حسابت، پاداشی است عظیم که، هیچ کس با عملش مستوجب آن نمی شود، سرمایه ما در آن روز تنها لطف و کرم تو است ای کریم! بارالها! پیش از فرا رسیدن قیامت کبری، و فرا رسیدن مرگ که، قیامت صغری است ما را بیدار کن، تا خود را برای این سفر عظیم که در پیش داریم آماده سازیم!

أَمِینَ یا رَبَّ الْعَالَمِینَ

پایان سوره واقعه

۶ / جمادی الثانی / ۱۴۰۶

۱۳۶۴ / ۱۱ / ۲۷

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۲۸، حدیث ۱۰۶.

۲ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۱۴، صفحات ۳۱۴ تا ۳۲۴ مراجعه فرمائید.

سوره حدید

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۹ آیه است

تاریخ شروع

۸ / جمادی الثانی / ۱۴۰۶

۲۹ / ۱۱ / ۱۳۶۴

محتوای سوره حدید

با توجه به این که این سوره از سوره هائی است که، در «مدینه» نازل شده و حتی ادعای اجماع بر «مدنی» بودن آن کرده اند، طبعاً خصائص سوره های مدنی را دارا است، و علاوه بر تحکیم پایه های عقیدتی، به دستوره های عملی متعددی مخصوصاً در زمینه های اجتماعی و حکومتی می پردازد که نمونه های آن را در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۲۵ - به خواست خدا - خواهیم دید.

محتوای این سوره را به هفت بخش، می توان تقسیم کرد:

۱ - آیات نخستین سوره بحث جامع و جالبی پیرامون توحید و صفات خدا دارد و در حدود بیست صفت، از صفات الهی در آن منعکس است که درک آنها انسان را در سطح بالای معرفت الهی، قرار می دهد.

۲ - بخش دیگری، از عظمت قرآن این نور الهی که در ظلمات شرک تابید سخن می گوید.

۳ - در بخش سوم، از وضع مؤمنان و منافقان در قیامت، که گروه اول در پرتو نور ایمان راه خود را به سوی بهشت می گشایند، و گروه دوم، در ظلمات شرک و کفر می مانند، بحث می کند.

و به این ترتیب، اصول سه گانه اسلام یعنی توحید، و نبوت، و معاد در این سوره به خوبی منعکس است.

۴ - در بخش دیگری دعوت به ایمان و خروج از شرک، و سرنوشت جمعی از اقوام کافر پیشین منعکس شده است.

۵ - بخش مهمی از این سوره پیرامون انفاق در راه خدا و مخصوصاً برای

تقویت پایه های جهاد فی سبیل الله، و بی ارزش بودن اموال دنیا می باشد.

۶ - در بخشی کوتاه، اما گویا و مستدل، سخن از عدالت اجتماعی به میان آمده، که یکی از اهداف مهم انبیاء است.

۷ - و بالاخره در بخش دیگری مسأله رهبانیت و انزوای اجتماعی مورد مذمت قرار گرفته، و جدائی خط اسلام از آن، مشخص شده است.

البته در لابلاهی این بحثها، نکات دیگری به تناسب آمده، و در نهایت مجموعه ای بیدارگر و هدایت آفرین را تشکیل داده است.

ضمناً نام گذاری این سوره به «حدید»، به خاطر تعبیری است که در آیه ۲۵ سوره آمده است.

* * *

فضیلت تلاوت سوره حدید

در روایات اسلامی نکته های جالب توجهی، پیرامون فضیلت تلاوت این سوره، آمده، البته تلاوتی که توأم با فکر، و تفکری که توأم با عمل باشد.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَدِيدِ كَتَبَ مِنْ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: «کسی که سوره حدید را بخواند، در زمره کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، نوشته خواهد شد».(۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه وآله) نقل شده که قبل از خواب، «مَسْبَحَات» را تلاوت می فرمود (مَسْبَحَات سوره هائی است که با «سَبَّحَ لِلَّهِ» یا «يُسَبِّحُ لِلَّهِ» آغاز می شود و آن پنج سوره است: سوره حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن) و می فرماید: إِنَّ فِيهِنَّ آيَةً أَفْضَلَ مِنْ أَلْفِ آيَةٍ: «در آنها آیه ای است که از

۱ - «مجمع البیان»، آغاز سوره «حدید».

هزار آیه برتر است»! (۱)

البته، پیامبر(صلی الله علیه وآله) این آیه را تعیین نفرموده، ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور آخرین آیه سوره «حشر» است، هر چند دلیل روشنی برای این معنی در دست نیست. (۲)

در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمُ(علیه السلام) وَإِنْ مَاتَ كَانَ فِي جَوَارِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله): «کسی که مسبّحات (سوره های پنجگانه فوق) را بخواند از دنیا نمی رود، تا حضرت مهدی(علیه السلام) را درک کند، و اگر قبلاً از دنیا برود در جهان دیگر در همسایگی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خواهد بود». (۳)

۱ - همان مدرک با اضافه «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۱۷۰.

۲ - «مجمع البیان»، آغاز سوره «حدید».

۳ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۲۰، حدیث ۳.

- ۱ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- ۲ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
- ۳ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند؛ و او عزیز و حکیم است.
- ۲ - مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین از آن اوست؛ زنده می کند، می میراند؛ و او بر هر چیز تواناست!
- ۳ - اول و آخر و پیدا و پنهان اوست؛ و او به هر چیز داناست.

تفسیر:

آیات ژرف اندیشان!

گفتیم: این سوره با یک بخش توحیدی که جامع حدود «بیست وصف» از اوصاف الهی است آغاز می شود، اوصافی که شناخت آنها سطح معرفت انسانی را بالا می برد، و به ذات مقدس او آشنا می کند، اوصافی که هر کدام به گوشه ای از

صفات جلال و جمال او، اشاره دارد، و هر قدر اندیشمندان، بیشتر در آن بیندیشند به حقایق تازه ای دست می یابند.

چنان که در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم: «وقتی درباره توحید از حضرتش سؤال کردند، در پاسخ فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ، إِلَى قَوْلِهِ: «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ: «خداوند متعال می دانست در آخر زمان اقوامی می آیند که در مسائل تعمق و دقت می کنند، لذا سوره «قل هو الله احد» و آیات آغاز سوره «حدید»، تا «علیم بذات الصدور»، را نازل فرمود، پس، هر کس ماورای آن را طالب باشد، هلاک می شود».(۱)

از این حدیث، استفاده می شود: این آیات، حداکثر معرفت ممکن را به تشنه کامان می دهد. به هر حال، نخستین آیه این سوره، از تسبیح و تنزیه خدا شروع کرده می فرماید: «آنچه در آسمانها و زمین است همواره برای خدا تسبیح می گوید، و او است قادری شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق» (سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

سوره گذشته، با امر به تسبیح پایان گرفت، و این سوره با تسبیح الهی شروع می شود، و قابل توجه این که، در سوره های «مَسْبُحَات» که با تسبیح الهی آغاز می شود در سه مورد تسبیح به صورت صیغه ماضی «سَبَّحَ» آمده است (حدید و حشر و صف) و در دو مورد به صورت صیغه مضارع یعنی «يُسَبِّحُ» (جمعه و تغابن)، این تفاوت تعبیر، شاید اشاره به این نکته باشد که در گذشته، آینده و

۱ - «اصول کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۳۱.

همیشه موجودات این جهان، تسبیح ذات اقدس او گفته و می گویند. حقیقت تسبیح، عبارت است از: نفی هر گونه عیب و نقص (۱) و گواهی همه موجودات جهان به پاکی ذات مقدس او، از هر گونه عیب و نقص، یا به خاطر این است که آنچنان نظم، حساب، حکمت، عجائب و شگفتیها در نظام همه آنها به کار رفته، که جملگی، با زبان حال ذکر حق می گویند، و تسبیح و ثنای او می خوانند، و فریاد می کشند: آفریدگار ما قدرتش بی انتها، و حکمتش بی پایان است.

و لذا، در پایان آیه، جمله «وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» آمده است، یا این که: تمامی ذرات جهان، از نوعی درک و شعور برخوردارند، به گونه ای که در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند، هر چند ما بر اثر محدودی اطلاعات از آن بی خبریم.

شرح بیشتر درباره «حمد و تسبیح عمومی موجودات جهان» را ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء» مطالعه فرمائید. (۲)

این نکته نیز لازم به یادآوری است که «ما» در جمله «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ»، معنی وسیع و گسترده ای دارد که همه موجودات جهان را اعم از صاحبان عقل، ذی روح و بی روح را شامل می شود. (۳)

بعد از ذکر دو وصف از صفات ذات پاک خداوند، یعنی «عزّت» و «حکمت» به «مالکیت، تدبیر و تصرفش در عالم هستی» که لازمه قدرت و

۱ - «تسبیح» در اصل از ماده «سبّح» (بر وزن مسح) به معنی حرکت سریع در آب و هوا است، تسبیح نیز حرکت سریع در مسیر عبادت پروردگار است (راغب در مفردات).

۲ - جلد ۱۲، صفحات ۱۳۳ تا ۱۳۶

۳ - با این که «تسبیح» بدون حرف جرّ متعدی می شود، مثلاً گفته می شود «سَبَّحُوهُ»، ولی در اینجا با «لام» ذکر شده، و این ممکن است برای تأکید باشد.

حکمت است پرداخته، می افزاید: «برای خدا است مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین» (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«او است که زنده می کند و می میراند» (يُحْيِي وَيُمِيتُ).

«و بر هر کار توانا است» (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

مالکیت خداوند نسبت به عالم هستی، مالکیت اعتباری و تشریحی نیست، بلکه مالکیت حقیقی و تکوینی است، یعنی او به همه چیز احاطه دارد، و همه جهان در قبضه قدرت او، و تحت اراده و فرمان او است، لذا به دنبال آن، سخن از زنده کردن، میراندن و توانائی بر هر چیز، به میان آمده است.

و به این ترتیب، تا به اینجا شش وصف از اوصاف او در این دو آیه بیان شده است. تفاوت «عزّت» و «قدرت» در این است که: «عزّت»، بیشتر توجه به در هم شکستن مدافع دارد، و «قدرت»، به ایجاد اسباب، بنابراین دو وصف مختلف محسوب می شوند، هر چند در ریشه توانائی با هم مشترکند (دقت کنید).

مسأله زنده کردن و میراندن، (احیاء و اماتة) در بسیاری از آیات قرآن مطرح شده است، و در حقیقت این دو موضوع از موضوعاتی است که اسرار پیچیده آن بر هیچ کس روشن نیست، نه کسی به درستی از حقیقت حیات با خبر است؟ و نه حقیقت مرگ را کسی می داند، بلکه آنچه از این دو می دانیم آثار آنها است، و عجب این که، از همه چیز، نزدیکتر به ما حیات و زندگی ما است، در عین حال، حقیقت و اسرار آن از همه چیز، مخفی تر است!

قابل توجه این که، جمله «يُحْيِي وَيُمِيتُ» به صورت فعل مضارع، دلیل بر استمرار مسأله حیات، و مرگ، در طول همه زمانها است، و اطلاق این دو، نه تنها شامل حیات و مرگ انسان در این جهان می شود، که شامل هر گونه حیات و

مرگ، از عالم فرشتگان گرفته، تا موجودات زنده دیگر، و حیوانات، و گیاهان، و نه تنها حیات دنیا که حیات برزخی و رستاخیز را نیز دربر می گیرد، آری، حیات و مرگ در تمام اشکالش به دست قدرت او است.

سپس به بیان پنج وصف دیگر، پرداخته می فرماید: «او اول است، و آخر است، و ظاهر است، و باطن است، و از همه چیز آگاه است» (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

توصیف به اول و آخر بودن، تعبیر لطیفی است از ازلیت و ابدیت او، زیرا می دانیم او وجودی است بی انتها و واجب الوجود، یعنی هستیش از درون ذات او است نه از بیرون، تا پایان گیرد، یا آغازی داشته باشد، و بنابراین از ازل بوده و تا ابد خواهد بود.

او، سرآغاز و ابتدای عالم هستی است، و او است که بعد از فنای جهان نیز، خواهد بود.

بنابراین تعبیر به اول و آخر، هرگز زمان خاصی را دربر ندارد و اشاره به مدت معینی نیست.

توصیف به ظاهر و باطن، نیز تعبیر دیگری از احاطه وجودی او نسبت به همه چیز است، از همه چیز ظاهرتر است؛ چرا که آثارش همه جا را گرفته، و از همه چیز مخفی تر است؛ چون کنه ذاتش بر کسی روشن نیست.

بعضی از مفسران، در اینجا چنین تعبیر کرده اند: الْأَوَّلُ بِلاَ إِبْتِدَاءٍ، وَالْآخِرُ بِلاَ إِنْتِهَاءٍ، وَالظَّاهِرُ بِلاَ أَقْتِرَابٍ، وَالْبَاطِنُ بِلاَ احْتِجَابٍ: «اولی است که آغاز ندارد، و آخری است که پایان ندارد، ظاهری است که نزدیک نیست، باطنی است که پوشیده نمی باشد».

و بعضی دیگر، تعبیر لطیف دیگری دارند: الْأَوْلُ بِيْرُهُ، وَالْآخِرُ بِعَفْوِهِ، وَالظَّاهِرُ بِإِحْسَانِهِ، وَتَوْفِيْقِهِ إِذَا أَطَعْتَهُ، وَالْبَاطِنُ بِسِتْرِهِ إِذَا عَصَيْتَهُ: «او آغازگری است در نیکیها، و پایان گری است به عفو و بخشش، هنگامی که اطاعتش کنی، با احسان و توفیقش بر تو ظاهر می شود، و هنگامی که معصیتش کنی، با ستر و پوشش پنهان می گردد».

کوتاه سخن این که، او به همه چیز احاطه دارد، و آغاز و انجام و ظاهر و باطن جهان هستی، او است.

بعضی از مفسران، «ظاهر» را در اینجا به معنی «غالب» تفسیر کرده اند (از ظهور به معنی غلبه) و در بعضی از خطب «نهج البلاغه» نیز قرینه ای بر این معنی دیده می شود، آنجا که درباره آفرینش زمین می فرماید: هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ هُوَ البَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ: «او با سلطه و عظمتش بر آن غلبه دارد، و با علم و معرفتش در باطن آن راه دارد» (۱) جمع میان دو تفسیر نیز بی مانع است.

به هر حال، یکی از نتایج این امور، همان است که در پایان آیه آمده: «وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ زیرا کسی که از آغاز بوده، و تا پایان باقی است، و در ظاهر و باطن جهان است، چنین کسی، قطعاً از همه چیز آگاه می باشد.

نکته:

جمع اضداد، در صفات خدا

بسیاری از صفات است که در ما انسانها و موجودات دیگر غیر قابل جمع است، و به صورت صفات متضاد، جلوه می کند، مثلاً اگر من اولین نفر در میان

یک جمعیت باشم، قطعاً آخرین نفر نخواهم بود، اگر ظاهر باشم، پنهان نیستم، و اگر پنهان باشم، ظاهر نخواهم بود، همه اینها به خاطر آن است که وجود ما محدود است، و یک وجود محدود جز این نمی تواند باشد، اما هنگامی که سخن به صفات خدا می رسد، اوصاف، دگرگون می شوند، و تغییر شکل می دهند، در آنجا ظاهر و باطن با هم جمع می شود، و همچنین آغاز و انجام، و با توجه به لایتناهی بودن ذات مقدسش، جای تعجب نیست.

در احادیثی که از شخص پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در این زمینه رسیده، توضیحات جالبی دیده می شود، که به تفسیر این آیات پر محتوا کمک می کند.

از جمله حدیثی در «صحیح مسلم» آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ: «خداوندا! تو اولی هستی که قبل از تو چیزی نبوده، و آخری هستی که بعد از تو چیزی نمی باشد، آنچنان ظاهر و غالبی که برتر از تو وجود ندارد، و آنچنان باطن و پنهانی که ماورای تو چیزی تصور نمی شود». (۱)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ اِبْتِدَاءٌ وَلَا لِأَزَلِّيَّتِهِ اِنْقِضَاءٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَ لَمْ يَزَلْ وَ الْبَاقِي بِلاَ أَجَلٍ ... الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ مِمَّ؟ وَ الْبَاطِنُ لَا يُقَالُ فِيمَ؟: «برای اولیت او، آغازی نبوده است، و برای ازلیت او پایانی نخواهد بود، نخستینی است، که همواره بوده، و جاویدی است که سرآمدی ندارد، آشکاری است که درباره اش نتوان گفت: از چه چیز پیدا شده؟ و پنهانی است که نتوان گفت در کجاست؟». (۲)

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۴۰۶.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶۳.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز در خطبه ای می فرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَوْلٌ مَّعْلُومٌ، وَ لَا آخِرٌ مَّتْنَاهُ،... فَلَا تُدْرِكُ الْعُقُولُ وَ أَوْهَامُهَا وَ لَا الْفِكْرُ وَ خَطَرَاتِهَا، وَ لَا الْأَلْبَابُ وَ أَذْهَانُهَا صِفَتَهُ، فَتَقُولَ مَتَى؟ وَ لَا بَدَاءَ مِمَّا؟ وَ لَا ظَاهِرَ عَلَى مَا؟ وَ لَا بَاطِنَ فِيمَا؟: «حمد برای خدائی است که نه سرآغاز معلومی دارد، و نه پایان محدودی، عقلها و اندیشه ها، افکار و خردها هرگز صفات او را درک نمی کند، که بگویند: از چه زمان بوده؟ و از چه چیز آغاز

شده؟ و بر چه چیز ظاهر است؟ و در چه پنهان است؟» (۱).

به عقل نازی حکیم تا کی؟ به عقل این ره، نمی شود طی

به کنه ذاتش، خرد برد پی *** اگر رسد خس، به قعر دریا!

بلکه می توان گفت:

خرد به ذاتش، نمی برد پی و گر رسد خس به قعر دریا!

- ۴ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ
 الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنْ
 السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 بَصِيرٌ
- ۵ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
- ۶ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
 الصُّدُورِ

ترجمه:

- ۴ - و او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز [=شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمین فرو می رود می داند، و آنچه را از آن خارج می شود و آنچه از آسمان نازل می گردد و آنچه به آسمان بالا می رود؛ و هر جا باشید او با شماست، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست!
- ۵ - مالکیت آسمانها و زمین از آن او است؛ و همه کارها به سوی او بازگردانده می شود.
- ۶ - شب را در روز می کند و روز را در شب؛ و او به آنچه بر دل سینه ها وجود دارد داناست.

تفسیر:

او همیشه بر تخت قدرت است
به دنبال اوصاف یازده گانه ای که در آیات قبل، درباره ذات پاک پروردگار ذکر شد، در این
آیات، اوصاف دیگری بیان شده.

در نخستین آیه مورد بحث، به پنج وصف دیگر، از اوصاف جمال و جلال او اشاره شده است.
نخست از مسأله خالقیت سخن می گوید و می فرماید: «او کسی است که آسمانها و زمین را
در شش روز آفرید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ).

مسأله «خلقت در شش روز» هفت مرتبه، در قرآن مجید ذکر شده است که نخستین مرتبه در
آیه ۵۴ سوره «اعراف»، و آخرین مورد آن، همین آیه مورد بحث (آیه ۴ حدید) می باشد.
همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم: منظور از «یوم» (روز) در این آیات روز معمولی نیست، بلکه
منظور از آن «دوران» است، خواه این دوران کوتاه باشد، و یا طولانی، هر چند میلیونها سال به
طول انجامد، و این تعبیری است که در لغت عرب و زبانهای دیگر نیز به کار می رود، مثلاً
می گویند: امروز نوبت فلان جمعیت است که حکومت کنند، و فردا نوبت دیگران، یعنی
دوران آنها.

این معنی را با شواهد و شرح مبسوط در جلد ششم ذیل آیه ۵۴ سوره «اعراف» آورده ایم. (۱)
البته، برای خداوند هیچ مانعی نداشت که تمام عالم را در یک لحظه بیافریند، ولی مسلماً اگر
چنین بود، کمتر عظمت، قدرت و علم آفریدگار، ظاهر

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۶، صفحه ۲۰۰ به بعد.

می گشت ولی، هنگامی که آن را در طی میلیاردها سال، در دورانهای مختلف، و چهره های گوناگون، طبق برنامه های منظم و حساب شده، بیافریند، دلائل آشکارتری بر قدرت و حکمت او، دربر خواهد داشت.

به علاوه، این تدریجی بودن سرمشقی است برای تدریجی بودن سیر تکاملی انسان، و عدم عجله و شتاب در رسیدن به اهداف مختلف.

آنگاه، به مسأله حکومت و تدبیر جهان پرداخته، می افزاید: «خداوند بعد از آفرینش جهان، بر تخت قدرت، قرار گرفت» (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ).

و زمام حکومت و تدبیر جهان را همیشه در دست داشته و دارد.

بدون شک، خداوند، نه جسم است و نه «عرش» به معنی «تخت سلطنت» می باشد، بلکه، این تعبیر کنایه ای است لطیف، از حاکمیت مطلقه خداوند و نفوذ تدبیر او در عالم هستی.

«عرش» - در لغت به معنی چیزی است که مسقف باشد، و گاه به خود سقف نیز گفته می شود - به معنی تختهای بلند، همانند تخت سلاطین نیز آمده است ولی به عنوان کنایه از قدرت نیز به کار می رود، همان گونه که در فارسی می گوئیم: «پایه های تختش فرو ریخت» و یا در عربی می گویند: «فُلَانٌ تَلَّى عَرْشَهُ»: کنایه از این که قدرتش بر باد رفت. (۱)

به هر حال، بر خلاف آنچه گروهی از ناآگاهان می پندارند که خداوند جهان را آفریده و به حال خود واگذارده، او همیشه زمام حکومت و تدبیر عالم را در کف قدرت دارد، و وابستگی نظامات این جهان، بلکه فرد فرد موجودات به ذات پاکش آنچنان است که اگر یک لحظه، نظر لطف از آنها برگیرد، و فیضش را قطع

۱ - درباره حقیقت «عرش»، توضیحات بیشتری در جلد ۶ تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۰۴ (ذیل آیه

۵۴ اعراف) آورده ایم، و در جلد دوم، صفحه ۲۰۰ (ذیل آیه ۲۵۵ بقره).

کند «فرو ریزند قالبها»!

توجه به این حقیقت، به انسان درک و دیدی می دهد، که خدا را در همه جا، و با همه چیز، و در درون جان خود ببیند، و احساس کند، و به او عشق ورزد.

سپس، شاخه دیگری از علم بی پایش را بیان کرده، می افزاید: «آنچه را در زمین نفوذ می کند، آنچه از آن برمی آید، و آنچه از آسمان نازل می شود، و آنچه به آسمان بالا می رود، همه را می داند، و از همه با خبر است» (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا).

گرچه تمام این امور، در تعبیر «هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» که در آیات قبل آمده، جمع است، اما شرح این معانی، توجه بیشتری به انسان در زمینه وسعت علم خداوند می دهد. آری، او از آنچه در زمین فرو می رود آگاه است: از تمام قطره های باران. از امواج سیلابها.

از دانه های گیاهان که با کمک باد، یا حشرات در زمین پراکنده می شوند، و نفوذ می کنند. از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیش و فرو روند. از انواع معادن و ذخائری که روزی بر صفحه زمین بوده، و سپس در آن دفن شده اند. از گنجها و دفینه ها.

از اجساد مردگان.

از انواع حشراتی که در درون زمین لانه می سازند.

آری، از همه اینها آگاه است.

و نیز از گیاهانی که از زمین برمی آیند.
 از چشمه هائی که از دل خاک و صخره ها می جوشند.
 از معادن و گنجینه هائی که ظاهر می شوند.
 از انسانهایی که از آن برخاسته اند.
 از آتشفشانهایی که از دل زمین زبانه می کشند.
 از حشراتی که از لانه ها سر برمی آورند.
 از گازهایی که از زمین متصاعد می شوند.
 و از امواج جاذبه که از درون آن برمی خیزد، خداوند از تمامی اینها جزء، به جزء و ذره، به ذره آگاه است.
 و همچنین آنچه از آسمان نازل می شود:
 از دانه های باران گرفته، تا اشعه حیاتبخش آفتاب.
 از خیل فرشتگان گرفته، تا امواج نیرومند وحی و کتب آسمانی.
 از اشعه کیهانی گرفته، تا شهابها و سنگریزه های سرگردان که به سمت زمین جذب می شوند،
 او از همه اینها مو، به مو آگاه است.
 و نیز آنچه به آسمان صعود می کند: اعم از فرشتگان، ارواح انسانها، اعمال بندگان، انواع دعاها،
 اقسام پرندگان، و بخارات، و ابرها، و غیر اینها، آنچه می دانیم و آنچه نمی دانیم، همه در
 پیشگاه علم او روشن و آشکار است.
 اگر کمی در این باره بیندیشیم که در هر لحظه، میلیونها میلیون موجود مختلف وارد زمین
 می شود، و میلیونها میلیون موجود از آن برمی خیزد، میلیونها میلیون از آسمان نازل می گردد،
 یا به آسمان صعود می کند، که از شماره و حد و حصر بیرون است، و هیچ کس جز خدا
 نمی تواند آنها را احصا کند، آنگاه به وسعت علم پروردگار آشنا می شویم.

و بالاخره، در چهارمین و پنجمین توصیف، روی نقطه حساسی تکیه کرده، می فرماید: «او با شماسست هر جا که باشید» (وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ).

«و چون چنین است او به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است» (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). چگونه او با ما نباشد در حالی که ما نه تنها در وجود، که در بقاء خود لحظه، به لحظه به او متکی هستیم، و از وی مدد می گیریم، او روح عالم هستی است، او جان جهان است، بلکه او برتر از این و آن است!

از زمانی که به صورت ذره خاکی در گوشه ای افتاده بودیم، و از آن لحظه ای که به صورت جنین در شکم مادر قرار داشتیم، او با ما بود، و در تمام عمر، و در عالم برزخ نیز همه جا، با ما است، آیا با این حال ممکن است از ما بی خبر باشد؟!

راستی، این احساس که او همه جا با ما است، از یکسو، به انسان عظمت و شکوه می بخشد، و از سوی دیگر، اطمینان و اعتماد به نفس می دهد، و شجاعت و شهامت می آفریند، و از سوی سوم، احساس مسئولیت شدید می بخشد، چرا که او همه جا حاضر، و ناظر، و مراقب است، و این بزرگترین درس تربیت است، آری، این اعتقاد، ریشه اصلی تقوا و پاکی و درستکاری انسان است، و هم رمز عظمت و بزرگی او.

این یک واقعیت است که او همیشه و همه جا با ما است، نه یک کنایه و مجاز، حقیقتی که از یکسو، دلپذیر، دل انگیز، و روحپرور است، و از سوی دیگر، رعب انگیز، و مسئولیت آفرین!

لذا، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: **إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ إِيمَانِ الْمَرْءِ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَعَهُ حَيْثُ كَانَ: «برترین مرحله ایمان**

انسان این است که بداند هر جا باشد خدا با او است». (۱)
 در حدیث دیگری می خوانیم که موسی (علیه السلام) عرض کرد: «أَيْنَ أَجِدُكَ يَا رَبُّ؟» «کجا تو را بیابم ای پروردگار؟!»
 قال: يَا مُوسَى إِذَا قَصَدْتَ إِلَيَّ فَقَدْ وَصَلْتَ إِلَيَّ! «خطاب آمد: ای موسی! هر زمان اراده من کنی، به من رسیده ای!». (۲)

اصولاً این «معیت» (همراه بودن خدا با بندگان) به قدری ظریف و دقیق است که هر انسان متفکر و مؤمنی به مقدار اندیشه و ایمانش، آن را درک می کند و از عمق آن با خبر می گردد.

بعد از مسأله حاکمیت و تدبیر، سخن به مسأله مالکیت او در کل جهان هستی می رسد، می فرماید: «مالکیت آسمانها و زمین از آن او است» (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).
 و سرانجام، به مسأله مرجعیت او اشاره کرده، می افزاید: «و همه کارها به او بازگشت می کند» (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

آری، وقتی او خالق، مالک، حاکم و مدبّر ما است، و همه جا با ما می باشد، مسلماً بازگشت همه ما، و همه کارها نیز به سوی او است.

ما رهروان منزل عشق او هستیم، که با کوله باری از امید و نیروها از سرمنزل عدم به راه افتاده ایم، و تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم، ما از او هستیم و به سوی او باز می گردیم، چرا که مبدأ و منتهی او است.

قابل توجه این که، در سه آیه قبل نیز، عین این توصیف آمده بود: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، این تکرار، ممکن است به آن خاطر باشد که در آنجا، تنها

۱ - «در المثنوی»، جلد ۶، صفحه ۱۷۱.

۲ - «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۳۵۱.

از مسأله حیات و مرگ موجودات زنده سخن در میان بود، و اینجا دامنه بحث گسترده تر شده، و سخن از بازگشت همه امور به سوی او است. و نیز در آنجا مقدمه ای بود برای بیان قدرت خداوند بر همه چیز، و در اینجا مقدمه ای برای بازگشت همه چیز به سوی او، که این هر دو، لازمه مالکیت خداوند، نسبت به آسمانها و زمین است.

تعبیر به «الأمر» به صیغه جمع، نشان می دهد که نه تنها انسانها، که همه موجودات، به سوی او در حرکتند، حرکتی دائم، و توقف ناپذیر! بنابراین، مفهوم آیه، منحصر به بازگشت انسانها در آخرت به او نیست، هر چند موضوع معاد، یکی از مصادیق روشن آن محسوب می شود.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، به دو وصف دیگر نیز اشاره کرده می فرماید: «او شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند» (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ). (۱) آری، تدریجاً از یکی می کاهد و به دیگری می افزاید، و طول شب و روز را در سال تغییر می دهد، همان تغییری که همراه با فصول چهارگانه سال است، با تمام برکاتی که برای انسانها در این فصول، نهفته است.

این آیه، تفسیر دیگری نیز دارد، و آن این که: به هنگام طلوع و غروب آفتاب هرگز تغییر نظام نور و ظلمت دفعتاً رخ نمی دهد، تا برای انسانها و موجودات زنده دیگر، موجب انواع مشکلات گردد، بلکه این امر، به صورت تدریجی رخ می دهد، و موجودات را آرام، آرام، از روشنائی روز، به تاریکی شب و از تاریکی

۱ - «یولج» از ماده «ایلاج» و آن هم از ماده «ولوج» گرفته شده است، «ولوج» به معنی داخل شدن و نفوذ کردن و «ایلاج» به معنی داخل کردن و نفوذ دادن است.

شب، به روشنائی روز، منتقل می‌سازد، و فرا رسیدن شب و روز را از مدتی قبل اعلام می‌دارد، تا همگان خود را آماده کنند.

جمع میان دو تفسیر در مفهوم آیه نیز کاملاً ممکن است.

و در پایان می‌افزاید: «و او به آنچه بر دلها حاکم است آگاه است» (وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ). همان گونه که اشعه حیاتبخش آفتاب، و روشنائی روز، در اعماق تاریکی شب نفوذ می‌کند، و همه جا را روشن می‌سازد، علم پروردگار نیز در تمام زوایای قلب و جان انسان نفوذ می‌کند، و همه اسرار آن را روشن می‌سازد.

قابل توجه این که: در آیات قبل، سخن از آگاهی خداوند نسبت به اعمال ما بود (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) و در اینجا سخن از آگاهی او نسبت به نیت و عقائد و افکار ما است (وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

کلمه «ذات» چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم، در لغت عرب به معنی «عین» و «حقیقت» نیامده است، و این اصطلاحی است از سوی فلاسفه، بلکه «ذات» در لغت به معنی «صاحب چیزی» است، بنابراین «ذاتِ الصُّدُور» اشاره به نیت و اعتقاداتی است که قلوب انسانها را در اختیار خود گرفته است، و بر آن حاکم است (دقت کنید).

و چه زیبا است! که انسان تمام این صفات الهی را از اعماق جان باور کند، و حضور او را در اعمال و در نیت و عقائد خود، احساس نماید، آیا با این احساس، امکان دارد از جاده اطاعت و بندگی خارج شده، در طریق عصیان و زشتی گام بگذارد؟! *

نکته:

آیات اسم اعظم خدا

می دانیم فلاسفه و متکلمان، صفات خدا را به دو دسته تقسیم کرده اند: «صفات ذات» که بیان اوصاف جمال و جلال او است و «صفات فعل» که بیانگر افعالی است که از ذات مبارکش صادر می شود.

در آیات ششگانه ای، که در آغاز این سوره آمده، و باید طبق حدیث آنها را آیات «ژرف اندیشان» (متعمقین) نام نهاد، بیست وصف، از اوصاف ذات و افعال آمده، از علم، و قدرت، و حکمت، و ازلیت، و ابدیت خداوند گرفته، تا خلقت، و تدبیر، و مالکیت، و حاکمیت، و احاطه او نسبت به همه موجودات، و حضورش در همه جا، آن هم با عباراتی که به آنها عمق بیشتری می بخشد.

توجه و ایمان به این صفات، و تلاش در روشن ساختن شعله ای هر چند کوچک از آنها در وجود خود، ما را در سیر تکاملی و مسیر الی الله، بهترین یار و مددکار است.

در حدیثی از «براء بن عازب» آمده است که می گوید: به علی (علیه السلام) عرض کردم: یا امیر المؤمنین! أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، إِلَّا خَصَصْتَنِي بِأَعْظَمِ مَا خَصَّكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)، وَ اخْتَصَّهُ بِهِ جِبْرَائِيلُ، وَ أَرْسَلَهُ بِهِ الرَّحْمَنُ، فَقَالَ إِذَا أُرِدْتَ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ، فَاقْرَأْ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى آخِرِ سِتِّ آيَاتِ مِنْهَا عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، وَ آخِرِ سُورَةِ الْحَشْرِ يَعْنِي أَرْبَعَ آيَاتٍ، ثُمَّ ارْفَعْ يَدَيْكَ فَقُلْ يَا مَنْ هُوَ هَكَذَا، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا مِمَّا تُرِيدُ، فَوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَتَنْقَلِبَنَّ بِحَاجَتِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ: «ای امیر مؤمنان! تو را به خدا و رسولش می خوانم که برترین چیزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) ویژه تو کرد، و جبرئیل مخصوص او ساخت، و

خداوند جبرئیل را به آن فرستاد، در اختیار من قرار دهی! فرمود: هنگامی که می خواهی خدا را به نام اعظمش بخوانی از آغاز سوره حدید تا شش آیه، تا را عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بخوان، و سپس چهار آیه آخر سوره حشر را، بعد دو دست را بلند کن و بگو: ای خداوندی که چنین هستی تو را به حق این اسماء می خوانم که بر محمد (صلی الله علیه و آله) درود فرستی و فلان حاجت مرا برآوری - سپس آنچه را می خواهی بگو - سوگند به خداوندی که معبودی جز او نیست به حاجتت خواهی رسید ان شاء الله». (۱)

در عظمت این آیات و اهمیت محتوای آن، همین حدیث کافی است، ولی نباید فراموش کرد که اسم اعظم الهی تنها الفاظ نیست، تخلق به آنها نیز لازم است.

- ۷ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ
آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ
- ۸ وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ
أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
- ۹ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ
- ۱۰ وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ
أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِهِ وَقَاتَلُوا وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ
الْحُسْنَى وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
- ۱۱ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ

ترجمه:

- ۷ - به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید؛ (زیرا) کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند، اجر بزرگی دارند!
- ۸ - چرا به خدا ایمان نیاورید در حالی که رسول (او) شما را می خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید، و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق فطرت و خرد) اگر آماده ایمان آوردنید؟!

- ۹ - او کسی است که آیات روشنی بر بنده اش [=محمد] نازل می کند تا شما را از تاریکیها به سوی نور برد؛ و خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است.
- ۱۰ - چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست؟! کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلند مقام تر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو وعده نیک داده؛ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.
- ۱۱ - کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پر ارزشی است!

تفسیر:

ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ نجات و خوشبختی بعد از بیان قسمتی از دلائل عظمت خداوند در عالم هستی، و اوصاف جمال و جلال او، اوصافی که انگیزه حرکت به سوی الله است، در این آیات از آنها نتیجه گیری کرده، همگان را دعوت به ایمان و عمل می نماید.

نخست می فرماید: «به خداوند و رسولش ایمان بیاورید» (أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ). این دعوت، یک دعوت عام است که شامل همه انسانها می شود، مؤمنان را به ایمانی کاملتر و راسختر، و غیر مؤمنان را به اصل ایمان، دعوت می کند، دعوتی که توأم با دلیل است و دلائلش در آیات توحیدی قبل گذشت.

پس از آن به یکی از آثار مهم ایمان، که «انفاق فی سبیل الله» است دعوت کرده می گوید: «از آنچه خداوند شما را در آن جانشین دیگران ساخته انفاق

کنید» (وَ اتَّقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ).

دعوت به ایثار، فداکاری و گذشت، از مواهبی که انسان در اختیار دارد، منتها این دعوت را مقرون به این نکته می کند که، فراموش نکنید: «در حقیقت مالک اصلی خدا است»، و این اموال و سرمایه ها چند روزی به عنوان امانت نزد شما سپرده شده، همان گونه که قبلاً در اختیار اقوام پیشین بود.

و به راستی نیز چنین است؛ زیرا در آیات گذشته خواندیم که مالک حقیقی کل جهان خداوند است، ایمان به این واقعیت بیانگر همین است که ما امانت دار او هستیم، چگونه ممکن است امانت دار فرمان صاحب امانت را نادیده بگیرد؟!

ایمان به این حقیقت، به انسان روح سخاوت و ایثار می بخشد، و دست و دل او را در انفاق باز می کند.

تعبیر به «مُسْتَحْلِفِينَ» (جانشینان) ممکن است اشاره به نمایندگی انسان از سوی خداوند در زمین و مواهب آن باشد، و یا جانشینی از اقوام پیشین، و یا هر دو.

و تعبیر به «مِمَّا» (از چیزهایی که...) تعبیر عامی است که نه تنها اموال، بلکه تمام سرمایه ها و مواهب الهی را شامل می شود، و همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم انفاق، مفهوم وسیعی دارد که منحصر به مال نیست، بلکه علم و هدایت و آبروی اجتماعی، سرمایه های معنوی و مادی دیگر را نیز شامل می شود.

و برای تشویق بیشتر می افزاید: «آنهایی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند، اجر بزرگی دارند» (فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ اتَّقُوا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيرٌ).

توصیف اجر به بزرگی، اشاره ای به عظمت الطاف و مواهب الهی، و ابدیت و خلوص و دوام آن است، نه تنها در آخرت که در دنیا نیز قسمتی از این اجر کبیر عائد آنها می شود.

* * *

بعد از امر به «ایمان» و «انفاق» درباره هر یک از این دو به بیانی می پردازد که به منزله استدلال و برهان است.

نخست، به صورت یک استفهام توییحی علت عدم پذیرش دعوت پیامبر(صلی الله علیه و آله) را در مورد ایمان به خدا، جویا شده، می فرماید: «چه چیز سبب می شود که ایمان به خدا نیاورید در حالی که رسول او شما را دعوت برای ایمان به پروردگارتان می کند؟ و در حالی که از شما پیمان گرفته است اگر آماده ایمان هستید» (وَ مَا لَكُمْ لَاتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

یعنی، اگر به راستی شما آمادگی برای پذیرش حق دارید، دلالتش روشن است، هم از طریق فطرت و عقل، و هم از طریق دلیل نقل.

از یکسو، پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) با دلایل روشن و آیات و معجزات باهرات به سراغ شما آمده، و از سوی دیگر، خداوند با نشان دادن آثارش در جهان آفرینش و در درون وجودتان یک نوع پیمان تکوینی از شما گرفته که به او ایمان بیاورید، اما شما نه اعتنائی به فطرت و عقل خود دارید، و نه توجهی به مسأله وحی، معلوم می شود اصلاً شما حاضر به ایمان نیستید، و جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بر فکر شما چیره شده است! از آنچه گفتیم، روشن شد: منظور از جمله «إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» این است که «اگر شما حاضر به ایمان آوردن به چیزی و پذیرش دلیلی باشید اینجا جای آن است» چرا که دلالتش از هر نظر، آشکار است.

نکته اینجا است که آنها شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله) را می دیدند، و دعوت او را بدون هیچ واسطه می شنیدند، و معجزاتش را با چشم مشاهده می کردند، دیگر چه

عذری می توانست مانع گردد؟

لذا در حدیثی می خوانیم: روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به اصحابش فرمود: أَيْ الْمُؤْمِنِينَ أَعْجَبُ إِيَّاكُمْ إِيْمَانًا؟ قَالُوا: الْمَلَائِكَةُ! قَالَ: وَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ؟ قَالُوا: قَالِ الْأَنْبِيَاءُ! قَالَ: فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَالْوَحْيُ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ؟ قَالُوا: فَتَحْنُ! قَالَ: وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ! وَلَكِنْ أَعْجَبُ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا قَوْمٌ يَجِيئُونَ بَعْدَكُمْ يَجِدُونَ صُحُفًا يُؤْمِنُونَ بِمَا فِيهَا: «کدام یک از مؤمنان ایمانشان جالبتر است؟ گفتند: فرشتگان، فرمود: چه جای تعجب که آنها ایمان بیاورند؟ آنها در جوار قرب خداوندند گفتند: پس انبیاء، فرمود: با این که وحی بر آنها نازل می شود، چگونه ایمان بیاورند؟ گفتند: پس خود ما! فرمود: چه جای تعجب، که شما ایمان بیاورید در حالی که من در میان شما هستم؟ (اینجا بود که همه ساکت ماندند و پیامبر فرمود: ولی از همه اعجاب انگیزتر، قومی هستند که بعد از شما می آیند و تنها اوراقی را در برابر خود می بینند و به آنچه در آن است ایمان می آورند» (۱).

و این یک واقعیت است، افرادی که سالیان دراز بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) قدم به عرصه هستی می گذارند و فقط آثار رسول الله (صلی الله علیه وآله) را در کتب می بینند و به حقانیت دعوتش پی می برند و می پذیرند امتیاز عظیمی بر دیگران دارند. تعبیر به «میثاق» (پیمان مؤکد) می تواند اشاره به فطرت توحیدی باشد، و یا دلائل عقلی که با مشاهده نظام آفرینش بر انسان ظاهر می گردد، و تعبیر «بِرَبِّكُمْ» (پروردگارتان) که اشاره ای به تدبیر الهی در عالم خلقت است، شاهد بر این معنا است.

بعضی «میثاق» را در اینجا اشاره به پیمان «عالم ذر» دانسته اند، ولی این

۱ - «صحیح بخاری»، طبق نقل تفسیر «مراغی» و تفسیر «فی ظلال القرآن» ذیل آیات مورد بحث.

معنی، بعید به نظر می‌رسد، جز به همان تفسیری که ما برای عالم ذر قبلاً ذکر کرده ایم. (۱)

آیه بعد، برای تأکید و توضیح بیشتر پیرامون همین معنی می‌افزاید: «او کسی است که آیات روشن، بر بنده خود نازل کرده است، تا شما را از ظلمتهای شرک و جهل و نادانی، به ایمان و توحید و علم، رهنمون گردد، و خداوند نسبت به شما رئوف و مهربان است» (هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرؤُفٌ رَّحِيمٌ).

جمعی «آیات بیّنات» را در اینجا به همه «معجزات» تفسیر کرده‌اند، و گروهی به «قرآن»، ولی مفهوم آیه گسترده است و همه اینها را شامل می‌شود، هر چند تعبیر به «نازل کردن» مناسب قرآن است، همان قرآنی که پرده‌های ظلمت کفر و ضلالت و نادانی را می‌برد، و آفتاب ایمان و آگاهی را در درون جان انسان، طالع می‌کند.

تعبیر به «رؤُفٌ رَّحِيمٌ» اشاره لطیفی به این حقیقت است که این دعوت مؤکد و پرشور الهی، به سوی ایمان و انفاق، مظهري از مظاهر رحمت الهیه است که به سراغ همه شما آمده، و تمام برکاتش در این جهان و جهان دیگر عائد خودتان می‌شود.

در این که: آیا میان «رئوف» و «رحیم» تفاوتی هست یا نه؟ و این تفاوت چگونه است؟ در میان مفسران گفتگو است، و مناسب تر از همه، این است که «رئوف» اشاره به محبت و لطف خاصش نسبت به مطیعان است، در حالی که «رحیم» اشاره به رحمت او در مورد عاصیان.

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۷، ذیل آیه ۱۷۲ سوره «اعراف»، صفحه ۴ مراجعه کنید.

بعضی، نیز گفته اند «رأفت» در مورد «رحمت» قبل از ظهور آن گفته می شود، اما «رحمت» تعبیری است که بعد از ظهور بر آن اطلاق می گردد.

* * *

سپس، به استدلالی بر مسأله انفاق پرداخته، می فرماید: «چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین از آن او است؟» (وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ).

یعنی، سرانجام همه شما چشم از جهان و مواهبش می پوشید، و همه را می گذارید و می روید، پس، اکنون که در اختیار شما است چرا بهره خود را نمی گیرید؟! «میراث» در اصل - چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی مالی است بدون قرارداد و مانند آن به انسان منتقل می شود، و آنچه از میت به بازماندگان منتقل می شود یکی از مصداقهای آن است که بر اثر کثرت استعمال، هنگام ذکر این کلمه، همین معنی تداعی می شود.

تعبیر «لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» از این نظر است که نه تنها اموال و ثروت‌های روی زمین، بلکه، آنچه در تمام آسمان و زمین وجود دارد، به ذات پاک او بر می گردد، همه خلائق می میرند و خداوند وارث همه آنها است.

و از آنجا که: انفاق در شرائط و احوال مختلف، ارزشهای متفاوتی دارد در جمله بعد می افزاید: «آنهایی که قبل از پیروزی انفاق کردند و پیکار نمودند با کسانی که بعد از فتح این کار را انجام دادند مساوی نیستند» (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتِلَ). (۱)

۱ - این آیه محذوفی دارد که از مذکور استفاده می شود، و در تقدیر چنین است: «لَا يَسْتَوِي مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتِلَ وَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا بَعْدَ الْفَتْحِ وَ قَاتِلُوا».

در این که منظور از این «فتح» کدام فتح است؟ میان مفسران گفتگو است، بعضی، آن را اشاره به «فتح مکه» در سال هشتم هجرت می دانند، و بعضی، آن را اشاره به «فتح حدیبیه» در سال ششم.

البته، نظر به این که کلمه «فتح» در سوره «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» به «فتح حدیبیه» تفسیر شده مناسب این است که در اینجا نیز «فتح حدیبیه» باشد، ولی تعبیر به «قَاتِلَ» (پیکار کند) مناسب با «فتح مکه» است؛ زیرا در حدیبیه پیکاری رخ نداد، اما در فتح مکه پیکاری سریع و کوتاه که با مقاومت چندانی روبرو نشد، صورت گرفت.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «الفتح» در این آیه جنس فتح و هر گونه پیروزی مسلمین در جنگهای اسلامی باشد، یعنی: آنها که در مواقع بحرانی از بذل مال و جان ابا نداشتند از آنها که بعد از فرونشستن طوفانها به یاری اسلام شتافتند برترند.

لذا، برای تأکید بیشتر می افزاید: «این گروه، مقامشان برتر و بالاتر از کسانی است که بعد از فتح انفاق کردند و جهاد نمودند» (أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا).

عجب این که: جمعی از مفسران، که آیه را ناظر به «فتح مکه» یا «حدیبیه» می دانند، مصداق انفاق کننده را در این آیه «ابوبکر» دانسته اند، در حالی که بدون شک، از زمان هجرت تا آن زمان که ۶ تا ۸ سال طول کشید، و غزوات زیادی رخ داد، هزاران نفر در راه اسلام انفاق کردند و پیکار نمودند، چرا که در «فتح مکه» طبق تواریخ ده هزار نفر شرکت کردند، و مسلماً از این گروه عده زیادی به برنامه های جنگی کمک مالی نمودند، و انفاق فی سبیل الله کردند، و مسلم است که تعبیر به «قبل» به معنی انفاق در آستانه این فتح است نه در آغاز اسلام و بیست

و یک سال قبل!

این نکته نیز، لازم به یادآوری است که، بعضی از مفسران اصرار دارند: که انفاق برتر از جهاد است، تا با پیش داوریه‌های آنها هماهنگ شود و شاید ذکر انفاق را در آیه فوق قبل از جهاد، گواه بر این مطلب بدانند، در حالی که روشن است مقدم داشتن انفاق مالی، به خاطر این است که وسائل و مقدمات و ابزار جنگ به وسیله آن فراهم می‌گردد، و گرنه، بدون شک بذل جان و آمادگی برای شهادت، از انفاق مالی برتر و بالاتر است.

به هر حال، از آنجا که هر دو گروه با تفاوت درجه مشمول عنایات حقند در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند به هر دو گروه وعده نیک داده است» (وَ كَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى).

این یک قدردانی برای عموم کسانی است که در این مسیر گام برداشتند و «حسنی» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه ثواب و پاداش نیک دنیا و آخرت را در برمی‌گیرد.

و از آنجا که ارزش عمل به خلوص آن است، در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

هم از کمیت و کیفیت اعمال شما با خبر است، و هم از نیت و میزان خلوص شما!

و در آخرین آیه مورد بحث، باز هم برای تشویق در مورد «انفاق فی سبیل الله» از تعبیر جالب دیگری استفاده کرده، می‌گوید: «کیست که به خدا قرض نیکوئی دهد، و از اموالی که به او بخشیده است انفاق نماید، تا آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش فراوان و پر

ارزشی است» (مَنْ ذَا الَّذِي

يُقْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ.

راستی، تعبیر عجیبی است خدائی که بخشنده تمام نعمتها است، و همه ذرات وجود ما لحظه، به لحظه از دریای بی پایان فیض او، بهره می گیرد، و مملوک او است، ما را صاحبان اموال شمرده، و در مقام گرفتن وام از ما برآمده، و بر خلاف وامهای معمولی که عین همان مقدار را باز پس می دهند، او چندین برابر، گاه صدها و گاه هزار برابر، بر آن اضافه می کند، و علاوه بر اینها وعده «اجر کریم» که پاداشی است عظیم که جز خدا نمی داند، نیز می دهد.

نکته ها:

۱ - انگیزه های انفاق

قابل توجه این که: در آیات گذشته برای تشویق به انفاق - اعم از کمک به موضوع جهاد، یا انفاقهای دیگر به نیازمندان - تعبیرات مختلفی دیده می شود که هر یک می تواند عاملی برای حرکت به سوی این هدف باشد.

در آیه هفتم، اشاره به مسأله استخلاف و جانشینی مردم از یکدیگر، یا از خداوند در این ثروتها است که مالکیت حقیقی را مخصوص خدا می شمرد، و همه را نماینده او در این اموال، این بینش می تواند دست و دل انسان را در انفاق باز کند و عاملی برای حرکت در این زمینه باشد.

در آیه دهم، تعبیر دیگری آمده که از ناپایداری اموال و سرمایه ها و بازماندن آن بعد از همه انسانها حکایت می کند، و آن تعبیر به «میراث» است می گوید، میراث آسمانها و زمین از آن خدا است.

و در آیه یازدهم، تعبیر از همه حساستر است: خدا را وام گیرنده، و انسانها را وام دهنده می شمرد، وامی که مسأله تحریم ربا، در آن راه ندارد و چندین برابر

تا هزاران برابر در مقابل آن پرداخته می شود، اضافه بر پاداش عظیمی که در هیچ اندیشه ای نمی گنجد!

اینها، همه، برای این است که بینشهای انحرافی و انگیزه های حرص و آز و حسد و خودخواهی و طول امل را که مانع از انفاق است از میان ببرد، و جامعه ای بر اساس پیوندهای عاطفی و روح اجتماعی و تعاون عمیق بسازد.

۲ - شرایط انفاق در راه خدا

تعبیر به «قرضاً حسناً» در آیه فوق، اشاره ای به این حقیقت است که وام دادن، خود انواع و اقسامی دارد که، بعضی را «وام نیکو» و بعضی را «وام کم ارزش» و یا حتی «بی ارزش» می توان شمرد.

قرآن مجید «شرائط وام نیکو» را در برابر خداوند، یا به تعبیر دیگر «انفاق ارزشمند» را در آیات مختلف بیان کرده است، و بعضی از مفسران از جمع آوری آن، ده شرط استفاده کرده اند.

۱ - از بهترین قسمت مال انتخاب شود، نه از اموال کم ارزش: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ: «ای کسانی که ایمان آورده اید از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید، یا از زمین برای شما خارج ساخته ایم، انفاق کنید، و به سراغ قسمت های ناپاک برای انفاق نروید در حالی که خودتان حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از

روی اغماض، و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.» (۱)

۲ - از اموالی که مورد نیاز انسان است باشد، چنان که می فرماید: وَيُؤْتِرُونَ

- علیٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ: «آنها دیگران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند شخصاً شدیداً نیازمند باشند». (۱)
- ۳ - به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمندند و اولویتها را در نظر گیرد: لِّلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: «انفاق شما (مخصوصاً) برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا در محاصره قرار گرفته اند». (۲)
- ۴ - انفاق اگر مکتوم باشد بهتر است: وَإِنْ تُخْفُوهَا وَ تُوْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ: «هر گاه آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است». (۳)
- ۵ - هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى: «ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود را با منت و آزار باطل نکنید». (۴)
- ۶ - انفاق باید توأم با اخلاص و خلوص نیت باشد: يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ: «کسانی که اموالشان را برای جلب خشنودی خداوند انفاق می‌کنند». (۵)
- ۷ - آنچه را انفاق می‌کند کوچک و کم اهمیت بشمرد، هر چند ظاهراً بزرگ باشد: وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ: «به هنگام انفاق منت مگذار و آن را بزرگ مشمر». (۶) - (۷)
- ۸ - از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه او است: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید مگر این که

۱ - حشر، آیه ۹.

۲ - بقره، آیه ۲۷۳.

۳ - بقره، آیه ۲۷۱.

۴ - بقره، آیه ۲۶۴.

۵ - بقره، آیه ۲۶۵.

۶ - مدثر، آیه ۶.

۷ - این آیه تفسیرهای متعددی دارد که یکی از آنها همان است که در بالا گفته شد، شرح بیشتر را به خواست خدا در تفسیر سوره «مدثر» مطالعه خواهید کرد.

از آنچه دوست دارید انفاق کنید» (۱).

۹ - هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکند، بلکه خود را واسطه ای میان خالق و خلق بداند: وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ: «انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است» (۲).

۱۰ - و قبل از هر چیز باید انفاق از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آن را می پذیرد: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: «خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می کند» (۳).
و در حدیث آمده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَدَقَةً مِنْ غُلُولٍ: «خداوند هیچگاه انفاقی را که از طریق خیانت است نمی پذیرد» (۴).

آنچه گفته شد، در واقع قسمت مهمی از اوصاف و شرائط لازم است، ولی منحصر به اینها نیست، و با دقت و تأمل در آیات و روایات اسلامی، به شرایط دیگری نیز می توان دست یافت.

ضمناً آنچه گفته شد، بعضی از شرائط «واجب» محسوب می شود (مانند عدم منت، آزار و تظاهر) و بعضی از شرائط «کمال» است (مانند ایثار به نفس در موقع حاجت خویشتن) که عدم وجود آن ارزش انفاق را از میان نمی برد، هر چند در سطح اعلا قرار ندارد.
و نیز آنچه گفته شد، گر چه در مورد انفاق (وام به خداوند) بود، ولی بسیاری از آنها در مورد وامهای معمولی نیز، صادق است، و به اصطلاح از شرائط لازم، یا شرط کمال «قرض الحسنه» می باشد.

۱ - آل عمران، آیه ۹۲.

۲ - حدید، آیه ۷.

۳ - مائده، آیه ۲۷.

۴ - این اوصاف دهگانه را مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» و «آلوسی» در «روح المعانی» آورده، و ما با مختصر تغییر و تکمیل در بالا ذکر کردیم.

درباره اهمیت «انفاق در راه خدا» شرح مبسوطی ذیل آیه ۲۶۱ تا ۲۶۷ سوره «بقره» آورده ایم (جلد ۲ تفسیر نمونه صفحه ۲۳۲ تا ۲۵۷).

۳ - پیشگامان در ایمان و جهاد و انفاق

بدون شک، کسانی که در ایمان و اعمال خیر بر دیگران مقدم می شوند، هم شجاعت و آگاهی بیشتری دارند، و هم ایثار و فداکاری فزونتر، و به همین دلیل در پیشگاه خدا یکسان نیستند، و لذا در آیات فوق، روی همین مسأله تکیه شده بود که کسانی که قبل از فتح (فتح مکه یا حدیبیه، و یا مطلق فتوحات اسلامی) انفاق کردند و جهاد نمودند، در پیشگاه خدا با دیگران یکسان نیستند.

در حدیثی از «ابو سعید خدری» نقل شده که می گوید: در سال «حدیبیه» (سال ششم هجرت) ما با رسول خدا بودیم، هنگامی که به «عسفان» (مکانی نزدیک مکه) رسیدیم فرمود: ممکن است در آینده قومی بیایند که اعمال شما را در مقایسه با اعمال خود کوچک بشمرند!

گفتیم: آنها کیانند ای رسول خدا! آیا منظور قریش است؟

فرمود: نه! آنها اهل «یمن» هستند که دلهایی رقیقتر و نرمتر از شما دارند (و اعمالی فزونتر).

گفتیم: آیا آنها از ما بهترند، ای رسول خدا!؟

فرمود: اگر برای یکی از آنها کوهی از طلا باشد و در راه خدا انفاق کند، به اندازه یک مد (۱) یا نصف آن که شما انفاق می کنید پاداش ندارد، بدانید این تفاوتی است میان ما مسلمانان و سایر مردم و شاهد آن، این سخن خدا است:

۱ - ظاهراً منظور یک مد طعام است (کمتر از یک کیلو).

«لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ...» (۱).

این نکته نیز، قابل توجه است که: منظور از قرض دادن به پروردگار، هر گونه انفاق در راه او است که یکی از مصادیق مهم آن کمک کردن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امام مسلمین می باشد، تا در مصارف لازم برای اداره حکومت اسلامی به کار گیرد.

لذا در روایتی در «کافی» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْئَلْ خَلْقَهُ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضاً مِنْ حَاجَةٍ بِهِ إِلَى ذَلِكَ، وَ مَا كَانَ لِلَّهِ مِنْ حَقٍّ فَإِنَّمَا هُوَ لَوْلِيَّهِ: «خداوند از بندگانش وامی مطالبه نکرده است به خاطر احتیاج خویش، آنچه از حقوق برای

خدا است، برای ولیّ و نماینده او است» (۲).

و در حدیث دیگری از امام کاظم (علیه السلام) ذیل آیه مورد بحث (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ...) آمده است: نَزَلَتْ فِي صِلَةِ الْإِمَامِ: «این آیه در مورد هدیه و کمک به امام نازل شده است» (۳).

* * *

۱ - «در المثنوی»، جلد ۶، صفحه ۱۷۲.

۲ - تفسیر «صافی»، صفحه ۵۲۲.

۳ - همان مدرک.

- ۱۲ یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ
بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
- ۱۳ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ
نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ
بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ
- ۱۴ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ
تَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ
بِاللَّهِ الْعُرُورُ
- ۱۵ فَأَلْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ
مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

ترجمه:

۱۲ - (این در) همان روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگرى که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند): بشارت باد بر شما امروز به باغهایی از بهشت که نهرا زیر درختان آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند، و این همان رستگاری بزرگ است.

۱۳ - روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم!» به آنها گفته می شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور

کنید!» در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب.

۱۴ - آنها را صدا می زنند: «مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: «آری، ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد!

۱۵ - پس امروز نه از شما هدیه ای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است!»

تفسیر:

بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم!

از آنجا که در آخرین آیه، از آیات گذشته، خداوند انفاق کنندگان را به اجر کریم نوید داد، در آیات مورد بحث مشخص می کند که این اجر کریم، ارزشمند و با عظمت در چه روزی است؟

می فرماید: «این در همان روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان در پیش رو و در سمت راستشان، به سرعت حرکت می کند» (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ).

گرچه مخاطب در اینجا پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، ولی مسلماً دیگران هم این صحنه را می بینند، ولی چون شناسائی مؤمنان برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) لازم است تا آنها را مورد تفقد بیشتری قرار دهد، با این نشانه آنها را به خوبی می شناسد.

گرچه مفسران در مورد این «نور»، احتمالات متعددی داده اند ولی روشن است: منظور از آن تجسم نور ایمان است، چون تعبیر به «نورُهُمْ» (نور مردان و

زنان با ایمان) شده است، و جای تعجب نیست، چرا که در آن روز عقائد و اعمال انسانها تجسم می یابد، «ایمان» که همان نور هدایت است، به صورت روشنائی و نور ظاهری مجسم می گردد، و «کفر» که تاریکی مطلق است، به صورت ظلمت ظاهری مجسم می گردد.

و لذا در آیه ۸ سوره «تحریم» می خوانیم: *يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ*: «در آن روز که خداوند، پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند، نورشان پیش روی آنها حرکت می کند».

در آیات دیگر قرآن نیز، آمده است: خداوند «مؤمنان را از ظلمت به سوی نور هدایت می کند». تعبیر به «یسعی» (از ماده «سعی» به معنی حرکت سریع)، دلیل بر این است که خود مؤمنان نیز با سرعت راه محشر را به سوی بهشت و کانون سعادت جاویدان می پیمایند، چرا که حرکت سریع نور آنها، جدا از حرکت سریع خودشان نیست.

قابل توجه این که، تنها سخن از دو نور در میان آمده (نوری که پیشاپیش روی مؤمنان در حرکت است و نوری که از طرف راست) این تعبیر، ممکن است اشاره به دو گروه مختلف از مؤمنان باشد، «گروه مقربان» که صورتی نورانی دارند و نورشان پیشاپیش آنها حرکت می کند، و «اصحاب الیمین»، که نور آنها در سمت راستشان است، چرا که نامه اعمالشان به دست راست آنها داده می شود، و نور از آن برمی خیزد، این احتمال، نیز وجود دارد که هر دو اشاره به یک گروه است و نور یمین کنایه از نوری است که از اعمال نیک آنها برمی خیزد، و تمام اطراف آنها را روشن می سازد.

به هر حال، این نور، راهنمای آنها به سوی بهشت برین است، و در پرتو آن راه بهشت را به سرعت می پیمایند.

از سوی دیگر، بدون شک، این نور الهی چون از ایمان و عمل صالح برمی خیزد با تفاوت مراتب ایمان و عمل صالح مردم، متفاوت است، آنها که ایمانی قوی تر دارند نورشان فاصله زیادی را روشن می سازد، و آنها که مرتبه ضعیف تری دارند از نور کمتری برخوردارند، تا آنجا که نور بعضی تنها نوک انگشتان پای آنها را روشن می سازد!، چنان که در تفسیر «علی بن ابراهیم» ذیل آیه مورد بحث اشاره شده است: *يُقَسَّمُ النُّورُ بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِمْ*: «در روز قیامت نور در میان مردم به اندازه ایمانشان تقسیم می شود». (۱)

اینجاست که به احترام آنها این ندا از فرشتگان برمی خیزد: «بشارت باد بر شما امروز، به باغهایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است» (*بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ*).

«جاودانه در آن خواهید ماند، و این پیروزی و رستگاری بزرگی است» (*خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*).

اما منافقان که در تاریکی وحشتناک کفر، نفاق و گناه قرار گرفته اند در این هنگام، فریادشان بلند می شود و ملتمسانه از مؤمنان تقاضای نور می کنند، اما چیزی جز جواب منفی نمی شنوند، چنان که در آیه بعد می گوید: «روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: نظری بر ما بیفکنید تا از نور شما شعله ای بگیریم» (*يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ*

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۴۱، حدیث ۶۰.

مِنْ نُورِكُمْ» (۱).

«اقتباس» در اصل از ماده «قبس» به معنی گرفتن شعله‌ای از آتش است، سپس به نمونه‌گیریهای دیگر، نیز اطلاق شده.

منظور از جمله «انظُرُونَا» این است که: به ما نگاه کنید تا از نور صورت شما بهره‌گیریم، و راه خود را پیدا کنیم، یا این که: نظر لطف و محبتی به ما بیفکنید و سهمی از نور خود را به ما دهید، این احتمال نیز، وجود دارد که منظور از «انظُرُونَا» انتظار کشیدن باشد، یعنی کمی مهلت دهید تا ما هم به شما برسیم و در پرتو نورتان، راه را پیدا کنیم.

اما به هر حال، «پاسخی که به آنها گفته می‌شود: این است که به پشت سر خود برگردید و کسب نور کنید!» (قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا).

اینجا جای تحصیل نور نیست، می‌بایست آن را از دنیائی که پشت سر گذاشتید، از طریق ایمان و عمل صالح، به دست می‌آوردید، اما دیگر گذشته و دیر شده است!
«در این هنگام، ناگهان دیواری در میان این دو گروه زده می‌شود که دری دارد» (فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ

بِسُورَةٍ بَابٌ).

ولی، دو طرف این دیوار عظیم، یا این در، کاملاً با هم متفاوت است «درونش رحمت است و بیرونش عذاب» (بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ).

«سور»، در لغت به معنی دیواری است که در گذشته برای حفاظت به دور

۱ - «انظُرُونَا» از ماده «نظر» در اصل، به معنی اندیشه یا نگاه کردن، برای مشاهده یا درک چیزی است، و گاه به معنی تأمل و جستجو نیز می‌آید، هر گاه با «إلی» متعدی شود به معنی افکندن چشم به سوی چیزی است، و هر گاه با «فی» متعدی گردد به معنی «تأمل و تدبر» است و هنگامی که بدون حرف جر متعدی شود و بگوئیم: «نظرته و انظرته و انتظرته» به معنی تأخیر انداختن و یا انتظار کشیدن است. (اقتباس از مفردات راغب).

شهرها می کشیدند، و در فارسی از آن تعبیر به «بارو» می شود، و در فواصل مختلف نیز برجهایی برای محافظان و نگهبانان داشت، و لذا مجموعاً تعبیر به «برج و بارو» می کردند. قابل توجه این که: می گوید: «درون آن رحمت، و برون آن عذاب است» یعنی مؤمنان، همچون ساکنان شهر، در درون این باغ هستند، و منافقان همچون بیگانگان در قسمت بیابانی قرار دارند، قبلاً نیز آنها در یک جامعه و در کنار هم زندگی می کردند، اما دیواری عظیم از اعتقادات و اعمال مختلف، آنها را از یکدیگر جدا می کرد، در قیامت نیز همین معنی مجسم می گردد.

اما این «در» برای چیست؟ ممکن است برای این باشد که: منافقان از این در نعمتهای بهشتی را ببینند و حسرت ببرند، یا این که: افرادی که کمتر آلوده اند پس از اصلاح از آن بگذرند و در کنار مؤمنان قرار گیرند.

* * *

اما این دیوار چنان نیست که مانع عبور صدا باشد، لذا در آیه بعد می افزاید: «آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! (يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟).

هم در دنیا با شما در یک جامعه می زیستیم، و هم در اینجا در کنار شما بودیم، چه شد که ناگهان از ما جدا شدید، و به روح و رحمت الهی رفتید، و ما را در چنگال عذاب رها کردید؟! «آنها در پاسخ می گویند: آری با هم بودیم» (قَالُوا بَلَى).

در همه جا با هم بودیم، در کوچه و بازار، در سفر و حضر، گاه همسایه هم بودیم، و یا حتی گاه در یک خانه زندگی می کردیم، ولی از نظر مکتب و عقیده و عمل، فرسنگها با هم فاصله داشتیم، شما خط خود را از ما جدا کرده بودید، و در اصول و فروع، از حق بیگانه بودید.

سپس می افزایند: شما گرفتار خطاهای بزرگی بودید از جمله:

۱ - «شما به واسطه پیمودن طریق کفر، خود را فریب دادید و هلاک کردید» (وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ).

۲ - «پیوسته در انتظار مرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نابودی مسلمین و برچیده شدن اساس اسلام بودید» (وَ تَرَبَّصْتُمْ).

به علاوه، در انجام هر کار مثبت، و هر حرکت صحیح، حالت صبر و انتظار داشتید و تعلل می نمودید.

۳ - «پیوسته در امر معاد و رستاخیز و حقانیت دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و قرآن، شک و تردید داشتید» (وَ ارْتَبْتُمْ).

۴ - «همواره گرفتار آرزوهای دور و دراز بودید، آرزوهائی که هرگز دست از سر شما برنداشت، تا فرمان خدا دائر بر مرگتان فرا رسید» (وَ غَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ).
 آری، این آرزوها لحظه ای مجال تفکر صحیح، به شما نداد، غرق رؤیایها و پندارها بودید، در عالمی از وهم و خیال زندگی می کردید، و آرزوی وصول به شهوات و اهداف مادی بر شما چیره بود.

۵ - «از همه اینها گذشته شیطان فریبکار (که پایگاهش را در وجودتان محکم کرده بود) شما را در برابر خداوند، فریب داد» (وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ).

او با وسوسه ها شما را مغرور کرد، گاه، دنیا را در نظرتان جاودانه جلوه داد، و گاه، قیامت را یک حلوای نسیه قلمداد کرد، گاهی، شما را به لطف و رحمت الهی مغرور می کرد، و گاه، اصلاً وجود خداوند بزرگ را زیر سؤال می برد!

این عوامل پنجگانه، دست به دست هم دادند و خط شما را به کلی از ما جدا کردند.

«فَتَنَّتُمْ» از ماده «فتنه» به معانی مختلفی آمده است: آزمایش و امتحان، فریب دادن، بلا و عذاب، ضلالت و گمراهی و شرک و بت پرستی، و در اینجا بیشتر با دو معنی آخر، یعنی گمراهی و شرک مناسب است.

«تَرْبِصْتُمْ» از ماده «تربص» در اصل، به معنی انتظار کشیدن است، خواه انتظار بلا و مصیبت باشد، یا فراوانی و نعمت، و در اینجا بیشتر مناسب انتظار مرگ پیامبر(صلی الله علیه و آله) و برچیده شدن اسلام، یا انتظار کشیدن به معنی تعلل ورزیدن در توبه از گناه، و انجام هر گونه کار خیر است.

«وَ ارْتَبْتُمْ» از ماده «ریب» به هر گونه شک و تردید که بعداً پرده از روی آن برداشته می شود، اطلاق می گردد، و در اینجا بیشتر مناسب با شک در قیامت و یا حقانیت قرآن است.

گرچه مفهوم الفاظی که در آیه به کار رفته، گسترده است ولی ممکن است به ترتیب، بیانگر مسأله «شرک»، و انتظار «پایان عمر اسلام و پیامبر(صلی الله علیه و آله) و سپس شک در «معاد» و بعد از آن «آلودگیهای عملی»، از طریق فریب آمانی و شیطان باشد، بنابراین جمله های سه گانه نخست، ناظر به اصول سه گانه دین است و دو جمله اخیر ناظر به فروع دین.

سرانجام، مؤمنان در یک نتیجه گیری، منافقان را مخاطب ساخته، می گویند: «امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی شود که در برابر آن از عذاب الهی رهائی یابید» (فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ).

«و نه از کافران» (وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا).

و به این ترتیب، کافران نیز سرنوشتی همچون منافقان دارند، و همگی در گرو گناهان و زشتیهای اعمال خویشند، و راه خلاصی ندارند.

و سپس می افزایند: «جایگاهتان آتش است» (مَأْوَاكُمُ النَّارُ).

«و مولی و سرپرستان همان دوزخ» (هِيَ مَوْلَاكُمُ). (۱)

«و چه بد جایگاهی است؟! (وَ بئسَ الْمَصِيرُ).

معمولاً انسانها برای نجات از چنگال مجازات و کیفر در دنیا، یا متوسل به غرامت مالی می شوند، و یا از نیروی یاور و شفیع کمکی می طلبند، ولی در آنجا هیچ یک از این دو، برای منافقان و کافران وجود ندارد.

اصولاً، در قیامت تمام اسباب و وسائل مادی که در این جهان برای رسیدن به مقاصد معمول است از کار می افتد، و پیوندها بریده می شود، چنان که در آیه ۱۶۶ «بقره» می خوانیم: «وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ».

«در آن روز، نه دادوستدی هست و نه رابطه دوستی» (يَوْمَ لَا يُبِيعُ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ). (۲)

«نه عوضی گرفته می شود» (وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ). (۳)

«و نه کسی به فریاد دوستش می رسد» (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً). (۴)

«نه نقشه ها و مکرها به جایی می رسد» (يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً). (۵)

«و نه رابطه خویشاوندی به درد می خورد» (فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ). (۶)

و خلاصه، «همه در گرو اعمال خویش و گرفتار اعمال خود هستند» (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ). (۷)

و به این ترتیب، قرآن روشن می کند که تنها وسیله نجات در آن روز، ایمان

۱ - «مولی» در اینجا ممکن است به معنی «ولی» و سرپرست باشد یا به معنی شخص، یا چیزی که برای انسان اولویت دارد.

۲ - بقره، آیه ۲۵۴.

۳ - بقره، آیه ۴۸.

۴ - دخان، آیه ۴۱.

۵ - طور، آیه ۴۶.

۶ - مؤمنون، آیه ۱۰۱.

۷ - مدثر، آیه ۳۸.

و عمل صالح است، حتی دایره شفاعت محدود به کسانی است که سهمی از این دو را داشته باشند نه بیگانگان مطلق، و آنها که پیوندهای خود را به کلی از خدا و اولیاء الله بریده اند.

* * *

نکته:

استمدادهای بی حاصل مجرمان، در قیامت

از آنجا که بسیاری از مردم به هنگام ورود در عرصه محشر، با نظامی که در آنجا حاکم است آشنا نیستند، بر این باورند که نظامات دنیا در آنجا نیز حکومت دارد، لذا به آن متوسل می شوند، ولی به زودی می فهمند چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند؟

گاه، مجرمان، از مؤمنان استمداد می کنند، و می گویند: *أَنْظُرُونَا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ*: «نظری به ما بیفکنید تا شعله ای از ایمان و عمل صالح شما بگیریم» (آیات مورد بحث) اما به زودی با جواب منفی روبرو می شوند که منبع نور اینجا نیست، در دار دنیا بود، که غافل و بی خبر از آن گذشتید.

گاه، مجرمان از یکدیگر کمک می طلبند (پیروان از رهبران) و می گویند: *فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ*: «آیا شما سهمی از عذاب الهی را به جای ما می پذیرید» (۱) که در اینجا نیز با پاسخ منفی روبرو می شوند.

گاه، حتی دست به دامن خازنان دوزخ می زنند و می گویند: *ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ*: «از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما تخفیف دهد». (۲)

۱ - ابراهیم، آیه ۲۱.

۲ - مؤمن، آیه ۴۹.

و گاه، از اینهم فراتر رفته از خداوند استمداد می جویند، و عرضه می دارند: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ: «پروردگارا! ما را از این آتش سوزان بیرون آر، اگر بار دیگر بازگشتیم ظالم و ستمگریم» (۱) ولی، پیدا است این راه نیز بسته است، چرا که دوران تکلیف سر آمده، و آنجا سرای پاداش و کیفر است.

* * *

- ۱۶ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ
وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ كَالَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ
قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ
- ۱۷ اغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ
- ۱۸ إِنَّ الْمُضَلِّينَ وَالْمُضَلَّاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ
لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ

ترجمه:

- ۱۶ - آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلبهایشان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آنها گنهکارند!
- ۱۷ - بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند. ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم، شاید اندیشه کنید.
- ۱۸ - مردان و زنان انفاق کننده، و آنها که (از این راه) به خدا «قرض الحسنه» دهند، (این قرض الحسنه) برای آنان مضاعف می‌شود و پاداش پر ارزشی دارند!

شان نزول:

برای نخستین آیه مورد بحث، شأن نزولهای متعددی نقل شده از جمله

این که:

آیه مزبور یک سال بعد از هجرت، درباره منافقان نازل شده است، به خاطر این که روزی از «سلمان فارسی» پرسیدند: از آنچه در «تورات» است برای ما سخن بگو!، چرا که در «تورات» مسائل شگفت انگیزی است (و به این وسیله می خواستند نسبت به قرآن، بی اعتنائی کنند) در این هنگام، آیات آغاز سوره «یوسف» نازل شد، «سلمان» به آنها گفت: این قرآن «احسن القصص» و بهترین سرگذشتهای است، و برای شما از غیر آن نافع تر است.

مدتی از تکرار سؤال خودداری کردند، باز به سراغ «سلمان» آمدند و همان خواهش را تکرار کردند، در این هنگام، آیه: *أَلَلَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ...* «خداوند بهترین سخن را نازل کرده کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و معنی) همانند یکدیگر است آیاتی مکرر دارد (اما تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که در برابر پروردگارشان خاشعند می افتد...» نازل شد. (۱)

باز، مدتی از تکرار این سؤال، خودداری کردند و بار سوم به سراغ «سلمان» آمدند و همان درخواست را تکرار کردند، در این هنگام، آیه مورد بحث نازل شد (و آنها را مؤاخذه کرد که: آیا موقع آن نرسیده است که در برابر نام خدا خشوع کنید و از این سخنان دست بردارید). در شأن نزول دیگری، آمده است: یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در «مکه» در خشکسالی و زندگی سختی به سر می بردند، هنگامی که مهاجرت کردند به فراوانی و نعمت رسیدند وضع آنها دگرگون شد، و قساوت بر قلوب عده ای چیره گشت، در حالی که لازم بود، بر ایمان و یقین و اخلاص آنها، به خاطر مصاحبت با قرآن

افزوده شود (آیه فوق نازل شد و به آنها هشدار داد). (۱)
 پاره ای از شأن نزولهای دیگر نیز، در زمینه این آیه، به چشم می خورد که چون حکایت از «مکی» بودن آیه می کند، قابل اعتماد نیست، زیرا مشهور این است که تمام این سوره در «مدینه» نازل شده است.

تفسیر:

غفلت و بی خبری تا کی؟!

بعد از ذکر آن همه انذارهای کوبنده و هشدارهای بیدارگر در آیات گذشته، و بیان سرنوشت دردناک منافقان و کافران در قیامت، در نخستین آیه مورد بحث به صورت یک نتیجه گیری، می فرماید: «آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های افراد با ایمان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد. و همانند کسانی نباشند که در گذشته کتاب آسمانی به آنها داده شد (مانند یهود و نصاری) سپس در میان آنها و پیامبران فاصله افتاد، عمرهای طولانی یافتند و خدا را فراموش کردند و قلبهای آنها قساوت پیدا کرد، و بسیاری از آنها فاسق و گنهکار بودند»
 (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ). (۲)
 «تَخْشَعُ» از ماده «خشوع» به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر حقیقت مهم یا شخص بزرگی، به انسان دست می دهد.

-
- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۳۷ - در تفسیر «درّ المنثور» نیز شأن نزولهای از جمله شأن نزولی شبیه به شأن نزول دوم آمده است (درّ المنثور، جلد ۶، صفحه ۱۷۵) - «بیضاوی» نیز در تفسیر خود (انوار التنزیل) این شأن نزول را آورده است.
- ۲ - «يَأْنِ» از ماده «أَنْي» (بر وزن آمن) و از ماده «إِنَا» (بر وزن ندا) و از ماده «أَنَاء» (بر وزن جفاء) به معنی نزدیک شدن و حضور وقت چیزی است.

روشن است، یاد خداوند اگر در عمق جان قرار گیرد، و همچنین شنیدن آیاتی که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است هرگاه به درستی تدبر شود، باید مایه خشوع گردد، ولی قرآن گروهی از مؤمنان را در اینجا سخت ملامت می کند که؛ چرا در برابر این امور، خاشع نمی شوند؟ و چرا همچون بسیاری از امتهای پیشین، گرفتار غفلت و بی خبری شده اند؟ همان غفلتی که نتیجه آن قساوت دل، و همان قساوتی که ثمره آن فسق و گناه است! آیا تنها به ادعای ایمان قناعت کردن، و از کنار این مسائل مهم، به سادگی گذشتن، و تن به زندگی مرفه سپردن، در ناز و نعمت زیستن، و پیوسته مشغول عیش و نوش بودن، با ایمان سازگار است؟!

جمله «طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ» (زمان بر آنها طولانی شد) ممکن است اشاره به فاصله زمانی میان آنها و پیامبران باشد، و یا طول عمر و درازی آرزوها، و یا عدم نزول عذاب الهی در زمان طولانی، و یا همه اینها.

چرا که هر یک، می تواند عاملی برای غفلت و قساوت، و آن هم سببی برای فسق و گناه گردد

در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: لَا تُعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بُلُوغِهِ فَتَنْدُمُوا وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَتَقْسُو قُلُوبَكُمْ: «در هیچ کاری قبل از فرا رسیدن زمانش عجله نکنید که پشیمان می شوید، و فاصله میان شما و حق نباید طولانی گردد، که قلوب شما قساوت می یابد.» (۱)

در حدیث دیگری از زبان حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) می خوانیم: لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَتَقْسُو قُلُوبَكُمْ، فَإِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، وَ لَا تَنْظُرُوا فِي ذُنُوبِ الْعِبَادِ كَأَنَّكُمْ أَرْبَابٌ، وَ أَنْظُرُوا فِي ذُنُوبِكُمْ كَأَنَّكُمْ عِبِيدٌ، وَ

النَّاسِ رَجُلَانِ: مُبْتَلَىٍّ، وَ مُعَافَى، فَارْحَمُوا أَهْلَ الْبَلَاءِ، وَ اِحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى الْعَافِيَةِ: «بدون یاد خدا سخن مگوئید که موجب قساوت قلب است، و قلب قساوت‌مند از خدا دور است، و به گناهان بندگان همچون ارباب نسبت به بنده اش، نگاه نکنید، بلکه به گناهان خویش همچون بنده در برابر مولا بنگرید، مردم دو دسته اند: گروهی مبتلا و گرفتار گناه، و گروهی اهل عافیت، نسبت به مبتلایان ترحم کنید، و خدا را بر عافیت سپاس گوئید».(۱)

و از آنجا که زنده شدن قلبهای مرده با ذکر الهی، و پیدا کردن حیات معنوی در پرتو خشوع و خضوع در مقابل قرآن، شباهت زیادی به زنده شدن زمینهای مرده به برکت قطرات حیاتبخش باران دارد، در آیه بعد می افزاید: «بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن، زنده می کند» (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

«ما آیات خود را در صحنه آفرینش، و نیز در صحنه وحی، برای شما تبیین کردیم شاید اندیشه کنید» (قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

در حقیقت این آیه، هم اشاره ای است به زنده شدن زمینهای مرده به وسیله باران، و هم زنده شدن دلهای مرده به وسیله ذکر الله و قرآن مجید، که از آسمان وحی بر قلب پاک محمد(صلی الله علیه و آله) نازل شده است، و هر دو شایسته تدبیر و تعقل است.

و لذا در روایات اسلامی اشاره به هر دو شده است:

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: العَدْلُ بَعْدَ الْجَوْرِ: «منظور، زنده شدن زمین به وسیله عدالت است بعد از آن که با جور

مرده باشد».(۱)

و در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر «إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» فرمود: يُحْيِي اللَّهُ تَعَالَى بِالْقَائِمِ بَعْدَ مَوْتِهَا، يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا، وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ! «خداوند زمین را به وسیله حضرت مهدی(علیه السلام) زنده می کند، بعد از آنکه مرده باشد، و منظور از مردن زمین، کفر اهل آن است و کافر مرده است».(۲)

ناگفته پیدا است، این تفسیرها در حقیقت بیان مصداقهای روشن آیه است و هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند.

در حدیث دیگری از امام کاظم(علیه السلام) آمده است: فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ الْمَيِّتَةَ بِوَابِلِ الْمَطَرِ: «خداوند دل‌های مرده را به نور حکمت زنده می کند، همان گونه که زمینهای مرده را به بارانهای پربرکت».(۳)

در آیه بعد، بار دیگر به مسأله انفاق که از میوه های شجره ایمان و خشوع است، بازمی گردد، و همان تعبیری را که در آیات قبل خواندیم، با اضافاتی تکرار می کند، می فرماید: «مردان و زنانی که در راه خدا انفاق کنند، و آنها که از این طریق به خداوند قرض الحسنه دهند، خداوند، آن را مضاعف و چند برابر کرده و برای آنها پاداش پر ارزشی است» (إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ).(۴)

۱ - «روضه کافی»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۴۳

۲ - «کمال الدین»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۴۲

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۸، صفحه ۳۰۸

۴ - «الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ» به معنی «الْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ» است، و عطف «أَقْرَضُوا اللَّهَ» که «جمله فعلیه» است بر «جمله اسمیه» قبل، به خاطر آن است که این جمله به معنی «الَّذِينَ أَقْرَضُوا اللَّهَ» می باشد.

در این که، چرا مسأله «انفاق» به عنوان «قرض الحسنه» به خداوند، مطرح شده، و همچنین پاداش مضاعف و اجر کریم، برای چیست؟ ذیل آیه ۱۱ همین سوره بحث کردیم. بعضی احتمال داده اند که، منظور از «قرض الحسنه به خداوند» در این آیه و آیات مشابه آن، (۱) به معنی وام دادن به بندگان است، زیرا خدا نیازی به وام ندارد، این بندگان مؤمن هستند که نیاز به وام دارند، ولی با توجه به سیاق آیات، چنین به نظر می رسد که منظور از «قرض الحسنه» در همه این آیات، همان «انفاق فی سبیل الله» است، هر چند وام دادن به بندگان خدا نیز، از افضل اعمال است و در آن حرفی نیست. «فاضل مقداد» نیز در «کنز العرفان» اشاره به این معنی کرده، هر چند آن را به همه اعمال صالح تفسیر می کند. (۲)

نکته:

افراد گنهکاری که با شنیدن این آیه توبه کردند آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» از آیات تکان دهنده قرآن مجید است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می دهد، پرده های غفلت را می درد و فریاد می زند آیا موقع آن نرسیده است که قلبهای با ایمان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده، خاشع گردند؟ و همانند کسانی نباشند که قبل از آنها آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند، اما بر اثر طول زمان قلبهای آنها به قساوت گرائید؟

لذا، در طول تاریخ افراد بسیار آلوده ای را می بینیم که با شنیدن این آیه چنان

۱ - بقره، ۲۴۵ - حدید، ۱۱ - تغابن، ۱۷ - مزمل، ۲۰.

۲ - «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۵۸.

تکان خوردند که در یک لحظه، با تمام گناهان خود وداع گفتند، و حتی بعضاً در صف زاهدان و عابدان قرار گرفتند، از جمله سرگذشت معروف «فضیل بن عیاض» است.

«فضیل» که در کتب رجال، به عنوان یکی از راویان موثق، از امام صادق (علیه السلام) و از زهاد معروف، معرفی شده و در پایان عمر، در جوار «کعبه» می زیست و همانجا در «روز عاشورا» بدرود حیات گفت، در آغاز کار، راهزن خطرناکی بود که همه مردم از او وحشت داشتند.

از نزدیکی یک آبادی می گذشت، دخترکی را دید و نسبت به او علاقه مند شد، عشق سوزان دخترک «فضیل» را وادار کرد که شب هنگام از دیوار خانه او بالا رود، و تصمیم داشت به هر قیمتی شده به وصال او نائل گردد، در این هنگام بود که در یکی از خانه های اطراف، شخص بیدار دلی مشغول تلاوت قرآن بود و به همین آیه رسیده بود: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» این آیه همچون تیری بر قلب آلوده «فضیل» نشست، درد و سوزی در درون دل احساس کرد، تکان عجیبی خورد، اندکی در فکر رفت، این کیست که سخن می گوید؟ و به چه کسی این پیام را می دهد؟ به من می گوید: ای فضیل! «آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شوی؟ از این راه خطا برگردی؟ از این آلودگی خود را بشوئی؟ و دست به دامن توبه زنی؟! ناگهان صدای «فضیل» بلند شد، و پیوسته می گفت: بَلَىٰ وَاللَّهِ قَدْ أَنَا، بَلَىٰ وَاللَّهِ قَدْ أَنَا! به خدا سوگند وقت آن رسیده است، به خدا سوگند وقت آن رسیده است!»

او تصمیم نهائی خودش را گرفته بود، و با یک جهش برق آسا، از صف اشقیای بیرون پرید، و در صفوف سعادا جای گرفت، به عقب برگشت، از دیوار بام فرود آمد، و به خرابه ای وارد شد که جمعی از کاروانیان آنجا بودند، و برای

حرکت به سوی مقصدی، با یکدیگر مشورت می کردند، می گفتند: فضیل، و دارودسته او در راهند، اگر برویم راه را بر ما می بندند و ثروت ما را به غارت خواهند برد! فضیل، تکانی خورد، و خود را سخت ملامت کرد، گفت: چه بد مردی هستم! این چه شقاوت است که به من رو آورده؟ در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون آمده ام، و قومی مسلمان از بیم من، به کنج این خرابه گریخته اند!

روی به سوی آسمان کرد، و با دلی توبه کار، این سخنان را بر زبان جاری ساخت: اللَّهُمَّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْتُ تَوْبَتِي إِلَيْكَ جِوَارَ بَيْتِكَ الْحَرَامِ...! «خداوندا من به سوی تو بازگشتم، و توبه خود را این قرار می دهم که پیوسته در جوار خانه تو باشم، خدایا از بدکاری خود در رنجم، و از ناکسی در فغانم، درد مرا درمان کن، ای درمان کننده همه دردها! و ای پاک و منزّه از همه عیبا! ای بی نیاز از خدمت من! و ای بی نقصان از خیانت من! مرا به رحمت ببخشای، و مرا که اسیر بند هوای خویشم از این بند رهائی بخش!»

خداوند دعای او را مستجاب کرد، و به او عنایتها فرمود، و از آنجا بازگشت و به سوی «مکه» آمد، سالها در آنجا مجاور بود و از جمله اولیاء گشت!

گدای کوی تو از هشت خلد، مستغنی استاسیر عشق تو، از هر دو کون، آزاد است! (۱) بعضی از مفسران نقل کرده اند: یکی از رجال معروف «بصره» می گوید: من از راهی می گذشتم، ناگهان صیحه ای شنیدم به دنبال آن رفتم مردی را مشاهده کردم بیهوش بر زمین افتاده بود، گفتم: این چیست؟ گفتند: مردی است بیدار دل، آیه ای از قرآن را شنید و مدهوش شد، گفتم: کدام آیه؟ گفتند: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ

۱ - اقتباس از «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۶۹، و «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۳۶۵، و تفسیر «قرطبی» جلد ۹، صفحه ۶۴۲۱.

تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...».

ناگهان آن مرد مدهوش، که صدای ما را شنید به هوش آمد، و شروع به خواندن این اشعار سوزناک نمود:

أما آن للهجران أن يتصرّما وللغصن غصن البان أن يتبسّما
وللعاشق الصب الذي ذاب وأنحنى *** أَلَمْ يَأْنِ أَنْ يُنْكِي عَلَيْهِ وَيُرْحَمَا
كَتَبْتُ بِمَاءِ الشُّوقِ بَيْنَ جَوَانِحِي *** كِتَاباً حَكِي نَفْسَ الْوَشِيِّ الْمُنَمَّما:
«آیا موقع آن نرسیده است که زمان هجران به سر آید؟!

و شاخه بلند و خشبوی امید من، خندان شود؟
و آیا زمان آن نیامده که برای عاشق بی قراری که آب شده و منحنی گشته، بر او بگریند و
مورد ترحمش قرار دهند؟

آری، با آب شوق در درون قلبم نوشتم:

نامه ای نوشتم که صفحه زیبا و رنگارنگ و جالبی را حکایت می کند.».

سپس گفت: مشکل است، مشکل است، مشکل! این را گفت و بار دیگر مدهوش بر زمین
افتاد، او را حرکت دادیم ولی دیدیم جان به جان آفرین تسلیم کرده! (۱)

۱۹ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

۲۰ اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ

ترجمه:

۱۹ - کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، آنها صدیقین و شهداء نزد پروردگارشانند؛ برای آنان است پاداش (اعمال) شان، و نور (ایمان) شان؛ و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها دوزخیانند.

۲۰ - بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما، و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی؛ سپس تبدیل به کاه می شود، و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی؛ و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست!

تفسیر:

دنیا چیزی جز متاع غرور نیست!

در ادامه بحث آیات گذشته، پیرامون مؤمنان و اجر و پاداششان در پیشگاه خدا، در آیات مورد بحث، می‌افزاید: «کسانی که ایمان به خدا و رسولان او آوردند، آنها صدیقین و شهدا نزد پروردگارشان هستند» (وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ). «صدیق» صیغه مبالغه از «صدق» است و به معنی کسی است که سرتاپا راستی است، کسی که عملش، گفتارش را تصدیق می‌کند، و نمونه کامل صداقت است.

«شهداء» جمع «شهید» از ماده «شهود» به معنی «حضور توأم با مشاهده» است، خواه با چشم ظاهر باشد، یا چشم دل، و اگر به «گواه»، شاهد و شهید اطلاق می‌شود، به خاطر حضور و مشاهده صحنه است، همان گونه که اطلاق این واژه بر «شهیدان راه خدا»، به خاطر حضورشان در میدان جهاد است.

اما در آیه مورد بحث، ممکن است به معنی «شهادت بر اعمال» بوده باشد، همان گونه که از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که پیامبران گواه اعمال امتهای خود هستند، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) گواه بر آنها، و بر امت اسلامی است، و مسلمانان نیز شاهد و گواه بر اعمال مردمند. (۱)

بنابراین مقام «شهداء» (گواهان بر اعمال)، مقام والائی است که برای افراد با ایمان است. بعضی نیز احتمال داده اند که، «شهداء» در اینجا به همان معنی شهیدان راه

۱ - به جلد ۱۴ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۸۴، ذیل آیه ۷۸ سوره «حج» و جلد ۳، صفحه ۳۹۱، ذیل آیه ۴۱ سوره «نساء» مراجعه فرمائید.

خدا است، یعنی افراد مؤمن اجر و پاداش شهیدان را دارند، و به منزله شهداء محسوب می شوند، لذا در حدیثی آمده، کسی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد، عرض کرد: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ: «از خدا بخواه که شهادت را روزی من کند!» امام (علیه السلام) فرمود: إِنَّ الْمُؤْمِنَ شَهِيدٌ، وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: «مؤمن شهید است، سپس همین آیه (وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ...) را قرائت فرمود.» (۱)

البته، جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است، به خصوص این که در قرآن مجید واژه «شهید و شهداء» غالباً به گواهان بر اعمال و مانند آن اطلاق شده است.

به هر حال، خداوند مؤمنان راستین را در اینجا به دو وصف توصیف می کند: نخست وصف «صدیق» و دیگری «شهید»، و این نشان می دهد که منظور از مؤمنان در آیه مورد بحث مقام بالائی از ایمان است، و الا یک مؤمن عادی چگونه می تواند این دو وصف را به خود اختصاص دهد؟ (۲)

و می افزاید: «برای آنهاست پاداش اعمالشان و نور ایمانشان» (لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ). این تعبیر سربسته، اشاره به پاداش عظیم و نور فوق العاده آنهاست. و در پایان می فرماید: «اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اصحاب دوزخند» (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ).

۱ - تفسیر «عیاشی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۴۴.

۲ - مطابق تفسیر فوق، جمله «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ» هیچ تقدیری ندارد، و این گروه از مؤمنان را مصداق «صدیقین و شهداء» شمرده، ولی بعضی از مفسران معتقدند: اینها به منزله صدیقین و شهداء هستند نه خود آنها، یعنی اجر و پاداش آنها را دارند، نه تمام افتخارات آنها را، و می گویند: آیه در تقدیر چنین است: «أُولَئِكَ لَهُمْ مِثْلُ أَجْرِ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ» (تفسیر «روح المعانی» و «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث) و طبعاً مرجع ضمیرهای «لهم» و «اجرهم» نیز متفاوت خواهد بود، ولی این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست (دقت کنید).

تا با مقابله این دو گروه با یکدیگر، مقام والای گروه اول، و انحطاط و بدبختی گروه دوم آشکار گردد.

و از آنجا که در گروه اول، سطح بالای ایمان مطرح بود، در این گروه نیز کفر شدید، مطرح است، لذا با تکذیب آیات الهی همراه ذکر شده.

و از آنجا که حب و علاقه دنیا، سرچشمه هر گناه و «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» است در آیه بعد، ترسیم گویائی از وضع زندگی دنیا و مراحل مختلف، و انگیزه های حاکم بر هر مرحله را ارائه داده، می گوید: «بدانید! زندگی دنیا تنها بازی، و سرگرمی، و تجمل پرستی، و تفاخر در میان شما، و افزون طلبی در اموال و فرزندان است» (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ).

به این ترتیب، «غفلت»، «سرگرمی»، «تجمل»، «تفاخر» و «تکاثر» دورانهای پنجگانه عمر آدمی را، تشکیل می دهند.

نخست، «دوران کودکی» است که زندگی در هاله ای از غفلت و بی خبری و لعب و بازی فرو می رود.

سپس، مرحله «نوجوانی» فرا می رسد، و سرگرمی، جای بازی را می گیرد، و در این مرحله، انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد.

مرحله سوم، مرحله «جوانی» و شور و عشق و تجمل پرستی است.

از این مرحله که بگذرد مرحله چهارم، فرا می رسد و احساسات «کسب مقام و فخر» در انسان زنده می شود.

و سرانجام به مرحله پنجم می رسد و در این مرحله، به فکر «افزایش مال و

نفرات و جمع ثروت» می افتد.

مراحل نخستین، تقریباً بر حسب سنین عمر، مشخص است ولی مراحل بعد در افراد، کاملاً متفاوت می باشد، و بعضی از آنها، مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر ادامه دارد، هر چند بعضی، معتقدند: هر دوره ای از این دوره های پنجگانه، هشت سال از عمر انسان را می گیرد، و مجموعاً به چهل سال بالغ می گردد، و هنگامی که به این سن رسید، شخصیت انسان تثبیت می گردد.

این امر، نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسانها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد، و تا پیری در فکر «بازی و سرگرمی و معرکه گیری» باشند، و یا در دوران «تجمل پرستی» متوقف گردد، و ذکر و فکرشان تا دم مرگ فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد، اینها کودکانی هستند در سن کهولت، و پیرانی هستند با روحیه کودک!

سپس، با ذکر یک مثال، آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسانها مجسم ساخته، می فرماید: «همانند بارانی است که از آسمان نازل می شود، و چنان زمین را زنده می کند که گیاهانش زارعان را در شگفتی فرو می برد، پس از آن خشک می گردد، به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی، سپس درهم شکسته و خرد و تبدیل به کاه می شود!» (كَمْثَلٍ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا). (۱)

«کفار» در اینجا به معنی افراد بی ایمان نیست، بلکه به معنی «کشاورزان» است؛ زیرا اصل معنی «کفر» به معنی «پوشاندن» است، و چون کشاورز بذر افشانی کرده و آن را زیر خاک می پوشاند از این رو به او «کافر» می گویند، لذا،

۱ - «یَهِيحُ» از ماده «هیجان» در لغت به دو معنی آمده است: یکی خشک شدن گیاه، و دیگری به حرکت در آمدن و جوش و خروش، ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد؛ زیرا هنگامی که گیاه خشک شد، آماده جدائی و پراکندگی و حرکت و جوش و خروش می شود!

گاهی «کفر» به معنی قبر نیز آمده است چون بدن میت را می پوشانند، و گاه به شب نیز «کافر» گفته می شود؛ چرا که تاریکیش همه جا را می پوشاند.

در حقیقت، آیه مورد بحث، همانند آیه ۲۹ سوره «فتح» است که وقتی سخن از نمو فراوان گیاه می کند، می گوید: *يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ*: «زارعان را به شگفتی در می آورد» (یعنی به جای «کفار» «زارع» گفته شده).

بعضی از مفسران، نیز احتمال داده اند: منظور از «کفار» در اینجا همان کافران نسبت به خداوند است، و پاره ای توجیهاات برای آن ذکر کرده اند، ولی این تفسیر، چندان مناسب به نظر نمی رسد، زیرا مؤمن و کافر در این شگفتی شریکند.

«حطام» از ماده «حطم» به معنی شکستن و خرد کردن است، و به اجزای پراکنده کاه «حطام» گفته می شود که همراه تند باد به هر سو می دود.

آری، مراحلی را که انسان در طی هفتاد سال، یا بیشتر، طی می کند در چند ماه در گیاهان ظاهر می شود، و انسان می تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر، و آغاز و پایان آن را در دیداری کوتاه بنگرد.

آنگاه، به بازده عمر و نتیجه و محصول نهائی آن پرداخته، می افزاید: «اما در سرای آخرت، از دو حال خارج نیست: یا عذاب شدید است و یا مغفرت و رضا و خشنودی او» (*وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ*).

و سرانجام، آیه را با این جمله پایان می دهد: «و زندگی دنیا جز متاع غرور و فریب چیزی نیست!» (*وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ*).

«غرور» در اصل از ماده «عُرَّ» (بر وزن حُرَّ) به معنی اثر ظاهر چیزی است، و لذا، به اثر ظاهر در پیشانی اسب «غرَّه» گفته می شود، سپس به حالت غفلت اطلاق شده است که در ظاهر، انسان هوشیار است، اما در حقیقت بی خبر است،

و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می شود.

«متاع» به معنی هر گونه وسائل بهره گیری است، بنابراین جمله «دنیا متاع غرور است»، مفهومی این است که، وسیله و ابزاری است برای فریبکاری، فریب دادن خویشتن، و هم فریب دیگران، و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهائی قرار می دهند و به آن دل می بندند، و بر آن تکیه می کنند و آخرین آرزویشان، وصول به آن است، اما اگر مواهب این جهان مادی وسیله ای برای وصول به ارزشهای والای انسانی و سعادت جاودان باشد، هرگز دنیا نیست، بلکه مزرعه آخرت، و قنطره و پلی برای رسیدن به آن هدفهای بزرگ است. بدیهی است، توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان یک، «گذرگاه» یا یک «قرارگاه»، دو جهت گیری مختلف به انسان می دهد که در یکی مایه نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است، و در دیگری وسیله بیداری، آگاهی، ایثار، فداکاری، برادری و گذشت.

* * *

نکته ها:

۱ - مقام صدیقین و شهداء

در قرآن مجید، جمعی از پیامبران بزرگ و مانند آنان به عنوان «صدیق» توصیف شده اند از جمله «ابراهیم» (علیه السلام): «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (۱)، درباره «ادریس» (علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا نیز همین تعبیر آمده است (۲)، در مورد «مریم» (علیها السلام) مادر حضرت مسیح نیز می خوانیم: «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» (۳).

۱ - مریم، آیه ۴۱.

۲ - مریم، آیه ۵۶.

۳ - مائده، آیه ۷۵.

و در بعضی از آیات قرآن «صدیقین» هم‌ردیف پیامبران ذکر شده‌اند، چنان‌که در آیه ۶۹ «نساء» می‌خوانیم: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا: «کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در قیامت) هم‌نشین کسانی خواهد بود که خدا نعمتش را بر آنها تمام کرده، یعنی پیامبران، صدیقین، شهداء و صالحان، و آنها رفیقهای خوبی هستند».

و چنان‌که گفتیم، این واژه، صیغه مبالغه از ماده «صدق» است و به کسی گفته می‌شود که، صدق و راستی سراسر وجودش را احاطه کرده، و صداقت در فکر، گفتار و کردار و تمام زندگی او منعکس است، و این اهمیت مقام صدق را نشان می‌دهد.

و اما «شهداء» چنان‌که گفتیم، گاه به معنی گواهان بر اعمال، و گاه به معنی شهیدان راه خدا است، و در آیه مورد بحث، جمع میان هر دو نیز ممکن است.

البته «شهید» در فرهنگ اسلامی منحصر به کسانی نیست که در میدان جهاد کشته می‌شوند، هر چند آنها از روشترین مصداق‌آند، بلکه تمام کسانی که عقیده حق دارند، و در مسیر حق گام بر می‌دارند و در همین راه از دنیا می‌روند، طبق روایات اسلامی، در زمره شهداء هستند.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می‌خوانیم: العارف منكم هذا الأمر، المنتظر له، المحتسب فيه الخير كمن جاهد و الله مع قائم آل محمد(صلى الله عليه وآله) بسيفه، ثم قال: بل و الله كمن جاهد مع رسول الله(صلى الله عليه وآله) بسيفه، ثم قال الثالثة: بل و الله كمن استشهد مع رسول الله(صلى الله عليه وآله) في فسطاطه! و فيكم آية من كتاب الله، قلت: و أي آية جعلت فداك؟ قال: قول الله عز وجل: و الذين آمنوا بالله و رسله أولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم... ثم قال: صيرتم و الله صادقين

شُهَدَاءَ عِنْدَ رَبِّكُمْ: «آن کس از شما که به مسأله ولایت آشنا باشد و در انتظار ظهور مهدی(علیه السلام) به سر برد و خود را آماده (حکومت عدل جهانی آنها) سازد مانند کسی است که با مهدی آل محمد(صلی الله علیه وآله) با سلاحش جهاد کرده باشد، پس از آن فرمود: بلکه، به خدا سوگند! مانند کسی است که همراه رسول الله(صلی الله علیه وآله) با سلاحش جهاد کرده باشد، سپس برای مرتبه سوم افزود: بلکه، به خدا سوگند! همانند کسی است که با رسول الله(صلی الله علیه وآله) و در خیمه او شهید شده باشد! و افزود: درباره شما آیه ای از قرآن نازل شده است، راوی می گوید، پرسیدم: کدام آیه فدایت شوم؟ فرمود: این سخن خداوند که می فرماید: «آنها که ایمان به خدا و فرستادگانش آورده اند، صدیقین و شهداء نزد پروردگارشان هستند...» و اضافه فرمود: به این ترتیب، به خدا سوگند شما هم صدیقین و هم شهداء نزد پروردگارتان هستید». (۱)

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) پایان می دهیم: در آن هنگام که گروهی از یارانش برای فرا رسیدن وقت جهاد و شهادت در راه خدا بی تابی می کردند، این جمله را فرمود: وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا! «به آن چیزی که خداوند در آن عجله روا نداشته، تعجیل مکنید، چرا که هر کس از شما در بستر بمیرد ولی معرفت حق پروردگار و حق پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اهلبیتش را داشته باشد، شهید مرده است». (۲)

۲ - زندگی دنیا مجموعه ای از این انگیزه ها است

در آیات مختلف قرآن، گاه زندگی دنیا توصیف به «لعب و لهو» شده، مانند:

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۳۸.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۰.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ: «زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست». (۱)
 و گاه به «لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر»، (مانند آیات مورد بحث).
 و گاه، از آن به «متاع غرور» تعبیر شده (۲) و گاه، به عنوان «متاع قلیل». (۳)
 و گاه، به عنوان امری عارضی و ظاهری و زودگذر (۴).

از مجموعه این تعبیرات و تعبیرهای دیگر قرآن، به خوبی دیدگاه اسلام در مورد زندگی مادی و مواهب آن روشن می شود که برای آن ارزشی ناچیز قائل است، و تمایل و دلبستگی به آن را ناشی از حرکت‌های بی هدف (لعب)، و هدف‌های سرگرم کننده (لهو)، و تجمل پرستی (زینت)، و حب مقام و ریاست و برتری جوئی بر دیگران (تفاخر)، و حرص و آز و افزون طلبی (تکاثر) می شمرد، و عشق به آن را سرچشمه انواع مظالم و گناهان می داند.

اما اگر این مواهب مادی تغییر جهت دهند، و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند، سرمایه هائی می شوند که خدا آنها را از مؤمنان می خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی، به آنها می بخشد: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...». (۵)

۱ - انعام، آیه ۳۲.

۲ - آل عمران، آیه ۱۸۵.

۳ و ۴ - نساء، آیات ۷۷ و ۹۴.

۵ - توبه، آیه ۱۱۱.

- ۲۱ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ
 الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
 مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
- ۲۲ مَا أَصَابَ مَن مَّصِيبَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّنْ
 قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
- ۲۳ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ
 مُخْتَالٍ فَخُورٍ
- ۲۴ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ
 الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

ترجمه:

- ۲۱ - به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان
 و زمین است و برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند؛ آماده شده است، این
 فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد؛ و خداوند صاحب فضل عظیم است!
- ۲۲ - هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر این که همه
 آنها قبل از آن که زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است!
- ۲۳ - این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه

به شما داده است دل‌بسته و شادمان نباشید؛ و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد!
 ۲۴ - همانها که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل دعوت می‌کنند؛ و هر کس (از این فرمان) روی گردان شود، (به خود زیان می‌رساند نه به خدا، چرا که) خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است!

تفسیر:

یک مسابقه بزرگ معنوی

بعد از بیان ناپایداری جهان و لذات آن، و این که مردم در سرمایه های کم ارزش این جهان نسبت به یکدیگر، تفاخر و تکاثر می‌جویند، در آیات مورد بحث مردم را به یک مسابقه عظیم روحانی در طریق کسب آنچه پایدار است و سزاوار هرگونه تلاش و کوشش دعوت کرده می‌فرماید: «برای نیل به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همچون پهنه آسمان و زمین است و آماده برای کسانی است که ایمان به خداوند و فرستادگان او آورده اند، بر یکدیگر سبقت جوئید» (سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ).

در حقیقت مغفرت پروردگار، کلید بهشت است همان بهشتی که پهنه آسمان و زمین را فرا می‌گیرد، و از هم اکنون آماده برای پذیرائی مؤمنان است، تا کسی نگوید: بهشت نسبی است، و بر نسبی دل نباید نهاد، گرچه به فرض نسبی بودن از هر نقدی نقدتر محسوب می‌شود؛ چرا که از سوی خدائی وعده داده شده که قادر بر همه چیز است، تا چه رسد به این که کاملاً نقد و الآن موجود است.

شبهه همین معنی در آیه ۱۳۳ سوره «آل عمران» آمده، با این تفاوت که: در

اینجا «سابقوا» (از ماده «مسابقه») و در آنجا «سارِعوا» (از ماده «مسارعه» به معنی سرعت گرفتن بر یکدیگر) آمده است که با هم قریب الافق هستند (با توجه به مفهوم «باب مفاعله» که غلبه کردن دو نفر را در مقابل هم مجسم می کند).

تفاوت دیگر این که: در آنجا: «عَرَضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ» است و در اینجا «كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» و با کمی دقت روشن می شود که این دو تعبیر نیز یک حقیقت را بازگو می کند.

و نیز در آنجا می گوید: «آماده برای پرهیزکاران است» و در اینجا می فرماید: «برای مؤمنان». از آنجا که پرهیزکاری، ثمره درخت ایمان راستین است این دو تعبیر نیز لازم و ملزوم یکدیگرند.

به این ترتیب، هر دو آیه، یک حقیقت را تعقیب می کند با دو بیان متفاوت، به همین دلیل، آنچه از بعضی نقل شده که: آیه سوره «آل عمران» را اشاره به بهشت «مقربان» دانسته اند، و آیه مورد بحث را اشاره به بهشت «مؤمنان»، صحیح به نظر نمی رسد.

به هر حال، تعبیر به «عرض» در اینجا در مقابل «طول» نیست آنچنان که بعضی از مفسران گفته اند، و به دنبال آن در جستجوی طول چنان بهشتی هستند که عرضش همچون آسمان و زمین است، و از این نظر به زحمت افتاده اند! بلکه «عرض» در این گونه استعمالات، به معنی وسعت است، مانند تعبیر «پهنه» در فارسی می گوئیم: پهنه دشت، یعنی وسعت صحرا.

تعبیر به «مَغْفِرَت» و آمرزش، قبل از بشارت به بهشت که در هر دو آیه آمده، اشاره لطیفی به این حقیقت است که تا انسان از گناه پاک نشود، لایق ورود به بهشت و جوار قرب پروردگار، نخواهد بود.

این نکته نیز شایسته توجه است که، پیشی گرفتن به سوی مغفرت پروردگار از طریق اسباب آن است، مانند «توبه» و «جبران طاعات فوت شده» و اصولاً «اطاعت پروردگار، پرهیز از معاصی» است.

و اگر در بعضی از احادیث یا تفاسیر، روی بعضی از واجبات و مستحبات تکیه شده، مانند: «پیشی گرفتن در جماعت در صف اول» و یا «صف اول در جهاد» و یا «تکبیر الاحرام با امام جماعت» و یا «نماز اول وقت» به خاطر ذکر مثال یا بیان مصداق روشن است و چیزی از گستردگی مفهوم آیه، نمی کاهد.

و در پایان آیه می افزاید: «این فضل الهی است که به هر کس بخواهد، می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است» (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

یقیناً آنچنان بهشت گسترده، با آن مواهب عظیمش، چیزی نیست که انسان با این اعمال ناچیز، به آن برسد، و این تنها فضل و رحمت و لطف الهی است که آن پاداش عظیم را در مقابل این قلیل قرار داده، و از او نیز جز این انتظار نیست؛ چرا که پاداش ها همیشه به مقیاس اعمال نیست، بلکه به مقیاس کرم پاداش دهنده است.

و به هر حال، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ثواب و جزا مزد عمل نیست بلکه، یک نوع تفضل و رحمت است.

سپس، برای تأکید بیشتر، در زمینه عدم دل بستگی به دنیا، و شاد نشدن به اقبال آن، و غمگین نگشتن به ادبار آن، می افزاید: «هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما واقع نمی شود، مگر این که همه آنها قبل از آن که شما و زمین را بیافرینیم در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است، و این امر برای خداوند آسان

است» (ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ). (۱)

آری، مصائبی که در زمین رخ می دهد همچون زلزله ها و سیلها و طوفانها و آفات مختلف، و همچنین مصائبی که در نفوس انسانها واقع می شود، مانند مرگ و میرها، و انواع حوادث دردناکی که دامان انسان را می گیرد، همه آنها از قبل مقدر شده است، و در لوح محفوظ ثبت است.

ولی، باید توجه داشت: مصائبی که در این آیه به آن اشاره شده، تنها مصائبی است که به هیچ وجه قابل اجتناب نیست و مولود اعمال انسانها نمی باشد (و به تعبیر دیگر حصر در اینجا حصر اضافی است).

شاهد این سخن آن که، در آیه ۳۰ سوره «شوری» می خوانیم: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: «هر مصیبتی به شما رسد، به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!»

با توجه به این که: آیات، یکدیگر را تفسیر می کنند، هنگامی که این دو آیه در برابر هم قرار گیرد، نشان می دهد، مصائبی که دامنگیر انسان می شود، بر دو گونه است: مصائبی است که مجازات و کفاره گناهان او است، و این مصائب بسیارند، ظلمها، بیدادگریها، خیانتها، انحرافات و ندانم کاریها و امثال آن، سرچشمه بسیاری از مصائب خود ساخته، ما است.

ولی بخشی از مصائب است که ما هیچگونه نقشی در آنها نداریم و به صورت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر دامان فرد یا جامعه ای را می گیرد، حساب این دو از هم جدا است، و لذا بسیاری از انبیاء، و اولیاء و صلحاء گرفتار

۱ - در این که مرجع ضمیر در «نبرأها» چیست؟ احتمالات متعددی داده اند، بعضی مرجع آن را «زمین» و «انفس» می دانند، و بعضی «مصیبه» و بعضی همه اینها، اما با توجه به لحن آیه، مناسب معنی اول است؛ چرا که می خواهد بگوید: حتی پیش از آفرینش زمین و آسمان و شما، این مصائب پیش بینی شده است.

این گونه مصائب می شدند، این مصائب فلسفه دقیقی دارد که در بحثهای خداشناسی و عدل الهی، و مسأله آفات و بلاها، به آن اشاره کرده ایم.

لذا در حدیثی می خوانیم: هنگامی که امام علی بن الحسین (علیهما السلام) را با غل و زنجیر وارد مجلس «یزید» کردند، «یزید»، رو به امام (علیه السلام) کرد و آیه سوره «شوری» را خواند: «مَا صَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (و می خواست چنین وانمود کند که مصائب شما خانواده، نتیجه اعمال خودتان است، و از این طریق زخم زبان بزند) اما، امام فوراً کلام او را نفی کرد فرمود: کَلَّا، مَا نَزَلَتْ هَذِهِ فِينَا، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِينَا: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُا: «چنین نیست، این آیه درباره ما نازل نشده، آنچه درباره ما نازل شده، آیه دیگری است که می گوید: هر مصیبتی در زمین یا وجود شما رخ دهد پیش از آفرینش شما و زمین در لوح محفوظ ثبت شده است» (و فلسفه و حکمتی دارد). (۱)

بحث مشروح تری در این زمینه ذیل همان آیه ۳۰ سوره «شوری» (جلد ۲۰ صفحه ۴۴۰) داشته ایم. (۲)

شاگردان مکتب ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز همین معنی را از آیه فهمیده اند، چنان که نقل می کنند: هنگامی که «سعید بن جبیر» را نزد «حجاج» آوردند و تصمیم به قتل وی گرفت، مردی از حضار گریه کرد.

«سعید» گفت: چرا گریه می کنی؟ در پاسخ گفت: به خاطر این مصیبتی که برای تو پیش آمده، گفت: گریه نکن، این در علم خدا بوده است که چنین شود، آیا نشنیده ای که خداوند، می فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۴۷.

۲ - در جلد ۴، صفحه ۲۰ به بعد نیز، ذیل آیات ۷۸ و ۷۹ سوره «نساء» بحث دیگری داشته ایم که تناسب با آیات مورد بحث دارد.

أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا». (۱)

البته، تمام حوادثی که در عالم رخ می دهد، در «لوح محفوظ» و علم بی پایان خداوند، ثبت است، و اگر در اینجا تنها اشاره به مصائب واقع در زمین و نفوس انسانی شده، به خاطر این است که موضوع سخن، همین معنی بوده، و چنان که خواهیم دید، نتیجه گیری در آیه بعد از همین موضوع می شود.

ضمناً جمله «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»، اشاره به این است که ثبت و حفظ این همه حوادث در لوح محفوظ، با کثرت فوق العاده ای که دارد برای خداوند آسان است. و منظور از «لوح محفوظ»: علم بی پایان خداوند است، و یا صفحه جهان خلقت و نظام علت و معلول، که آن نیز مصداق علم فعلی خداوند است (دقت کنید).

اکنون ببینیم، فلسفه تقدیر این مصائب در لوح محفوظ، و سپس بیان این حقیقت در قرآن، چیست؟ آیه بعد پرده از روی این راز مهم برداشته، می گوید: «این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید، غمگین نشوید، و به آنچه خداوند به شما داده، شاد و دل بسته نباشید» (لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ).

این دو جمله کوتاه، در حقیقت، یکی از مسائل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می کند، چرا که انسان، همیشه در جهان هستی با مشکلات و گرفتاریها و حوادث ناگواری روبرو است، و غالباً از خود سؤال می کند: با این که خداوند، مهربان، کریم و رحیم است این حوادث دردناک برای چیست؟!

قرآن می گوید: «هدف این بوده که شما، دلبسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید». منظور این بوده که، موقعیت این گذرگاه و پلی که نامش دنیا است، و همچنین موقعیت خودتان را در این جهان، گم نکنید، دلباخته و دلداده آن نشوید، و آن را جاودانه نپندارید، که این دلبستگی فوق العاده، بزرگترین دشمن سعادت شما است، شما را از یاد خدا غافل می کند، و از مسیر تکامل باز می دارد.

این مصائب، زنگ بیدارباشی است برای غافلان، و شلاقی است، بر ارواح خفته، و رمزی است از ناپایداری جهان، و اشاره ای است به کوتاه بودن عمر این زندگی. حقیقت، این است که، مظاهر فریبنده این «دار الغرور» زود انسان را به خود جذب و سرگرم، و از یاد حق غافل می کند، ناگهان بیدار می شود که، کاروان رفته، و او در خواب، و بیابان در پیش.

این حوادث که همیشه در زندگی بوده، و همیشه خواهد بود، و حتی پیشرفتهای عظیم علم هم نتوانسته، و نخواهد توانست جلو حوادث دردناکی، همچون زلزله ها، طوفانها، سیلها و بیماریها و امثال آن را بگیرد، درسی است از «بی مهری زمانه رسوا» و به انسان فریاد می زند:

«این دشت خوابگاه شهیدان استفرصت شمار وقت تماشا را!»

این بدان معنی نیست که، انسان به مواهب الهی در این جهان پشت پا بزند، و یا از آنها بهره نگیرد، مهم این است که اسیر آن نگردد، و آن را هدف و بهره اصلی خود نشمرد. قابل توجه این که، در مورد آنچه از دست می رود، تبدیل به «فَاتَكُم» (از شما فوت شده) می کند، اما در مورد مواهب و نعمتهای به دست آمده، آن را به

خدا نسبت می دهد و «بما آتاکم» می گوید، چرا که فوت و فنا در ذات اشیاء افتاده است، این وجود است که از فیض خداوند سرچشمه می گیرد.

آری، این مصائب، شکننده تفاخر و غرور است، لذا در پایان آیه می افزاید: «خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد» (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ).

«مُختال» از ماده «خیال» گرفته شده و به معنی «متکبر» است، زیرا تکبر، از خیال فضیلت، و پندار برتری بر دیگران، پیدا می شود، و «فخور» صیغه مبالغه از ماده «فخر» به معنی کسی است که بسیار بر دیگران فخرفروشی می کند.

تنها کسی گرفتار این حالات می شود که مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود آفات و مصائب، برای آنها که قابل بیداری و هدایتند این مستی و آثار آن را از بین می برد.

افراد با ایمان، با توجه به اصل فوق، هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می رسند، خود را امانتدار او می دانند، نه از رفتن آن غمگین می شوند، نه از داشتن آن مست و مغرور، در حقیقت آنها خود را همچون مسئولان بیت المال می دانند که یک روز اموال زیادی را دریافت، و روز دیگر هزاران هزار، پرداخت می کنند، نه از دریافتش ذوق زده می شوند، و نه از پرداختش غمگین.

و چه تعبیر جالبی دارد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره همین آیه، آنجا که می گوید: الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ! «تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند سبحان می فرماید:...به خاطر آنچه از دست داده اید، غمگین نشوید، و به آنچه خدا به شما داده دل بسته و مغرور نباشید»، بنابراین، هر کس بر گذشته

تأسف نخورد و به آنچه در دست دارد دلبسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته» (۱).

نکته دیگر این که، توجه به این اصل که: ناکامیها با زندگی انسان از آغاز عجین بوده، و طبق سنت حکیمانۀ ای مقدر شده است، و دنیا پیوسته فراز و نشیب دارد، انسان را برای تحمل شدائد، شجاع و در برابر حوادث سخت، صبور و مقاوم می سازد، به او آرامش خاطر می دهد، و از بیتابیها و جزع مانع می گردد.

ولی، باز تأکید می کنیم: این تنها در مورد مصائب غیر قابل اجتناب است، و گرنه، مصیبتها و ناکامیهایی که تنها معلول گناهان و سهل انگاری خود انسان است، از این بحث خارج می باشد و راه مقابله با آنها موضعگیری صحیح، در برنامه های زندگی است.

این بحث را با سرگذشتی که بعضی از مفسران آورده اند پایان می دهیم:

«قتیبۀ بن سعید» (۲) می گوید: «وارد یکی از قبایل عرب شدم، صحرائی دیدم پر از شترانی که همه مرده بودند، که به شماره در نمی آمد، در آنجا پیر زنی بود، پرسیدم این شتران از آن که بوده است؟ گفت: از آن پیرمرد که بالای آن تل نشسته و پشم می تابد، به سراغ او آمدم.

گفتم: اینها همه از آن تو بوده؟! گفت: به نام من بوده است!

گفتم: چه شده که به این روزگار افتاده اند؟ در جواب (بی آنکه اشاره ای به آفت و علت مرگ و میر آنها کند) گفت: آن کس که داده بود گرفت.

گفتم: (ناراحت نیستی و) در این باب چیزی گفته ای؟ گفت: بلی، این دو

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۴۳۹.

۲ - «قتیبۀ بن سعید» یکی از محدثان است که از «مالک بن انس» روایت می کند (منتهی الارب).

بیت را گفته ام:

لَا وَالَّذِي أَنَا عَبْدٌ مِنْ خَلَائِقِهِوَا الْمَرْءُ فِي الدَّهْرِ نَصَبُ الرُّزْءِ وَالْمِخْنِ
مَا سَرَّيْنِي أَنْ أُبْلَى فِي مَبَارِكِهَا *** وَمَا جَرَى مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ! «سوگند به آن کس که من
بنده ای از مخلوقات او هستم - که انسان در دنیا هدف مصائب و محنتها است».

«اگر شترانم در خوابگاه خود بودند - و این قضای الهی که اتفاق افتاد رخ نمی داد خوشحال
نمی شدم» (من تنها به رضای او راضیم و هر چه او خواسته است همان را می پسندم). (۱)

آخرین آیه مورد بحث، توضیح و تفسیری است بر آنچه در آیه قبل آمده و در حقیقت «مُخْتَالِ
فَخُور» (متکبر فخر فروش) را معرفی می کند، می فرماید: «آنها کسانی هستند که بخل می ورزند
و مردم را نیز به بخل دعوت می کنند» (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ). (۲)
آری، لازمه دلبستگی شدید، به مواهب دنیا، تکبر و غرور است، و لازمه تکبر و غرور،
بخل کردن، و دعوت دیگران به بخل است، اما بخل کردن به این دلیل که سرمایه کبر و غرور
خود را این اموال می داند، و هرگز نمی خواهد آن را از دست دهد، و اما دعوت دیگران به
بخل، برای این است که:

اولاً اگر دیگران سخاوتمند باشند، او رسوا می شود.

و ثانیاً چون بخل را دوست دارد، مبلغ چیزی است که به آن عشق می ورزد!

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۱، صفحه ۵۳ - نظیر همین معنا را تفسیر «روح البیان»، در
جلد ۹، صفحه ۳۷۶ آورده است.

۲ - «الذین...» بدل از «کلّ مختال فخور» است (تفسیر «کشاف»، ذیل آیات مورد بحث) ضمناً
باید توجه داشت که در بدل و مبدل منه، تطابق در «معرفه و نکره» شرط نیست.

و برای این که: تصور نشود اصرار و تأکید خداوند در مسأله انفاق و ترک بخل، و یا حتی تعبیر به آیات گذشته به، «وام گرفتن خداوند از بندگان» که همه برای تشویق آنها به انفاق است، از نیاز ذات پاک او سرچشمه می گیرد، در پایان آیه، می افزاید: «هر کس از این دستور روی گردان شود، به خدا زیانی نمی رساند؛ زیرا خداوند بی نیاز و مورد ستایش است» (وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

همه، به او نیازمندند و او از همگان بی نیاز است، چرا که خزائن و منابع اصلی همه چیز، نزد او است، و از آنجا که جامع همه صفات کمال است، شایسته هر حمد و ستایش نیز می باشد. گر چه «بخل» در آیه فوق، بیشتر ناظر به «بخل در انفاق مالی» است، ولی، این واژه، مفهوم گسترده ای دارد که «بخل در علم و ادای حقوق» و مانند آن را نیز شامل می شود.

۲۵ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ
لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ
لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

ترجمه:

۲۵ - ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسائی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کند بی آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است!

تفسیر:

هدف اصلی بعثت انبیاء

از آنجا که سبقت به سوی رحمت و مغفرت و بهشت پروردگار، که در آیات قبل به آن اشاره شده بود، نیاز به رهبری «رهبران الهی» دارد، در آیه مورد بحث که از پرمحتواترین آیات قرآن است به این معنی اشاره کرده و هدف ارسال انبیاء و برنامه آنها را دقیقاً بیان می کند، می فرماید: «ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم» (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ).

«و با آنها کتاب آسمانی و میزان فرستادیم» (وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ).

«تا مردم به عدل و داد قیام کنند» (لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ).

«بِیِّنَاتِ» (دلائل روشن) معنی گسترده ای دارد که شامل «معجزات» و «دلائل

عقلی» می شود که انبیاء و رسولان الهی با آن مجهز بودند. منظور از «کتاب» همان کتب آسمانی است، و از آنجا که روح و حقیقت همه یک چیز است تعبیر به «کتاب» به صورت مفرد می کند، هر چند با گذشت زمان و تکامل انسانها، محتوای آن کاملتر می شود.

و اما «میزان»، به معنی «وسیله وزن کردن و سنجش» است که مصداق حسی آن ترازوهائی است که وزن اجناس را با آن می سنجند، ولی مسلماً در اینجا منظور مصداق معنوی آن است، یعنی چیزی که تمام اعمال انسانها را می توان با آن سنجید، و آن احکام و قوانین الهی، و یا آئین او به طور کلی است، که معیار سنجش نیکبها، بدیها، و ارزشها و ضد ارزشها است. به این ترتیب، پیامبران به سه وسیله، مجهز بودند: دلائل روشن، کتب آسمانی، و معیار سنجش حق از باطل و خوب از بد، و مانعی ندارد که فی المثل قرآن مجید هم «بینه» (معجزه) باشد، و هم کتاب آسمانی، و هم بیان کننده احکام و قوانین، یعنی سه بعد در یک محتوی. و به هر حال، هدف از اعزام این مردان بزرگ با این تجهیزات کامل، همان اجرای «قسط و عدل» است.

در حقیقت این آیه، به یکی از اهداف متعدد ارسال پیامبران اشاره می کند، زیرا می دانیم انبیاء اهداف متعددی را پیگیری می کردند:

تعلیم و تربیت، چنان که در آیه ۲ سوره «جمعه» آمده است: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: «او کسی است که از میان مردم درس نخوانده، رسولی فرستاد تا آیاتش را بر آنها بخواند، و آنها را تزکیه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد».

هدف دیگر، شکستن غلها و زنجیرهای اسارت است چنان که در آیه ۱۵۷

سوره «اعراف» می خوانیم: وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ: «پیامبر اسلام، بارهای سنگین را از دوش آنان بر می دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان بود می شکند».

هدف دیگر، تکمیل ارزشهای اخلاقی است چنان که در حدیث معروف آمده است: بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ: «من برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده ام».(۱) و بالاخره هدف دیگر، «اقامه قسط» است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، و به این ترتیب اهداف بعثت انبیاء را در هدفهای «فرهنگی»، «اخلاقی»، «سیاسی» و «اجتماعی» می توان خلاصه کرد.

ناگفته پیداست: منظور از «رسولان» در آیه مورد بحث، به قرینه انزال کتب» همان «انبیاء اولو العزم» و مانند آنها می باشند.

نکته جالب دیگر در جمله «لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ»، این است که: از «خودجوشی مردم» سخن می گوید، نمی فرماید: هدف این بوده که انبیاء انسانها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه می گوید: هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند!

آری، مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند، و این راه را با پای خویش بیویند.

ولی، از آنجا که به هر حال، در یک جامعه انسانی، هر قدر سطح اخلاق و اعتقاد و تقوا بالا باشد، باز افرادی پیدا می شوند که سر به طغیان و گردنکشی بر می دارند و مانع اجرای قسط و عدل خواهند بود، لذا در ادامه آیه می فرماید: «ما آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و نیز منافی برای مردم!»

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۳۷۳، باب «حسن الخلق»، ذیل حدیث اول.

(وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ).

آری، تجهیزات سه گانه انبیاء الهی، برای اجرای عدالت، وقتی می تواند به هدف نهائی برسد، که از ضمانت اجرائی آهن و «بأس شدید» آن برخوردار باشد.

گرچه بعضی تصور کرده اند: تعبیر «أَنْزَلْنَا» نشان می دهد: «آهن» از کرات دیگر به زمین آمده است ولی حق این است که تعبیر به «انزال» در این گونه موارد اشاره به مواهبی است که از مقام بالائی به مقامات پائینتر داده می شود، و از آنجا که خزائن همه چیز، نزد خدا است و او است که آهن را برای منافع گوناگونش آفریده، تعبیر به «انزال» شده است لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: *إِنْزَالُهُ ذَلِكَ خَلْقُهُ إِيَّاهُ*: «منظور از نازل کردن آهن، خلقت آن است». (۱)

همان گونه که در آیه ۶ سوره «زمر» در مورد چهار پایان می خوانیم: *وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ*: «و برای شما از چهار پایان هشت زوج نازل کرد».

بعضی نیز، «أَنْزَلْنَا» را از ماده «نزل» (بر وزن شتر) به معنی چیزی که برای پذیرائی میهمان آماده می کنند، تفسیر کرده اند ولی، ظاهر همان معنی اول است.

«بأس» در لغت به معنی «شدت و قوت و قدرت» است و به مبارزه و جنگ نیز بأس گفته می شود، و لذا بعضی از مفسران آن را به معنی وسائل جنگی اعم از دفاعی و تهاجمی تفسیر کرده اند، در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: *يَعْنِي السَّلَاحَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ*: «منظور اسلحه و غیر آن است». (۲)

روشن است این، از قبیل بیان مصداق است.

منظور از «منافع» هرگونه بهره ای است که انسان از آهن می برد، و می دانیم اهمیت آهن در زندگی انسانها، به اندازه ای زیاد است که با کشف آن، دوران تازه ای در تاریخ بشر شروع شد که به دوران آهن معروف است؛ چرا که با این کشف، چهره زندگی انسان در تمام زمینه ها دگرگون گشت، و این خود بیانگر ابعاد واژه «منافع» در آیه فوق است.

در قرآن مجید نیز، در آیات مختلف اشاره به این معنی شده: در یک جا می گوید: هنگامی که «ذوالقرنین» تصمیم بر ساختن سد عظیم خود گرفت، گفت: أَتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ: «قطعات عظیم آهن برای من بیاورید». (۱)

و هنگامی که خداوند «داود» (علیه السلام) را مشمول لطف خود قرار داد، آهن را برای او نرم کرد، تا بتواند با آن «زره» بسازد، و از خطرات جنگها و حملات دشمنان بکاهد: «وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ * أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ». (۲)

سپس، به یکی دیگر از اهداف ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی همچون آهن، اشاره کرده، می فرماید: «هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او و فرستادگانش را در غیاب او یاری می کنند» (وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ).

منظور از علم خداوند، در اینجا تحقق عینی علم او است، یعنی تا آشکار شود، چه کسانی به یاری خدا و مکتب او پیاپی خیزند و قیام به قسط می کنند، و چه کسانی از این وظیفه بزرگ سر باز می زنند، در حقیقت مفهوم این آیه شبیه همان است که در آیه ۱۷۹ سوره «آل عمران» آمده: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ: «ممکن نبود که خداوند مؤمنان

۱ - کهف، آیه ۹۶.

۲ - سبأ، آیات ۱۰ و ۱۱.

را به همان صورت که شما هستید، واگذار مگر این که ناپاک را از پاک جدا کند! به این ترتیب، مسأله آزمون و امتحان انسانها، و جداسازی صفوف و تصفیه، یکی دیگر از اهداف بزرگ این برنامه بوده است.

تعبیر به «یاری خداوند» مسلماً به معنی یاری دین، آئین و نمایندگان او و بسط آئین حق و قسط و عدل است، و گرنه خداوند نیازی به یاری کسی ندارد، و همگان به او نیازمندند، لذا برای اثبات همین معنی آیه را با این جمله پایان می دهد، که «خداوند قوی و شکست ناپذیر است» (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ).

برای او ممکن است با یک اشاره همه جهان را زیر و رو کند و تمامی دشمنان را نابود و اولیائش را پیروز گرداند، ولی، هدف اصلی که تربیت و تکامل انسانهاست از این طریق حاصل نمی گردد، لذا آنها را دعوت به یاری آئین حق کرده است.

* * *

نکته ها:

۱ - قلمرو منطق و زور!

آیه فوق، ترسیم گویائی از چهره اسلام در زمینه تعلیم و تربیت، گسترش عدل و داد، و اجرای قسط در جامعه انسانی است.

نخست از «بینات» و دلائل روشن و «کتب آسمانی» و «معیار سنجش ارزشها، و بیان احکام و قوانین» کمک می گیرد، یعنی پایه را بر انقلاب فکری و فرهنگی می گذارد، و از عقل و منطق استمداد، می جوید.

اما اگر اینها مؤثر نیفتاد و کار به بن بست کشید، یعنی زورمندان قلدری پیدا شدند که نه در برابر بینات سر تسلیم فرود می آورند و نه برای کتاب و میزان ارزشی قائلند، در اینجا نوبت به «حدید» که در آن «بأس شدید» است می رسد،

و با سلاح بر مغز این گردنکشان می کوبند تا در برابر قسط و عدل تسلیم شوند، و البته از یاری مردم با ایمان در این مسیر کمک گرفته می شود.

و این که در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: بُعِثْتُ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ، حَتَّى يُعْبَدَ اللَّهُ وَحْدَهُ لِأَشْرِيكَ لَهُ وَ جَعَلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُمْحِي: «من در آستانه رستاخیز مبعوث به شمشیر شده ام، تا خدای یگانه پرستش شود، و روزی من در سایه نیزه من است» (۱) اشاره به همین است یعنی مأمورم سلاح را در مقابل این گروه به کار گیرم نه به عنوان اصل و اساس کار، همان گونه که در آیه فوق صریحاً آمده است.

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: الْأَخْيَرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَ تَحْتَ السَّيْفِ وَ فِي ظِلِّ السَّيْفِ: «خوبیها تمام در شمشیر است، و زیر شمشیر و در سایه شمشیر»! (۲) و نیز در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ الْجِهَادَ وَ عَظَمَهُ وَ جَعَلَهُ نَصْرَهُ وَ نَاصِرَهُ وَ اللَّهُ مَا صَلَّحَتْ ذُنُوبًا وَ لَادِينٌ إِلَّا بِهِ: «خداوند جهاد را واجب کرده و آن را بزرگ شمرده، و آن را یار و یاورش قرار داده، به خدا سوگند نه دنیا و نه دین، جز با جهاد اصلاح نمی شود» (۳).

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم: فرمود: لَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ وَ السُّيُوفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ: «مردم را جز شمشیر برپا نمی دارد، و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخند» (۴).

بنابراین، رهبران الهی در یک دست کتب آسمانی، و در دست دیگر شمشیر دارند، نخست، مردم را با منطق به سوی حق و عدل دعوت می کنند، هرگاه

۱ - تفسیر «مراغی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۸۳.

۲ و ۳ - «فروع کافی»، جلد ۵، صفحه ۸، احادیث ۱۱ و ۱۵.

۴ - «فروع کافی»، جلد ۵، صفحه ۲، حدیث ۱.

زورگویانی تسلیم منطق نشوند، در برابر آنها به زور متوسل می شوند.

۲ - نیازهای عمده زندگی وابسته به آهن است

بعضی از مفسران در تفسیر آیه فوق تحلیلی دارند که خلاصه اش چنین است: اصول زندگی انسان چهار چیز است: کشاورزی، بافندگی (صنعت)، مسکن و حکومت، و این به خاطر آن است که انسان نیاز به غذا و لباس و مسکن دارد، و از آنجا که یک موجود اجتماعی است به تنهایی نمی تواند مشکلات زندگی را حل کند، یا به تعبیر دیگر، مصالح اجتماع به وسیله اجتماع تامین می شود.

و از آنجا که هر اجتماعی خواه ناخواه، خالی از برخورد و تزامم منافع نیست، بنابراین، نیاز به حکومتی دارد که عدالت را در میان آنها اجرا کند، و عجب این که: این چهار اصل، همه، به حدید و آهن نیازمند است، و اگر این وسیله نبود، زندگی بر انسان بسیار مشکل می شد، و از آنجا که نیاز به آن زیاد است، خداوند آن را فراوان و سهل الوصول آفریده است (درست است که فلزات دیگر در زندگی انسان، هر کدام نقشی دارند ولی نقش اصلی از آن آهن است) و از اینجا مفهوم «فیه بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ» روشن می شود. (۱)

۲۶ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ
 الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ
 ۲۷ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ
 الْإِنْجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ
 رَهْبَانِيََّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ
 فَمَارِعُوهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ
 مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

ترجمه:

۲۶ - ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آن دو نبوت و کتاب قرار دادیم؛ بعضی از آنها هدایت یافته اند و بسیاری از آنها گنهکارند.

۲۷ - سپس در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم، و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم؛ و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گر چه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند؛ از این رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداششان را دادیم؛ و بسیاری از آنها فاسقند!

تفسیر:

پیامبران را یکی بعد از دیگری فرستادیم

چنان که می دانیم شیوه قرآن این است که: بعد از بیان یک سلسله اصول کلی

تعلیمات خود، اشاره به سرنوشت اقوام پیشین می کند، تا شاهد گویائی برای آن باشد، در اینجا نیز بعد از ذکر مسائل پیشین درباره ارسال رسولان همراه بینات و کتاب و میزان، و همچنین لزوم سبقت مردم بر یکدیگر در وصول به غفران پروردگار و سعادت جاویدان، از بعضی از اقوام و پیامبران پیشین نام می برد و این اصول کلی را در زندگی آنها مجسم می سازد.

نخست از «نوح» (علیه السلام) و «ابراهیم» (علیه السلام) که شیخ الانبیاء، و سر سلسله رسولان حق بودند شروع کرده، می فرماید: «ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آنها نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم» (وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا وَّ اِبْرَاهِیْمَ وَّ جَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَّ الْکِتَابَ). اما همگی، از این میراث بزرگ و مواهب عظیم خداوند، بهره نگرفتند، «گروهی در پرتو آن هدایت یافتند، و بسیاری از آنها فاسق و گنهکار و بی ایمانند» (فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَّ کَثِیْرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُوْنَ).

آری، نبوت توأم با شریعت و آئین، از نوح (علیه السلام) شروع شد، و بعد از او ابراهیم (علیه السلام) پیامبر اولوالعزم دیگر، این خط را تداوم بخشید، و همچنان در طول اعصار و قرون در فرزندان و دودمان آنها ادامه یافت، اما همیشه اقلیتی از این نور هدایت بهره گرفتند، در حالی که اکثریت، راه خطا را پوئیدند!

* * *

آنگاه اشاره سربسته ای به سلسله انبیای دیگر، و آخرین آنها قبل از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کرده می افزاید: «سپس به دنبال آنها رسولان دیگر خود را آوردیم» (ثُمَّ قَفَّیْنَا عَلَی اٰثَرِهِمْ بِرُسُلِنَا).

یکی بعد از دیگری، قیام کردند و چراغ هدایت را فرا راه مردم قرار دادند، تا نوبت به حضرت مسیح (علیه السلام) رسید.

«ما بعد از آنها عیسی بن مریم را آوردیم» (وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ). «قَفَّيْنَا» از ماده «قفا» به معنی پشت است، و «قافیه» را از این رو قافیه می گویند که قسمتهای آخر شعر «مشابه یکدیگر و پشت سر هم» قرار می گیرد، و در جمله فوق، منظور این است که: پیامبران با آهنگی یکسان و یکنواخت، و اهدافی هماهنگ، یکی بعد از دیگری، قدم به عرصه وجود گذاشتند، و تعلیمات یکدیگر را تأیید و تکمیل کردند، و در حقیقت این تعبیر، اشاره زیبایی به «توحید نبوت» است.

سپس، به کتاب آسمانی مسیح (علیه السلام) اشاره کرده، می افزاید: «ما به او انجیل عطا کردیم» (وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ).

بعد، از ویژگیهای پیروان او سخن می گوید و می فرماید: «ما در قلوب کسانی که از او پیروی کردند رفت و رحمت قرار دادیم» (وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً). بعضی از مفسران، این دو واژه (رأفت و رحمت) را به یک معنی دانسته اند، ولی جمعی، میان این دو تفاوتی قائلند و آن این که: «رأفت» به معنی محبت در زمینه دفع ضررها است، و «رحمت» به معنی محبت برای جلب منافع است، و لذا غالباً «رأفت»، قبل از «رحمت»، ذکر می شود؛ چرا که نخست باید دفع ضرر کرد و سپس به فکر جلب منفعت افتاد، و نیز به همین دلیل، در آیه مجازات زناکاران می فرماید: وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ: «مبادا در اجرای حد و انجام فرمان خدا در مورد آنها گرفتار رأفت شوید، و حکم خدا را به دست فراموشی بسپارید». (۱)

مسأله رأفت و رحمت پیروان راستین مسیح، چیزی نیست که تنها در این

آیه به آن اشاره شده باشد، بلکه در آیه ۸۲ «مائده» نیز می خوانیم: وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ: «نزدیک ترین دوستان را به مؤمنان (از غیرمسلمانان) کسانی می یابی که می گویند: ما مسیحی هستیم، این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی عالم، و تارک دنیا، هستند، و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند».

گرچه این آیه، بیشتر ناظر به مسیحیان حبشه و شخص «نجاشی» است که به مسلمانان پناه دادند، و با مهر و محبت خاصی با آنها رفتار کردند، ولی به طور کلی، اشاره ای به رأفت و رحمت و عواطف مثبت در مسیحیان راستین دارد، البته، نه آن گرگان خونخوار و دیوان آدم نمائی که در عصر ما نام مسیحیت را بر خود گذارده، و دنیا را به خاک و خون و غارت و چپاول کشیده اند!

بعد از آن می فرماید: «در قلوب آنها علاقه به رهبانیتی افکندیم که آن را ابداع کرده بودند و ما آن را بر آنها مقرر نداشته بودیم، هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن را رعایت نکردند، لذا ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداش دادیم، ولی بسیاری از آنها فاسق و گنهکارند» (وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ). (۱)

۱ - در ترکیب این آیه و معنی آن گفتگوی زیادی میان مفسران است، بعضی آن را عطف بر «رأفت و رحمت» دانسته اند، و کلمه «حب» را قبل از «رهبانیت» در تقدیر گرفته اند، چرا که رهبانیت چیزی نیست که در قلب باشد، بلکه حب و علاقه آن در قلب است، و جمعی آن را منصوب به فعل مضمری دانسته اند که «ابْتَدَعُوهَا» آن را تفسیر می کند، و در تقدیر چنین است: «ابْتَدَعُوهَا رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» و در مورد «الابتغاء رضوان الله» نیز دو نظر است: نخست این که: استثناء منقطع باشد و مفهومش این است «وَ لَكِنَّهُمْ ابْتَدَعُوهَا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ»، دیگر این که: استثنای متصل بوده باشد و مفهومش این است که ما نوعی از رهبانیت را بر آنها مقرر داشته بودیم که هدف در آن جلب رضای خدا بود اما آنها رهبانیت را به نوع دیگری تحریف کردند که بر خلاف رضای حق بود، به نظر می رسد که تفسیر اول در هر دو مورد مناسبتر است (دقت کنید).

به این ترتیب، آنها نه تنها آئین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک آلودند، بلکه، حق آن رهبانیتی را که خودشان ابداع کرده بودند نیز رعایت ننمودند، و به نام زهد و رهبانیت، دامها بر سر راه خلق خدا گسترده شدند، و دیرها را مرکز انواع فساد نمودند، و ناهنجاریهایی را در آئین مسیح (علیه السلام) به وجود آوردند.

مطابق این تفسیر، «رهبانیت» جزء آئین مسیح نبود، بلکه پیروانش بعد از او آن را ابداع کردند، و در آغاز، چهره معتدل و ملایمی داشت، اما بعداً به انحراف گرائید و سر از مفسد بسیاری در آورد.

اما طبق تفسیر دیگری، نوعی رهبانیت و زهد در آئین مسیح بود، آنچه پیروان مسیح بعد از او بدعت گذاردند، نوع دیگری از رهبانیت بود که هرگز خداوند برای آنها مقرر نداشته بود. (۱) ولی تفسیر اول مشهورتر و از بعضی جهات مناسب تر است.

به هر حال، از آیه فوق در مجموع چنین استفاده می شود که: رهبانیت در آئین مسیح نبوده و پیروانش آن را بعد از او ابداع کردند، ولی در آغاز، نوعی زهدگرائی و از ابداعات نیک، محسوب می شد، مانند بسیاری از مراسم و سنتهای حسنه ای که هم اکنون در میان مردم رایج است، و کسی نیز روی آن به عنوان تشریح و دستور خاص شرع، تکیه نمی کند، اما این سنت، بعداً به انحراف گرائید و آلوده با اموری مخالف فرمان الهی و حتی گناهان زشتی شد.

تعبیر قرآن به جمله: *فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا*: «حق آن را رعایت نکردند»

۱ - تفسیر اول، طبق منقطع بودن استثناء است و تفسیر دوم بر طبق متصل بودن آن (دقت کنید) این نکته نیز قابل توجه است که: اگر «رهبانیت» عطف بر «رأفت و رحمت» باشد آنچنان که در متن برگزیده ایم، منظور از «جعل» آن در قلوب، همان تمایل قلبی آنان به این مسأله است در حالی که منظور از «ما کتباها» این است که مسأله رهبانیت به صورت یک حکم الهی در آئین مسیح نبود، هر چند علاقه به آن را خداوند در دل آنها افکنده بود، بنابراین منافاتی با جمله «ابتدعوها» ندارد.

دلیل بر این است که اگر حق آن ادا می شد، سنت خوبی بود، و تعبیر آیه ۸۲ «مائده» که از «رهبانها» و «عالمان» مسیحیان راستین، با نظر موافق و مثبت یاد می کند نیز شاهد این مدعا است (دقت کنید).

و هرگاه کلمه «رهبانیت» را عطف بر رأفت و رحمت بدانیم نیز شاهد دیگری برای این مدعی پیدا می شود، چرا که همردیف رأفت و رحمتی می شود که خداوند آن را به عنوان یک صفت پسندیده در قلوب آنها افکنده است.

کوتاه سخن این که: اگر سنت حسنه ای در میان مردم رائج شود که اصول کلی آن (مانند دستور زهد) در آئین حق باشد، و مردم آن سنت را به طور خاص به دستور الهی نسبت ندهند، بلکه آن را مصداقی از مصادیق دستورات کلی بدانند، و حق آن را ادا نمایند، کار بدی نیست، بدبختی از آنجا شروع می شود که افراطها و تفریطها پیش آید و آن را به سنت سیئه ای تبدیل کند.

مثلاً هم اکنون در میان ما مراسمی برای عزاداری و سوگواری و اعیاد و وفاتهای پیشوایان بزرگ دین، و همچنین بزرگداشت شهیدان و عزیزانی که از دست می روند در روز شهادت و یا هفتمین و چهلمین و سالگرد آنها معمول است که مصداقی است از دستورات کلی اسلام در مورد تعظیم شعائر، و بزرگداشت پیشوایان دین و شهیدان و عموم مسلمین، و همچنین مصداقی است از اصل کلی «سوگواری بر شهدای کربلا» و مانند آنها، بی آنکه جزئیات و تفصیل این مراسم یک دستور خاص شرع تلقی شود، بلکه صرفاً به عنوان یک مصداق از آن اصل کلی انجام می شود.

هرگاه در این مراسم از حدود شرع تجاوز نشود و آلوده با گناه و خرافه ای نگردد، مسلماً مصداق «اِیْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» و مصداق سنت حسنه است، در غیر این صورت، بدعت شوم و سنت سیئه ای خواهد بود.

به نظر می‌رسد: «رهبانیت» که از ماده «رهبه» به معنی ترس از خدا گرفته شده، در آغاز مصداقی از زهد و بی‌اعتنائی نسبت به دنیا بود، ولی بعداً به تحریفهای گسترده‌ای کشیده شد، و اگر می‌بینیم اسلام به شدت با این رهبانیت مبارزه می‌کند، نیز به خاطر همین چهره نهائی آن است، چنان که در نکته‌ها شرح بیشتری به خواست خدا پیرامون آن، خواهیم داد.

نکته‌ها:

۱ - اسلام و رهبانیت

چنان که گفتیم، «رهبانیت» از ماده «رهبه»، به معنی «خوف و ترس» است که در اینجا خوف و ترس از خدا منظور است، و به گفته «راغب» در «مفردات»: ترسی است که آمیخته با پرهیز و اضطراب باشد و «تَرْهَبُ» به معنی «تعبد» و عبادت کردن و «رهبانیت» به معنی «شدت تعبد» است.

آیه فوق را هر گونه تفسیر کنیم، نشان می‌دهد که: نوعی رهبانیت مطلوب در میان مسیحیان وجود داشت، هر چند در آئین مسیح چنین دستور الزامی به آنها داده نشده بود، ولی، پیروان مسیح آن رهبانیت را از حد و مرز آن بیرون برده و به انحراف و تحریف کشاندند. به همین دلیل، اسلام به شدت آن را محکوم کرده، و حدیث معروف: لَارْهَبَانِيَّةٌ فِي الْإِسْلَامِ: «در اسلام رهبانیت وجود ندارد» در بسیاری از منابع اسلامی دیده می‌شود. (۱)

از جمله بدعت‌های زشت مسیحیان در زمینه رهبانیت «تحریم ازدواج» برای مردان و زنان تارک دنیا بود، و دیگر «انزوای اجتماعی» و پشت پا زدن به

۱ - در «مجمع البحرین»، ماده «رهب» این حدیث آمده است، و در «نهایه» «ابن اثیر» نیز ذکر شده.

وظائف انسان در اجتماع، و انتخاب صومعه‌ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بود، سپس مفسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رُهبانها، به وجود آمد که بعداً به گوشه‌ای از آن برای تکمیل این بحث به خواست خدا اشاره خواهیم کرد. درست است که زنان و مردان تارک دنیا (راهبها و راهبه‌ها) خدمات مثبتی نیز انجام می‌دادند، از جمله پرستاری بیمارانِ صعب‌العلاج و خطرناک، همچون جذامیان، و تبلیغ در نقاط بسیار دوردست و در میان اقوام وحشی، و مانند اینها، و همچنین برنامه‌های مطالعاتی و تحقیقاتی، ولی این امور در برابر کل این برنامه، مسأله ناچیز و کم‌اهمیتی بود، و در مجموع مفسد آن به مراتب بیشتر بود.

اصولاً انسان، موجودی است که برای زندگی در اجتماع ساخته شده، و تکامل معنوی و مادی او نیز در همین است که زندگی جمعی داشته باشد، و لذا هیچ یک از مذاهب آسمانی این معنی را از انسان نفی نمی‌کند، بلکه پایه‌های آن را محکم‌تر می‌سازد. خداوند در انسان «غریزه جنسی» برای حفظ نسل آفریده، هر چیزی که آن را به طور مطلق نفی کند مسلماً باطل است.

زهد اسلامی، که به معنی سادگی زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است، هیچ ارتباطی به مسأله «رهبانیت» ندارد، زیرا «رهبانیت» معنی جدائی و بیگانگی از اجتماع است، و «زهد» به معنی آزادگی و وارستگی به خاطر اجتماعی‌تر زیستن است. در حدیث معروفی می‌خوانیم: «عثمان بن مظعون» فرزندش از دنیا رفته بود، بسیار غمگین شد، تا آنجا که خانه‌اش را مسجد قرار داد و مشغول عبادت شد (و هر کار را جز عبادت ترک گفت) این خبر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید، او را

احضار کرده، فرمود: يَا عَثْمَانُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ، إِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: «ای عثمان! خداوند متعال رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته، رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است».(۱)

اشاره به این که: اگر می‌خواهی پشت پا به زندگی مادی بزنی، این عمل را به صورت منفی و انزوای اجتماعی انجام مده، بلکه در یک مسیر مثبت، یعنی جهاد در راه خدا، آن را جستجو کن.

سپس، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بحث مشروحی درباره فضیلت نماز جماعت برای او بیان فرمود که تأییدی است، بر نفی رهبانیت و انزوا.

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر(علیه السلام) می‌خوانیم: که برادرش علی بن جعفر(علیه السلام) از محضرش پرسید: الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ هَلْ يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يَسِيحَ فِي الْأَرْضِ أَوْ يَتْرَهَّبُ فِي بَيْتٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ؟ قَالَ(علیه السلام): لا: «آیا برای مرد مسلمان سزاوار است دست به سیاحت بزند، یا رهبانیت اختیار کند، و در خانه ای بنشیند و از آن خارج نگردد؟ امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: نه».(۲)

توضیح این که: سیاحتی که در این روایت از آن نهی شده، چیزی هم‌ردیف رهبانیت، یعنی یک نوع «رهبانیت سیار» بوده است، به این معنی که بعضی از افراد، بی آنکه خانه و زندگی برای خود تهیه کنند، یا کسب و کاری داشته باشند، به صورت جهانگردی بدون زاد و توشه، دائماً از نقطه ای به نقطه دیگر می‌رفتند، و با گرفتن کمک از مردم و گدائی، زندگی می‌کردند، و آن را یک نوع زهد و ترک دنیا می‌پنداشتند، ولی اسلام، هم «رهبانیت ثابت» را نفی کرده است و هم «رهبانیت سیار» را، آری از نظر تعلیمات اسلام، مهم آن است که انسان در دل

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۱۴، حدیث ۱، باب نهی از رهبانیت.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۱۹، حدیث ۱۰.

اجتماع وارسته و زاهد باشد، نه در انزوا و بیگانگی از اجتماع!

۲ - سرچشمه تاریخی رهبانیت

تواریخ موجود مسیحیت نشان می دهد، رهبانیت به صورت فعلی در قرون اول مسیحیت وجود نداشته، و پیدایش آن را بعد از قرن سوم میلادی، هنگام ظهور «امپراتور رومی» به نام «دیسوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح (علیه السلام) می دانند، آنها بر اثر شکست از این «امپراتور» (خونخوار) به کوهها و بیابانها پناه بردند.^(۱)

در روایات اسلامی نیز همین معنی به صورت دقیقتری از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده که روزی آن حضرت (صلی الله علیه وآله) به «ابن مسعود» فرمود: «می دانی رهبانیت از کجا پیدا شد؟» عرض کرد: خدا و پیامبرش آگاهترند، فرمود: «بعد از عیسی (علیه السلام) جمعی از جباران ظهور کردند، و مؤمنان سه مرتبه با آنها پیکار نموده شکست خوردند، لذا به بیابانها متواری شدند، و به انتظار ظهور پیامبر موعود عیسی (حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) در غارهای کوهها، به عبادت مشغول گشتند، بعضی از آنها بر دین خود باقی ماندند، و بعضی راه کفر پیش گرفتند.

سپس افزود آیا می دانی «رهبانیت» امت من چیست؟ عرض کرد: خدا و رسولش آگاهترند، فرمود: الهِجْرَةُ، وَ الْجِهَادُ، وَ الصَّلَاةُ، وَ الصَّوْمُ، وَ الْحَجُّ، وَ الْعُمْرَةُ: «رهبانیت امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره است».^(۲)

مورخ مشهور مسیحی «ویل دورانت» در تاریخ معروف خود در جلد ۱۳ بحث مشروحی راجع به رهبانان نقل می کند، او معتقد است: پیوستن «راهبه ها»

۱ - «دائرة المعارف قرن بیستم»، ماده «رهب».

۲ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۴۳ (با کمی تلخیص)، در تفسیر «در المنثور» حدیث دیگری شبیه آن نقل شده (جلد ۶، صفحه ۱۷۷).

(زنان تارک دنیا) به «راهبان» از قرن چهارم میلادی شروع شد، و روز به روز کار «رهبانیت» بالا گرفت تا در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید. (۱)

بدون شک، این پدیده اجتماعی، مانند هر پدیده دیگر، علاوه بر ریشه های تاریخی، ریشه های روانی نیز دارد، که از جمله می توان به این واقعیت اشاره کرد که: اصولاً عکس العمل روانی افراد و اقوام مختلف در برابر شکستها و ناکامیها کاملاً متفاوت است، بعضی، تمایل به انزوا و درون گرایی پیدا می کنند و کاملاً از اجتماع و فعالیت های اجتماعی کنار می کشند، در حالی که گروه دیگر، از شکست، درس استقامت می آموزند و صلابت و مقاومت بیشتری پیدا می کنند، گروه اول، به رهبانیت یا چیزی شبیه به آن رو می آورند و گروه دوم، به عکس، اجتماعی تر می شوند.

۳ - مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت

انحراف از قوانین آفرینش، همیشه واکنشهای منفی به دنبال دارد، بنابراین، جای تعجب نیست که وقتی انسان از زندگی اجتماعی که در نهاد و فطرت او است فاصله بگیرد، گرفتار عکس العملهای منفی شدید می شود، لذا «رهبانیت» به حکم این که: بر خلاف اصول فطرت و طبیعت انسان است، مفاسد زیادی به بار می آورد از جمله:

۱ - «رهبانیت» با روح مدنی بالطبع بودن آدمی می جنگد، و جوامع انسانی را به انحطاط و عقب گرد می کشاند.

۲ - «رهبانیت» نه تنها سبب کمال نفس و تهذیب روح و اخلاق نیست. بلکه، منجر به انحرافات اخلاقی، تنبلی، بدبینی، غرور، عجب و خود

۱ - تاریخ «ویل دورانت»، جلد ۱۳، صفحه ۴۴۳.

برترینی و مانند آن می شود، و به فرض که انسان بتواند در حال انزوا به فضیلت اخلاقی برسد، فضیلت محسوب نمی شود، فضیلت آن است که انسان در دل اجتماع بتواند خود را از آلودگیهای اخلاقی برهاند.

۳ - ترک ازدواج که از اصول رهبانیت است نه فقط کمالی نمی آفریند، بلکه موجب پیدایش عقده ها و بیماریهای روانی می گردد.

در «دائرة المعارف قرن بیستم» می خوانیم: «بعضی از رهبانها تا آن اندازه توجه به جنس زن را عمل شیطانی می دانستند که حاضر نبودند، حیوان ماده ای را به خانه ببرند! مبادا روح شیطانی آن به روحانیت آنها صدمه بزند!»!

اما با این حال، تاریخ، فجایع زیادی را از «دیرها» به خاطر دارد، تا آنجا که به گفته «ویل دورانت» «پاپ انیوسان سوم»، یکی از دیرها را به عنوان فاحشه خانه توصیف کرد! (۱)

و بعضی از آنان مرکزی برای اجتماع شکم پرستان و دنیاطلبان و خوشگذرانها شده بود، تا آنجا که بهترین شرابها در دیرها پیدا می شد.

البته، طبق گواهی تاریخ، حضرت مسیح (علیه السلام) هرگز ازدواج نکرد، اما این هرگز، به خاطر مخالفت او با این امر نبود، بلکه عمر کوتاه مسیح (علیه السلام) به اضافه اشتغال مداوم او به سفرهای تبلیغی، به نقاط مختلف جهان به او اجازه این امر را نداد.

بحث درباره «رهبانیت» درخور کتاب مستقلی است که اگر بخواهیم به آن پردازیم از بحث تفسیری بیرون می رویم.

این بحث را با حدیثی از علی (علیه السلام) پایان می دهیم: در حدیثی در ذیل آیه: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ

يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا: «بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین مردم کیانند؟ * آنها هستند که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم شده، با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند».(۱)

علی(علیه السلام) در تفسیر آن فرمود: هُمُ الرَّهْبَانُ الَّذِينَ حَبَسُوا أَنْفُسَهُمْ فِي السُّوَارِي: «یکی از مصادیق بارز آن، رهبانها هستند که خود را در ارتفاعات کوهها و بیابانها محبوس داشتند و گمان کردند کار خوبی انجام می دهند».(۲)

۴ - «انجیل» یا «اناجیل»

«انجیل» در اصل، یک واژه یونانی به معنی «بشارت» یا «آموزش جدید» است، و نام کتابی است که بر حضرت مسیح(علیه السلام) نازل گردیده.

این واژه ۱۲ بار در قرآن مجید، به همین معنی استعمال شده است، و همه جا به صورت مفرد است، ولی قابل توجه این که: آنچه به نام «انجیل» امروز معروف است، کتابهای زیادی است که از آنها به «اناجیل» تعبیر می شود، و معروف از میان آنها انجیلهای چهارگانه «لوقا»، «مرقس»، «متی» و «یوحنا» است و مسیحیان معتقدند: این چهار انجیل به وسیله این چهار تن از یاران مسیح(علیه السلام)، یا شاگردان آنها نگاشته شده، و تاریخ تألیف آنها به ۳۸ سال بعد از حضرت مسیح(علیه السلام)، تا حدود یک قرن بعد از او می رسد، و بنابراین کتاب اصلی مسیح(علیه السلام) به عنوان یک کتاب آسمانی مستقل، به دست فراموشی سپرده شده، و تنها بخشهایی از آن که در حافظه این چهار تن بوده است، آمیخته با افکار خودشان در این «چهار انجیل» تحریر یافته است.

۱ - کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲ - «کنز العمال»، جلد ۲، حدیث ۴۴۹۶.

بحث مشروحتری در این زمینه در ذیل آیه ۳ «آل عمران» داشتیم. (۱)

۲۸ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنَ
 رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ۲۹ لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ
 الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ترجمه:

۲۸ - ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو
 سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر
 زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.
 ۲۹ - تا اهل کتاب بدانند که قادر بر چیزی از فضل خدا نیستند، و تمام فضل (و رحمت) به
 دست اوست، به هر کس بخواهد آن را می بخشد؛ و خداوند دارای فضل عظیم است!

شأن نزول:

بسیاری از مفسران، برای آیات فوق، شأن نزولی نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است:
 رسول خدا(صلی الله علیه وآله) «جعفر بن ابی طالب» را با هفتاد نفر به سوی «نجاشی» (به
 حبشه) فرستاد، او بر «نجاشی» وارد شد، وی را دعوت به اسلام کرد، و اجابت نمود و ایمان
 آورد، به هنگام بازگشت از «حبشه»، چهل تن از اهل آن کشور که

ایمان آورده بودند، به «جعفر» گفتند: به ما اجازه ده که خدمت این پیامبر(صلی الله علیه وآله) برسیم و اسلام خود را بر او عرضه بداریم، همراه «جعفر» به «مدینه» آمدند، هنگامی که فقر مالی مسلمانها را مشاهده کردند، به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عرض کردند: ما اموال فراوانی در دیار خود داریم، اگر اجازه فرمائید به کشور خود باز گردیم، اموال خود را همراه بیاوریم و با مسلمانان تقسیم کنیم، پیامبر(صلی الله علیه وآله) اجازه فرمود، رفتند، اموال خود را آوردند، و میان خود و مسلمین تقسیم کردند، در این هنگام آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ...» (۱) نازل گردید و از آنها تمجید کرد.

افرادی از اهل کتاب که ایمان نیاورده بودند، هنگامی که این جمله را که در ذیل آیات فوق است شنیدند: «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا: «آنها پاداش خود را به خاطر صبر و استقامتشان دوبار دریافت می دارند» در برابر مسلمانان ایستاده گفتند: ای مسلمانان کسانی که به کتاب شما و کتاب ما ایمان بیاورند دو پاداش دارند، بنابراین، کسی که تنها به کتاب ما ایمان داشته باشد یک پاداش دارد، همانند پاداش شما! پس به اعتراف خودتان شما فضیلتی بر ما ندارید! اینجا بود که آیات فوق (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ) نازل شد، و اعلام داشت که مسلمانان نیز دو پاداش دارند، علاوه بر نور الهی و مغفرت، و سپس افزود: «اهل کتاب بدانند آنها توانائی بر به دست آوردن چیزی از فضل و رحمت الهی ندارند!» (۲)

۱ - قصص، آیات ۵۲ تا ۵۴.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۴۴ - همین معنی در تفسیر «ابوالفتوح رازی» و «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث، با تفاوتی نقل شده است.

تفسیر:

آنها که دو سهم از رحمت الهی دارند از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اهل کتاب و مسیحیان در میان بود، آیات مورد بحث، تکمیلی است بر آنچه در آیات قبل آمده است:

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید و ایمان به رسول او بیاورید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ).

در این که مخاطب در این آیه کیست؟ در میان مفسران دو قول است:

اول این که: مخاطب، مؤمنانند، منتهی به آنها گفته می شود که ایمان ظاهری کافی نیست، بلکه باید ایمانی عمیق، توأم با تقوی در عمل داشته باشند، تا پادشاهای متعددی را که در ذیل آیه می آید به دست آوردند.

دیگر این که: مخاطب، مؤمنان اهل کتابند، یعنی ای کسانی که به انبیاء و کتب پیشین ایمان آورده اید، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ایمان بیاورید و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول انواع پادشاهای او شوید.

آنچه می تواند شهادی بر تفسیر دوم باشد، همان پادشاه مضاعفی است که در ذیل آیه آمده، پادشاهی برای ایمان به انبیای پیشین، و پادشاهی برای ایمان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله).

ولی این تفسیر، علاوه بر این که با آیه بعد - چنان که توضیح خواهیم داد - سازگار نیست، با شأن نزول آیه، و همچنین با اطلاق «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیز هماهنگ نمی باشد.

بنابراین، باید قبول کرد که مخاطب، همه مؤمنانی هستند که در ظاهر دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را پذیرفته بودند ولی هنوز ایمان راسخ، ایمانی که اعماق جان آنها را روشن کند و در اعمال آنها ظاهر شود، پیدا نکرده بودند.

سپس، در دنباله آیه، به سه موهبت بزرگ که در سایه ایمان عمیق و تقوا حاصل می شود، اشاره کرده، می فرماید: «اگر چنین کنید، خداوند دو سهم و نصیب از رحمتش به شما می دهد، و به شما نور و روشنائی می بخشد، نوری که در پرتو آن راه زندگی را پیدا کنید، و شما را می بخشد، و خداوند غفور و رحیم است» (يُؤْتِكُمْ كَفَلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

«کفل» (بر وزن طفل) به معنی بهره ای است که نیاز انسان را بر طرف کند، و ضامن را از این رو «کفیل» گویند که، مشکل طرف مقابل را کفایت کرده و بهره و نصیب او را به او می دهد. (۱)

به هر حال، منظور از این دو بهره، همان است که در آیه ۲۰۱ سوره «بقره» آمده: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً: «خداوندا در دنیا به ما نیکی مرحمت فرما، و در آخرت نیز نیکی عنایت کن».

این احتمال نیز داده شده است که، این دو بهره: یکی، برای ایمان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است، و دیگری، برای ایمان به انبیای پیشین؛ چرا که هر مسلمانی موظف است به همه انبیای گذشته و کتب آسمانی آنها مؤمن باشد، و همه را محترم بشمارد. بعضی نیز، گفته اند: منظور اجرهای پی در پی و مضاعف و مداوم است، جمع میان این معانی نیز ممکن است.

۱ - بعضی معتقدند: این واژه از «کفل» (بر وزن دکل) گرفته شده، و آن چیزی است که بر «کفل» (قسمت آخر پشت) چهارپایان می نهند، تا شخصی که بر مرکب سوار می شود، نیفتد، و لذا به هر چیزی که مایه نگهداری باشد «کفل» گفته می شود، و اگر به ضامن «کفیل» می گویند، به خاطر همین معنی است (ابوالفتوح رازی، ذیل آیات مورد بحث) ولی از «راغب» استفاده می شود که، این واژه، دو معنی دارد: یک معنی مطلوب، که همان معنی اول است و معنی دیگر، شیء پست و بی ارزش است، تشبیه به «کفل» چهارپایان، چرا که هر کس آنجا سوار شود، بیم سقوط او می رود (دقت کنید).

در مورد دومین پاداش آنها (وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ) بعضی از مفسران گفته اند: منظور، همان «نور ایمان» است که در قیامت، در پیش روی مؤمنان و از سمت راست آنها حرکت می کند، و ظلمات محشر را با آن می شکافند، و به سوی بهشت و سعادت ابدی پیش می روند، چنان که در آیه ۱۲ همین سوره آمده است «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ».

در حالی که بعضی دیگر، آن را اشاره به «نور قرآن» می دانند که در دنیا به سراغ مؤمنان می آید، چنان که در آیه ۱۵ «مائده» می خوانیم: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ: «از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد».

ولی ظاهر، این است که آیه، مفهوم مطلق و گسترده ای دارد، نه اختصاصی به دنیا دارد، و نه آخرت، و به تعبیر دیگر، ایمان و تقوی سبب می شود که حجابها از قلب مؤمن بر چیده شود، و چهره حقایق را بی پرده ببیند، و در پرتو آن روشن بینی خاصی، نصیب او می شود که افراد بی ایمان از آن محرومند.

و این که: در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است: منظور از «نور» در آیه فوق امام معصومی است که مردم به او اقتداء کنند، در حقیقت بیان یکی از مصداقهای روشن است. (۱) و بالاخره سومین پاداش مؤمنان پرهیزگار، همان «غفران و آمرزش گناهان» است، چرا که بدون آن، هیچ موهبتی برای انسان گوارا نیست، نخست، باید ایمن از عذاب الهی گردد و سپس با نور ایمان و تقوا، راه خویش را پیدا کند، و سرانجام به رحمت مضاعف الهی نائل گردد.

۱ - این روایات در «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحات ۲۵۲ و ۲۵۳ نقل شده است.

آیه بعد، که آخرین آیه این سوره است بیان دلیلی است برای آنچه در آیه قبل آمده، می فرماید: «این پادشاهای مضاعف الهی، علاوه بر نورانیت و مغفرت به خاطر آن است که اهل کتاب بدانند که آنها قادر بر چیزی از فضل الهی نیستند و این که فضل و رحمت، همه به دست او است، و به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند دارای فضل و رحمت عظیم است» (لَيْلًا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ). (۱)

این پاسخی است به آنها که می گفتند: خداوند به گروهی از اهل کتاب که ایمان به محمد (صلی الله علیه و آله) آورده اند (طبق عقیده مسلمانان) دو پاداش می دهد، بنابراین ما که ایمان به او نیاورده ایم دارای یک پاداشیم، همانند دیگر مسلمانان!

قرآن به آنها پاسخ می گوید که: مسلمانان عموماً دارای دو پاداشند، چرا که همه آنها ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تمام انبیاء پیشین دارند و اما گروهی از اهل کتاب که ایمان نیاورده اند، هیچ سهمی ندارند، تا بدانند که رحمت الهی در اختیار آنان نیست که به هر کس بخواهند بدهند و از هر کس بخواهند دریغ دارند!

این آیه ضمناً، می تواند پاسخی به بلندپروازیها و ادعاهای بی اساس گروهی از یهود و نصاری باشد که: بهشت و رحمت الهی را منحصر به خود می دانستند،

۱ - در این که: «لا» در «لَيْلًا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ» زائده است یا اصلی؟ در میان مفسران گفتگو است، بسیاری «لا» را زائده و برای تأکید می دانند (چنان که در بالا گفتیم) و بنابر این که: «لا» اصلی باشد معانی گوناگونی برای آیه ذکر شده، از جمله این که: منظور این است که اهل کتاب بدانند: آنها هم اگر ایمان و اسلام را پذیرا شوند می توانند فضل الهی را برای خود فراهم سازند (و به تعبیر دیگر در اینجا نفی در نفی به معنی اثبات می شود).

یا این که: ما این همه مواهب را به مسلمانان دادیم تا اهل کتاب تصور نکنند مسلمین بهره ای از فضل الهی ندارند، ولی با توجه به ذیل آیه که می گوید: «وَ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ» و همچنین شأن نزولی که در بالا آورده ایم زائده بودن «لا» مناسبتر به نظر می رسد، بلکه به عقیده بعضی، در تمام مواردی که جمله مشتمل بر معنی نفی باشد، «لا» زائده خواهد بود، مانند «مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ» (اعراف، ۱۲) «وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» (انعام، ۱۰۹) (دقت کنید).

و دیگران را از آن محروم می پنداشتند: وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: «آنها گفتند هیچ کس داخل بهشت نمی شود مگر این که یهودی یا نصرانی باشد! این آرزوی آنها است ، بگو اگر راست می گوئید، دلیل خود را بیاورید»؟! (۱)

نکته:

رابطه تقوا و روشن بینی

قرآن مجید برای تقوا آثار فراوانی بیان کرده که از جمله آنها برطرف شدن حجابها از فکر و قلب آدمی است.

رابطه «ایمان و تقوا» با «روشن بینی» در آیات مختلف قرآن به آن اشاره شده است، از جمله در آیه ۲۹ «انفال» می خوانیم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا: «ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوای الهی پیشه کنید و از گناهان بپرهیزید، خداوند وسیله ای برای شناخت حق از باطل برای شما قرار می دهد».

و در آیه ۲۸۲ «بقره» آمده است: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ: «تقوای الهی پیشه کنید و خداوند شما را علم و دانش می آموزد» و در آیات مورد بحث نیز با صراحت این معنی آمده بود که «اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خداوند نوری برای شما قرار می دهد که در پرتو آن بتوانید گام بردارید!»

رابطه این دو، علاوه بر جنبه های معنوی که بعضاً برای ما ناشناخته است، از نظر تحلیل عقلی نیز، قابل درک است؛ چرا که بزرگترین مانع شناخت و مهمترین حجاب بر قلب آدمی، هوا و هوسهای سرکش، و آمال و آرزوهای دور و دراز، و

اسارت در چنگال ماده، و زرق و برق دنیاست، که به انسان اجازه نمی دهد قضاوت صحیح کند، و چهره حقایق را آنچنان که هست ببیند، هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا، این گرد و غبارها فرو نشست، و این ابرهای تیره و تار و ظلمانی از آسمان روح انسان کنار رفت، آفتاب حقیقت، بر صفحه قلب می تابد، و حقایق را آنچنان که هست، در می یابد، و لذتی توصیف ناشدنی از این درک صحیح و عمیق نصیب مؤمن می شود، و راه خود را به سوی اهداف مقدسی که دارد می گشاید و پیش می رود.

آری، تقوا است که به انسان آگاهی می دهد، همان گونه که آگاهیها به انسان تقوا می بخشد، یعنی این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، لذا در حدیث معروفی می خوانیم: *لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُوطُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَوَاتِ*: «هر گاه شیاطین و خواهی شیاطینی بر قلبهای آدمیان مسلط نمی شدند، می توانستند به ملکوت و باطن آسمان و جهان هستی بنگرند».

برای درک بهتر این سخن، پای گفتار علی (علیه السلام) می نشینیم فرمود: *لَا دِينَ مَعَ هَوَى - لَا عَقْلَ مَعَ هَوَى - مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَغْمَاهُ وَ أَصَمَّهُ وَ أَزَلَّهُ وَ أَضَلَّهُ*: «دین با هوای نفس جمع نمی شود - همچنین عقل با هوس یک جا نخواهد بود - هر کس از هوای نفسش پیروی کند او را کور و کر می کند و ذلیل و گمراه می سازد».(۱)

۱ - در این زمینه بحث مشروح دیگری در ذیل آیه ۲۹ «انفال» داشته ایم، جلد ۷، صفحه ۱۴۰.

پروردگارا! ما را از هوای نفس حفظ کن! و به ما توفیق تقوی و روشن بینی مرحمت فرما!
خداوند! تمام فضل و رحمتها به دست تو است، ما را از این فضل بی دریغت، محروم مگردان!
بارالها! به ما توفیق اقامه حق و عدل و قسط و پاسداری از حریم کتاب و میزان در پرتو
بهره گیری از «بیّنات» و ایستادگی در برابر افراد زورگو، عنایت فرما!

آمِنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره حدید

۲۰ / رجب المرجب / ۱۴۰۶

۱۳۶۵ / ۱ / ۱۱

آغاز جزء بیست و هشتم

سوره مجادله

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۲ آیه است

تاریخ شروع

۲۰ / رجب المرجب / ۱۴۰۶

۱۳۶۵ / ۱ / ۱۱

محتوای سوره مجادله

این سوره، در «مدینه» نازل شده است، و طبق طبیعت سوره های «مدنی» بیشتر، از احکام فقهی، و نظام زندگی اجتماعی، و روابط با مسلمین و غیر مسلمین سخن می گوید، و مجموع بحثهای آن را می توان در سه بخش خلاصه کرد:

۱ - در بخش اول سخن از حکم «ظهار» می گوید که در جاهلیت نوعی طلاق و جدائی دائمی محسوب می شد، و اسلام آن را تعدیل کرد و در مسیر صحیح قرار داد.

۲ - در بخش دیگری یک سلسله دستورها درباره آداب مجالست از جمله منع از «نجوی» (سخنان در گوشه) و همچنین، جا دادن به کسانی که تازه وارد مجلس می شوند، دارد.

۳ - در آخرین بخش، بحث گویا و مشروح و کوبنده ای درباره منافقان، و آنها که ظاهراً دم از اسلام می زدند، اما با دشمنان اسلام سر و سرّ داشتند، مطرح کرده، مسلمین راستین را از ورود در حزب شیاطین و منافقین بر حذر می دارد و آنها را به رعایت «حبّ فی اللّٰه» و «بغض فی اللّٰه» و ملحق شدن به «حزب اللّٰه» دعوت می کند.

نام گذاری سوره، به سوره «مجادله» به خاطر تعبیری است که در آیه نخستین آن آمده است.

فضیلت تلاوت سوره مجادله

در فضیلت این سوره دو روایت از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

در روایت نخست آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُجَادَلَةِ كُتِبَ مِنْ حِزْبِ الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ: «هر کس سوره مجادله را تلاوت کند (و در آن بیندیشد و به کار بندد) در قیامت در زمره حزب الله خواهد بود». (۱)

و در حدیث دوم می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَدِيدِ وَالْمُجَادَلَةَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ أَدْمَنَهُمَا لَمْ يُعَذِّبَهُ اللَّهُ حَتَّى يَمُوتَ أَبَدًا وَلَا يَرَى فِي نَفْسِهِ وَلَا فِي أَهْلِهِ سُوءًا أَبَدًا وَلَا خِصَاصَةً فِي بَدَنِهِ: «هر کس سوره حدید و مجادله را در نمازهای فریضه بخواند، و آن را ادامه دهد، خداوند هرگز او را در تمام طول زندگی عذاب نمی کند، و در خود و خانواده اش هرگز بدی نمی بیند، و نیز گرفتار فقر و بد حالی نمی شود». (۲)

تناسب محتوای این سوره ها، با پادشاهی فوق روشن است، و این خود نشان می دهد که هدف از تلاوت، پیاده کردن محتوای آن در زندگی است نه تلاوتی خالی از اندیشه و عمل.

۱ - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۳۵۶.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۶۴۷ - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۳۰۷.

- ۱ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
- ۲ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ غَفُورٌ
- ۳ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
- ۴ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فإِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت می کرد شنید (و تقاضای او را اجابت کرد); خداوند گفتگوی شما را با هم می شنید; و خداوند شنوا و بیناست.

۲ - کسانی که از شما نسبت به همسرانشان «ظهار» می کنند (و می گویند: تو نسبت

به من به منزله مادرم هستی)، آنها هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را به دنیا آورده اند. آنها سخنی زشت و باطل می گویند؛ و خداوند بخشنده و آمرزنده است!

۳ - کسانی که همسران خود را «ظهار» می کنند، سپس از گفته خود باز می گردند، باید پیش از آمیزش جنسی با هم، برده ای را آزاد کنند؛ این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

۴ - و کسی که توانائی (آزاد کردن برده ای) نداشته باشد، دو ماه پیاپی قبل از آمیزش روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند؛ این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید؛ اینها مرزهای الهی است؛ و کسانی که با آن مخالفت کنند، عذاب دردناکی دارند!

شأن نزول:

غالب مفسران، برای آیات نخستین این سوره، شأن نزولی نقل کرده اند که مضمون همه، اجمالاً یکی است، هر چند در جزئیات با هم متفاوت می باشند، اما این تفاوت، تأثیری در آنچه ما در بحث تفسیری به آن نیاز داریم ندارد.

ماجرا چنین بود: زنی از انصار به نام «خوله» (نامهای دیگری نیز در روایات دیگر برای او ذکر شده است) از طایفه «خزرج» که همسرش به نام «اوس بن صامت» بود، در یک ماجرا مورد خشم شوهرش قرار گرفت، او که مرد تندخو و سریع التأثری بود، تصمیم بر جدائی از او گرفت، گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» (تو نسبت به من، همچون مادر من هستی!) و این، نوعی از طلاق در زمان جاهلیت بود، اما طلاقی که نه قابل رجوع بود و نه زن آزاد می شد، که بتواند همسری برای خود برگزیند، بدترین حالتی که برای یک زن شوهردار، ممکن

بود رخ دهد.

چیزی نگذشت، مرد پشیمان شد، به همسرش گفت: فکر می‌کنم: برای همیشه بر من حرام شدی! زن گفت: چنین مگو! خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برو، و حکم این مسأله را از او بپرس، مرد گفت: من خجالت می‌کشم، زن گفت: پس بگذار من بروم، گفت: مانعی ندارد.

زن، خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمد، و ماجرا را چنین نقل کرد: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) همسرم «اوس بن صامت» زمانی مرا به زوجیت خود برگزید، که جوان بودم، صاحب جمال، مال و ثروت و فامیل، اموال من را مصرف کرد، جوانیم از بین رفت، و فامیلم پراکنده شدند، و سنم زیاد شد، حالا «ظهار» کرده و پشیمان شده، آیا راهی هست که ما به زندگی سابق بازگردیم؟!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: تو بر او حرام شده‌ای! عرض کرد: یا رسول الله(صلی الله علیه وآله) او صیغه طلاق جاری نکرده، او پدر فرزندان من است، و از همه در نظر من محبوبتر.

فرمود: تو بر او حرام شده‌ای! و من دستور دیگری در این زمینه ندارم.

زن پی در پی اصرار و الحاح می‌کرد، سرانجام رو به درگاه خدا آورد و عرض کرد: اَشْكُوْ اِلَى اللّٰهِ فَاقْتَبِيْ وَ حَاجَتِيْ، وَ شِدَّةَ حَالِيْ، اللّٰهُمَّ فَاَنْزِلْ عَلٰى لِسَانِ نَبِيِّكَ: «خداوندا! بیچارگی و نیاز و شدت حالم را به تو شکایت می‌کنم، خداوندا! فرمانی بر پیامبرت نازل کن، و این مشکل را بگشا».

و در روایتی آمده است: زن عرضه داشت: اللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِيْ فَارْحَمْنِيْ فَاِنْ لِيْ صَبِيَّةٌ صِغَارًا، اِنْ ضَمَمْتُهُمْ اِلَيْهِ ضَاعُوا، وَ اِنْ ضَمَمْتُهُمْ اِلَيَّ جَاعُوا: «خداوندا! تو حال مرا می‌دانی، بر من رحم کن، کودکان خردسالی دارم، اگر در اختیار شوهرم بگذارم ضایع می‌شوند، و اگر خودم آنها را بگیرم گرسنه خواهند

ماند!»!

در اینجا حال وحی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دست داد، و آیات آغاز این سوره بر او نازل شد که راه حل مشکل «ظهار» را به روشنی نشان می دهد.

فرمود: همسرت را صدا کن، آیات مزبور را بر او تلاوت کرد، فرمود: آیا می توانی یک برده را به عنوان «کفاره ظهار» آزاد کنی؟ عرض کرد: اگر چنین کنم، چیزی برای من باقی نمی ماند.

فرمود: می توانی، دو ماه پی در پی روزه بگیری؟ عرض کرد: من اگر نوبت غذایم سه بار تأخیر شود، چشمم از کار می افتد و می ترسم نابینا شوم.

فرمود: آیا می توانی، شصت مسکین را اطعام کنی، عرض کرد: نه، مگر این که شما به من کمک کنید.

فرمود: من به تو کمک می کنم و پانزده صاع (۱۵ من که خوراک شصت مسکین می باشد، هر یک نفر یک مد یعنی یک چهارم من) به او کمک فرمود، او کفاره را داد، و به زندگی سابق باز گشتند.(۱)

چنان که گفتیم، این شأن نزول را بسیاری از مفسران از جمله «قرطبی»، «روح البیان»، «روح المعانی»، «المیزان»، و «فخر رازی»، «فی ظلال القرآن»، «ابوالفتوح رازی»، «کنز العرفان» و بسیاری از کتب تاریخ و حدیث با تفاوتی نقل کرده اند.

تفسیر:

«ظهار» یک عمل زشت جاهلی

با توجه به آنچه در شأن نزول گفته شد، و نیز با توجه به محتوای آیات،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۴۶ (با کمی تلخیص).

تفسیر آیات نخستین سوره، روشن است، می فرماید: «خداوند قول زنی را که درباره همسرش به تو مراجعه کرده بود، و بحث و مجادله می کرد، شنید، و تقاضای او را اجابت فرمود» (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا).

«تُجَادِلُ» از «مجادله» از ماده «جدل» گرفته شده که در اصل به معنی تابیدن طناب است، و از آنجا که به هنگام گفتگوهای طرفینی و اصرارآمیز، هر یک از دو طرف می خواهد دیگری را قانع کند، مجادله بر آن اطلاق شده است.

و می افزاید: «آن زن، علاوه بر این که با تو مجادله داشت به درگاه خداوند نیز شکایت کرد، و از پیشگاهش تقاضای حل مشکل نمود» (وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ).

«این در حالی بود که، خداوند گفتگوی شما و اصرار آن زن را در حل مشکلتش می شنید» (وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا).

«تَحَاوُرُ» از ماده «حور» (بر وزن غور) به معنی مراجعه در سخن یا در اندیشه است و «محاوره» به گفتگوهای طرفینی اطلاق می شود.

(و خداوند شنوا و بیناست) (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).

آری، خداوند، آگاه از همه «مسموعات» و «مبصرات» است، بی آنکه نیازی به اعضای بینائی و شنوائی داشته باشد، او همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز را می بیند و هر سخنی را می شنود.

آنگاه به سراغ بیان «حکمظهار» می رود، به عنوان مقدمه ریشه این عقیده خرافی را با جمله های کوتاه و قاطع در هم می کوبد، می فرماید: «کسانی از شما که نسبت به همسرانشانظهار می کنند (و به همسرشان می گویند: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) آنها هرگز مادرشان نیستند، مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده اند!» (الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ

مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ).

مادر و فرزند بودن چیزی نیست که با سخن درست شود، یک واقعیت عینی خارجی است، که هرگز از طریق بازی با الفاظ، حاصل نمی شود، بنابراین، اگر انسان صد بار هم به همسرش بگوید: تو همچون مادر منی! حکم مادر پیدا نمی کند، و این یک سخن خرافی و گزافه گوئی است.

و به دنبال آن می افزاید: «آنها سخنی منکر و زشت می گویند، و گفتاری باطل و بی اساس» (و إِنْهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا). (۱)

درست است که گوینده این سخن، به اصطلاح قصد «اخبار» ندارد بلکه مقصود او «انشاء» است، یعنی می خواهد این جمله را به منزله صیغه طلاق قرار دهد، ولی به هر حال، محتوای این جمله محتوایی است بی اساس، درست شبیه خرافه «پسرخواندگی» در زمان جاهلیت، که بچه هائی را پسر خود می خواندند، و احکام پسر را درباره او اجرا می کردند، که قرآن آن را نیز محکوم کرده، و سخنی باطل و بی اساس شمرده است، و می گوید: ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ: «این سخنی است که تنها با دهان می گوئید» و هیچ واقعیتی در آن نیست. (۲)

مطابق این آیه، «ظهار» عملی است حرام و منکر، ولی از آنجا که تکالیف الهی، اعمال گذشته را شامل نمی شود، و از لحظه نزول حاکمیت دارد، در پایان آیه می فرماید: «خداوند بخشنده و آمرزنده است» (وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ).

بنابراین، اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات، مرتکب این عمل شده نباید نگران باشد، خداوند او را می بخشد.

بعضی از فقهاء و مفسران، معتقدند: الآن هم ظهار گناهی است بخشوده،

۱ - «زور» در اصل به معنی «انحناء بالای سینه» است، و به معنی منحرف شدن نیز آمده، و از آنجا که سخن دروغ و باطل انحراف از حق دارد، به آن «زور» می گویند، و نیز به همین دلیل این واژه به «بت» نیز اطلاق می شود.

۲ - احزاب، آیه ۴.

همانند گناهان صغیره، که خداوند وعده عفو - در صورت ترک کبائر - نسبت به آن داده است (۱) ولی دلیلی بر این معنی وجود ندارد، و جمله بالا نمی تواند گواه آن باشد.

اما به هر حال، مسأله کفاره به قوت خود باقی است.

در حقیقت این تعبیر، شبیه همان است که در آیه ۵ سوره «احزاب» آمده که بعد از نهي از مسأله پسرخواندگی، می افزاید: وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً: «گناهی بر شما نیست در خطائی که در این مورد از شما سر می زند، ولی آنچه را از روی عمد بگوئید، خداوند مؤاخذه می کند، و خداوند غفور و رحیم است» یعنی در مورد خطاها و گذشته ها.

در این که میان «عفو» و «غفور» چه تفاوتی است؟ بعضی گفته اند: «عفو» اشاره به بخشش خداوند است، و «غفور» اشاره به پوشش گناه است، زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد، اما هرگز آن را مکتوم ندارد، ولی خداوند هم می بخشد و هم مستور می سازد. بعضی نیز «غفران» را به معنی پوشاندن شخص از عذاب، معنی کرده اند که مفهوم آن با «عفو» متفاوت است هر چند در نتیجه یکی است.

اما از آنجا که این سخن زشت و زننده، چیزی نبود که از نظر اسلام نادیده گرفته شود، لذا کفاره نسبتاً سنگینی برای آن قرار داده، تا از تکرار آن جلوگیری کند، می فرماید: «کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می کنند، سپس از گفته خود باز می گردند، باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم، برده ای را آزاد کنند»

۱ - «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۹۰ - در «المیزان» نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود.

«وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا».

در تفسیر جمله: «ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا: «سپس بازگشت به گفته خود می کنند» مفسران احتمالات زیادی داده اند و «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» شش تفسیر برای آن ذکر کرده است، ولی ظاهر آن (مخصوصاً با توجه به جمله مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا) این است که از گفته خود نادم و پشیمان می شوند و قصد بازگشت به زندگی خانوادگی و آمیزش جنسی دارند، در روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این معنی اشاره شده است. (۱)

تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته شده است که چندان مناسب با معنی آیه و ذیل آن نیست، مانند این که: مراد از «عود» تکرار «ظهار» است، یا این که منظور از «عود» بازگشت به سنت جاهلیت در این گونه امور است، و یا این که «عود» به معنی تدارک و جبران این عمل می باشد، و مانند اینها. (۲)

«رَقَبَةٌ» در اصل به معنی «گردن» است ولی، در اینجا کنایه از «انسان» می باشد و این به خاطر آن است که گردن از حساسترین اعضای بدن محسوب می شود، همان گونه که گاهی واژه «رأس» (سر) را به کار می برند و منظور «انسان» است، مثلاً به جای پنج نفر پنج «سر» گفته می شود.

و می افزاید: «این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید» (ذَلِكُمْ تُوَعَّظُونَ بِهِ). گمان نکنید: چنین کفاره ای در مقابل «ظهار»، کفاره سنگین و نامتعادلی است، زیرا این سبب اندرز و بیداری و تربیت نفوس شما است، تا بتوانید خود

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - به «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۹۰ و «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۴۷ مراجعه شود.

را در برابر این گونه کارهای زشت و حرام کنترل کنید. اصولاً، تمام کفارات، جنبه بازدارنده و تربیتی دارد، و ای بسا، کفاره هائی که جنبه مالی دارد، تأثیرش از غالب تعزیرات که جنبه بدنی دارد، بیشتر است. و از آنجا که ممکن است، بعضی با بهانه هائی شانه از زیر بار کفاره خالی کنند و بدون این که کفاره دهند، با همسر خود بعد از «ظهار» آمیزش جنسی داشته باشند، در پایان آیه می افزاید: «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ). هم از «ظهار» آگاه است و هم از «ترک کفاره» و هم از «نیات» شما!

* * *

و نیز از آنجا که آزاد کردن یک برده برای همه مردم امکان پذیر نیست، همان گونه که در شأن نزول آیه دیدیم، «اوس بن صامت» که این آیات، نخستین بار درباره او نازل گردید، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت من قادر بر پرداختن چنین کفاره سنگینی نیستم، و اگر چنین کنم تمام هستی خود را باید از دست بدهم، و نیز ممکن است انسان از نظر مالی قادر به آزاد کردن برده باشد اما برده ای برای این کار پیدا نشود، همان گونه که در عصر ما چنین است، لذا جهانی و جاودانگی بودن اسلام ایجاب می کند، که در مرحله بعد، جانشینی برای آزادی بردگان ذکر شود، به همین دلیل، در آیه بعد می فرماید: «و هر کس توانائی بر آزادی برده نداشته باشد، دو ماه پی در پی قبل از آمیزش جنسی، روزه بگیرد» (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا).

این کفاره نیز اثر عمیق بازدارنده ای دارد، به علاوه از آنجا که روزه در تصفیه روح و تهذیب نفوس اثر عمیق دارد، می تواند جلو تکرار این گونه اعمال را در آینده بگیرد.

البته، ظاهر آیه این است که هر شصت روز پی در پی انجام شود، و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز، بر طبق آن فتوا داده اند، ولی در روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آمده است: اگر کمی از ماه دوم را (حتی یک روز) به دنبال ماه اول روزه بگیرد، مصداق شهرین متتابعین و دو ماه پی در پی خواهد بود و این تصریح حاکم بر ظهور آیه است. (۱)

این، نشان می دهد که منظور از «تتابع» در آیه فوق و آیه ۹۲ سوره «نساء» (کفاره قتل خطاء) پی در پی بودن فی الجمله است، و البته چنین تفسیری تنها از امام معصوم (علیه السلام) که وارث علوم پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، مسموع می باشد، و این نوع روزه گرفتن، تسهیلی است برای مکلفان (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در کتب فقهی در «کتاب الصوم»، و «ابواب ظهار»، و «کفاره قتل خطاء»، باید مطالعه کرد). (۲)

ضمناً، منظور از جمله «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» (کسی که نیابد) این نیست که مطلقاً چیزی در بساط نداشته باشد، بلکه منظور این است: زائد بر نیازها و ضرورتهای زندگی چیزی ندارد که بتواند با آن برده ای را بخرد و آزاد کند.

و از آنجا که بسیاری از مردم نیز، قادر به انجام کفاره دوم یعنی دو ماه روزه متوالی نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر کرده، می فرماید: «و هر گاه کسی نتواند دو ماه متوالی روزه بگیرد شصت مسکین را اطعام کند» (فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا).

ظاهر از «اطعام» این است که: به اندازه ای غذا دهد که در یک وعده سیر شود، اما در روایات اسلامی یک «مُدّ» طعام (یک چهارم من، یا حدود ۷۵۰ گرم) تعیین شده است، هر چند بعضی از فقهاء آن را معادل «دو مُدّ» (یک کیلو و نیم)

۱ - به «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۲۷۱ مراجعه شود (باب ۳ از ابواب بقیة الصوم الواجب).

۲ - هر گاه منظور متوالی بودن دو ماه بوده باشد نه متوالی بودن تمام روزهای آنها، به محض شروع در ماه دوم این نوع توالی حاصل است (دقت کنید).

تعیین کرده اند. (۱)

سپس، در دنباله آیه، بار دیگر به هدف اصلی این گونه کفارات، اشاره کرده می‌افزاید: «این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید» (ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ). آری، جبران گناهان به وسیله کفارات، پایه های ایمان را محکم می‌کند، و انسان را نسبت به مقررات الهی علماً و عملاً پایبند می‌سازد!

و در پایان آیه برای این که، همه مسلمانان این مسأله را یک امر جدی تلقی کنند می‌گوید: «این احکام، حدود و مرزهای الهی است، و کسانی که با آن به مخالفت برخیزند و کافر شوند، عذاب دردناکی دارند» (وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

باید توجه داشت: واژه «کفر» معانی مختلفی دارد که یکی از آنها «کفر عملی» یعنی معصیت و گناه است، و در آیه مورد بحث، همین معنی اراده شده، همان گونه که در آیه ۹۷ سوره «آل عمران» در مورد کسانی که فریضه حج را بجا نمی‌آورند، می‌فرماید: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ: «بر مردم لازم است آنها که استطاعت دارند برای خدا آهنگ خانه او کنند، و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند) به خود ستم کرده، چرا که خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است».

۱ - مشهور در میان فقهای ما (چنان که گفتیم) همان یک «مُد» است، و دلیل آن روایات بسیاری است که شاید در سر حد تواتر باشد، که بعضی در کفاره قتل خطا وارد شده، بعضی در کفاره قسم، و بعضی در کفاره ماه مبارک رمضان، به ضمیمه این که هیچ یک از فقهاء فرقی میان انواع کفارات نگذاشته‌اند، ولی از مرحوم «شیخ طوسی» در «خلاف»، «مبسوط»، «نهایه» و «تبیان» نقل شده که، مقدار آن دو «مُد» است، و در این زمینه به روایت «ابو بصیر» که در کفاره «ظهار» آمده و حد آن را دو «مُد» تعیین می‌کند، استدلال کرده است، ولی این روایت یا باید مخصوص کفارهظهار باشد، و یا اگر قبول کنیم که فقهاء فرقی میان کفارات نگذاشته‌اند - همان گونه که به راستی چنین است - باید حمل بر استحباب شود.

«حَدَّ» به معنی چیزی است که میان دو شیء مانع گردد، و لذا به مرزهای کشورها «حدود» گفته می شود، و قوانین الهی را از این رو «حدود الهی» می گویند که عبور از آن مجاز نیست، شرح بیشتری در این زمینه در جلد اول ذیل آیه ۱۸۷ سوره «بقره» داشته ایم.

قسمتی از احکام ظهار

۱ - «ظهار» که در دو آیه از قرآن مجید (آیه مورد بحث و آیه ۴ سوره احزاب) به آن اشاره شده، از کارهای زشت عصر جاهلیت بود، که مرد، هنگامی که از همسرش ناراحت می شد، برای این که او را در مضیقه و فشار قرار دهد می گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» (تو نسبت به من همچون مادرم هستی) (۱) و به دنبال آن معتقد بودند: آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می شود، و حتی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند! و همچنان بلا تکلیف می ماند، اسلام این موضوع را - چنان که دیدیم - محکوم می کند، و دستور کفاره را درباره آن صادر نموده است.

بنابراین، هرگاه کسی نسبت به همسرش «ظهار» کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود و یا به زندگی زناشویی بازگردد، اما پیش از بازگشت، باید کفاره ای را که در آیات فوق خواندیم بدهد، یعنی در صورت توانایی یک برده را آزاد کند، و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و اگر آن هم مقدور نبود، شصت مسکین

۱ - «ظهار» در عبارت فوق چنان که بعضی از مفسران گفته اند، به معنی «پشت» نیست، بلکه کنایه از رابطه ای است که از ناحیه زوجیت حاصل می شود، بنابراین معنی جمله چنین می شود: «همسری با تو همچون همسری مادرم می باشد» (به «لسان العرب»، ماده «ظهار» و تفسیر «کبیر فخر رازی» مراجعه شود).

را اطعام کند، یعنی این کفاره جنبه تخییری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.

۲ - «ظهار» از گناهان کبیره است، و لحن آیات فوق، شاهد گویای این مطلب می باشد، و این که بعضی آن را از صغائر شمرده و مورد عفو می دانند نظر درستی نیست.

۳ - هرگاه کسی قادر به ادای کفاره در هیچ مرحله نباشد، آیا می تواند تنها به «توبه و استغفار» قناعت کند، و به زندگی زناشوئی بازگردد؟ در میان فقهاء اختلاف نظر است، جمعی به اتکاء حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده (۱) معتقدند: در کفارات دیگر، «توبه و استغفار» به هنگام عدم قدرت کافی است، ولی در «کفاره ظهار» کفایت نمی کند، و باید از طریق طلاق میان آن دو، جدائی افکند.

در حالی که جمعی دیگر معتقدند: در اینجا نیز «استغفار و توبه»، جانشین کفاره می شود، و دلیل آنها روایت دیگری است که از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل شده است. (۲)

بعضی نیز معتقدند: در صورت امکان هیچگاه روز روزه بگیرد کافی است. (۳)

جمع میان روایات نیز، بعید نیست به این ترتیب که در صورت عدم توانائی به هر شکل و صورت، می تواند استغفار کرده به زندگی زناشوئی بازگردد، (زیرا این گونه جمع، با توجه به معتبر بودن سند هر دو حدیث، حدیثی که اجازه رجوع می دهد و حدیثی که امر به جدائی می کند، جمعی است شناخته شده و در فقه نظائر فراوانی دارد) هر چند مستحب است در چنین صورتی از همسرش جدا گردد.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۵۵۴، حدیث ۱، باب ۶.

۲ - همان مدرک، صفحه ۵۵۵، حدیث ۴.

۳ - «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۹۲.

۴ - بسیاری از فقهاء معتقدند: اگر چند بار «ظهار» کند (یعنی جمله مزبور را با قصد جدی تکرار نماید) باید چند کفاره بدهد هر چند در مجلس واحدی صورت گیرد، مگر این که منظور او از تکرار، تأکید باشد، نه ظهار جدید.

۵ - هرگاه قبل از دادن کفاره، با همسرش آمیزش جنسی کند، باید دو کفاره بدهد، کفاره ای برای ظهار، کفاره ای برای آمیزش جنسی قبل از دادن کفاره ظهار، و این حکم در میان فقهاء مورد اتفاق است، البته آیات فوق از این مسأله ساکت است ولی در روایات اهل بیت (علیهم السلام) به آن اشاره شده است. (۱)

۶ - برخورد قاطع اسلام با مسأله ظهار، بیانگر این واقعیت است که اسلام هرگز اجازه نمی دهد، حقوق زن به وسیله مردان خودکامه، با استفاده از رسوم و عادات ظالمانه مورد تجاوز قرار گیرد، بلکه هر سنت غلط و خرافی را در این زمینه هر قدر در میان مردم محکم باشد، در هم می شکند.

۷ - آزادی یک برده که نخستین کفاره ظهار است، علاوه بر این که تناسب جالبی با مسأله مبارزه با بردگی زن در چنگال مردان خودکامه دارد، نشان می دهد: اسلام می خواهد از تمام طرق ممکن، به بردگی بردگان، پایان دهد، لذا نه تنها در کفاره «ظهار» که در کفاره «قتل خطا»، همچنین در کفاره «روزه ماه رمضان» (کسی که عمداً روزه خورده باشد) و همچنین کفاره «مخالفت با سوگند» یا «شکستن نذر» این امر وارد شده است که این خود وسیله مؤثری است برای تحقق بخشیدن به برنامه آزادی نهائی بردگان.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۵۲۶، احادیث ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶.

- ۵ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ
قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ
- ۶ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
- ۷ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ
نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى
مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

- ۵ - کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل شدند آنگونه که پیشینیان خوار و ذلیل شدند؛ ما آیات روشنی نازل کردیم، و برای کافران عذاب خوارکننده ای است.
- ۶ - در آن روز که خداوند همه آنها را برمی انگیزد، و از اعمالی که انجام دادند با خبر می سازد، اعمالی که خداوند حساب آن را نگه داشته و آنها فراموشش کردند؛ و خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است!
- ۷ - آیا نمی دانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می داند؛ هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خداوند چهارمین آنهاست، و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خداوند ششمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این که او همراه آنهاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد، چرا که خداوند به هر چیزی داناست!

تفسیر:

آنها که با خدا دشمنی می کنند

از آنجا که آخرین جمله از آیات گذشته، به همگان اخطار می کرد که حدود الهی را رعایت کنند، و از آن تجاوز ننمایند، در آیات مورد بحث، از کسانی سخن می گوید که نه تنها از این حدود تجاوز کرده، بلکه به مبارزه با خدا و پیامبر او (صلی الله علیه وآله) برخاسته اند، و سرنوشت آنها را در این دنیا و جهان دیگر روشن می سازد.

نخست می فرماید: «کسانی که با خدا و رسولش، دشمنی می کنند خوار و ذلیل می شوند، همان گونه که پیشینیان آنها خوار و ذلیل شدند» (إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

«يُحَادُّونَ» از ماده «محاده» به معنی «مبارزه مسلحانه» و استفاده از حدید (آهن) است، و به مبارزه غیر مسلحانه نیز گفته می شود.

بعضی گفته اند: «محاده» در اصل، به معنی «ممانعت» است از ماده «حد» که به معنی مانع میان دو شیء است، و لذا به دربان «حداد» می گویند، و هر دو معنی از نظر نتیجه به هم نزدیک است هر چند از دو ریشه متفاوت گرفته شده.

«كُبِتُوا» از ماده «کبت» (بر وزن ثبت) به معنی مانع شدن توأم با عنف و ذلیل کردن است، اشاره به این که خداوند مجازات کسانی را که با او و پیامبرش به مبارزه برمی خیزند، ذلت و خواری قرار می دهد و آنها را از لطف بی کرانش منع می کند. (۱)

این تعبیر، نظیر تعبیر آیه ۱۱۴ سوره «بقره» است که درباره افرادی که مردم را از مساجد و عبادت خدا باز می دارند و به مبارزه با آئین حق برمی خیزند،

۱ - بعضی از مفسران «کبتوا» را به عنوان نفرین گرفته اند، و از آنجا که نفرین از سوی خداوندی که قادر بر همه چیز است، دلیل بر تحقق آن می باشد، نتیجه آن ذلت و خواری این گروه در دنیا است، ولی ظاهر تعبیر آیه این است که: جمله خبریه است نه انشائییه.

می فرماید: لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: «بهره آنها در دنیا رسوائی است و در آخرت عذاب عظیم الهی».

و یا آنچه در آیه ۳۳ سوره «مائده» درباره کسانی که به محاربه با خدا و رسولش برمی خیزند و در زمین فساد می کنند آمده است: ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: «این برای آنها مایه خواری در دنیا است و در آخرت عذاب عظیمی دارند».

سپس می افزاید: «ما آیات روشنی نازل کردیم» (وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ). بنابراین، به قدر کافی اتمام حجت شده و عذر و بهانه ای برای مخالفت باقی نمانده است، با این حال، اگر مخالفت کنند، باید مجازات شوند.

نه تنها در این دنیا مجازات می شوند، بلکه «برای کافران عذاب خوارکننده در قیامت است» (وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ).

به این ترتیب، در جمله قبل به عذاب دنیوی آنها اشاره شده، و در این جمله به عذاب اخروی آنها، و شاهد بر این معنی، جمله «كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (آنچنان که پیشینیان آنها خوار شدند) می باشد، آیه بعد نیز بر این معنی گواهی می دهد.

این تهدید الهی، در مورد کسانی که در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن ایستاده بودند به وقوع پیوست، و در جنگهای «بدر، خیبر و خندق» و غیر آن با ذلت و شکست روبرو شدند، و سرانجام «فتح مکه» طومار قدرت و شوکت آنها را در هم پیچید، و اسلام در همه جا پیروز گشت.

آیه بعد، در توصیف زمان وقوع عذاب اخروی آنها چنین می گوید: «این در روزی خواهد بود که خداوند همه آنها را برمی انگیزد و از اعمالی که انجام دادند

با خبر می سازد» (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا). (۱)
 آری، «خداوند همه اعمال و کردار آنها را احصا و شماره کرده، هر چند خود آنها آن را به
 فراموشی سپردند» (أَخْصَاةُ اللَّهِ وَ نَسُوهُ).

به همین دلیل، هنگامی که چشم آنها به نامه اعمالشان می افتد، فریادشان بلند می شود: ما لِهَذَا
 الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أُحْصَاهَا: «این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی
 را فرو نگذاشته مگر این که آن را ثبت و ضبط کرده است»؟ (۲).
 و این خود عذاب دردناکی است که خداوند گناهان فراموش شده آنها را به یادشان می آورد،
 و در صحنه محشر در برابر خلائق رسوا می شوند.
 و در پایان آیه می فرماید: «خداوند بر همه چیز شاهد، و در همه جا حاضر است» (وَ اللَّهُ عَلَى
 كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

این، در حقیقت به منزله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل ذکر شد.
 آری، حضور خداوند در همه جا، و در هر زمان، و در درون و برون ما، ایجاب می کند که نه
 فقط اعمال، بلکه نیات و عقائد ما را احصا کند، و در آن روز بزرگ که «یوم البروز» است، همه
 را بازگو فرماید، تا هم خود انسان و هم دیگران بدانند اگر عذاب و مجازات سختی در کار
 است، دلیلش چیست؟

سپس، برای تأکید بر حضور خداوند در همه جا، و آگاهی او بر همه چیز، سخن را به مسأله
 «نجوی» (گفتگوهای در گوشه) می کشد، و می فرماید: «آیا نمی دانی که خداوند آنچه را در
 آسمانها و آنچه در زمین است می داند»

۱ - «یوم» ظرف است، و متعلق است به «للكافرين» یا به «مهمین» و احتمال اول مناسبتر است، و
 بسیاری از مفسران همان را برگزیده اند، و این که بعضی احتمال داده اند متعلق به «اذکر»
 محذوف بوده باشد، بسیار بعید به نظر می رسد.

۲ - كهف، آیه ۴۹.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

گرچه روی سخن در اینجا به پیامبر است، ولی مقصود عموم مردم می باشد (۱) و این در حقیقت، مقدمه ای است برای بیان مسأله نجوی و سخنان در گوشی.

آنگاه می افزاید: «هیچ گاه سه نفر با هم در گوشی صحبت نمی کنند، مگر این که خداوند چهارمین آنهاست، و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند، مگر این که خداوند ششمین آنهاست» (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ). (۲)

«و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن، مگر این که او همراه آنهاست هر جا باشند» (وَلَا أُذْنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا).

«سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد؛ چرا که خداوند به هر چیزی دانا است» (ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

در این آیه چند نکته جلب توجه می کند:

- ۱ - «نجوی» و «نجات» در اصل، به معنی مکان بلندی است که به خاطر ارتفاعش از اطراف جدا شده، و از آنجا که هرگاه انسان بخواهد دیگری بر سخنانش آگاه نشود، به نقطه ای می رود که از دیگران جدا باشد، به سخنان در گوشی «نجوی» گفته اند، و یا از این نظر که نجواکننده، می خواهد اسرار خود را از این که در دسترس دیگران قرار گیرد «نجات» بخشد.
- ۲ - بعضی معتقدند: «نجوی» حتماً باید میان سه نفر یا بیشتر باشد و اگر دو نفر باشند به آن «سرار» (بر وزن کنار) گفته می شود، ولی این بر خلاف ظاهر

۱ - «أَلَمْ تَرَ» از ماده «رؤیت» در اصل به معنی مشاهده کردن حسی است، ولی در بسیاری از موارد، به معنی شهود قلبی و علم و آگاهی آمده است.

۲ - «نجوی» گرچه مصدر است ولی در اینجا به معنی اسم فاعل آمده است و یا از قبیل «زید عدل» می باشد.

خود آیه است، چرا که جمله «وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ» اشاره به کمتر از سه نفر، یعنی دو نفر می‌کند، البته هنگامی که دو نفر با هم نجوا می‌کنند حتماً باید شخص ثالثی در آن نزدیکی حضور داشته باشد، و الا لزومی برای نجوا نیست، اما این سخن ارتباطی با آنچه گفتیم ندارد.

۳ - قابل توجه این که: در آیه فوق، نخست از نجوای سه نفری و بعد پنج نفری سخن می‌گوید، و اما از نجوای چهار نفری که در میان این دو قرار دارد سخنی به میان نیامده است، گرچه همه اینها از باب مثال است ولی بعضی از مفسران وجوه مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند که از همه مناسب‌تر، این است که، منظور رعایت فصاحت در کلام و عدم تکرار است، زیرا اگر می‌فرمود هر سه نفری که به نجوا بنشینند خداوند چهارمین آنها است و هر چهار نفری که به نجوا بنشینند خداوند پنجمین آنها است عدد «چهار» تکرار می‌شود، و این از فصاحت دور است.

بعضی نیز گفته‌اند: این آیات درباره گروهی از منافقان نازل شده که درست به همین عدد، یعنی عدد سه و پنج نفر بودند.

۴ - منظور از این که: خداوند چهارمین یا ششمین آنهاست این است که او در همه جا حاضر و ناظر و از همه چیز آگاه است، و گرنه ذات پاکش نه مکان دارد و نه هرگز توصیف به اعداد می‌شود، و یگانگی او نیز، وحدت عددی نیست بلکه، به این معنی است که شبیه و نظیر و مثل و مانند، ندارد.

۵ - این نکته نیز قابل توجه است که: در ذیل آیه، سخن را از نجوا فراتر برده و می‌فرماید: «خداوند همه جا با مردم است و آنها را از اعمالشان روز قیامت با خبر می‌سازد» و آیه را با احاطه علمی خداوند پایان می‌دهد، همان گونه که شروع آیه نیز از احاطه علمی خداوند نسبت به همه چیز است.

۶ - بعضی از مفسران، برای آیه شأن نزولی از «ابن عباس» نقل کرده اند که: درباره سه نفر به نامهای «ربیعہ» و «حیب» و «صفوان» نازل شده، آنها با هم سخن می گفتند، یکی از آنها به دیگری گفت: آیا خدا آنچه را ما می گوئیم می داند؟ دومی گفت: مقداری را می داند و مقداری را نمی داند! سومی گفت: اگر مقداری را می داند همه را می داند! (آیه فوق نازل شد و اعلام کرد که خداوند در هر نجوا حاضر است و از همه چیز در زمین و آسمان آگاه است، تا این غافلان کوردل از اشتباه خود در آیند). (۱)

نکته:

حضور خداوند در هر نجوا

همان گونه که گفتیم، خداوند نه جسم است، نه عوارض جسمانی دارد، و به همین دلیل، زمان و مکانی برای او تصور نمی شود، ولی در عین حال اگر تصور کنیم: ممکن است جائی باشد که خدا در آنجا حاضر و ناظر نباشد او را محدود ساخته ایم.

به تعبیر دیگر، او احاطه علمی به همه چیز دارد، در عین این که مکانی برای او متصور نیست، به علاوه فرشتگان او همه جا حاضرند و همه اعمال و اقوال را می شنوند و ثبت می کنند.

و لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم: *إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ إِسْتِيْلَاءَ أَمْنَائِهِ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي رَكَّبَهَا فِيهِمْ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَإِنَّ فِعْلَهُمْ فِعْلُهُ*: «منظور این است که امناء خداوند با قدرتی که به آنها بخشیده بر تمام مخلوقاتش سلطه دارند و چون کار آنها کار او است این حضور به وی

نسبت داده شده است».(۱)

البته، این یک بعد قضیه است، و اما در بعد دیگر، حضور ذات خداوند مطرح است، چنان که در حدیث دیگری می خوانیم: یکی از بزرگان علمای مسیحیت از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسید: خداوند کجا است؟ فرمود: هُوَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا وَ فَوْقُ وَ تَحْتَ وَ مُحِيطٌ بِنَا وَ مَعَنَا وَ هُوَ قَوْلُهُ: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةَ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...» (او در اینجا، در آنجا، در بالا و در پایین، محیط بر ما است، و همه جا با ما است، و این است که خداوند می گوید: سه نفر با هم نجوی نمی کنند، مگر این که خداوند چهارمین آنها است....».(۲)

و در حدیث معروف «اهلیلجه» از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: این که خداوند «سمیع» نامیده شده، به خاطر آن است که سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که او چهارمین آنها است... سپس افزود: يَسْمَعُ دَبِيبَ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا! وَ خَفَقَانَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ! لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ وَ لَا شَيْءٌ مِمَّا أُذِرْكُهُ الْأَسْمَاعُ وَ الْأَبْصَارُ، وَ مَا لَا تُذَرِكُهُ الْأَسْمَاعُ وَ الْأَبْصَارُ، مَا جَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا دَقَّ، وَ مَا صَغُرَ وَ مَا كَبُرَ: «صدای راه رفتن مورچه را بر سنگ سخت می شنود، و صدای برخورد بالهای پرندگان را در هوا، چیزی بر او پنهان نمی ماند، و آنچه را گوشها و چشمها درک می کنند و آنچه را درک نمی کنند از کوچک و بزرگ همه برای او ظاهر و آشکار است».(۳)

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۵۸، حدیث ۲۰.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۵۹، حدیث ۲۳.

۳ - همان مدرک، صفحه ۲۵۸، حدیث ۲۱.

- ۸ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ
يَتَنَجَّوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاؤُكَ
حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ
بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَيَنْسَوْنَ الْمَصِيرَ
- ۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ
مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ
- ۱۰ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِهِمْ
شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

ترجمه:

- ۸ - آیا ندیدی کسانی را که از نجوا [= سخنان در گوشی] نهی شدند، سپس به کاری که از آن نهی شده بودند باز می‌گردند و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا به نجوا می‌پردازند، و هنگامی که نزد تو می‌آیند تو را تحیتی (و خوشامدی) می‌گویند که خدا به تو نگفته است، و در دل می‌گویند: «چرا خداوند ما را به خاطر گفته‌هایمان عذاب نمی‌کند»؟! جهنم برای آنان کافی است، وارد آن می‌شوند، و چه بد فرجامی است!
- ۹ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که نجوا می‌کنید، به گناه و تعدی و نافرمانی رسول (خدا) نجوا نکنید، و به کار نیک و تقوا نجوا کنید، و از خدائی که

همگی نزد او جمع می شوید (مخالفت فرمان) بپرهیزید.
 ۱۰ - نجوا تنها از سوی شیطان است؛ می خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند؛ ولی نمی تواند هیچ گونه ضرری به آنها برساند جز به فرمان خدا؛ پس مؤمنان تنها بر خدا توکل کنند!

شأن نزول:

در مورد نخستین آیه مورد بحث، دو شأن نزول نقل شده که هر کدام مربوط به یک قسمت از آیه است:

نخست این که: جمعی از یهود و منافقان در میان خودشان، جدا از مؤمنان، نجوا می کردند و سخنان در گوشی می گفتند، و گاه با چشمهای خود اشاره های ناراحت کننده ای به مؤمنان داشتند، مؤمنان هنگامی که این منظره را دیدند گفتند: ما فکر می کنیم خبر ناراحت کننده ای از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته اند به آنها رسیده و از آن سخن می گویند، و همین باعث غم و اندوه مؤمنان می شد، هنگامی که این کار را تکرار کردند مؤمنان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت نمودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد: هیچ کس در برابر مسلمانان با دیگری نجوا نکند، اما آنها گوش ندادند، باز هم تکرار کردند، آیه فوق نازل شد (و آنها را سخت بر این کار تهدید کرد). (۱)

در صحیح «بخاری» و «مسلم» و بسیاری از کتب تفسیر، نقل شده که گروهی از یهود، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و به جای «السَّلَامُ عَلَیْکَ» گفتند: «السَّامُ عَلَیْکَ یا أبا الْقَاسِمِ» (که مفهومش مرگ بر تو یا ملالت و خستگی بر تو) بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جواب آنها فرمود: وَ عَلَیْکُمْ! (همین بر شما باد!) «عایشه»

می گوید: من متوجه این مطلب شده گفتم: عَلَیْكُمْ السَّامُ وَ لَعَنَكُمُ اللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَیْكُمْ: «مرگ بر شما، خدا لعنت کند شما را، و بر شما غضب کند!»
پیامبر به من فرمود: مدارا کن و از خشونت و بدگوئی بپرهیز! گفتم: مگر نمی شنوی؟
می گویند: «مرگ بر تو!» فرمود: مگر تو هم نشنیدی که من در جواب «علیکم» گفتم، اینجا بود که خداوند آیه فوق را نازل کرد که هنگامی که این گروه نزد شما می آیند، تحیتی می گویند که خدا چنان تحیتی به شما نگفته است. (۱)

* * *

تفسیر:

نجوا از شیطان است؟

بحث در این آیات، همچنان ادامه بحثهای نجوا است که در آیات گذشته بود.
نخست می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که از نجوا نهی شدند، سپس به کاری که از آن نهی شده اند، باز می گردند، و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به نجوا می پردازند» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَجَّوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ).
از این تعبیر، به خوبی استفاده می شود که قبلاً به آنها هشدار داده شده بود که از «نجوا» بپرهیزند، کاری که ذاتاً تولید بدگمانی در دیگران و نگرانی می کند، ولی، آنها نه تنها به این دستور گوش فرا ندادند، بلکه محتوای نجوای خود را انجام گناه و اموری بر خلاف دستور خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) انتخاب کردند.
تفاوت میان «إِثْم»، «عدوان» و «معصیه الرسول» از این نظر است که: «إِثْم» شامل گناهای می شود که جنبه فردی دارد (مانند شرب خمر) و «عدوان» ناظر

به اموری است که موجب تعدی بر حقوق دیگران است، و اما «معصیة الرسول» مربوط به فرمانهائی است که شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان رئیس حکومت اسلامی در زمینه مصالح جامعه مسلمین صادر می کند.

بنابراین، آنها در نخواستن خود هر گونه عمل خلاف را مطرح می کردند، اعم از اعمالی که در رابطه با خودشان بود یا دیگران و یا حکومت اسلامی و شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله).

تعبیر به «یَعُوذُونَ» و «یَتَنَاجُونَ» که به صورت فعل مضارع آمده است، نشان می دهد که، این کار را پیوسته تکرار می کردند، و قصدشان ایجاد ناراحتی در قلوب مؤمنان بود.

به هر حال، آیه فوق به عنوان یک اخبار غیبی، پرده از روی اعمال خلاف آنها برداشت، و خط انحرافی آنان را فاش کرد.

در ادامه این سخن، به یکی دیگر از اعمال خلاف منافقان و یهود اشاره کرده، می افزاید: «و هنگامی که نزد تو می آیند، تحیتی می گویند که خداوند چنان تحیتی به تو نگفته است» (وَ إِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ).

«حَيَّوْكَ» از ماده «تحیت» در اصل از «حیات» گرفته شده، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است.

منظور از «تحیت الهی»، در این آیه همان جمله «السَّلَامُ عَلَیْكَ» (یا «سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْكَ») می باشد که، شبیه آن در آیات قرآن در مورد پیامبران و بهشتیان و غیر آنها کراراً آمده است، از جمله: در آیه ۱۸۱ سوره «صافات» می خوانیم: وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ: «سلام بر تمام رسولان پروردگار».

و اما تحیتی که خداوند نگفته بود و مجاز نبود، جمله «السَّلَامُ عَلَیْكَ» (مرگ بر تو، یا ملالت و خستگی بر تو) بوده است، این احتمال نیز وجود دارد که اشاره

به تحیت عصر جاهلیت باشد که می گفتند: اُنْعِمَ صَبَاحاً: «صبحت توأم با راحتی باد» و: اُنْعِمَ مَسَاءً: «عصرت توأم با راحتی باد» بی آنکه در کلام خود، توجهی به خدا کنند و از او سلامت و خیر برای طرف مقابل بطلبند.

این امر، گرچه در جاهلیت معمول بود، اما تحریم آن ثابت نیست و تفسیر آیه فوق به آن، بعید است.

پس از آن می افزاید: «آنها نه فقط مرتکب این گناهان بزرگ می شوند، بلکه آنچنان از باده غرور سرمست هستند که «در دل می گویند: اگر اعمال ما بد است و خدا می داند، پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان کیفر نمی دهد؟! (وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ).» به این ترتیب، هم عدم ایمان خود را به نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ثابت کردند، و هم عدم ایمان به احاطه علمی خداوند.

ولی، قرآن در یک جمله کوتاه، به آنها چنین پاسخ می گوید: «جهنم برای آنها کافی است، و نیازی به مجازات دیگر نیست، همان جهنمی که به زودی وارد آن می شوند، و چه بد جایگاهی است» (حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ).

البته، این تعبیر نفی عذاب دنیوی را درباره آنها نمی کند، ولی این حقیقت را آشکارا می گوید که، اگر هیچ کیفری جز عذاب جهنم نباشد، برای آنها کفایت می کند و کیفر همه اعمال خود را یکجا در دوزخ خواهند دید.

و از آنجا که مؤمنان نیز گهگاه، به خاطر ضرورتها یا تمایلاتی، به نجوا می پرداختند، در آیه بعد، روی سخن را به آنها کرده، و برای این که در این کار آلوده به گناهان منافقان و یهود نشوند، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوا می کنید، به گناه و تعدی و معصیت رسول خدا نجوا نکنید،

محتوای نجوای شما باید پاک و الهی باشد، به کارهای نیک و تقوی نجوا کنید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَالتَّقْوَى).
 «و از مخالفت خدا بپرهیزید، همان خدائی که بازگشت و جمع همه شما به سوی او است» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

از این تعبیر، به خوبی استفاده می شود که، اصل نجوا اگر در میان مؤمنان، سوء ظنی بر نیانگیزد، تولید نگرانی نکند و محتوای آن توصیه به نیکیها و خوبیها باشد، مجاز است. ولی، هرگاه از کسانی همچون یهود و منافقان سر زند که، هدفشان آزار مؤمنان پاکدل است، نفس این عمل، زشت و حرام است تا چه رسد به این که محتوای آن نیز شیطانی باشد.

لذا، در آیه بعد، که آخرین آیه مورد بحث است می افزاید: «نجوا تنها از ناحیه شیطان می باشد» (إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ).

«تا مؤمنان ناراحت و غمگین شوند» (لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا).

«ولی باید بدانند که شیطان جز به اذن پروردگار نمی تواند به مؤمنان زیان برساند» (وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

چرا که هر مؤثری در عالم هستی است، تأثیرش به فرمان خدا است، حتی سوزاندن آتش و برندگی شمشیر، که اگر جلیل نهی کند، حتی فرمان خلیل را نمی برد.

«بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند، و از هیچ چیز جز او نترسند و بر غیر او دل ننهند» (وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

آنها با روح توکل و اعتماد بر خدا، به خوبی می توانند بر تمام این مشکلات پیروز شوند و نقشه های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند، و توطئه های آنها را در هم بکوبند.

نکته ها:

۱ - انواع نجوا و سخنان در گوش

این عمل، از نظر فقه اسلامی احکام مختلفی بر حسب اختلاف شرائط دارد، و به اصطلاح به احکام خمس تقسیم می شود، یعنی: گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد (همان گونه که در آیات فوق به آن اشاره شده بود) و چنین نجوایی نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤمنان است.

در مقابل، گاه حکم وجوب به خود می گیرد، و این در صورتی است که مسأله سرّی لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناک، و عدم ذکر آن نیز موجب تضییع حق، و یا خطری برای اسلام و مسلمین است.

و گاه متصف به استحباب می شود و آن در جایی است که انسان برای انجام کارهای نیک و بر و تقوا، به سراغ آن رود، و همچنین حکم کراهت و اباحه.

ولی اصولاً، هرگاه هدف مهمتری در کار نباشد، نجوا کردن کار پسندیده ای نیست، و بر خلاف آداب مجلس است؛ زیرا نوعی بی اعتنائی یا بی اعتمادی نسبت به دیگران محسوب می شود، لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَجَّ اثْنَانِ دُونَ صَاحِبِهِمَا، فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزَنُهُ: «هنگامی که سه نفر باشید دو نفر از شما جدای از شخص سوم، به نجوا نپردازد چرا که این امر

نفر سوم را غمگین می کند» (۱).

در حدیث دیگری از «ابو سعید (خدری)» می خوانیم که می گوید: ما برای اجرای دستورات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در شبها - که گاهی مطلب لازمی پیش می آمد - به تناوب در نزدیکی اقامتگاه آن حضرت، مراقب بودیم، یک شب عده زیادی گرد هم آمده بودند، و آهسته سخن می گفتیم، پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیرون آمد فرمود: ما هذِهِ النَّجْوَى؟ أَلَمْ تُنْهَوْا عَنِ النَّجْوَى؟: «این سخنان در گوشه چیست؟ آیا شما از نجوا نهی نشده اید؟!» (۲).

از روایات متعددی نیز استفاده می شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤمنان، از هر وسیله ای استفاده می کند، نه فقط از نجوا، بلکه گاه در عالم خواب، صحنه هائی در برابر چشم او مجسم می کند، که موجب اندوه او شود و دستور داده شده است که مؤمنان در این گونه موارد، با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او این گونه القائات شیطانی را از خود دور کنند. (۳).

۲ - تحیت الهی کدام است؟

معمولاً هنگام ورود در مجالس، مردم به یکدیگر سخنانی که حاکی از احترام و محبت است می گویند و آن را «تحیت» می نامند، از آیات فوق استفاده می شود: تحیت نیز باید جنبه الهی داشته باشد، همان گونه که همه آداب و رسوم معاشرت باید چنین باشد، در تحیت علاوه، بر احترام و اکرام طرف مقابل، باید یادی از خدا نیز دیده شود، همان گونه که در سلام، سلامتی طرف را از خداوند

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث، و «درّ المثور»، جلد ۶، صفحه ۱۸۴، و «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۸۳، احادیث ۱ و ۲، باب المناجات.

۲ - «درّ المثور»، جلد ۶، صفحه ۱۸۴.

۳ - برای آگاهی از این روایات به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحات ۲۶۱ و ۲۶۲، احادیث ۳۱ و ۳۲ مراجعه شود.

تقاضا می کنیم.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» ذیل آیات مورد بحث، آمده است: جمعی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) هنگامی که نزد او می آمدند: «أَنْعِمُ صَبَاحاً، وَأَنْعِمُ مَسَاءً: «صبحت توأم با راحتی باد، یا عصرت توأم با راحتی باد» می گفتند، و این تحیت عصر جاهلیت بود، قرآن از این کار نهی کرد، و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به آنها فرمود: خداوند به ما تحیتی بهتر از آن دستور داده که آن تحیت اهل بهشت است: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» (۱) که به معنی «سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ» می باشد.

امتیاز سلام اسلامی، در این است که از یکسو، توأم با ذکر خدا است، و از سوی دیگر، در آن سلامت همه چیز اعم از دین و ایمان و جسم و جان مطرح است، نه تنها راحتی و رفاه و آسایش. (۲)

درباره حکم تحیت و سلام و آداب آن، ذیل آیه ۸۶ سوره «نساء» بحث مشروحی داشته ایم. (۳)

۱ - همان مدرک، حدیث ۳۰.

۲ - در کتاب «بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب» بحث مشروحی دارد درباره تحیت عرب در جاهلیت و تفسیر جمله «أَنْعِمُ صَبَاحاً، وَأَنْعِمُ مَسَاءً» آورده است (جلد ۲، صفحه ۱۹۲).

۳ - تفسیر «نمونه»، جلد ۴، صفحات ۴۱ به بعد.

۱۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا
يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

ترجمه:

۱۱ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید)»، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد؛ و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

شان نزول:

«طبرسی» در «مجمع البیان» و «آلوسی» در «روح المعانی» و جمعی دیگر از مفسران، نقل کرده اند که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در یکی از روزهای جمعه در «صفه» (سکوی بزرگی که در کنار مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار داشت) نشسته بود، و گروهی نزد آن حضرت حاضر بودند، جا تنگ بود، پیامبر (صلی الله علیه وآله) عادتش این بود که «مجاهدان بدر» را اعم از مهاجر و انصار احترام فراوان می کرد، در این هنگام، گروهی از «بدریون» وارد شدند، در حالی که دیگران قبل از آنها اطراف پیامبر (صلی الله علیه وآله) را پر کرده بودند، هنگامی که مقابل پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیدند سلام کردند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) پاسخ فرمود، سپس به حاضران سلام کردند، آنها نیز پاسخ گفتند، آنها روی پای خود ایستاده منتظر بودند، حاضران به آنها جا دهند ولی هیچ کس تکان

نخورد! این امر، بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) سخت آمد، رو به بعضی از کسانی که اطراف او نشسته بودند کرد، فرمود: فلان و فلانی برخیزند، چند نفر را از جا بلند کرد تا واردین بنشینند (و این در حقیقت نوعی ادب آموزی و درس احترام گذاردن، به پیش کسوتان در ایمان و جهاد بود).

ولی، این مطلب بر آن چند نفر که از جا برخاستند، ناگوار آمد، به طوری که آثارش در چهره آنها نمایان گشت، منافقان (که از هر فرصتی استفاده می کردند) گفتند: پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسم عدالت را رعایت نکرد، کسانی را که عاشقانه نزدیک او نشسته بودند، به خاطر افرادی که بعداً وارد مجلس شدند، از جا بلند کرد، در اینجا آیه فوق نازل شد (و قسمتی از آداب نشستن در مجالس را برای آنها شرح داد). (۱)

تفسیر:

احترام به پیش کسوتان در مجالس

در تعقیب دستوری که در آیات گذشته در مورد ترک نجوا در مجالس، و محدود ساختن آن به موارد معین آمده، در این آیه، یکی دیگر از آداب مجلس را بازگو کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه به شما گفته شود: به مجلس وسعت بخشید و به تازه واردها جا دهید اطاعت کنید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا). (۲)

۱ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۸، صفحه ۲۵، و «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۵۲، (مفسران دیگر مانند «فخر رازی»، «قرطبی» و «سیوطی» در «در الممتثور» و «فی ظلال» نیز در ذیل آیه مورد بحث همین مطلب را مختصر تفاوتی نقل کرده اند).

۲ - تفاوت دو تعبیر «تفسحوا» و «فافسحوا» که یکی از باب «تفعّل» و دیگری از باب ثلاثی مجرد است ممکن است از این جهت باشد که اولی دارای نوعی تکلف و دومی خالی از آن است یعنی هر گاه گوینده ای بگوید: زحمت کشیده به تازه واردها، جا دهید آنها بدون احساس زحمت جا دهند! (دقت کنید).

«که اگر چنین کنید، خداوند جای شما را در بهشت وسعت می بخشد، و در این جهان، به قلب و جان و رزق و روزی شما نیز وسعت می دهد» (يُفْسِحَ اللَّهُ لَكُمْ).

«تَفَسَّحُوا» از ماده «فُسِحَ» (بر وزن قفل) به معنی مکان وسیع است، بنابراین «تفسیح» به معنی توسعه دادن می باشد، و این یکی از آداب مجلس است که وقتی تازه واردی داخل می شود، حاضران جمع و جورتر بنشینند، و برای او جا باز کنند، مبادا سرگردان، و احیاناً خسته و شرمنده شود، این موضوع یکی از وسائل تحکیم پیوندهای محبت و دوستی است، بر عکس نجوا، که در آیات قبل به آن اشاره شده بود که، از عوامل نفرت و بدبینی و دشمنی است.

قابل توجه است که، قرآن مجید این کتاب بزرگی آسمانی که به منزله قانون اساسی مسلمین است، حتی بسیاری از جزئیات مسائل اخلاقی و زندگی دسته جمعی مسلمانان را ناگفته نگذارده و در لابلای دستورات مهم و بنیادی، به این جزئیات نیز اشاره می کند، تا مسلمانان تصور نکنند، تنها پایبند بودن به اصول کلی برای آنها کافی است.

جمله «يُفْسِحَ اللَّهُ لَكُمْ» (خداوند به شما وسعت می بخشد) را جمعی از مفسران به توسعه مجالس بهشتی، تفسیر کرده اند، و این پاداشی است که خداوند برای افرادی که در این جهان این آداب را رعایت کنند می دهد، ولی، از آنجا که آیه مطلق است و قید و شرطی در آن نیست، مفهوم گسترده ای دارد، و هر گونه وسعت بخشیدن الهی را، چه در بهشت، و چه در دنیا، در روح و فکر، در عمر و زندگی، و در مال و روزی شامل می شود، و از فضل خدا تعجب نیست که در برابر یک چنین کار کوچکی، چنان پاداش عظیمی قرار دهد که پاداش به قدر کرم او است نه به قدر اعمال ما.

و از آنجا که گاهی مجلس آنچنان مملو است که، بدون برخاستن بعضی جا برای دیگران پیدا نمی‌شود، و یا اگر جایی پیدا شود، مناسب حال نیست، در ادامه آیه، می‌افزاید: «هنگامی که به شما گفته شود: برخیزید، برخیزید» (وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا). (۱)

نه تعلل جوئید، و نه به هنگامی که برمی‌خیزید ناراحت شوید، چرا که گاه تازه واردها از شما برای نشستن سزاوارترند؛ به خاطر خستگی مفرط، یا کهولت سن، و یا احترام خاصی که دارند، و یا جهات دیگر، اینجاست که باید حاضران ایثار کنند و این ادب اسلامی را رعایت نمایند، همان گونه که در شأن نزول خواندیم، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به جمعی از کسانی که نزدیک او نشسته بودند، دستور داد جای خود را به جمعی از تازه واردان که از مجاهدان «بدر» بودند، و از نظر علم و فضیلت بر دیگران برتری داشتند، بدهند.

بعضی از مفسران، با توجه به این که «انشُرُوا» (برخیزید) در اینجا نیز مطلق است آن را به معنی گسترده تری تفسیر کرده اند که هم شامل برخاستن از مجلس می‌شود، و هم قیام برای جهاد و نماز و کارهای خیر دیگر، ولی با توجه به جمله قبل که قید «فی المجالس» دارد، ظاهر این است که: این جمله نیز مقید به همان قید است که از تکرار آن به سبب وجود قرینه، پرهیز شده است.

سپس، به بیان پاداش انجام این دستور الهی پرداخته می‌افزاید: «اگر چنین کنید، خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی که علم به آنها داده شد درجات عظیمی می‌بخشد»
(يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

۱ - «انشُرُوا» از ماده «نشر» (بر وزن نصر) به معنی زمین بلند گرفته شده، لذا این واژه، در معنی برخاستن نیز استعمال می‌شود، زن «ناشزه» به زنی می‌گویند که خود را برتر از این می‌داند که اطاعت همسرش کند، این واژه، گاه، به معنی زنده کردن نیز آمده است؛ زیرا این امر سبب می‌شود که، از جا برخیزند.

درجات). (۱)

اشاره به این که اطاعت این دستورات، دلیل بر ایمان و علم و آگاهی است، و نیز اشاره به این که: اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به بعضی دستور داد: از جا برخیزند و به تازه واردان جا دهند، برای یک هدف مقدس الهی و احترام به پیشگامان در ایمان و علم بوده است. تعبیر به «درجات» (به صورت نکره با صیغه جمع) اشاره به درجات عظیم و والائی است که خداوند به این گونه افراد که علم و ایمان را توأمأ دارا هستند می دهد، در حقیقت کسانی که به تازه واردان در کنار خود جا دهند، درجه ای دارند و آنها که ایثار کنند و جای خود را به آنها بسپارند و از علم و معرفت بهره داشته باشند، درجات بیشتر دارند. و از آنجا که گروهی این آداب را با طیب خاطر و از صمیم دل انجام می دهند، و گروه دیگری با کراهت و ناخشنودی، و یا برای ریا و تظاهر، در پایان آیه می افزاید: «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

نکته ها:

۱ - مقام علماء و دانشمندان

گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده، ولی، با این حال، مفهوم عامی دارد و نشان می دهد آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می برد، دو چیز است: ۱ - ایمان
۲ - علم.

۱ - «يَرْفَعُ» در آیه فوق «مجزوم» است به خاطر صیغه امر که قبل از آن واقع شده که در حقیقت مفهوم شرط را می بخشد و «يَرْفَعُ» به منزله جزای آن شرط است.

می دانیم مقام «شهید» در اسلام والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةٌ، وَ فَضْلُ الشَّهِيدِ عَلَى الْعَابِدِ دَرَجَةٌ... وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاهُمْ! «عالم یک درجه از شهید بالاتر است، و شهید یک درجه از عابد... و برتری عالم بر سایر مردم، مانند برتری من بر کوچکترین آنها است».(۱)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ جَاءَتْهُ مَيِّتَةٌ وَ هُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ فَيَبْتِئُهُ وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ! «کسی که مرگ او فرا رسد در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران یک درجه فاصله است»!(۲)

می دانیم در شبهای ماهتابی، مخصوصاً شب چهاردهم، ماه که «بدر کامل» است، ستارگان در نور ماه محو می شوند، و جالب این که در مقایسه عالم و عابد در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ: «برتری عالم بر عابد، همچون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است».(۳)

جالب این که: عابد عبادتی را انجام می دهد که هدف آفرینش انسان است ولی از آنجا که روح عبادت، معرفت است عالم بر او برتری فوق العاده دارد.

آنچه درباره برتری عالم بر عابد، در روایات فوق آمده، منظور از آن فاصله عظیم میان این دو است، و لذا در حدیث دیگری، تفاوت میان این دو به جای یک درجه، یکصد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است»!(۴)

این نیز واضح است که مقام شفاعت، در قیامت از آن هر کس نیست، بلکه

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۵۳.

۳ و ۴ - «جوامع الجامع» (مطابق «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۶۴، و «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۴۷۰).

مقام مقربان درگاه خدا است، اما در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ: «سه گروه در قیامت شفاعت می کنند، پیامبران، علماء و شهیدان»! (۱)

در حقیقت، موفقیت در طریق تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او، مرهون دو عامل است: ایمان و علم یا آگاهی و تقوا، که هیچ کدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست.

۲- آداب مجلس

در قرآن مجید کراً در کنار مسائل مهم، اشاراتی به آداب اسلامی مجالس شده است، از جمله: آداب تحیت، و ورود در مجلس، آداب دعوت به طعام، آداب سخن گفتن با پیامبر (صلی الله علیه وآله) و آداب جا دادن به تازه واردان، مخصوصاً افراد با فضیلت و پیشگام در ایمان و علم است. (۲)

و این، به خوبی نشان می دهد که قرآن، برای هر موضوعی در جای خود اهمیت و ارزش قائل است، و هرگز اجازه نمی دهد، آداب انسانی معاشرت به خاطر بی اعتنائی افراد، زیر پا گذارده شود.

در کتب احادیث، صدها روایت درباره آداب معاشرت با دیگران، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل شده است، و مرحوم «شیخ حرّ عاملی» آنها را در کتاب «وسائل» جلد هشتم در ۱۶۶ باب، گردآوری کرده است، ریزه کاری هائی که در این روایات است، نشان می دهد اسلام، تا چه حد در این

۱- «روح المعانی»، جلد ۲۸، صفحه ۲۶ - «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۴۷۰

۲- این دستورات به ترتیب، در آیات زیر آمده است: آداب تحیت گفتن و سلام در آیه ۸۶ «نساء»، آداب دعوت به طعام در آیه ۵۳ «احزاب»، آداب سخن گفتن با پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آیه ۲ «حجرات»، و آداب جا دادن در آیات مورد بحث.

باره باریک بین و حتی سخت گیر است.

در این روایات، حتی طرز نشستن، سخن گفتن، تبسم کردن، مزاح نمودن اطعام کردن، طرز نامه نوشتن، و حتی طرز نگاه کردن به دوستان نیز مورد توجه قرار گرفته، و دستورهائی در زمینه هر یک داده شده است که نقل آنها ما را از بحث تفسیری، خارج می کند، تنها به یک حدیث از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در اینجا قناعت می کنیم: لِيَجْتَمِعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَالْإِسْتِعْنَاءُ عَنْهُمْ، يَكُونُ افْتِقَارَكَ إِلَيْهِمْ فِي لِينِ كَلَامِكَ، وَ حُسْنِ سِيرَتِكَ، وَ يَكُونُ اسْتِعْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَ بَقَاءِ عِرْزِكَ: «باید در قلب تو نیاز به مردم و بی نیازی از آنها جمع باشد، نیازت در نرمی سخن، و حسن سلوک تجلی کند، و بی نیازیت در حفظ آبرو و عزت نفس». (۱)

۱۲ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ
 صَدَقَهُ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ۱۳ أَسْأَلْتُمْ أَنْ تُقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ
 اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَ
 رَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۲ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوا کنید (و سخنان درگوشی بگوئید)، قبل از آن صدقه ای (در راه خدا) بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر توانائی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است!
 ۱۳ - آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید؟! اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید و (بدانید) خداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است!

شأن نزول:

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و جمعی دیگر از مفسران معروف، در شأن نزول این آیات، چنین نقل کرده اند: جمعی از اغنیاء، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می آمدند و با او نجوا می کردند (این کار، علاوه بر این که وقت گرانبهای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را می گرفت، مایه نگرانی مستضعفین و موجب امتیازی برای اغنیاء بود) در اینجا خداوند نخستین آیات فوق را نازل کرد و به آنها دستور داد: قبل از

نجوا کردن با پیامبر(صلی الله علیه وآله)، صدقه ای به مستمندان پردازند، اغنیاء وقتی چنین دیدند، از نجوا خودداری کردند، آیه دوم نازل شد (و آنها را ملامت کرد و حکم آیه اول را نسخ نمود) و اجازه نجوا به همگان داد (ولی نجوا در مورد کار خیر و اطاعت پروردگار). (۱)

بعضی از مفسران نیز تصریح کرده اند: هدف گروهی از نجوا کنندگان این بود که از این راه، برتری بر دیگران کسب کنند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) هم روی بزرگواری خاص خود، در عین این که ناراحت بود، از آنها ممانعت نمی کرد تا این که قرآن آنها را از این کار نهی نمود. (۲)

* * *

تفسیر:

یک آزمون جالب

در بخشی از آیات گذشته، سخن از «مسأله نجوا» بود، آیات مورد بحث ادامه و تکمیلی است برای همان مطلب.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوا، کنید پیش از آن صدقه ای در راه خدا بدهید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً).

چنان که در شأن نزول، گفتیم، این دستور به خاطر آن بود، که گروهی از مردم مخصوصاً از اغنیاء، مرتباً مزاحم پیامبر(صلی الله علیه وآله) می شدند و با او نجوا می کردند، کاری که مایه اندوه دیگران، و یا کسب امتیاز بی دلیلی برای اینان بود، به علاوه موجب تضييع اوقات گرانهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) می شد، حکم فوق نازل گشت و

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۵۲ و بسیاری از تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۲۸، صفحه ۲۷.

آزمونی بود برای آنها و نیز کمکی به مستمندان، و وسیله مؤثری برای کم شدن این مزاحمتها. پس از آن می افزاید: «این برای شما بهتر و پاکیزه تر است» (ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ). اما «خیر» بودن این صدقه، هم برای متمکنان بود، زیرا موجب ثوابی می شد، و هم برای نیازمندان، چرا که وسیله کمکی به آنها محسوب می گشت.

و اما «اطهر» بودنش، از این نظر بود که قلوب اغنیا را از حب مال می شست، و قلوب نیازمندان را از کینه و ناراحتی، زیرا هنگامی که نجوا از صورت مجانی در می آمد، و نیاز به دادن صدقه ای داشت، طبعاً کمتر می شد همان گونه که شد، و این یک نوع پاکیزه گی برای محیط فکری و اجتماعی مسلمانان بود.

ولی، از آنجا که اگر وجوب صدقه قبل از نجوا، عمومیت می داشت فقرا از طرح مسائل مهم یا نیازهای خود در برابر پیامبر(صلی الله علیه و آله) به صورت نجوا محروم می شدند، در ذیل آیه حکم صدقه را از این گروه برداشته می فرماید: «اگر توانائی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است» (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

و به این ترتیب، آنها که تمکن مالی داشتند دادن صدقه قبل از نجوا برای آنان واجب بود، و آنها که نداشتند، بدون آن می توانستند با پیامبر(صلی الله علیه و آله) نجوا کنند.

جالب این که دستور فوق تأثیر عجیبی گذاشت و آزمون جالبی شد و همگی جز یک نفر، از دادن صدقه و نجوا خودداری کردند، و او امیر مؤمنان علی(علیه السلام) بود اینجا بود که آنچه لازم بود روشن شود، شد، و آنچه باید مسلمانان از این دستور بفهمند و درس گیرند، گرفتند، لذا آیه بعد نازل گردید، و این حکم را نسخ کرد فرمود: «آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقه قبل از نجوا خودداری

کردید؟! (أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ).

معلوم می شود، حب مال در دل شما، از علاقه به نجوای پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیشتر است، و نیز معلوم می شود، در این نجواها غالباً مسائل حیاتی مطرح نمی شد، و گرنه، چه مانعی داشت که این گروه، قبل از نجوا صدقه ای می دادند و نجوا می کردند، به خصوص این که مقدار خاصی، برای صدقه نیز تعیین نشده بود و می توانستند با مبلغ کمی این مشکل را حل کنند.

سپس می افزاید: «اکنون که این کار را نکردید، و خود به تقصیر خویشتن پی بردید، و خداوند شما را بخشید، و توبه شما را پذیرفت، نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید، و بدانید خداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است» (فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).
تعبیر به «توبه» نشان می دهد که، آنها در نجواهای قبلی، مرتکب گناهی شده بودند، خواه به خاطر تظاهر و ریا، و یا آزار پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یا ایذاء مؤمنان فقیر.
گرچه، در این آیه، سخنی صریحاً درباره جواز نجوا بعد از این ماجرا نیامده، ولی تعبیر آیه نشان می دهد که حکم سابق برداشته شد.

اما دعوت به اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به خاطر اهمیت آن است و نیز اشاره ای است به این که اگر بعد از این نجوا می کنید، باید در مسیر اهداف بزرگ اسلامی، و در طریق اطاعت از خدا و رسول(صلی الله علیه وآله) باشد.

نکته ها:

۱ - تنها عمل کننده به آیه صدقه و نجوا

غالب مفسران شیعه و اهل سنت نوشته اند: تنها کسی که به این آیه عمل کرد

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود چنان که «طبرسی» در روایتی از خود حضرت، نقل می کند، که فرمود: آيَةُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي، وَ لَا يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي كَانَ لِي دِينَارٌ فَصَرَفْتُهُ بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ فَكُنْتُ إِذَا جِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) تَصَدَّقْتُ بِدِرْهَمٍ: «آیه ای در قرآن است که احدی قبل از من و بعد از من، به آن عمل نکرده و نخواهد کرد، من یک دینار داشتم آن را به ده درهم تبدیل کردم و هر زمان می خواستم با رسول خدا (صلى الله عليه وآله) نجوا کنم، درهمی را صدقه می دادم». (۱)

همین مضمون را «شوکانی» از «عبد الرزاق» و «ابن المنذر» و «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» نقل کرده است. (۲)

«فخر رازی» نیز، این حدیث را که تنها کسی که به آیه فوق عمل کرد علی (علیه السلام) بود، از جمعی از محدثان از «ابن عباس» نقل کرده است. (۳)

در «درّ المنتور» نیز روایات متعددی در ذیل آیات فوق، در همین معنی آمده است. (۴)

در تفسیر «روح البیان» از «عبد الله، فرزند عمر بن خطاب» نقل می کند که می گفت: كَانَ لِعَلِيِّ (عليه السلام) ثَلَاثٌ، لَوْ كَانَتْ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ كَانَتْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ: تَزْوِيجُهُ فَاطِمَةَ (عليها السلام)، وَ إِعْطَائُهُ الرَّأْيَةَ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَ آيَةُ النَّجْوَى! «علی (علیه السلام) سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من حاصل می شد، بهتر بود از شتران سرخ موی (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گرانباترین اموال، به کار برده می شد، و آن را به صورت ضرب المثل به هنگام بیان بسیار نفیس بودن چیزی، ذکر می کردند): نخست تزویج پیامبر (صلى الله عليه وآله) فاطمه (علیها السلام) را به او، و دیگر دادن

۱ - تفسیر «طبری»، جلد ۲۸، صفحه ۱۵.

۲ - تفسیر «البیان فی تفسیر القرآن»، جلد ۱، صفحه ۳۷۵ - سیّد قطب نیز این روایت را در «فی ظلال القرآن»، جلد ۸، صفحه ۲۱ نقل کرده است.

۳ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۹، صفحه ۲۷۱.

۴ - «درّ المنتور»، جلد ۶، صفحه ۱۸۵.

پرچم به دستش در روز خیبر، و دیگر آیه نجوا» (۱). ثبوت این فضیلت بزرگ، برای علی (علیه السلام) در غالب کتب تفسیر و حدیث آمده، و چنان مشهور و معروف است که نیازی به شرح بیشتر نیست.

۲ - فلسفه تشریح و نسخ حکم صدقه قبل از نجوا
چرا وجوب صدقه قبل از نجوا کردن با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تشریح شد و بعد از مدت کوتاهی نسخ گردید؟

پاسخ این سؤال را به خوبی می توان از قرائن موجود در آیه فوق و شأن نزول آن به دست آورد، هدف آزمایشی بود، برای افراد پر ادعائی که از این طریق اظهار علاقه خاصی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کردند، معلوم شد این اظهار علاقه ها تنها در صورتی است که نجوا مجانی باشد، اما هنگامی که نیاز به بذل مقداری مال داشت، خاموش شدند. از این گذشته، این حکم برای همیشه در مسلمانان اثر گذارد، و نشان داد تا ضرورتی نباشد، نباید وقت گرانبهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دیگر رهبران بزرگ اسلامی را با نجوا گرفت، و وسیله ناخشنودی مردم را فراهم ساخت، و در حقیقت کتتری بود، برای نجواها در آینده.

بنابراین، حکم مزبور از آغاز جنبه موقتی داشته، و پس از آنکه هدف آن تأمین گردید، نسخ شد، زیرا ادامه آن نیز مشکلی ایجاد می کرد، چرا که گاه مسائل ضروری پیش می آمد که لازم بود به طور خصوصی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان گذارده شود، چنانچه حکم صدقه باقی میماند ای بسا، این ضرورتها از دست می رفت، و

۱ - تفسیر «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۴۰۶ (این حدیث را «طبرسی» در «مجمع البیان»، «زمخشری» در «کشاف»، «قرطبی» در «تفسیر جامع» ذیل آیات مورد بحث آورده اند).

افراد یا جامعه اسلامی، زیان می دیدند.

به طور کلی، در موارد نسخ، حکم همیشه از اول جنبه محدود و موقت داشته، هر چند مردم از این معنی احیاناً آگاه نبوده و آن را همیشگی تصور می کردند.

۳- آیا این فضیلت بود؟

بدون شک علی(علیه السلام) در زمره ثروتمندان اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبود، زندگی ساده و زاهدانه ای داشت، با این حال، برای احترام به این حکم الهی در همان مدت کوتاه، چند بار صدقه داد و مسائل ضروری را از طریق نجوا با پیامبر(صلی الله علیه وآله) در میان نهاد، و چنان که گفتیم، این مسأله در میان مفسران و ارباب حدیث، مسلم است.

ولی بعضی، با قبول این موضوع، اصرار دارند فضیلت بودن آن را انکار کنند.

از جمله این که: می گویند: اگر بزرگان صحابه اقدام به این کار نکردند نیازی به آن ندیدند، و یا وقت کافی نداشتند، یا فکر می کردند مبدا باعث ناراحتی فقرا و وحشت اغنیا گردد! بنابراین فضیلتی برای علی(علیه السلام) محسوب یا موجب سلب فضیلتی از دیگران، نمی گردد! (۱)

ولی گویا، آنها در متن آیه دوم دقت نکرده اند که خداوند به عنوان سرزنش می فرماید: أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ: «آیا از فقر ترسیدید و بخل کردید که قبل از نجوا صدقه ای ندادید؟» و حتی در ذیل آیه، تعبیر به توبه می کند که ظاهراً ناظر به همین معنی است، از این تعبیر، روشن می شود که اقدام بر صدقه و نجوا با پیامبر(صلی الله علیه وآله)، کار مطلوبی بوده است و گرنه سرزنش و توبه نداشت.

۱- به تفسیر «فخر رازی» و «روح البیان»، ذیل آیات مورد بحث مراجعه شود.

بدون شک، جمعی از اصحاب سرشناس پیامبر(صلی الله علیه وآله)، قبل از این ماجرا با پیامبر(صلی الله علیه وآله) نجوا داشتند، (زیرا افراد عادی و دور افتاده کمتر اقدام به چنین کاری می کردند) ولی، همین صحابه معروف، بعد از دستور صدقه از این کار خودداری نمودند، تنها کسی که به این دستور احترام گذارد و جامه عمل به آن پوشانید، علی(علیه السلام) بود، چه می شود که ما ظاهر آیات و روایاتی که در این زمینه است و در کتب مختلف اسلامی نقل شده، بپذیریم و با احتمالات ضعیف و بی اساس یک واقعیت را نادیده نگیریم؟ و با «عبد الله بن عمر» که این فضیلت را هم ردیف با «تزویح فاطمه»(علیها السلام) و پرچمداری روز «فتح خیبر» و برتر از «حمر النعم» قرار داده هم صدا شویم؟! *

* * *

۴ - مدت حکم و مقدار صدقه

در این که حکم بالا، یعنی وجوب صدقه قبل از نجوا با رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، چقدر به طول انجامید و نسخ شد؟ نقلهای مختلفی است: بعضی آن را یک ساعت، و بعضی یکشب، و بعضی ده روز ذکر کرده اند، و ظاهر همان قول سوم است چرا که یکساعت و یکشب برای یک چنین امتحانی، هرگز کافی نبود، زیرا که می توانستند متعذر شوند که در این مدت کوتاه، موجبی برای نجوا پیش نیامد، ولی مدت ده روز می تواند حقایق را روشن سازد، و زمینه ای برای ملامت و سرزنش متخلفان فراهم کند.

و اما در مورد مقدار صدقه، نه در آیه مقداری برای آن ذکر شده، و نه در روایات اسلامی، هر چند از عمل علی(علیه السلام) بر می آید که حتی یک درهم نیز کافی بوده است.

* * *

- ۱۴ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَلَا يُخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
- ۱۵ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
- ۱۶ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
- ۱۷ لَنْ نُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
- ۱۸ يَوْمَ يَعْتَبَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ
- ۱۹ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

ترجمه:

۱۴ - آیا ندیدی کسانی را که طرح دوستی با گروهی که مورد غضب خدا بودند ریختند؟! آنها نه از شما هستند و نه از آنان. سوگند دروغ یاد می کنند (که از شما هستند) در حالی که خودشان می دانند (دروغ می گویند)!

۱۵ - خداوند عذاب شدیدی برای آنان فراهم ساخته، چرا که اعمال بدی انجام می دادند!

۱۶ - آنها سوگندهای خود را سپری قرار دادند و مردم را از راه خدا بازداشتند؛ از این رو برای آنان عذاب خوارکننده ای است!

۱۷ - هرگز اموال و اولادشان آنها را از عذاب الهی حفظ نمی کند؛ آنها اهل آتشند و جاودانه در آن می مانند!

۱۸ - روزی را که خداوند همه آنها را برمی انگیزد، آنها برای خدا نیز سوگند (دروغ) یاد می کنند همان گونه که برای شما یاد می کنند، و گمان می کنند کاری می توانند انجام دهند؛ بدانید آنها دروغگویانند!

۱۹ - شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده؛ آنان حزب شیطانند. بدانید حزب شیطان زیانکارانند!

تفسیر:

حزب شیطان!

این آیات، بخشی از توطئه های منافقان را برملا می سازد، و آنها را با نشانه هاییشان به مسلمانان معرفی می کند، ذکر این معنی بعد از «آیات نجوا»، شاید به این مناسبت است که در میان نجواکنندگان با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، افراد منافقی نیز وجود داشتند که از این کار، به عنوان پوششی برای توطئه های خود، و اظهار نزدیکی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، استفاده می کردند و همین امر، سبب شد که: قرآن به صورت یک امر کلی، با آن برخورد کند. نخست می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که طرح دوستی با گروهی که مورد غضب خدا بودند ریختند؟! (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ؟)».

این قوم «مغضوب علیهم»، ظاهراً همان قوم یهود است که در آیه ۶۰ سوره «مائده» به همین عنوان، معرفی شده، آنجا که می گوید: قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ: «بگو آیا شما را از کسانی که وضعشان از این هم بدتر است با خبر کنم؟ آنها کسانی هستند که خداوند آنها را

لعنت کرده و مورد غضب قرار داده...».

پس از آن می افزاید: «اینها نه از شما هستند و نه از آنان» (یهود) (مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ).
 نه در مشکلات و گرفتاری ها یاور شما هستند، و نه دوست صمیمی آنها، بلکه منافقانی هستند
 که هر روز چهره عوض می کنند، و هر لمحّه به شکلی در می آیند.
 البته، این تعبیر منافاتی با آیه ۵۱ سوره «مائده» ندارد که می گوید: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»
 «هر کس از شما آنها را دوست دارد، از آنها است» زیرا منظور از آن این است که، آنها در حکم
 دشمنان شما محسوب می شوند هر چند حقیقتاً جزء آنها هم نباشند.
 باز در ادامه همین سخن، می افزاید: «آنها برای اثبات وفاداری خود نسبت به شما، قسم یاد
 می کنند، اما سوگندی دروغ که خودشان هم می دانند!» (وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ
 يَعْلَمُونَ).

این راه و رسم منافقان است که پیوسته برای پوشانیدن چهره زشت و منفور خود، به
 سوگندهای دروغ پناه می برند، در حالی که عملشان بهترین معرف آنها است.

بعد، به عذاب دردناک این منافقان لجوج اشاره کرده، می فرماید: «خداوند عذاب شدیدی برای
 آنها فراهم ساخته است» (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً).
 و بدون شک این عذاب، عادلانه است؛ «چرا که آنها اعمال بدی انجام می دادند» (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا
 كَانُوا يَعْمَلُونَ).

و برای توضیح بیشتر، در مورد نشانه های این منافقان، می گوید: «آنها سوگندهای خود را سپری قرار داده اند، تا مردم را از راه خدا باز دارند» (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ). (۱)

قسم یاد می کنند که مسلمانند و هدفی جز اصلاح ندارند، در حالی که زیر پوشش این قسم، به انواع فساد و خرابکاری و توطئه مشغولند، و در حقیقت از نام مقدس خدا، برای جلوگیری از راه خدا، بهره می گیرند.

آری، سوگندهای دروغ، یکی از نشانه های منافقان است که علاوه، بر اینجا در سوره «منافقین» نیز، ضمن بیان اوصاف آنها ذکر شده است (سوره «منافقین» آیه ۲).

و در پایان آیه می افزاید: «به همین دلیل برای آنها عذاب خوارکننده ای است» (فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

آنها می خواستند: با این سوگندهای دروغین، آبرو برای خود فراهم کنند ولی، خدا آنها را به عذاب خوارکننده ای مبتلا می سازد، و قبلاً فرمود: «عذاب شدید» برای آنها است (آیه ۱۵ همین سوره)؛ زیرا قلوب مؤمنان راستین را شدیداً به درد می آوردند.

ظاهر این است که هر دو عذاب، مربوط به آخرت است و چون با دو وصف مختلف (مہین و شدید) ذکر شده، تکرار نیست؛ زیرا توصیف عذاب به این دو وصف در قرآن مجید معمولاً در عذابهای آخرت است، هر چند بعضی از مفسران احتمال داده اند که: اولی، مربوط به دنیا یا عذاب قبر، و دومی مربوط به عذاب آخرت می باشد.

۱ - «جَنَّة» در اصل از ماده «جَنَّ» (بر وزن فَنَّ) به معنی پوشاندن چیزی است و از آنجا که سپر، انسان را در مقابل ضربات دشمن می پوشاند به آن «جَنَّة» و «مِجَنَّ» و «مِجَنَّة» می گویند.

* * *

و از آنجا که منافقان غالباً به اموال و فرزندان (سرمایه های اقتصادی و نیروهای انسانی) خود، برای حل مشکلات تکیه می کنند، قرآن در آیه بعد می گوید: «اموال و اولادشان، آنها را به هیچ وجه از عذاب الهی حفظ نمی کند» (لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً). (۱) بلکه، همین اموال طوق لعنتی بر گردن آنها می شود و مایه عذاب دردناکشان، چنان که در آیه ۱۸۰ «آل عمران» می خوانیم: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و همچنین فرزندان گمراه آنها باعث عذاب آنها می گردد، و اگر در میان آنها افرادی مؤمن و نیکوکار باشند، از آنها بیزاری می جویند.

آری، روز قیامت روزی است که هیچ پناهگاهی جز خدا نیست، و هر چه غیر او است از کار می افتد، چنان که در آیه ۱۶۶ «بقره» می خوانیم: «وَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» دست آنها از هر گونه وسیله و سببی قطع می شود.

و باز در پایان آیه، آنها را با این جمله تهدید می کند: «انها اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن می مانند» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

و به این ترتیب، گاهی، عذاب آنها را به عنوان «شدید» توصیف کرده، و گاهی، «مهین» و خوارکننده، و گاه، «جاودانه بودن» که هر یک از این اوصاف، به تناسب وصفی از اوصاف آنها و اعمالشان است.

* * *

و عجب این که: این منافقان در قیامت هم دست از منافقگری خود بر نمی دارند، چنان که در آیه بعد آمده است: «به خاطر بیاورید روزی را که خدا

۱ - بعضی از مفسران، در اینجا کلمه «عذاب» را در تقدیر گرفته اند و گفته اند: منظور «من عذاب الله» است (قرطبی و روح البیان و کشاف) ولی این احتمال نیز وجود دارد که: آیه هیچ تقدیری نداشته باشد، و مراد از «من الله» این است که به جای خدا، پناهگاه دیگری نمی یابند.

همه آنها را برمی انگیزد، و اعمالشان را بر آنها عرضه می دارد، و در دادگاه عدلش از آنها سؤال می کند، ولی آنان برای خدا نیز سوگند دروغ یاد می کنند، همان گونه که برای شما سوگند می خورند» (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ). (۱)

قیامت، تجلیگاه اعمال و روحيات انسان در این دنیا است، و از آنجا که منافقان این روحیه را همراه خود به قبر و برزخ برده اند، در صحنه قیامت نیز آشکار می شود، و با این که می دانند خداوند علام الغیوب است، و چیزی بر او مخفی نیست، ولی، باز بر طبق عادت گذشته، سوگند دروغین یاد می کنند.

البته، این منافات با اعتراف آنها به گناهانشان در بعضی از مواقف آن دادگاه عدل الهی ندارد؛ چرا که قیامت منزلگاهها و مواقف مختلفی دارد، و در هر کدام، برنامه ای است. سپس، می افزاید: «آنها گمان می کنند که با این سوگندهای دروغ، می توانند سودی برای خود جلب کنند، و یا زبانی را دفع نمایند» (وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ). البته، این یک پندار موهوم و خیال خام بیش نیست، ولی از آنجا که در دنیا به این کار عادت کرده بودند که خطرات و ضررها را با سوگندهای دروغین از خود دفع نمایند، و منافی برای خود کسب کنند، این ملکات زشت، در آنجا نیز جان می گیرد و خودنمایی می کند. و سرانجام، آیه را با این جمله پایان می دهد: «بدانید! آنها دروغگویانند» (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

۱ - «یوم» ظرف است و متعلق به «اذکر» محذوفی است، و یا متعلق به ما قبل آن، یعنی «لهم عذاب مهین» یا «اولئک اصحاب النار» می باشد، ولی احتمال اول مناسبتر است .

این اعلام، ممکن است مربوط به دنیا باشد، و یا مربوط به قیامت، و یا هر دو، و به این ترتیب، کوس رسوائی آنها را همه جا می زنند.

در آخرین آیه مورد بحث، سرنوشت نهائی این منافقان تیره دل را چنین بیان می کند: «شیطان بر آنها مسلط شده، و آنها را به سرعت می راند، و به همین جهت یاد خدا را از خاطر آنها برده است» (استخوذ علیهم الشیطان فأنسأهم ذکر الله).

به همین دلیل، «آنها حزب شیطانند» (أولئك حزب الشیطان).

«بدانید حزب شیطان زیانکارانند» (ألا إن حزب الشیطان هم الخاسرون).

«استخوذ» از ماده «خوذ» (بر وزن موز) در اصل به معنی قسمت پشت ران شتر است، و از آنجا که «ساریان» به هنگام راندن شترها بر پشت رانهای آنها می زند، این واژه به معنی تسلط یافتن و به سرعت راندن آمده است.

آری، منافقان دروغگو و مغرور به مال و مقام، سرنوشتی جز این ندارند که در بست در اختیار شیطان و وسوسه های او قرار می گیرند، و خدا را به کلی فراموش می کنند، نه تنها منحرف می شوند، که در زمره عمال شیطان و اعوان، انصار، لشکر و حزب او برای گمراه ساختن دیگران، قرار می گیرند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره آغاز وقوع فتنه ها و اختلافها، می فرماید: أُبْهَأَ النَّاسُ إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامُ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ عَلَى ذِي حِجْبِي وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ فَيَمْرُجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعًا فَهُنَالِكَ اسْتِخْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ نَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى: «ای مردم آغاز وقوع فتنه ها، آراء باطلی است که از

آن پیروی می کنند، و بدعت‌هایی است که بر خلاف حکم قرآن گذارده می شود، و گروهی از مردم به دوستی گروهی دیگر، و تبعیت آنها در این امور می پردازند، اگر باطل به صورت خالص خودنمایی می کرد، از دیده هیچ صاحب عقلی پنهان نمی ماند، و هرگاه حق از آمیزش به باطل، خالص می شد اختلافی رخ نمی داد، ولی بخشی از این می گیرند، و بخشی از آن، و ممزوج می کنند، اینجا است که شیطان بر دوستان خود چیره می شود، و آنهایی که توفیق الهی یارشان شده، رهائی می یابند» (۱)

همین تعبیر در کلام امام حسین، سید الشهداء (علیه السلام) در «کربلا» دیده می شود که وقتی صفوف اهل «کوفه» را همچون شب تاریک، و سیل خروشان، در مقابل خود دید، فرمود: «عجب بندگان بدی هستید! اظهار اطاعت خدا و ایمان به رسول کردید، ولی اکنون آمده اید ذریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به قتل برسانید: لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذَكَرَ اللَّهُ الْعَظِيمِ: «شیطان بر شما چیره شده، یاد خدای بزرگ را از خاطرتان برده»، سپس افزود مرگ بر شما و بر آنچه می خواهید، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲)

درباره حزب شیطان و حزب الله ذیل آیات آینده به خواست خدا مشروحاً بحث خواهیم کرد.

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۵۴ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۶۷ - «نهج البلاغه»،

خطبه ۵۰ (با تفاوت مختصر).

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۶۶.

۲۰. إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْذِينَ
 ۲۱. كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ
 ۲۲. لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه:

- ۲۰ - کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند، آنها در زمره ذلیل ترین افرادند.
- ۲۱ - خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است!
- ۲۲ - هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند.

تفسیر:

حزب الله پیروز است!

در آیات گذشته، سخن از منافقان و دشمنان خدا و بخشی از صفات و نشانه های آنها بود. در ادامه همین بحث، در این آیات، که آخرین آیات سوره «مجادله» است نشانه های دیگری از آنها را مطرح می کند، و سرنوشت حتمی آنها را که شکست و نابودی است، روشن می سازد. نخست می فرماید: «کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند آنها در زمره ذلیل ترین افرادند» (إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَىٰ). (۱)

* * *

آیه بعد، در حقیقت دلیلی است برای این معنی، می فرماید: «خدا چنین مقرر داشته، که من و رسولانم پیروز می شویم» (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي). «چرا چنین نباشد، در حالی که خداوند قوی و شکست ناپذیر است» (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ). به همان اندازه که خداوند قدرتمند است، دشمنانش ضعیف و ذلیلند، و اگر می بینیم در آیه قبل، تعبیر به «أَذْلَىٰ» (ذلیل ترین افراد) شده، دلیلش همین بوده است. تعبیر به «كَتَبَ» (نوشته است) تأکیدی است بر قطعی بودن این پیروزی، و جمله «الْأَغْلِبَنَّ» با «لام تأکید» و «نون تأکید ثقلیه»، نشانه مؤکد بودن این پیروزی است، به گونه ای که هیچ جای شک و تردید برای هیچ کس نباشد.

۱ - «يُحَادُّونَ» از ماده «محادّه» به معنی «مبارزه مسلحانه و غیر مسلحانه» و یا به معنی «ممانعت» است (ذیل آیه ۵ همین سوره توضیح بیشتری در این باره داده ایم).

این شبیه همان چیزی است که در آیات ۱۷۳ - ۱۷۱ سوره «صافات» آمده است: وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ: «وعده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده * که آنها یاری می شوند * و لشکر ما در تمام صحنه ها پیروزند!».

در طول تاریخ، این پیروزی فرستادگان الهی در چهره های گوناگونی نمایان شده: در عذابهای مختلفی همچون: طوفان نوح، صاعقه عاد و ثمود، و زلزله های ویرانگر قوم لوط، و مانند آن، و در پیروزی در جنگهای مختلف، مانند غزوات «بدر»، «حنین» و «فتح مکه» و سایر غزوات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله).

و از همه مهمتر، در پیروزی منطقی آنها بر مکاتب شیطانی و دشمنان حق و عدالت بوده است، و از اینجا پاسخ سؤال کسانی که می گویند: اگر این وعده قطعی است، پس چرا بسیاری از رسولان الهی و امامان معصوم (علیهم السلام) و مؤمنان راستین را شهید کردند و هرگز پیروز نشدند؟! روشن می شود.

این ایرادکنندگان در حقیقت معنی «پیروزی» را درست تشخیص نداده اند، فی المثل ممکن است تصور کنند: امام حسین (علیه السلام) در کربلا شکست خورد، زیرا خود و یارانش شهید شدند، در حالی که می دانیم او به هدف نهائیش که: رسوائی «بنی امیه» و بنیان گذاردن مکتب آزادگی، و درس دادن به همه آزادگان جهان بود، رسید، و هم اکنون به عنوان سرور شهیدان عالم (سید الشهداء) و سر سلسله آزادگان جهان انسانیت، بر افکار قشر عظیمی از انسانها با پیروزی حکومت می کند. (۱)

این نیز لازم به یادآوری است که، همین حکم، یعنی پیروزی قطعی، طبق

۱ - برای توضیح بیشتر در این زمینه به تفسیر «نمونه»، جلد ۱۹، صفحه ۱۸۷ به بعد ذیل آیه ۱۷۱ «صافات» مراجعه فرمائید.

وعده خداوند در مورد پیروان خط انبیاء و اولیاء نیز ثابت است، یعنی پیروزی آنها نیز از سوی خدا تضمین شده است، چنان که در آیه ۵۱ «مؤمن» می خوانیم: *إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ*: «ما قطعاً رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان به پا می خیزند (روز رستاخیز) یاری می دهیم»، مسلماً هر کس را خدا یاری دهد، پیروز است.

ولی، نباید فراموش کرد که این وعده حتمی خداوند، بی قید و شرط نیست، شرط آن، ایمان و آثار ایمان است، شرط آن این است که: سستی به خود راه ندهند، و از مشکلات نهراسند و غمگین نشوند، چنان که در آیه ۱۳۹

«آل عمران» می فرماید: *«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»*.

شرط دیگر آن، این است که: دگرگونیها را از خود شروع کنند؛ چرا که خداوند نعمتهای هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد، مگر تغییری در خود آنها پیدا شود: *«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»*. (۱)

باید دست به رشته محکم الهی بزنند، صفوف خود را متحد کنند، نیروهای خود را بسیج نمایند، نیات را خالص گردانند و مطمئن باشند دشمن هر قدر قوی و نیرومند و آنها هر قدر به ظاهر کم جمعیت و کم توان، باشند، سرانجام با جهاد و کوشش و توکل بر پروردگار، پیروز می شوند.

جمعی از مفسران، شأن نزولی برای آیه فوق ذکر کرده اند که: گروهی از مسلمانان هنگامی که فتح بعضی از آبادیهای «حجاز» را دیدند گفتند: به زودی خداوند «روم و ایران» را برای ما نیز فتح خواهد کرد، منافقان گفتند: تصور

می کنید «ایران و روم» مانند بعضی از روستاهای حجازند که شما آنها را فتح کردید؟ آیه فوق نازل شد و این پیروزی را به آنها وعده داد!

در آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه از سوره «مجادله»، و از کوبنده ترین آیات قرآن است، به مؤمنان هشدار می دهد که جمع میان «محبت خدا» و «محبت دشمنان خدا» در یک دل ممکن نیست، و باید از میان این دو، یکی را برگزینند، اگر راستی مؤمنند، باید از دوستی دشمنان خدا بپرهیزند، و الا ادعای مسلمانی نکنند، می فرماید: «هیچ گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی، که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند» (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ).

آری، در یک دل دو محبت متضاد نمی گنجد، و آنها که دم از هر دو می زنند، یا ضعیف الایمانند، و یا منافق، و لذا می بینیم: در غزوات اسلامی در صف مخالف، جمعی از بستگان و خویشاوندان مسلمین بودند، ولی چون خطشان را از خط الهی جدا کرده، و به صفوف دشمنان حق پیوسته بودند، با آنها پیکار کردند، و حتی جمعی از آنها را کشتند. محبت پدران و فرزندان و برادران و اقوام بسیار خوب است، و نشانه زنده بودن عواطف انسانی است، اما هنگامی که این محبت رو در روی محبت خدا قرار گیرد ارزش خود را از دست می دهد.

البته، افراد مورد علاقه انسان تنها این چهار گروه که در آیه ذکر شده اند نمی باشد، ولی اینها نزدیکترین افراد به انسانند، و با توجه به آنها حال بقیه نیز

روشن می شود.

لذا در آیه مورد بحث، سخنی از همسران، اموال، تجارت و خانه های مورد علاقه به میان نیامده، در حالی که در آیه ۲۴ سوره «توبه» همه اینها مورد توجه قرار گرفته، می فرماید: قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ: «بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قبیله شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کسادش می ترسید، و مساکن مورد علاقه شما، در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر است، در انتظار این باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند، و خدا جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند».

دلیل دیگر عدم ذکر امور دیگر، در آیه مورد بحث، ممکن است شأن نزولهایی باشد که برای آیه ذکر کرده اند، از جمله این که: «حاطب بن ابی بلتعه» نامه ای به اهل «مکه» نوشت و به آنها هشدار داد: ممکن است رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای فتح «مکه» حرکت کند، هنگامی که این مسأله برملا شد، عذر آورد که من اقوامی در «مکه» در چنگال کفار دارم، خواستم به مردم «مکه» خدمتی کنم، تا اقوام در امان باشند! (۱)

بعضی نیز گفته اند: آیه درباره «عبدالله بن ابی» نازل شده که فرزندی با ایمان داشت، روزی دید پیامبر(صلی الله علیه وآله) آب می نوشد، عرض کرد، کمی از آب را در ظرف بگذارید تا به پدرم بدهم شاید خدا قلبش را پاک کند، هنگامی که نیم خورده آب نوشیدنی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را برای او آورد، او از نوشیدن خودداری کرد

و حتی جمله بسیار زشت و زننده و توهین آمیزی نسبت به رسول الله (صلی الله علیه و آله) گفت، پسرش نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و اجازه قتل پدر را خواست، پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه نداد و فرمود: با او مدارا کن (ولی در دل از اعمال او بیزار باش).

سپس، به پادشاهای بزرگ این گروه که قلبشان به طور کامل در اختیار عشق خدا است پرداخته، و پنج موضوع را که بعضی به صورت امداد و توفیق است، و بعضی به صورت نتیجه و سرانجام کار، بیان می کند:

در بیان قسمت اول و دوم می فرماید: «آنها کسانی هستند که خدا خط ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است» (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ).

بدیهی است این امداد و لطف الهی، هرگز با اصل آزادی اراده و اختیار انسان منافات ندارد؛ چرا که گامهای نخستین یعنی «ترک محبت دشمنان خدا» از سوی خود آنان برداشته شده، سپس امدادهای الهی به صورت «استقرار ایمان» که از آن تعبیر به «کتابت» و نوشتن شده، به سراغ آنان می آید.

آیا این روح الهی که خداوند مؤمنان را با آن تأیید می کند، تقویت پایه های ایمان است یا دلایل عقلی، یا قرآن و یا فرشته بزرگ خدا که روح نام دارد؟ احتمالات و تفسیرهای مختلفی ذکر شده ولی جمع میان همه اینها نیز امکان پذیر است، خلاصه این روح، یک نوع حیات معنوی جدید است که خداوند بر مؤمنان افزوده می کند.

و در سومین قسمت، می فرماید: «خداوند آنها را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختان و قصورش جاری است، و جاودانه در آن می مانند» (وَيَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا).

و در چهارمین قسمت، می افزاید: «خداوند از آنها خوشنود است و آنها نیز

از خدا خشنودند» (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ).

در برابر مواهب مادی قیامت و جنات و حور و قصور، این بزرگترین پاداش روحانی است که به این گروه از مؤمنان داده می شود، آنها احساس می کنند که خدا از آنان راضی است و این رضایت مولا و معبودشان که آنها را پذیرفته، و در کنف حمایت خویش قرار داده، و بر بساط قریش آنها را نشانده، لذتبخش ترین احساسی است که به آنها دست می دهد، و نتیجه اش خشنودی کامل آنها از خدا است.

آری، هیچ نعمتی به پایه این خشنودی دو جانبه نمی رسد، و این کلیدی است برای مواهب و نعمتهای دیگر، چرا که وقتی خدا از کسی خشنود باشد هر چه تقاضا کند، به او می دهد که او هم کریم است و هم قادر و توانا.

چه تعبیر جالبی! می فرماید: «هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی» یعنی مقامشان به قدری بالا رفته است که نامشان در کنار نام خدا، و رضایتشان در کنار رضایت او قرار گرفته است.

و در آخرین قسمت، به صورت یک اعلام عمومی، که حاکی از نعمت و موهبت دیگری است می فرماید: «آنها حزب الله اند، بدانید حزب الله پیروز است» (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

نه تنها پیروزی در سرای دیگر، و نیل به انواع نعمتهای مادی و معنوی در قیامت، بلکه همان گونه که در آیات قبل نیز آمد، در این دنیا نیز به لطف الهی بر دشمنان پیروزند، و در پایان جهان نیز حکومت حق و عدالت در دست آنها است.

نکته ها:

۱ - نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان

در دو آیه از قرآن مجید، اشاره به «حزب الله» شده (آیه مورد بحث و آیه ۵۶ سوره مائده) و در یک آیه اشاره به «حزب شیطان»، در هر دو مورد که از حزب خدا سخن می گوید، روی مسأله «حُبِّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضِ فِي اللَّهِ» و ولایت اولیای حق، تکیه کرده است، در آیه ۵۶ سوره «مائده» بعد از بیان مسأله «ولایت» و حکم به وجوب اطاعت خدا و اطاعت رسول، و «آن کس که در حال نماز زکات پرداخته» (امیر مؤمنان علی (علیه السلام)) می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

در آیات مورد بحث نیز، روی قطع رابطه دوستی از دشمنان خدا، تکیه می کند، بنابراین، خط حزب الله همان خط ولایت و بریدن از غیر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اوصیای او است.

در مقابل، به هنگام توصیف «حزب شیطان» که در آیات قبل در همین سوره به آن اشاره شده، بارزترین نشانه های آنها را همان نفاق و دشمنی با حق و فراموشی یاد خدا و دروغ و نیرنگ، می شمرد.

قابل توجه این است که: در یک مورد می گوید: «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» و در مورد دیگر می فرماید: «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و با توجه به این که: «فلاح» نیز همراه با پیروزی و غلبه بر دشمن است، هر دو آیه به یک معنی باز می گردد، با این قید که، «فلاح و رستگاری» مفهومی عمیق تر از مفهوم «غلبه و پیروزی» دارد؛ چرا که وصول به هدف را نیز مشخص می کند.

و بر عکس، حزب شیطان را به زیانکاری و شکست و ناکامی در برنامه ها و بازماندن از مقصد، توصیف می نماید.

مسأله «ولایت» به معنی خاص، و حبّ فی الله و بغض فی الله به معنی عام، مسأله ای است که در روایات اسلامی روی آن تأکید فراوان شده است، تا آنجا که «سلمان فارسی» به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) عرض می کند: هر زمان خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیدم، دست بر شانه من زد، و اشاره به تو کرد و فرمود: «ای سلمان! این مرد و حزیش پیروزند!» (یا أبا الحسن ما أطلعتُ علی رسولِ اللهِ إلاّ وَ ضَرْبَ بَیْنِ کِتْفَیَّ وَ قَالَ یا سَلْمَانُ! هَذَا وَ حِزْبُهُ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (۱)

و در مورد دوم، یعنی «ولایت عامه» در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْثَرِ شُعَبِ الْإِيمَانِ: «دوستی مؤمن نسبت به مؤمن برای خدا، از مهمترین شعبه های ایمان است». (۲)

و در حدیث دیگری، آمده است: «خداوند به موسی وحی فرستاد، آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای؟ عرض کرد: آری، برای تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق کرده ام، و به یاد تو بوده ام، فرمود: اما نماز برای تو نشانه حق است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر، نور است، کدام عمل را برای من بجا آورده ای ای موسی؟! عرض کرد: خداوند خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما»، فرمود: هَلْ وَآلَيْتَ لِي وَلِيًّا؟ وَ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ؟ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ! «آیا هرگز، به خاطر من کسی را دوست داشته ای؟ و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ اینجا بود که موسی دانست: برترین اعمال، حبّ فی الله و بغض فی الله است (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا)». (۳)

۱ - این حدیث را تفسیر «برهان» از کتب اهل سنت نقل کرده است (برهان، جلد ۴، صفحه ۳۱۲).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، حدیث ۳، باب «حبّ فی الله».

۳ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۱۹۹ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۲۴۸ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: لَا يَمَحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ وَكَلِدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ مِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ: «هیچ کس ایمانش به خدا خالص نمی شود، مگر آن زمانی که خداوند در نظرش محبوبتر از جاننش، پدر، مادر، فرزند، خانواده و مالش و همه مردم باشد». (۱)

روایات در این رابطه، هم در جانب مثبت (دوستی دوستان خدا) و هم در طرف منفی (دشمنی با دوستان خدا) بسیار است که ذکر همه آنها به طول می انجامد، بهتر است این سخن را با حدیث پر معنای دیگری از امام باقر (علیه السلام) پایان دهیم، فرمود: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ وَ إِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ لَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ: «اگر بخواهی بدانی آدم خوبی هستی نگاهی به قلبت کن، اگر اهل طاعت خدا را دوست می دارد، و اهل معصیتش را دشمن، بدان آدم خوبی هستی، و خدا تو را دوست می دارد، و اگر اهل طاعتش را دشمن می دارد و اهل معصیتش را دوست، خیری در تو نیست، و خدا تو را دشمن می دارد، و انسان همیشه با کسی است که او را دوست می دارد!». (۲)

۲ - پاداش حب فی الله و بغض فی الله

چنان که در آیات فوق دیدیم، خداوند برای کسانی که عشق او را بر همه چیز مقدم شمرند، و هر علاقه ای را تحت الشعاع علاقه به او قرار دهند، دوستان او را دوست دارند و دشمنان او را دشمن، پنج پاداش بزرگ، مقرر داشته که سه

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۲۴.

۲ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۶.

پاداشش را در همین جهان به آنها می دهد، و دو پاداش را در قیامت. نخستین موهبت در این جهان، استقرار و ثبات ایمان آنها است، چنان نقش ایمان را بر قلوبشان می زند که دست حوادث و طوفانهای زندگی نتواند آن را محو سازد، و از این گذشته، با روح تازه ای آنها را تأیید و تقویت می کند، و در مرحله سوم آنها را در حزب خویش جای می دهد و بر دشمنان پیروز می سازد.

در آخرت نیز بهشت جاویدان را با تمام نعمتهایش در اختیار آنها قرار می دهد، و علاوه بر آن، خشنودی مطلق خویش را از آنان اعلام می دارد.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَابِهِ أُذُنَانِ فِي جَوْفِهِ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ! وَ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ! فَيُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ: «هر مؤمنی قلبش دو گوش دارد، گوشی که در آن «وسواس خناس» می دمَد، و گوشی که «فرشته» در آن می دمَد، خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تقویت می کند، و این همان است که می فرماید: وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». (۱)

و در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) در تفسیر کلام پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) که می فرماید: إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارْتَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ: «هنگامی که انسان زنا کند روح ایمان در آن حال از او جدا می شود» آمده است: این روح ایمان همان است که خداوند در قرآن فرموده: «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». (۲)

از احادیث فوق، گستردگی معنی «روح ایمان» و شمول آن نسبت به فرشته و مرتبه عالی روح انسانی، روشن می شود، در ضمن این حقیقت را نیز نشان

۱ - «کافی» (مطابق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۱۹، صفحه ۲۸۸).

۲ - همان مدرک.

می دهد که با وجود این مرحله از روح ایمان، انسان آلوده گناهای همچون زنا و شرب خمر و امثال آن نمی شود.

خداوند! اگر این روح ایمان را به ما عنایت کنی، بزرگترین لطف را در حق این بندگان ضعیف فرموده ای و دیگر غمی ندارند!
 پروردگارا! ما را به دوستی دوستان و دشمنی دشمنان موفق دار! و از دوستی با دشمنان و دشمنی با دوستان بر کنار فرما!
 بار الها! تو وعده پیروزی به مؤمنان راستین داده ای، و آنها را حزب الله شمرده ای، اجازه ورود در این حزب را به ما مرحمت فرما! و پیروزی را شامل حال ما گردان!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره مجادله

۸ / شعبان المعظم / ۱۴۰۶

۱۳۶۵ / ۱ / ۲۹

سوره حشر

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۴ آیه است

تاریخ شروع

۸ / شعبان المعظم / ۱۴۰۶

۲۹ / ۱ / ۱۳۶۵

محتوای سوره حشر

این سوره که بیشتر ناظر به داستان مبارزه مسلمانان، با جمعی از یهود به نام «یهود بنی نضیر» است و سرانجام منتهی به بیرون راندن همه آنها از «مدینه» و پاکسازی این سرزمین مقدس شد، از سوره های مهم و بیدارگر و تکان دهنده قرآن مجید است، و تناسب بسیار نزدیکی با آخرین آیات سوره قبل دارد که وعده پیروزی و رستگاری در آن به «حزب الله» داده شده است، و در حقیقت این یک نمونه روشن آن پیروزی است.

محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد:

در بخش اول که تنها یک آیه است و مقدمه ای برای مباحث مختلف این سوره محسوب می شود، سخن از تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم است. در بخش دوم که از آیه ۲ تا آیه ۱۰ (مجموعاً ۹ آیه) است ماجرای درگیری مسلمان را با یهود پیمان شکن مدینه، بازگو می کند.

در بخش سوم که از آیه ۱۱ تا ۱۷ را تشکیل می دهد داستان منافقان مدینه آمده است؛ که با یهود در این برنامه، همکاری نزدیک داشتند.

بخش چهارم که چند آیه بیشتر نیست مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه گیری از ماجراهای فوق می باشد.

بخش پنجم که فقط یک آیه است (آیه ۲۱) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تأثیر آن در پاکسازی روح و جان.

و بالاخره در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است و از آیه ۲۲ شروع و به آیه ۲۴ ختم می شود قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا و اسماء حسناى او را بر می شمرد که به انسان در طریق معرفه الله کمک شایان می کند.

ضمناً نام این سوره از آیه دوم آن گرفته شده که سخن از «حشر» یعنی «اجتماع یهود برای کوچ کردن از مدینه»، و یا حشر مسلمین برای بیرون راندن آنها به میان آمده است، و از اینجا روشن می شود که، این حشر ارتباطی با حشر در قیامت ندارد.

بعضی، نام این سوره را سوره «بنی نضیر» گفته اند، چرا که قسمت عمده آیاتش پیرامون آنها است.

و بالاخره این سوره نیز، یکی از سوره های مسبحات است، که با تسبیح خداوند شروع شده، و اتفاقاً پایان آن نیز با تسبیح الهی است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

برای این سوره، فضیلت بسیار گفته شده، از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَشْرِ لَمْ تَبْقَ جَنَّةٌ وَلَا نَارٌ وَلَا عَرْشٌ وَلَا كُرْسِيُّ وَلَا حِجَابٌ وَلَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَلَا الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَالْهَوَامُّ وَالرِّيَّاحُ وَالطَّيْرُ وَالشَّجَرُ وَالذَّوَابُّ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْمَلَائِكَةُ إِلَّا صَلَّوْا عَلَيْهِ وَاسْتَغْفَرُوا لَهُ وَإِنْ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيدًا! «هر کس سوره حشر را بخواند، تمام بهشت، دوزخ، عرش، کرسی، حجاب، آسمانها و زمینهای هفتگانه و حشرات و بادها و پرندگان و درختان و جنبنندگان و خورشید و ماه و فرشتگان، همگی بر او رحمت می فرستند، و برای او استغفار می کنند، و اگر در

آن روز یا در آن شب بمیرد، شهید مرده است». (۱)
 و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ إِذَا أَمْسَى الرَّحْمَنَ وَالْحَشَرَ
 وَكَلَّ اللَّهُ بِدَارِهِ مَلَكًا شَاهِرًا سَيِّفُهُ حَتَّى يُصْبِحَ: «هر کس سوره الرحمن و حشر را به هنگام
 غروب بخواند، خداوند فرشته ای را با شمشیر برهنه مأمور حفاظت خانه او تا صبح
 می کند». (۲)

بدون شک، اینها همه آثار اندیشه در محتوای سوره است که از قرائت آن ناشی می شود و در
 زندگی انسان پرتوافکن می گردد.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحات ۲۵۵ و ۲۵۶، حدیث اول را نیز «قرطبی» در آغاز
 همین سوره آورده است.

- ۱ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- ۲ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ
 مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ
 فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ
 يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي
 الْأَبْصَارِ
- ۳ وَ لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبْتُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي
 الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ
- ۴ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
 الْعِقَابِ
- ۵ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيَنَّهُ أَوْ تَرَكَتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أَصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ
 لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح می گویند؛ و او عزیز و

حکیم است!

۲ - او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد (با مسلمانان) از خانه هایشان بیرون راند. گمان نمی کردید آنان خارج شوند، و خودشان نیز گمان می کردند که دژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود؛ اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!

۳ - و اگر نه این بود که خداوند ترک وطن را بر آنان مقرر داشته بود، آنها را در همین دنیا مجازات می کرد؛ و برای آنان در آخرت نیز عذاب آتش است!

۴ - این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند؛ و هر کس با خدا دشمنی کند (باید بداند که) خدا مجازات شدیدی دارد!

۵ - هر درخت با ارزش نخل را قطع کردید یا آن را به حال خود وا گذاشتید، همه به فرمان خدا بوده؛ و برای این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند!

شأن نزول:

مفسران و محدثان و ارباب تواریخ، در مورد این آیات، شأن نزول مفصلی ذکر کرده اند که فشرده آن چنین است:

در سرزمین «مدینه» سه گروه از یهود زندگی می کردند: «بنی نضیر»، «بنی قریظه» و «بنی قینقاع» و گفته می شود که: آنها اصلاً اهل «حجاز» نبودند ولی، چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین «مدینه» ظهور می کند، به این سرزمین کوچ کردند، و در انتظار این ظهور بزرگ، بودند.

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به «مدینه» هجرت فرمود با آنها پیمان عدم

تعرض بست، ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند از نقض این پیمان، فروگذار نکردند. از جمله این که بعد از جنگ «احد» (غزوه احد در سال سوم هجرت واقع شد) «کعب بن اشرف»، با چهل مرد سوار از یهود، به «مکه» آمدند و یکسر به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحداً بر ضد محمد(صلی الله علیه وآله) پیکار کنند، سپس «ابو سفیان» با چهل نفر از مکیان، و «کعب بن اشرف» یهودی با چهل نفر از یهود وارد «مسجد الحرام» شدند، و در کنار خانه «کعبه» پیمانها را محکم ساختند، این خبر از طریق وحی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید.

دیگر این که، پیامبر(صلی الله علیه وآله) روزی با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله «بنی نضیر» که در نزدیکی «مدینه» زندگی می کردند آمد، و می خواست از آنها کمک یا وامی بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه «بنی عامر» که به دست «عمرو بن امیه» (یکی از مسلمانان) کشته شده بودند، و شاید پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یارانش می خواستند در زیر این پوشش، وضع «بنی نضیر» را از نزدیک بررسی کنند، مبادا مسلمانان غافلگیر شوند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بیرون قلعه یهود بود، و با «کعب بن اشرف» در این زمینه صحبت کرد، در این هنگام در میان یهودیان بذر توطئه ای پاشیده شد، و با یکدیگر گفتند: شما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی آورید، الآن که در کنار دیوار شما نشسته است، یک نفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیفکند و ما را از دست او راحت کند! یکی از یهود به نام «عمرو بن جحاش» اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از طریق وحی آگاه شد، برخاست و به «مدینه» آمد، بی این که با یاران خود سخنی بگوید، آنها تصور می کردند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) باز بر می گردد اما بعداً آگاه شدند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در «مدینه»

است، آنها نیز به «مدینه» بازگشتند، و اینجا بود که پیمان شکنی یهود بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مسلم شد، و دستور آماده باش برای جنگ، به مسلمانان داد. در بعضی از روایات نیز آمده: یکی از شعرای «بنی نضیر» به هجو و بدگوئی پیامبر(صلی الله علیه و آله) پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان شکنی آنها بود. پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای این که ضربه کاری قبلاً به آنها بزند، به «محمد بن مسلمه» که با «کعب بن اشرف» بزرگ یهود، آشنائی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد.

کشته شدن «کعب بن اشرف» تزلزلی در یهود ایجاد کرد، به دنبال آن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دستور داد: مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها با خبر شدند به قلعه های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند، و درها را محکم بستند، پیامبر(صلی الله علیه و آله) دستور داد: بعضی درختان نخل را که نزدیک قلعه ها بود، بکنند یا بسوزانند.

این کار، شاید به این منظور صورت گرفت که یهودیان را که علاقه شدیدی به اموال خود داشتند از قلعه بیرون کشد و پیکار، رو در رو انجام گیرد، این احتمال نیز داده شده که: این نخلها مزاحم مانور سریع ارتش اسلام در اطراف قلعه ها بود، و می بایست بریده شود. به هر حال، این کار فریاد یهود را بلند کرد، گفتند: ای محمد! تو پیوسته از این گونه کارها نهی می کردی، پس این چه برنامه ای است؟ آیه پنجم این سوره (از آیات فوق) نازل شد و به آنها پاسخ گفت که: این یک دستور خاص الهی بود. محاصره چند روز طول کشید، و پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین «مدینه» را ترک گویند و از آنجا خارج شوند، آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند، جمعی به سوی

«اذرعات شام» و تعداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتند، و باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه های آنها، به دست مسلمانان افتاد. هر چند تا آنجا که می توانستند، خانه های خود را به هنگام کوچ کردن تخریب کردند. و این ماجرا بعد از غزوه «احد» به فاصله شش ماه، و به عقیده بعضی بعد از غزوه «بدر» به فاصله شش ماه اتفاق افتاد. (۱)

تفسیر:

پایان توطئه یهود «بنی نضیر» در «مدینه»

این سوره با تسبیح و تنزیه خداوند و بیان عزت و حکمت او شروع می شود، می فرماید: «آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گوید، و او عزیز و حکیم است» (سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). و این در حقیقت مقدمه ای است برای بیان سرگذشت یهود «بنی نضیر» همانها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند، و همانها که تکیه بر قدرت و عزت خویش می کردند و در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به توطئه برخاستند. تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان، اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات، ممکن است با زبان قال باشد، یا با زبان حال؛ چرا که نظام شگفت انگیزی که در آفرینش هر ذره ای به کار رفته، با زبان حال

۱ - «مجمع البیان» و تفسیر «علی بن ابراهیم»، تفسیر «قرطبی» و «نور الثقلین» ذیل آیات مورد بحث (با اقتباس و تلخیص).

بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خدا است.

و از سوی دیگر، به عقیده جمعی از دانشمندان: هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد، هر چند ما از آن آگاه نیستیم، و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می گوید، هر چند گوش ما توانائی شنوائی آن را ندارد، سرتاسر جهان غلغله تسبیح و حمد او است هر چند ما نامحرمان از آن بی خبریم، اما آنها که از جمادی سوی جانِ جانان رفته اند و برای آنان از غیب چشمی باز شده، با تمامی موجودات جهان همرازند، و نطق آب و گل را به خوبی می شنوند، چرا که این نطق محسوس اهل دل است!

به ذکرش، هرچه خواهی در خروش استدلی داند چنین معنی که گوش است

نه بلبل، بر گلش تسبیح خوان است *** که هر خاری به توحیدش زبان است!

شرح بیشتر پیرامون این سخن ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء» آمده است. (۱)

بعد از بیان این مقدمه، به داستان رانده شدن یهود «بنی نضیر» از «مدینه» پرداخته می فرماید: «خداوند کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین اجتماع و برخورد با مسلمانان، از خانه هایشان بیرون کرد!» (هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ).

«حشر» در اصل به معنی «حرکت دادن جمعیت و خارج ساختن آنها» از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است، و منظور از آن در اینجا: اجتماع و حرکت مسلمانان از «مدینه» به سوی قلعه های یهود، و یا اجتماع یهود

برای مبارزه با مسلمین است، و از آنجا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود، در قرآن به عنوان «لأول الحشر» نامیده شده، و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود «بنی نضیر» و یهود «خیبر» و مانند آنها.

و عجب این که: جمعی از مفسران احتمالاتی در آیه داده اند که هیچ تناسبی با محتوای آن ندارد، از جمله این که: منظور، «حشر اول» در مقابل حشر روز قیامت از قبرها به سوی محشر است، و عجب تر این که: بعضی این آیه را دلیل بر این گرفته اند که: حشر در قیامت در سرزمین شام واقع می شود که یهود از «مدینه» به سوی آن رانده شدند! و گویا همه این احتمالات ضعیف، ناشی از کلمه «حشر» است، در حالی که این واژه به معنی حشر در قیامت نیست، بلکه به هر گونه اجتماع و خروج از قرارگاه و حاضر شدن در میدان، اطلاق می شود، چنان که در آیه ۱۷ سوره «نمل» می خوانیم: وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ: «لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند».

و همچنین در مورد اجتماع برای مشاهده مبارزه موسی (علیه السلام) با ساحران فرعونی می خوانیم: وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى. «قرار ما این است که همه مردم هنگامی که روز بالا می آید، جمع شوند».(۱)

پس از آن می افزاید: «شما هرگز گمان نمی کردید که آنها از این دیار خارج شوند و آنها نیز گمان داشتند که دژهای محکمشان از شکست آنها و عذاب الهی مانع می شود» (ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ).

آنها چنان مغرور و از خود راضی بودند که، تکیه گاهشان دژهای نیرومند و قدرت ظاهریشان بود، این تعبیر آیه نشان می دهد که یهود «بنی نضیر» در «مدینه» از امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی بهره مند بودند، به گونه ای که نه

خودشان باور می کردند به این آسانی مغلوب شوند، و نه دیگران، ولی از آنجا که خدا می خواست، به همه روشن سازد که چیزی در برابر اراده او قدرت مقاومت ندارد، حتی بدون آن که جنگی رخ دهد، آنها را از آن سرزمین بیرون راند!

لذا در ادامه آیه می فرماید: «اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد، و در قلبشان وحشت و ترس افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند» (فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ).

آری، خدا این لشکر نامرئی، یعنی لشکر ترس را که در بسیاری از جنگها به یاری مؤمنان می فرستاد بر قلب آنها چیره کرد، و مجال هر گونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود، آنها خود را برای مقابله با لشکر برون آماده کرده بودند، بی خبر از آنکه خداوند لشکری از درون به سراغشان می فرستد، و چنان آنها را در تنگنا قرار می دهد که خودشان با دشمن برای تخریب خانه هایشان همکاری کنند.

درست است که کشته شدن رئیس آنها «کعب بن اشرف» قبل از این ماجرا وحشتی بر دل آنها افکنده بود، ولی مسلماً منظور از آیه این نیست - آن چنان که بعضی از مفسران گمان کرده اند - بلکه این یک نوع امداد الهی بوده که بارها در جنگهای اسلامی به یاری مسلمین می شتافت.

جالب این که: مسلمانان از بیرون، دژهای آنها را ویران می کردند که به داخل آن راه یابند، و یهود از درون ویران می کردند تا به صورت سالم به دست مسلمانان نیفتد، و نتیجه این همکاری ویران شدن استحکامات آنها بود!

در مورد این آیه، تفسیرهای دیگری نیز گفته شده، از جمله این که: یهود از داخل، دیواره دژها را ویران می کردند تا فرار کنند، و مسلمانان از بیرون تا به آنها

دست یابند (ولی این احتمال بعید است).

و نیز گفته شده: این آیه معنی کنائی دارد، مثل این که: می گوئیم: فلان کس خانه و زندگیش را با دست خودش ویران کرد، یعنی بر اثر نادانیها و لجاجتها سبب بر باد دادن زندگی خود شد. یا این که: منظور یهود از تخریب بعضی از خانه ها این بود که دهانه کوچه های داخل قلعه را ببندند تا مانع پیشروی مسلمانان شوند و در آینده نیز نتوانند در آن سکنی گزینند.

یا این که: قسمتی از خانه های داخل دژ را خراب کردند، تا در صورت کشیده شدن میدان نبرد به داخل دژ، جای کافی برای جنگیدن داشته باشند.

یا این که: در بنای بعضی از خانه ها مصالح گرانبه‌تری وجود داشت آنها را تخریب کردند تا آنچه قابل حمل بود ببرند، ولی تفسیر اول از همه مناسب تر است.

در پایان آیه، به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: «پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!» (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ).

«اعْتَبِرُوا» از ماده «اعتبار» در اصل از «عبور»، گرفته شده که به معنی گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر، و این که: به اشک چشم «عبره» گفته می شود، به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است، و «عبارت» را از این رو «عبارت» می گویند که، مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می کند، و اطلاق «تعبیر خواب» بر تفسیر محتوای آن به خاطر این است که، انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می سازد.

و به همین مناسبت، به حوادثی که به انسان پند می دهد «عبرت» می گویند، چرا که انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می گردد و از مطلبی به مطلب

دیگر منتقل می کند.

تعبیر به «أولی الأبصار» (صاحبان چشم) اشاره به کسانی است که حوادث را به خوبی می بینند، و با چشم باز موشکافی می کنند، و به عمق آن می رسند.

(واژه «بصر» معمولاً به عضو بینائی و «بصیرت» به درک و آگاهی درونی گفته می شود). (۱)

در حقیقت «أولی الأبصار» کسانی هستند که: آمادگی گرفتن درسهای عبرت را دارند، لذا قرآن به آنها هشدار می دهد که: از این حادثه بهره برداری لازم کنید.

شک نیست: منظور از گرفتن «عبرت» این است که حوادث مشابه را که از نظر حکم عقل، یکسانند، بر هم مقایسه کنند، مانند مقایسه حال کفار و پیمان شکنان دیگر، بر یهود «بنی نضیر»، ولی هرگز این جمله ارتباطی با «قیاسات ظنی» که بعضی در استنباط احکام دینی از آن استفاده می کنند ندارد، و تعجب است که: بعضی از فقهای اهل سنت، برای اثبات این مقصود از آیه فوق استفاده کرده اند، هر چند بعضی دیگر بر آن ایراد گرفته اند.

خلاصه این که: منظور از «عبرت و اعتبار» در آیه فوق، انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است نه عمل کردن به پندار و گمان.

به هر حال، به راستی سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت، و با آن امکانات و استحکامات فراوان، سرنوشت عبرت انگیزی بود، که حتی بدون آن که دست به اسلحه ببرند، در مقابل جمعیت مسلمانان که هرگز در ظاهر به پای آنها نمی رسیدند، تسلیم شدند، خانه های خود را با دست خویش ویران کردند، و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند بجا گذاردند، و در نقاط

مختلف پراکنده شدند، در حالی که طبق نقل تواریخ، از آغاز به این جهت در سرزمین «مدینه» سکنی گزیده بودند که پیامبر موعود کتب خویش را درک کنند، و در صف اول یارانش قرار گیرند!

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكُّرُ وَ الإِغْتِبَارُ: «بیشترین عبادت ابوذر تفکر و عبرت گرفتن بود». (۱)

اما مع الاسف، بسیاری از کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند، و طعم تلخ شکستها را شخصاً بچشند، و هرگز از وضع دیگران عبرت نمی گیرند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ: «سعادتمند کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد!». (۲)

آیه بعد، می افزاید: «اگر نه این بود که خداوند بر آنها مقرر داشته بود که جلای وطن کنند و منطقه را ترک گویند، آنها را در همین دنیا مجازات می کرد» (وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا).

بدون شک، جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه هائی که یک عمر فراهم کرده بودند، خود برای آنها عذابی دردناک بود، بنابراین منظور از جمله فوق، این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود، عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود، بر سر آنها فرود می آمد، خدا می خواست آنها در جهان آواره شوند، و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناکتر بود؛ زیرا هر وقت به یاد آن همه دژها و خانه های مجلل و مزارع و باغات خود

۱ - کتاب «خصال» مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۷۴.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۸۶.

می افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در مناطق دیگر محروم و سرگردانند، گرفتار آزار و شکنجه های روحی فراوانی می شدند.

آری، خدا می خواست این گروه مغرور و فریبکار و پیمان شکن را گرفتار چنین سرنوشت دردناکی کند.

اما این تنها، عذاب دنیای آنها بود، لذا در پایان این آیه می افزاید: «و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است» (وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ).

چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت پا به حق و عدالت زنند و بر مرکب غرور و خود خواهی سوار گردند.

و از آنجا که ذکر این ماجرا علاوه بر بیان قدرت پروردگار و حقانیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) باید هشداری برای تمام کسانی باشد که اعمالی مشابه یهود «بنی نضیر» دارند تا مسأله در آنها خلاصه نشود، در آیه بعد مطلب را تعمیم داده، می افزاید: «این مجازات دنیا و آخرت از آن جهت دامنگیرشان شد که با خدا و رسولش به دشمنی برخاستند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

«و هر کس به دشمنی با خدا بر خیزد، خداوند مجازاتش می کند؛ زیرا خدا شدید العقاب است» (وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ). (۱)

«شاقوا» از ماده «شقاق» در اصل به معنی «شکاف و جدائی میان دو چیز» است، و از آنجا که همیشه دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد، و خود را جدا می سازد، به عمل او «شقاق» می گویند.

۱ - «مَنْ» برای شرط است و جزای آن محذوف می باشد، و در تقدیر چنین است: «وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ يُعَاقِبُهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

عین همین آیه با تفاوت بسیار جزئی در سوره «انفال» آیه ۱۳ بعد از داستان جنگ «بدر» و در هم شکسته شدن مشرکان، آمده است که بیانگر عمومیت محتوای آن از هر نظر است. قابل توجه این که: در آغاز آیه، دشمنی با خدا و رسول را مطرح می کند و در ذیل آیه، تنها سخن از دشمنی با خدا است، اشاره به این که دشمنی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز، با دشمنی خدا یکی است و از هم جدا نیست.

تعبیر به «شَدِيدُ الْعِقَابِ» هیچ منافاتی با «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» بودن خداوند ندارد، زیرا آنجا که جای عفو و رحمت است «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است، و آنجا که جای مجازات و عقوبت است «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» است چنان که در دعا آمده است: «وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقْمَةِ». (۱)

در آخرین آیه از آیات مورد بحث، به پاسخ ایرادی می پردازد که یهود «بنی نضیر» - چنان که در شأن نزول نیز گفتیم - به پیامبر (صلی الله علیه و آله) متوجه می ساختند، در آن موقع که دستور داد، قسمتی از نخلهای نزدیک قلعه های محکم یهود را ببرند (تا محل کافی برای نبرد باشد، یا برای این که: یهود ناراحت شوند و از قلعه ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد) آنها گفتند: ای محمد! مگر تو نبودی که از این گونه کارها نهی می کردی؟ آیه نازل شد و گفت: «هر درخت با ارزش نخل را قطع یا به حال خود واگذار کردید، همه به فرمان خدا بود!» (ما قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْبَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ). (۲)

۱ - دعای «افتتاح» از ادعیه «ماه مبارک رمضان».

۲ - «ما» در آیه فوق شرطیه است و جزای آن «فبإذن الله» می باشد.

«و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند» (وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ). «لینه» از ماده «لون» به یک نوع عالی از درخت خرما می گویند، و بعضی آن را از ماده «لین» به معنی نرمی، به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده اند که شاخه هائی نرم و نزدیک زمین و میوه ای نرم و لذیذ دارد.

گاه «لینه» به «الوان» و انواع مختلف درخت نخل یا «نخله کریمه» تفسیر شده است که تقریباً همه به یک چیز بر می گردد.

به هر حال، بعضی گفته اند: اقدام به قطع قسمتی از درختان نخل «بنی نصیر» از سوی بعضی از مسلمانان روی داد، در حالی که بعضی دیگر مخالف بودند، در اینجا آیه فوق نازل شد و میان آنها فصل خصومت کرد. (۱)

بعضی دیگر گفته اند: آیه ناظر به عمل دو نفر از اصحاب است که یکی به هنگام قطع درختان نخل درختان خوب را می برید تا یهود را به خشم آورد (و از قلعه فرود آیند) و دیگری نخلهای کم ارزش را می برید تا آنچه پر ارزش است برای استفاده آینده باقی بماند و به همین جهت در میان آنها اختلاف افتاد، آیه نازل شد و گفت هر دو به اذن الهی بوده است. (۲)

ولی ظاهر آیه این است که: مسلمانان بعضی از درختان «لینه» (نوع خوب) را بریدند و بعضی از همانها را رها ساختند، و این عمل باعث ایراد یهود شد، و قرآن به آنها پاسخ گفت، تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبوده، بلکه یک دستور الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار عملی گردد، تا بیش از حد، ضایعاتی رخ ندهد.

در هر صورت، این حکم یک استثناء در قانون معروف اسلامی است که

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۱، صفحه ۹۳ - این معنی در تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۸۸ نیز آمده است.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۹، صفحه ۲۸۳.

می گوید: به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد، و حیوانات را کشت ، و زراعتها را آتش زد، این تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه، و یا فراهم ساختن میدان جنگ، و مانند آن ضرورت داشته ، و در هر قانون کلی، استثنائات جزئی ضروری غالباً وجود دارد، همان گونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است، ولی به هنگام اجبار و اضطرار «اکل میته» مجاز است.

جمله «وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» (تا فاسقان را خوار و رسوا کند) نشان می دهد که لااقل یکی از اهداف این کار، خوار نمودن دشمن و در هم شکستن روحیه آنها بوده است.

نکته ها:

۱ - لشکرهای نامرئی خدا!

در حالی که اهل دنیا برای کسب پیروزی بر نیروهای ظاهری و مادی خویش تکیه می کنند، تکیه گاه خداپرستان، ارزشهای معنوی و امدادهای الهی آنها است که نمونه ای از آن را در داستان شکست «بنی نضیر» و بیرون راندن آنها از «مدینه» در آیات فوق ملاحظه کردیم.

در این آیات خواندیم که: یکی از عوامل مؤثر پیروزی، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دلهای آنها افکند، تا آنجا که خانه های خود را با دست خود ویران می کردند، و حاضر شدند از اموال خود چشم بپوشند و از آن دیار بیرون روند.

نظیر این معنی، چند بار در آیات قرآن مجید آمده است از جمله در داستان گروه دیگری از یهود، به نام «بنی قریظه» که مسلمانان بعد از جنگ «احزاب» در

یک درگیری شدید با آنها روبرو شدند نیز آمده است، می فرماید: وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا: «خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند، از دزهای محکمشان فرود آورد، و در دلهای آنها ترس و وحشت افکند، تا آنجا که گروهی را به قتل رساندید و گروهی را اسیر کردید». (۱)

همین معنی در داستان جنگ «بدر» نیز آمده است می گوید: سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ: «من به زودی در دلهای کافران وحشت می افکنم». (۲)

قسمتی از این وحشت که حکم یک لشکر نامرئی الهی را دارد، طبیعی است هر چند قسمتی از آن اسرارآمیز است، و روابط آن با وسائل عادی بر ما مکتشف نیست، آنچه طبیعی است این که: مؤمنان در هر حال خود را پیروز می دانند خواه کشته و شهید شوند، خواه دشمن را در هم بکوبند، و کسی که منطقش این است، ترس و وحشتی به خود راه نمی دهد، بلکه چنین انسان اعجوبه ای برای دشمنش وحشت انگیز است، همان گونه که در دنیای امروز نیز کشورهای بزرگی را می بینیم که با داشتن پیشرفته ترین سلاحها، و بزرگترین ارتشها، از گروهی اندک از مؤمنان راستین ستیزه جوی، وحشت دارند، و دائماً می کوشند: با آنها درگیر نشوند.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم فرمود: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرًا:

«من از جانب خدا به وسیله ترس و وحشت دشمنان یاری شده ام به فاصله یک ماه». (۳)

یعنی نه تنها کسانی که در میدان نبرد با من رو برو می شوند وحشت دارند، بلکه در نقاطی که دشمن از من یک ماه راه فاصله دارد، وحشت و اضطراب

۱ - احزاب، آیه ۲۶.

۲ - انفال، آیه ۱۲.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۵۱۹ (ذیل آیه ۱۵۱ آل عمران).

حاکم است!

در مورد لشکریان حضرت مهدی (علیه السلام) نیز می خوانیم: سه لشکر، او را یاری می کنند: الْمَلَائِكَةُ، وَالْمُؤْمِنُونَ، وَالرُّعْبُ!؛ «فرشتگان و مؤمنان و ترس و وحشت»! (۱)
در حقیقت آنها سعی می کنند از برون ضربه نخورند، اما خداوند از درون آنها را متلاشی می کند، و می دانیم ضربه درونی جانکاه تر و جبران ناپذیر است؛ چرا که اگر تمام سلاح ها و ارتش های دنیا در اختیار کسی باشد ولی روحیه نبرد نداشته باشد، محکوم به شکست و نابودی است.

۲ - توطئه های امروز یهود

تاریخ اسلام از همان آغاز با توطئه های آنها آمیخته شده بود، و در بسیاری از حوادث دردناک آنها را داخل صحنه یا در پشت صحنه مشاهده می کنیم، و عجب این که: آنها به عشق پیامبر موعود به سرزمین حجاز آمدند، ولی بعد از این ظهور بزرگ، از دشمنان سرسخت شدند و هم امروز نیز در بیشتر توطئه های ضد اسلامی یهود را در صحنه و یا در پشت صحنه مشاهده می کنیم، و این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!
و همان گونه که تاریخ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نشان می دهد، تنها طریق دفع آنان برخورد قاطعانه است، به خصوص «صهیونیستها» که در منطقشان هیچ گونه مدارا و عدل و انصاف نیست، زبانشان زور است، و جز با زور و قدرت نمی توان با آنها سخن گفت، ولی با این حال، از مؤمنان راستین بیش از هر چیز می ترسند، و اگر مسلمانان امروز، همانند یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) از ایمان و استقامت و

۱ - «اثبات الهداة»، جلد ۷، صفحه ۱۲۴.

قاطعیت کافی برخوردار باشند، ترس و وحشت آنها بر دلهای این دشمنان خونخوار چیره می شود، و می توان با همین لشکر الهی آنها را از زمینهای اشغال شده بیرون راند و این درسی است که رسول الله (صلی الله علیه وآله) در چهارده قرن قبل به ما داده است.

- ۶ وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ
وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
- ۷ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً
بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ترجمه:

۶ - و آنچه را خدا از آنان [=از یهود] به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید)، نه اسبی تاخید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد؛ و خدا بر هر چیز تواناست!

۷ - آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش باز گرداند از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمائید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!

شان نزول:

از آنجا که این آیات، تکمیلی است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود

«بنی نضیر» را بازگو می کرد، شأن نزول آن نیز ادامه همان شأن نزول است. توضیح این که، بعد از بیرون رفتن یهود «بنی نضیر» از «مدینه»، باغها و زمینهای کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند، جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسیدند و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند، عرض کردند: برگزیده های این غنیمت، و یک چهارم آن را برگیر، و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم! آیات فوق نازل شد و با صراحت گفت: چون برای این غنائم، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) دارد (و او هر گونه صلاح بداند تقسیم می کند و چنان که بعداً خواهیم دید، پیامبر (صلی الله علیه وآله) این اموال را در میان مهاجرین که دستهای آنها در سرزمین «مدینه» از مال دنیا تهی بود، و تعداد کمی از انصار، تقسیم کرد). (۱)

* * *

تفسیر:

حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید این آیات، چنان که گفتیم، حکم غنائم «بنی نضیر» را بیان می کند، و در عین حال روشنگر یک قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردسر و زحمت و رنج، عائد جامعه اسلامی می شود که در فقه اسلامی به عنوان «فیء» یاد شده است. می فرماید: «آنچه را خداوند به رسولش از آنها باز گرداند، چیزی است که شما برای تحصیل آن نه اسبی تاختید، و نه شتری» (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث، و تفاسیر دیگر.

مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ). (۱)

«أَفَاء» از ماده «فیء» در اصل، به معنی «رجوع و بازگشت» است، و این که: بر این دسته از غنائم «فیء» (بر وزن شیء) اطلاق شده، شاید به خاطر آن است که، خداوند تمام مواهب این جهان را در اصل برای مؤمنان، و قبل از همه، برای پیغمبر گرامیش که اشرف کائنات و خلاصه موجودات است آفریده، و افراد غیر مؤمن و گنهکار، در حقیقت غاصبان این اموالند (هر چند بر حسب قوانین شرعی یا عرفی مالک محسوب شوند) هنگامی که این اموال به صاحبان حقیقی باز می گردد، شایسته عنوان «فیء» است.

«أُوجِفْتُمْ» از ماده «ایجاف» به معنی «راندن سریع» است که معمولاً در جنگها اتفاق می افتد.

«خَيْلٍ» به معنی «اسب ها» است (جمع است که مفرد از جنس خود ندارد). (۲)

«رِكَابٍ» از ماده «رکوب» معمولاً به معنی «شتران سواری» می آید.

هدف از مجموع جمله، این است که: در تمام مواردی که برای به دست آوردن غنیمت هیچ جنگی رخ ندهد، غنائم در میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد، و به طور کامل در اختیار رئیس مسلمین، قرار می گیرد، او هم با صلاحدید خود، در مصارفی که در آیه بعد می آید، مصرف می کند.

۱ - «ما» در «ما أَفَاءَ اللَّهُ» «موصوله» است، و «مبتدا» و «ما» در «فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ» «نافیه» است، و مجموع این جمله خبریه است، (آمدن «فاء» بر سر خبر در جایی که شبیه شرط باشد بی مانع است)، این احتمال نیز داده شده که اولین «ما» شرطیه و دومی با جمله بعد از آن جواب شرط است.

۲ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «خَيْلٍ» در اصل از ماده «خیال» است که به معنی پندار و تصورات ذهنی است، و «خیلاء» به معنی «تکبر و خود برتر بینی» است؛ چرا که از یک نوع تخیل فضیلت، ناشی می شود، و از آنجا که وقتی انسان بر اسب سوار می شود، غالباً یک نوع غرور و کبر احساس می کند، لفظ «خیل» بر اسب اطلاق شده است، قابل توجه این که: «خیل» هم به اسبها گفته می شود، هم به سواران.

سپس می افزاید: چنان نیست که پیروزی‌ها همیشه نتیجه جنگهای شما باشد، «ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد، و خداوند بر همه چیز تواناست» (وَ لَکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلٰی مَنْ یَّشَاءُ وَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ).

آری، پیروزی بر دشمن سرسخت و نیرومندی همچون یهود «بنی‌نضیر» با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفت، تا بدانید خداوند بر همه چیز قادر است، و می‌تواند در یک چشم بر هم زدن، قومی نیرومند را زبون سازد، و گروهی اندک را بر آنها مسلط کند، و تمام امکانات را از گروه اول، به گروه دوم منتقل نماید.

اینجاست که مسلمانان می‌توانند، در چنین میدان‌هایی هم درس معرفت‌الله را بیاموزند، و هم نشانه‌های حقانیت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را ببینند، و هم برنامه اخلاص و اتکاء به ذات پاک خدا را در تمام مسیر راهشان یاد گیرند.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این‌که: غنائم یهود «بنی‌نضیر» بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار نگرفت، بلکه لشکر کشی کردند و قلعه‌های یهود را در حلقه محاصره قرار دادند، و حتی گفته می‌شود درگیری مسلحانه محدودی نیز رخ داد.

در پاسخ می‌گوئیم: قلعه‌های «بنی‌نضیر» - چنان‌که گفته‌اند - فاصله چندانی از «مدینه» نداشت (بعضی از مفسران فاصله را دو میل، کمتر از ۴ کیلومتر، ذکر کرده‌اند) و مسلمانان پیاده به سوی قلعه‌ها آمدند، بنابراین زحمتی متحمل نشدند، اما وقوع درگیری مسلحانه از نظر تاریخی ثابت نیست، محاصره نیز چندان به طول نیانجامید، بنابراین، می‌توان گفت: در حقیقت چیزی که بتوان نام آن را نبرد گذاشت، رخ‌نداد و خونی بر زمین ریخته نشد.

آیه بعد مصرف «فیء» را که در آیه قبل آمده است، به وضوح بیان می کند و به صورت یک قاعده کلی می فرماید: «آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگردانده است از آن خدا، و رسول، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است» (وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ). یعنی این همانند غنائم جنگهای مسلحانه نیست که تنها یک پنجم آن در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایر نیازمندان قرار گیرد، و چهار پنجم، از آن جنگجویان باشد.

و نیز اگر در آیه قبل گفته شد که، تمام آن متعلق به رسول خدا است مفهومی این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی مصرف می کند، بلکه چون رئیس حکومت اسلامی، و مخصوصاً مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است، قسمت عمده را در مورد آنها صرف می کند. در این آیه، به طور کلی شش مصرف برای «فیء» ذکر شده:

۱ - سهم خداوند، بدیهی است خداوند مالک همه چیز است، و در عین حال، به هیچ چیز نیازمند نیست، و این یک نوع نسبت تشریفی است تا گروههای دیگر که بعد از آن ذکر شده اند، هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را هم ردیف سهم خدا محسوب دارند، و ذره ای از شخصیت آنها در افکار عمومی کاسته نشود.

۲ - سهم پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که طبعاً نیازمندیهای شخصی او و سپس نیازمندیهای مقامی او و انتظاراتی را که مردم از او دارند، تأمین می کند.

۳ - سهم ذوی القربی است که بدون شک در اینجا منظور خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بنی هاشم است که از گرفتن «زکات» که جزء اموال عمومی مسلمین

است، محرومند. (۱)

و اصولاً معنی ندارد که منظور، خویشاوندان عموم مردم باشد؛ چرا که در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می شود، زیرا همه مردم خویشاوندان یکدیگرند. در این که آیا در ذوی القربی نیاز و فقر شرط است، یا نه؟ در میان مفسران گفتگو است، هر چند با قرائنی که در پایان این آیه و آیه بعد است، شرط بودن آن صحیح تر به نظر می رسد. ۴ و ۵ و ۶ - سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، در این که: این سه گروه تنها از «بنی هاشم» باید باشند، یا عموم یتیمان و مستمندان و ابن السبیل ها را شامل می شود؟ در میان مفسران گفتگو است:

عموم فقهای اهل سنت و مفسران آنها معتقدند: این مسأله، تعمیم دارد در حالی که روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است در این زمینه مختلف می باشد، از بعضی استفاده می شود این سه سهم نیز، مخصوص یتیمان و مستمندان و ابن السبیل بنی هاشم است، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که، این حکم عمومیت دارد از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده فرمود: *كَانَ أَبِي يَقُولُ لَنَا سَهْمُ الرَّسُولِ وَ سَهْمُ ذِي الْقُرْبَى وَ نَحْنُ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا بَقِيَ*: «سهم رسول خدا و ذی القربی از آن ما است، و ما در باقیمانده این سهام، با مردم شریکیم». (۲)

آیات ۸ و ۹ همین سوره که توضیحی است برای این آیه، نیز گواهی می دهد

۱ - این تفسیر را نه تنها مفسران شیعه، که بسیاری از مفسران اهل سنت نیز به آن تصریح کرده اند، مانند «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، «برسوائی» در «روح البیان»، «سید قطب» در «فی ظلال القرآن» و «مراغی» در تفسیرش و «ألوسی» در «روح المعانی».

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۱۶ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۳۶۸ (حدیث ۱۲ از باب ۱ ابواب انفال).

که این سهم، مخصوص «بنی هاشم» نیست، زیرا در آن سخن از عموم فقرای مهاجرین و انصار است.

علاوه بر این، مفسران نقل کرده اند: پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از ماجرای «بنی نضیر» اموالی را که از آنها باقی مانده بود در میان «مهاجران» که عموماً در شرایط سختی در «مدینه» زندگی می کردند و سه نفر از طایفه «انصار» که سخت نیازمند بودند تقسیم کرد، و این دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است، و اگر بعضی از روایات با آن سازگار نباشد، باید ظاهر قرآن را ترجیح داد. (۱)

سپس، به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته، می افزاید: «این به خاطر آن است که این اموال عظیم، دست به دست میان ثروتمندان شما نگردد، و نیازمندان از آن محروم نشوند!» (کَيُّ لَآيْكُونُ ذُوْلَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ). (۲)

جمعی از مفسران، برای این جمله مخصوصاً شأن نزولی ذکر کرده اند که قبلاً نیز اجمالاً به آن اشاره شد، و آن این که: بعد از ماجرای «بنی نضیر» جمعی از رؤسای مسلمین خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده عرض کردند: برگزیده خود، و یک چهارم از این غنائم را بگیر، و بقیه را در اختیار ما بگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم، آن گونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام بود! آیه فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد: نباید این اموال دست به دست، میان اغنیاء بگردد!

این آیه، یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن این که: جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به «مالکیت خصوصی» برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروتها، متمرکز در دست

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۳۵۶ (حدیث ۴ از باب ۱ از ابواب انفال).

۲ - «دوله» (به فتح دال و به ضم دال) به یک معنی است هر چند بعضی میان این دو فرق گذاشته اند، اولی را مخصوص اموال و دومی را مربوط به جنگ و مقام دانسته اند، و یا اولی را اسم مصدر و دومی را مصدر شمرده اند، و به هر حال با ماده «تداول» که به معنی دست به دست کردن است ریشه مشترک دارد.

گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد. البته، این به آن معنی نیست که ما پیش خود قوانین وضع کنیم و ثروتها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم، بلکه، منظور این است که: اگر مقررات اسلامی در زمینه تحصیل ثروت، و همچنین مالیاتهای همچون خمس و زکات و خراج و غیر آن و احکام بیت المال و انفال درست پیاده شود، خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داد که در عین احترام به تلاشهای فردی، مصالح جمع تأمین خواهد شد، و از دو قطبی شدن جامعه (اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر) جلوگیری می کند.

و در پایان آیه، می فرماید: «آنچه را رسول خدا برای شما آورده است بگیرید، و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده از آن خودداری نمائید و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند شدید العقاب است» (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

این جمله، هر چند در ماجرای غنائم «بنی نضیر» نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم عمومی، در تمام زمینه ها و برنامه های زندگی مسلمانها است، و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله).

بر طبق این اصل، همه مسلمانان موظفند: اوامر و نواهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد، یا مسائل اقتصادی، و یا عبادی، و غیر آن، به خصوص این که: در ذیل آیه، کسانی را که مخالفت کنند به عذاب شدید تهدید کرده است.

نکته:

۱ - مصرف «فیء» (غنائم بدون جنگ)

اموالی که تحت عنوان «فیء» در اختیار رسول الله (صلی الله علیه وآله) به عنوان رهبر حکومت اسلامی قرار می گرفت، اموال فراوانی بود، شامل کلیه اموالی می شد که از غیر طریق جنگ به دست مسلمین می آمد، این اموال، می توانست نقش مهمی در تعدیل ثروت در محیط اسلامی ایفا کند، چرا که بر خلاف سنت جاهلی هرگز در میان ثروتمندان اقوام و قبائل تقسیم نمی شد، بلکه مستقیماً در اختیار رهبر مسلمانان بود، و او نیز با توجه به اولویتها، آن را تقسیم می کرد.

و چنان که در بحث «انفال» گفته ایم: «فیء» بخشی از انفال است، بخش دیگر آن تمام اموالی است که مالک مشخص ندارد و شرح آن در فقه اسلامی آمده و بالغ بر دوازده موضوع می شود، و به این ترتیب حجم بیشتری از مواهب الهی از این طریق در اختیار حکومت اسلامی، و سپس در اختیار نیازمندان قرار می گیرد. (۱)

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که، میان آیه اول و دوم، تضادی وجود ندارد، هر چند آیه اول ظاهراً «فیء» را در اختیار شخص پیامبر می گذارد و آیه دوم، مصارف ششگانه ای برای آن ذکر می کند، زیرا این مصارف ششگانه، ذکر اولویتهائی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مورد اموالی که در اختیار دارد، باید رعایت

۱ - موضوعات دوازده گانه انفال به این ترتیب است: ۱ - زمین هائی که اهلش آن را ترک گفته و از آنجا رفته اند (مانند اراضی یهود بنی نضیر)، ۲ - زمین هائی که صاحبانش با میل خود آن را به رئیس مسلمانان واگذار کرده اند (مانند فدک)، ۳ - اراضی موات، ۴ - سواحل دریاها، ۵ - بلندی کوهها، ۶ - دره ها، ۷ - بیشه ها و جنگلها، ۸ - اموال برگزیده شاهان که در جنگها به دست مسلمین می افتد، ۹ - آنچه را پیشوایان مسلمین از میان غنائم برای خود انتخاب می کند، ۱۰ - غنائمی که به وسیله جنگهائی که بدون اذن پیشوای مسلمین است به دست می آید، ۱۱ - معادن، ۱۲ - میراث کسی که وارثی ندارد (البته در بعضی از موارد فوق در میان فقهاء گفتگو است، ولی اکثریت قاطع این موارد را قبول دارند، برای توضیح بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود).

کند، و به تعبیر دیگر، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این همه ثروت را برای شخص خودش نمی خواهد، بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی، در هر موردی لازم باشد صرف می کند.

این نکته نیز، قابل توجه است که: این حق، بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به امامان معصوم (علیهم السلام) و بعد از آنها به نواب آنها، یعنی مجتهدان جامع شرایط می رسد، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست، و حکومت اسلامی از مهمترین مسائلی است که مسلمانان با آن سر و کار دارند، و قسمتی از پایه های این حکومت بر مسائل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسائل اقتصادی اصیل اسلامی همین ها است.

۲ - پاسخ به یک سؤال

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود: چگونه خداوند دستور می دهد: همه مردم بدون استثناء آنچه را پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید، بی قید و شرط بپذیرند؟! ولی با توجه به این که: ما پیامبر را معصوم می دانیم، و این حق فقط برای او و جانشینان معصوم او است، پاسخ سؤال روشن می شود.

جالب توجه این که: در روایات زیادی به این مسأله اشاره شده است که اگر خداوند چنین اختیاراتی را به پیامبرش داده، به خاطر آن است که او را کاملاً آزموده و خلق عظیم و اخلاق فوق العاده دارد که چنین حقی را به او تفویض فرموده است. (۱)

۱ - روایاتی که این بحث در آن مطرح شده متعدد است، به جلد ۵ تفسیر «نور الثقلین» صفحات ۲۷۹ تا ۲۸۳ مراجعه شود.

۳ - داستان غم انگیز فدک

«فدک» یکی از دهکده های آباد اطراف «مدینه» در حدود ۱۴۰ کیلومتری نزدیک «خیبر» بود، که در سال هفتم هجرت که قلعه های «خیبر» یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد، و قدرت مرکزی یهود در هم شکست ساکنان «فدک» از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آمدند، و نیمی از زمین و باغهای خود را به آن حضرت واگذار کردند، و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آن می بردند.

با توجه به آیه «فیء» در این سوره، این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) بود و می توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه ۷ همین سوره اشاره شده مصرف کند، لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن را به دخترش «فاطمه»(علیها السلام)بخشید، و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده اند، از جمله در تفسیر «درّ المنتور» از «ابن عباس» نقل شده هنگامی که آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»(۱) نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) «فدک» را به فاطمه بخشید «أَقْطَعِ رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ فِدْكَ». (۲)

و در کتاب «کنز العمال» که در حاشیه «مسند احمد» آمده در مسأله صلح از «ابو سعید خدری» نقل شده هنگامی که آیه فوق نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله)فاطمه(علیها السلام)را خواست و فرمود: یا فاطمَةُ لَکِ فِدْکُ: «ای فاطمه! فدک از آن تو است». (۳)

«حاکم نیشابوری» نیز در تاریخش، همین معنی را آورده است. (۴)
«ابن ابی الحدید» نیز در «شرح نهج البلاغه» داستان فدک را به طور

۱ - روم، آیه ۳۸.

۲ - «درّ المنتور»، جلد ۴، صفحه ۱۷۷.

۳ - «کنز العمال»، جلد ۲، صفحه ۱۵۸.

۴ - به کتاب «فدک»، صفحه ۴۹ مراجعه شود.

مشروح ذکر کرده (۱) و همچنین کتب فراوان دیگر.

ولی، بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی (علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند، و تصمیم داشتند یاران علی (علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند، به بهانه حدیث مجعول «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنْوَرُثُ» آن را مصادره کردند، و با این که فاطمه (علیها السلام) رسماً متصرف آن بود و کسی از «ذو الید» مطالبه شاهد و بیّنه نمی کند، از او شاهد خواستند، حضرت (علیه السلام) نیز اقامه شهود کرد که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شخصاً «فدک» را به او بخشیده، اما با این همه اعتنا نکردند، در دورانهای بعد هر یک از خلفاء که می خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند، «فدک» را به آنها باز می گرداندند، اما چیزی نمی گذشت که دیگری آن را مجدداً مصادره می کرد! و این عمل بارها در زمان خلفای «بنی امیه» و «بنی عباس» تکرار شد.

داستان «فدک» و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دورانهای بعد روی داد، از دردناکترین و غم انگیزترین و در عین حال عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است، که مستقلاً باید مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا از حوادث مختلف تاریخ اسلام پرده بردارد.

قابل توجه این که: محدث اهل سنت «مسلم بن حجاج نیشابوری» در کتاب معروفش «صحیح مسلم» داستان مطالبه فاطمه (علیها السلام) «فدک» را از خلیفه اول مشروحاً آورده و از «عایشه» نقل می کند که: بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن «فدک»، فاطمه (علیها السلام) از او قهر کرد و تا هنگام وفات یک کلمه با او سخن نگفت. (۲)

۱ - «شرح ابن ابی الحدید»، جلد ۱۶، صفحه ۲۰۹ به بعد.

۲ - «صحیح مسلم»، جلد ۳، صفحه ۱۳۸۰، حدیث ۵۲ از کتاب الجهاد.

- ۸ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ
فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ
- ۹ وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ
لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُقَلَّبُونَ
- ۱۰ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ
سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا
إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۸ - این اموال برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند، و آنها راستگویانند.

۹ - و برای کسانی که در سرا [=سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش

بازداشته شده اند رستگارانند!

۱۰ - (همچنین) کسانی که بعد از آنها [= بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده. پروردگارا! تو مهربان و رحیمی!»!

تفسیر:

سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام این آیات ادامه بحث آیات گذشته پیرامون مصارف ششگانه «فیء» (اموال و غنائمی که از غیر طریق جنگ عائد مسلمین می شود) می باشد، و در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مسکینها و ابن السبیل ها و بیش از همه تفسیر «ابن السبیل» است، چرا که بیشترین رقم مسلمانان مهاجر را در آن روز، آنها تشکیل می دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند اما به خاطر مهاجرت تهیدست شده بودند.

می فرماید: «این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند» (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ). (۱)
«آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنها راستگویانند» (يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ).
در اینجا سه وصف مهم، برای مهاجران نخستین بیان کرده که در «اخلاص» و «جهاد» و «صدق» خلاصه می شود.

نخست، مسأله «ابتغاء فضل خدا و رضای او» را مطرح می کند که بیانگر

۱ - «للفقراء» بدل است، و تفسیری است برای «ابن السبیل».

این واقعیت است که: هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است.

بنابراین «فضل» در اینجا به معنی «ثواب» است، و «رضوان» همان خشنودی پروردگار، که مرحله والاتری از تمنای ثواب می باشد، همان گونه که در آیات متعددی از قرآن نیز، به همین معنی آمده، از جمله در آیه ۲۹ سوره «فتح» در آنجا که اصحاب رسول الله را با این عبارت توصیف می کند: تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا: «آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که فضل خدا و رضای او را می طلبند».

حتی تعبیر به «فضل» ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می دانند که استحقاق ثوابی بیاورد، بلکه ثواب را یک انعام الهی می شمرند!

جمعی از مفسران، «فضل» را در اینجا به معنی «رزق و روزی دنیا» تفسیر کرده اند؛ چرا که در بعضی از آیات دیگر قرآن نیز به همین معنی آمده، ولی با توجه به این که: مقام، مقام بیان اخلاص مهاجران است این معنی مناسب نیست، بلکه مناسب، همان پاداش الهی است.

البته، این احتمال بعید نیست که «فضل» اشاره به نعمتهای جسمانی بهشت باشد، و «رضوان» به نعمتهای معنوی و روحانی، ولی هر چه هست مربوط به آخرت است نه دنیا. دیگر این که، آنها «پیوسته در خدمت آئین حق و یاری رسول او هستند» و لحظه ای از جهاد در این راه دست بر نمی دارند.

(توجه داشته باشید جمله «يَنْصُرُونَ» فعل مضارع و دلیل بر استمرار است).

به این ترتیب، آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با «جهاد

مستمر» ثابت کرده اند.

و در سومین مرحله، آنها را به «صدق و راستی» توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز، منعکس می کند، هم در دعوی ایمان صادقند، هم در ادعای محبت به رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، و هم در زمینه طرفداری از آئین حق. ناگفته پیداست: این اوصاف برای یاران پیامبر(صلی الله علیه و آله) در زمان نزول این آیات است، ولی می دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعداً تغییر مسیر دادند و خود را از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ «جمل» را در «بصره» و «صفین» را در «شام» روشن ساختند، و در برابر خلیفه رسول الله که به اتفاق مسلمین لازم الطاعه بود، قیام کردند، و خونهای هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند.

در آیه بعد، به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی درباره «طایفه انصار» می کند، و بحثی را که در آیه قبل درباره «مهاجران» بود، با آن تکمیل نموده، می فرماید: «و کسانی که در دار الهجره (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان، قبل از مهاجران مسکن گزیدند» (وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ). قابل توجه این که «تَبَوَّؤُا» از ماده «بواء» (بر وزن دواء) در اصل، به معنی مساوات اجزاء مکان است، و به تعبیر دیگر صاف و مرتب کردن یک مکان را «بواء» می گویند، این تعبیر کنایه لطیفی است از این معنی که جمعیت انصار مدینه، قبل از آن که پیامبر(صلی الله علیه و آله) و مهاجران وارد این شهر شوند، زمینه های هجرت را فراهم کردند، و همان گونه که تاریخ می گوید، آنها دو بار در «عقبه» (گردنه ای

نزدیک مکه) آمده، و مخفیانه با پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بیعت کردند، و به صورت مبلغانی به سوی «مدینه» بازگشتند، و حتی یکی از مسلمانان «مکه» را به نام «مصعب بن عمیر» به عنوان مبلغ همراه خود به «مدینه» بردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آماده سازند.

بنابراین، نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرائی مهاجران کردند، که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می توانستند آماده ساختند.

تعبیر «مِنْ قَبْلِهِمْ» نشان می دهد که اینها همه، قبل از هجرت مسلمانان «مکه» بوده است، و مهم همین است.

مطابق این تفسیر، انصار مدینه نیز جزء مستحقین این اموال بودند، و این منافات با آنچه از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل شده است که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال «بنی نضیر» بخشید، ندارد، زیرا ممکن است در میان انصار افراد مسکین و فقیر، غیر از آن چند نفر نبوده، در حالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است، به عکس مهاجرین که اگر هم مصداق فقیر نبوده اند مصداق «ابن السبیل» محسوب می شدند.(۱)

سپس به سه توصیف دیگر، که بیانگر کل روحیات «انصار» می باشد پرداخته، چنین می گوید: «آنها چنان هستند که هر مسلمانی به سوی آنها هجرت کند دوست دارند (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ)».

و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست، بلکه مهم نزد آنان مسأله ایمان و هجرت است، و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها محسوب می شود.

۱ - اما مطابق تفسیر دیگری «والذین تبوؤا الدار» مبتدا است و «يُحِبُّونَ» خبر آن می باشد، و مجموعاً جمله مستقلی را تشکیل می دهد و ارتباطی با جمله قبل که درباره مصرف «فیء» است ندارد، ولی روشن است که تفسیر اول مناسبتر می باشد.

دیگر این که: «آنها در درون سینه های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند» (وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا).
 نه چشم داشتی به غنائمی که به آنها داده شده است دارند، و نه نسبت به آنها حسد می‌ورزند، و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می‌کنند، و اصلاً این امور به خیال آنها نمی‌گذرد، و این نهایت بلندنظری و بزرگواری انصار را نشان می‌دهد.
 و در مرحله سوم، می‌افزاید: «آنها مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند شدیداً فقیر باشند» (وَ يُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ). (۱)
 و به این ترتیب «محبت» و «بلندنظری» و «ایثار»، سه ویژگی پر افتخار آنها است.
 مفسران در شأن نزول این آیه، داستانهای متعددی نقل کرده اند، «ابن عباس» می‌گوید: پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) روز پیروزی بر یهود «بنی نضیر» به انصار فرمود: «اگر مایل هستید اموال و خانه هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می‌خواهید اموال و خانه هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود؟! انصار گفتند: هم اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می‌کنیم، و هم چشم داشتی به غنائم نداریم، و مهاجران را بر خود مقدم می‌شمردیم، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود. (۲)

در حدیث دیگری می‌خوانیم: کسی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد عرض کرد: گرسنه ام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد از منزل غذایی برای او بیاورند، ولی در منزل

۱ - «خصاصة» از ماده «خصاص» (بر وزن اساس) به معنی شکافهائی است که در دیوار خانه به وجود می‌آید، و از آنجا که فقر در زندگی انسان ایجاد شکاف می‌کند از آن تعبیر به «خصاصة» شده است.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۶۰.

حضرت غذا نبود، فرمود: چه کسی امشب این مرد را میهمان می کند؟ مردی از انصار، اعلام آمادگی کرد، و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت، سفارش کرد، غذا را برای میهمان بیاورید، و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت: کودکان را هر گونه ممکن است چاره کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی آن که چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می خورند، و به مقدار کافی خورد و سیر شد، و آنها شب گرسنه خوابیدند، صبح خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمدند پیامبر (صلی الله علیه وآله) نگاهی به آنها کرد و تبسمی فرمود (و بی آن که آنها سخنی بگویند) آیه فوق را تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود.

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده می خوانیم: میزبان علی (علیه السلام) و کودکان فرزندان او، و کسی که کودکان را گرسنه خواباند بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) بود. (۱)

باید توجه داشت داستان اول ممکن است شأن نزول آیه باشد، ولی دومی نوعی تطبیق پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که در مورد این میهمانی ایثارگرانه، آیه را تلاوت فرمود، بنابراین نزول آیات در مورد انصار منافاتی با میزبان بودن علی (علیه السلام) ندارد. بعضی نیز نوشته اند: این آیه، در مورد جنگجویان «احد» نازل شده که هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند، کسی آبی به مقدار نوشیدن یک نفر آورد و سراغ هر یک رفت به دیگری حواله داد، و او را بر خود مقدم شمرد، و سرانجام همگی تشنه، جان سپردند و خداوند این ایثارگری آنها را ستود. (۲)

ولی روشن است، این آیه در داستان «بنی نضیر» نازل شده، اما به خاطر عمومیت مفهوم آن قابل تطبیق بر موارد مشابه است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۶۰.

۲ - همان مدرک.

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر روی این اوصاف کریمه، و بیان نتیجه آن می‌افزاید: «و کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش باز داشته، رستگارانند» (وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

«شُحَّ» چنان که «راغب» در «مفردات» می‌گوید: به معنی «بخل توأم با حرص» است که به صورت عادت در آید.

«یوق» از ماده «وقایه» گرچه به صورت فعل مجهول است، اما پیداست که فاعل آن در اینجا خدا است، یعنی هر کس خداوند او را از این صفت مذموم نگاهداری کند، رستگار است. در حدیثی می‌خوانیم امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود: أَ تَدْرِي مَا الشُّحُّ؟ «آیا می‌دانی شحیح کیست؟!»

او در جواب عرض می‌کند: هُوَ الْبَخِيلُ: «منظور بخیل است».

امام فرمود: الشُّحُّ أَشَدُّ مِنَ الْبُخْلِ إِنَّ الْبَخِيلَ يَبْخُلُ بِمَا فِي يَدِهِ وَالشُّحَّيْحُ يَشْحُ بِمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ عَلَى مَا فِي يَدِهِ حَتَّى لَا يَرَى فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئاً إِلَّا تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَالْحَرَامِ وَ لَا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ! «شح از بخل شدیدتر است، بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می‌ورزد، ولی شحیح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می‌ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می‌کند آن را به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده، نیست» (۱).

در حدیث دیگری می‌خوانیم: لَا يَجْتَمِعُ الشُّحُّ وَ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ، وَ لَا يَجْتَمِعُ غُبَارٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ دُخَانٌ جَهَنَّمَ فِي جَوْفِ رَجُلٍ

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۹۱، حدیث ۶۴ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۴۴، باب البخل و الشح.

مُسْلِم! «بخل و حرص و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود، همان گونه که غبار راه جهاد و دود جهنم در درون یک انسان، مجتمع نمی گردد».(۱)

کوتاه سخن این که: از آیه فوق، به خوبی استفاده می شود: ترک بخل و حرص انسان را به رستگاری می رساند، در حالی که آلودگی به این صفت مذموم، کاخ سعادت انسان را ویران می سازد.

در آخرین آیه مورد بحث، سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می آورد که با الهام از قرآن مجید، در میان ما به عنوان «تابعین» معروف شده اند، و بعد از مهاجران و انصار، که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد، سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می دهند.

می فرماید: «و کسانی که بعد از آنها آمدند، می گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز! و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو مهربان و رحیمی» (وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ).

گرچه بعضی از مفسران، مفهوم این جمله را محدود به کسانی کرده اند که بعد از پیروزی اسلام و «فتح مکه»، به مسلمانان پیوستند، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت نیست، بلکه، تمام مسلمین را تا دامنه قیامت شامل می شود، و به فرض که آیه، ناظر به آن گروه خاص باشد، از نظر ملاک و معیار و نتیجه، عمومیت دارد، و به این ترتیب آیات سه گانه فوق تمام مسلمین عالم را که در سه عنوان «مهاجرین» و «انصار» و «تابعین» خلاصه می شوند، شامل می گردد.

جمله «وَالَّذِينَ جَاءُوا...» ظاهراً عطف بر «الْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» است و بیانگر این واقعیت می باشد که، اموال «فیء» منحصر به نیازمندان مهاجرین و انصار، نیست، بلکه سایر نیازمندان مسلمین را در طول تاریخ، شامل می شود. این احتمال نیز داده شده که، جمله مستقلی باشد (به این ترتیب که «وَالَّذِينَ جَاءُوا» مبتدا و «یقولون» خبر است) ولی تفسیر اول با توجه به هماهنگی آن، با آیات قبل مناسب تر به نظر می رسد.

قابل توجه این که: در اینجا نیز اوصاف سه گانه ای برای «تابعین» ذکر می کند: نخست این که: آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آمرزش و توبه در پیشگاه خداوندند. دیگر این که: نسبت به پیشگامان در ایمان، همچون برادران بزرگتری می نگرند که از هر نظر مورد احترامند، و برای آنها نیز تقاضای آمرزش از پیشگاه خداوند می کنند. سوم این که: آنها می کوشند، هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند، و از خداوند رثوف و رحیم در این راه یاری می طلبند، و به این ترتیب «خودسازی»، «احترام به پیشگامان در ایمان» و «دوری از کینه و حسد»، از ویژگیهای آنها است. «غِلَّ» (بر وزن سل) چنان که قبلاً نیز گفته ایم: در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است، و لذا به آب جاری در میان درختان، «غلل» می گویند، و از آنجا که حسد، عداوت و دشمنی، به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می کند به آن «غل» گفته شده، بنابراین «غل»، تنها به معنی «حسد» نیست بلکه، مفهوم وسیعی دارد که بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را، شامل می شود.

تعبیر به «إخوان» (برادران)، و استمداد از خداوند رثوف و رحیم، در پایان آیه، همه، حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می خواهد، تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاشها و تقاضاها همه، به صورت جمعی و برای جمع، انجام گیرد، و هر گونه کینه، عداوت، دشمنی، بخل، حرص و حسد از سینه ها شسته شود، و این است یک جامعه اسلامی راستین.

نکته:

صحابه در میزان قرآن و تاریخ

در اینجا بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از «مهاجران» و «انصار» و «تابعین» در آیات فوق آمده، باز اصرار دارند که همه «صحابه» را بدون استثناء، پاک و منزه بشمرند، و کارهای خلافی که احیاناً در زمان خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) یا بعد از او، از بعضی از آنان سر زده، با دیده اغماض بنگرند، و هر کس در صف مهاجران، انصار و تابعین قرار گرفته، چشم بسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که آیات فوق، پاسخ دندان شکنی به این افراد می دهد، و ضوابط «مهاجران» راستین و «انصار» و «تابعین» را دقیقاً معین می کند.

در «مهاجران» اخلاص، و جهاد، و صدق را می شمرد.

و در «انصار» محبت نسبت به مهاجران، و ایثار، و پرهیز از هر گونه بخل و حرص را ذکر می کند.

و در «تابعین» خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان، و پرهیز از هر گونه کینه و حسد را بیان می نماید.

با این حال، ما چگونه می‌توانیم کسانی را که فی‌المثل در «جنگ جمل» حضور یافتند، و بر روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، و نه سینه‌ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند، و نه سبقت در ایمان علی (علیه السلام) را محترم شمردند، محترم بشمریم و هر گونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم، و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم؟!*

بنابراین، ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان، پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و چه در طوفانهای شدید که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت، دقیقاً تحت بررسی قرار می‌دهیم، و بر اساس معیارهایی که در همین آیات از قرآن دریافته ایم، درباره آنها قضاوت و داوری می‌کنیم، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی ماندند، محکم می‌سازیم، و از آنها که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا بعد از او رابطه خود را گسستند می‌بریم، این است یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل.

- ۱۱ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَ
إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
- ۱۲ لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ
نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لا يَنْصُرُونَ
- ۱۳ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ
- ۱۴ لا يَتَّقَاتُواكُمْ جَمِيعًا إِلا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ
بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لا يَعْقِلُونَ

ترجمه:

- ۱۱ - آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: «هرگاه شما را (از وطن) بیرون کنند، ما هم با شما خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد؛ و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم نمود»؟! و خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند!
- ۱۲ - اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند، و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می کنند؛ سپس کسی آنان را یاری نمی کند!
- ۱۳ - وحشت از شما در دلهای آنها بیش از ترس از خداست؛ این به خاطر آن است که

آنها گروهی نادانند!

۱۴ - آنها هرگز با شما به صورت گروهی نمی‌جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها. پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) آنها را متحد می‌پنداری، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی‌کنند.

شان نزول:

بعضی از مفسران، شان نزولی برای آیات فوق نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است: جمعی از منافقان «مدینه»، مانند «عبدالله بن ابی» و یارانش، مخفیانه کسی را به سراغ یهود «بنی نضیر» فرستاده و گفتند: شما محکم در جای خود بایستید، از خانه های خود بیرون نروید، و دژهای خود را محکم سازید، ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس، با شما هستیم، طایفه «بنی قریظه» و سایر هم پیمانهای شما از قبیله «غطفان» نیز با شما همراهی می‌کنند.

همین امر سبب شد که، یهود «بنی نضیر» بر مخالفت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشویق شوند، اما در این هنگام یکی از بزرگان «بنی نضیر» به نام «سلام» به «حیی بن اخطب» که سرپرست برنامه های «بنی نضیر» بود گفت: اعتنائی به حرف «عبدالله بن ابی» نکن، او می‌خواهد تو را تشویق به جنگ محمد (صلی الله علیه و آله) کند، خودش در خانه بنشیند، و شما را تسلیم حوادث نماید «حیی» گفت: ما جز دشمنی محمد (صلی الله علیه و آله) و پیکار با او، چیزی را نمی‌شناسیم، «سلام» در پاسخ او گفت: به خدا سوگند من می‌بینم، سرانجام ما را از این سرزمین بیرون می‌کنند، و اموال و

شرف ما بر باد می رود، کودکان ما اسیر، و جنگجویان ما کشته می شوند. (۱) آیات فوق، سرانجام این ماجرا را بازگو می کند. بعضی معتقدند: این آیات قبل از ماجرای یهود «بنی نضیر» نازل شده و حکایت از حوادث آینده این ماجرا می کند، و به همین دلیل، آن را از خبرهای غیبی قرآن می شمردند. لحن آیات، که به صورت فعل مضارع ذکر شده، گرچه این نظر را تأیید می کند ولی پیوند این آیات با آیات پیشین، که بعد از ماجرای شکست «بنی نضیر» و تبعید آنها نازل گردیده، نشان می دهد که این آیات نیز بعد از این ماجرا نازل شده، و تعبیر به فعل مضارع به عنوان حکایت حال است (دقت کنید).

تفسیر:

نقش منافقان در فتنه های یهود

بعد از بیان ماجرای طایفه یهود «بنی نضیر» در آیات گذشته، و شرح حال سه گروه از مؤمنان یعنی «مهاجرین» و «انصار» و «تابعین»، با ویژگیهای هر کدام، در آیات مورد بحث به شرح حال گروه دیگری یعنی منافقان و نقش آنها در این ماجرا می پردازد، تا وضع حال همه را در مقایسه با یکدیگر روشتر سازد، و این روش قرآن است که برای معرفی گروهها، آنها را در مقایسه با یکدیگر قرار می دهد.

نخست، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده می فرماید: «آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: اگر شما را از وطن بیرون

۱ - «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۴۳۹ - همین معنی با تفاوتی در تفسیر «درّ المنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۹۹ آمده است.

کنند ما هم با شما خواهیم بود، و سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر هم با شما پیکار شود شما را یاری خواهیم کرد» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ).

و به این ترتیب، این گروه از منافقان به طایفه یهود، سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می گفتند: نخست این که: اگر شما را از این سرزمین بیرون رانند ما هم بعد از شما در اینجا نمی مانیم که جای خالی شما را ببینیم!

دیگر این که، اگر دستوری بر ضد شما صادر شود، از هر کس و هر مقام باشد، نه حالا، هیچ وقت اطاعت نمی کنیم!

سوم این که، اگر پای کارزار به میان آید، ما دوش به دوش شما ایستاده ایم، و در یاری شما هیچگونه تردیدی به خود راه نمی دهیم!

آری، اینها قولهایی بود که منافقان، قبل از این ماجرا به یهود دادند، ولی حوادث بعد نشان داد که همه دروغ بود.

و به همین دلیل قرآن با صراحت می گوید: «خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند» (وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

چه تعبیر تکان دهنده ای! که با انواع تأکیدها همراه است، ذکر خداوند به عنوان شاهد و گواه، و آوردن جمله، به صورت جمله اسمیه، و نیز استفاده از «ان» و «لام تأکید» همه، نشان می دهد که «دروغ» و «نفاق» چنان به هم آمیخته است که جدائی در میان این دو ممکن نیست، همیشه منافقان دروغگو بوده اند، و غالباً دروغگویان منافقند.

تعبیر به «إِخْوَانِهِمْ» (برادرانشان) نشان می دهد که رابطه و پیوند بسیار نزدیکی میان «منافقان» و «کفار» است، همان گونه که در آیات قبل روی رابطه

اخوت در میان مؤمنان تکیه شده بود، با این تفاوت که مؤمنان در اخوت خود صادقند، و لذا از هیچگونه ایثار و فداکاری مضایقه نمی کنند و به عکس منافقان، هیچگونه وفاداری و همدردی ندارند، و در سخت ترین لحظات، دست از برادران خود بر می دارند، و این است تفاوت اخوت مؤمنان و کافران.

جمله «وَلَا تُطِيعُ فِیْكُمْ اَحَدًا اَبَدًا» (ما هرگز سخن هیچ کس را در مورد شما اطاعت نخواهیم کرد) اشاره به این است که، توصیه ها و هشدارها و اخطارهای محمد (صلی الله علیه وآله)، را در مورد شما کاملاً نادیده خواهیم گرفت.

آنگاه برای توضیح بیشتر، درباره دروغگوئی آنها می افزاید: «اگر یهود را بیرون کنند این منافقان با آنها بیرون نمی روند» (لَئِنْ اَخْرَجُوا لَا یَخْرُجُوْنَ مَعَهُمْ).

«و اگر با آنها پیکار شود، یاریشان نخواهند کرد» (وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا یَنْصُرُوْنَهُمْ).

«و به فرض که به گفته خود عمل کنند، و به یاریشان برخیزند به زودی پشت به میدان کرده فرار می کنند!» (وَلَئِنْ نَصَرُوْهُمْ لَیُوْلُنَّ الِاُدْبَارَ).

«و بعد از آن هرگز یاری نخواهند داشت» (ثُمَّ لَا یَنْصُرُوْنَ).

لحن قاطع و کوبنده این آیات، لرزه بر اندام هر منافق و مخالفی می افکند، به خصوص این که، آیه گرچه در مورد خاصی نازل شده، ولی به طور مسلم مخصوص آن نیست، این یک اصل کلی است در رابطه «منافقان» با «سایر دشمنان اسلام» و همکاری نزدیک آنان با یکدیگر و وعد و وعیدهایی که به هم می دهند، و بی پایه بودن تمام این قول و قرارها است.

این امر، نه تنها در گذشته تاریخ اسلام رخ داد، که امروز هم نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان در کشورهای اسلامی، با دشمنان اسلام به چشم

می بینیم، و در فردا و فرداها نیز صادق است، و مسلماً اگر مؤمنان راستین به وظائف خود عمل کنند، بر آنها پیروز خواهند شد و نقشه هاشان نقش بر آب می گردد.

در آیه بعد، به تشریح علت این شکست پرداخته، می گوید: «وحشت از شما در دل‌های آنها بیش از خوف از خدا است» (لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ).

چون از خدا نمی ترسند، از همه چیز وحشت دارند، مخصوصاً از دشمنان مؤمن و مقاومی چون شما.

«این به خاطر آن است که آنها گروهی نادان هستند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ).

«رَهْبَةً» در اصل، به معنی ترسی است که توأم با اضطراب و پرهیز باشد، و در حقیقت، ترس و وحشتی است عمیق و ریشه دار که آثار آن در عمل ظاهر گردد.

گر چه آیه فوق، در مورد یهود «بنی نضیر» و عوامل شکست آنها در برابر مسلمین نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم کلی و عمومی است؛ چرا که در قلب انسان، هرگز دو خوف با هم جمع نمی شود: ترس از خدا، و ترس از ما سوی الله؛ زیرا همه چیز، مسخر فرمان خدا است، و هر کس از خدا بترسد و از قدرت او آگاه باشد، دلیلی ندارد که از غیر او ترسان باشد، و سرچشمه همه این بدبختیها، جهل و نادانی و عدم درک حقیقت توحید است.

اگر مسلمانان امروز، به معنی واقعی کلمه، «مسلمان» و «مؤمن» و «موحد» باشند، نه تنها از قدرتهای بزرگ نظامی و صنعتی دنیای امروز به خود وحشتی راه نمی دهند، که آن قدرتها از آنها می ترسند، چنان که نمونه های زنده آن را با چشم

می بینیم که با آن همه سلاح و وسائل پیشرفته، باز از «ملتئی کوچک ولی مؤمن و از جان گذشته»، در وحشتند.

نظیر همین معنی در آیه ۱۵۱ سوره «آل عمران» نیز آمده است: سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ: «به زودی در دل‌های کافران رعب و وحشت می افکنیم، چرا که چیزهایی را برای خدا شریک قرار دادند، و جایگاه آنها آتش است، و چه بد جایگاهی است قرارگاه ظالمان!»

سپس، به بیان نشانه روشنی از این ترس درونی پرداخته، می افزاید: «آنها هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها نمی جنگند، و از رویارویی با شما وحشت دارند» (لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ). «قَرْيٍ» جمع «قریه» به معنی «آبادی» است، اعم از شهر یا روستا، و گاه به معنی انسانهای مجتمع در یک محل، نیز آمده است.

«مُحَصَّنَةٍ» از ماده «حصن» (بر وزن جسم) به معنی دژ می باشد، بنابراین «قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ» به آبادیهائی گفته می شود که به وسیله برج و بارو یا کندن خندق یا موانع دیگر از هجوم دشمن در امان است.

«جُدُرٍ» جمع «جدار» به معنی «دیوار» است، و ریشه اصلی این لغت به معنی ارتفاع و بلندی است.

آری، آنها چون از دژ ایمان و توکل بر خدا، بیرون هستند جز در پناه دیوارها و قلعه های محکم، جرأت جنگ و رویارویی با مؤمنان را ندارند!

و می افزاید: اما این نه به خاطر آن است که آنها افرادی ضعیف و ناتوان و

ناآگاه به فنون جنگند «بلکه به هنگامی که درگیری در میان خودشان رخ می دهد، پیکارشان شدید است» (بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ).

اما در برابر شما، صحنه دگرگون می شود، و رعب و وحشت و اضطراب عجیبی بر آنها حکمفرما، می گردد.

البته، این نیز تقریباً یک اصل کلی است، در مورد پیکار همه اقوام بی ایمان در میان خودشان، و سپس پیکار با مؤمنان، و نمونه های آن را در تاریخ معاصر کراراً دیده ایم که وقتی افراد بی خبر از خدا، به جان هم افتاده، چنان محکم یکدیگر را کوبیده اند که انسان در جنگجویی آنها شک نمی کند، اما هنگامی که در مقابل گروهی مؤمن و آماده «شهادت فی سبیل الله» قرار می گیرند، فوراً خود را به پشت سلاحها و سنگرها و دژهای مستحکم می کشند، و وحشت سر تا پای آنها را فرا می گیرد، و به راستی اگر مسلمانان، ایمان و ارزشهای اسلامی را زنده و حاکم کنند، باز در مقابل دشمنان، از چنین عامل برتری برخوردار خواهند بود.

و در ادامه همین آیه، به عامل دیگری برای شکست و ناکامی آنها پرداخته، می فرماید: «به ظاهر آنها که می نگری آنها را متحد و متفق تصور می کنی، در حالی که دلهای آنها پراکنده است، و این به دلیل آن است که قومی هستند نا آگاه و فاقد تعقل» (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بَأْسُهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ).

«شَتَّى» جمع «شیتیت» یعنی «متفرق».

راستی، قرآن در تحلیل مسائل بسیار دقیق و الهام بخش است، می گوید: «تفرقه و نفاق درونی» ناشی از «جهل و بی خبری و نادانی» است، چرا که «جهل» عامل شرک است، و شرک عامل پراکندگی، و پراکندگی سبب شکست، و به عکس «علم» عامل توحید در عقیده و عمل و اتفاق و هماهنگی است که آن هم به نوبه خود، سرچشمه پیروزیها است.

و به این ترتیب، انسجام ظاهری افراد بی ایمان و پیمان وحدت نظامی و اقتصادی آنها هرگز نباید ما را فریب دهد؛ چرا که در پشت این پیمانها و شعارهای وحدت، دل‌های پراکنده ای قرار دارد، و دلیل آن هم روشن است، زیرا هر کدام حافظ منافع مادی خویشند، و می دانیم منافع مادی همیشه در تضاد است، در حالی که وحدت و انسجام مؤمنان بر اساس اصولی است که تضاد در آن راه ندارد، یعنی اصل ایمان و توحید و ارزشهای الهی، بنابراین، هر جا شکست و ناکامی دامن مسلمین را بگیرد، طبق آیات فوق دلیلش این است که از حقیقت ایمان فاصله گرفته اند و تا باز نگردند، وضع آنها دگرگون نخواهد شد.

- ۱۵ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
- ۱۶ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ
- ۱۷ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
- ۱۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
- ۱۹ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ
- ۲۰ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ
الْفَائِزُونَ

ترجمه:

- ۱۵ - (کار این گروه از یهود) همانند کسانی است که کمی قبل از آنان بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذابی دردناک است!
- ۱۶ - کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم!)» اما هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!»
- ۱۷ - سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند؛ و این است کیفر ستمکاران!

- ۱۸ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید؛ و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است!
- ۱۹ - و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به (خود فراموشی) گرفتار کرد؛ آنها فاسقانند.
- ۲۰ - هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند؛ اصحاب بهشت رستگار و پیروزند!

تفسیر:

با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید!

این آیات، همچنان ادامه بحث پیرامون داستان یهود «بنی نضیر» و منافقان است و با دو تشبیه جالب، موقعیت هر کدام از این دو گروه را مشخص می سازد:

نخست می فرماید: «داستان یهود «بنی نضیر» همچون داستان کسانی است که در گذشته نزدیک، پیش از آنها بودند همانها که در این دنیا نتیجه تلخ کار خود را چشیدند و در قیامت عذاب دردناک دارند» (كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (۱)

اما این گروه، چه کسانی بودند که سرگذشت عبرت انگیزی قبل از ماجرای «بنی نضیر» داشتند به طوری که فاصله زیادی میان این دو حادثه نبود؟

جمعی، آنها را همان مشرکان «مکه» می دانند که در «غزوه بدر»، طعم تلخ شکست را با تمام وجودشان چشیدند، و ضربات سربازان اسلام، آنها را از پای در آورد، زیرا حادثه «بدر» فاصله زیادی با ماجرای «بنی نضیر»، نداشت چون ماجرای «بنی نضیر» - چنان که قبلاً اشاره کردیم - بعد از جنگ «احد» رخ داد، و

۱ - این جمله خبر برای مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ».

ماجرای «بدر» قبل از «احد» به فاصله یک سال واقع شد، بنابراین در میان این دو حادثه، فاصله زیادی نبود.

در حالی که بسیاری از مفسران، آن را اشاره به ماجرای یهود «بنی قینقاع» می دانند که بعد از ماجرای «بدر» واقع شد، و منجر به بیرون راندن این گروه از یهود از «مدینه» گردید، البته این تفسیر، مناسب تر به نظر می رسد، چرا که تناسب بیشتری با یهود «بنی نضیر» دارد، زیرا یهود «بنی قینقاع» نیز مانند یهود «بنی نضیر» افرادی ثروتمند و مغرور، و در میان خود جنگجو بودند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان را - چنان که در نکات مشروحاً به خواست خدا خواهیم گفت - با نیرو و قدرت خود تهدید می کردند، ولی سرانجام، چیزی جز بدبختی و دربدری در دنیا و عذاب الیم آخرت، عائدشان نشد.

«وَبَالَ» به معنی عاقبت شوم و تلخ است، و در اصل از «وَابَل» به معنی باران سنگین گرفته شده؛ زیرا بارانهای سنگین، معمولاً خوفناک است، و انسان از عاقبت تلخ آن هراسان می باشد، چرا که غالباً سیلهای خطرناکی به دنبال دارد.

پس از آن به تشبیهی درباره منافقان پرداخته، می گوید: «داستان آنها نیز همانند داستان شیطان است که به انسان گفت: کافر شو، تا مشکلات تو را حل کنم، اما هنگامی که کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم» (كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ). (۱)

۱ - گر چه تعبیر به «کمثل» در این آیه و آیه قبل، شبیه یکدیگر است، و به همین دلیل بعضی از مفسران، هر دو را ناظر به یک گروه دانسته اند، ولی قرائن به خوبی گواهی می دهد که اولی، ناظر به وضع یهود «بنی نضیر» است، و دومی ناظر به وضع منافقان، و به هر حال، این عبارت نیز خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ...».

در این که: منظور از «انسان» در این آیه کیست؟ آیا مطلق انسانهایی است که تحت تأثیر شیطان قرار گرفته، فریب وعده های دروغین او را می خورند و راه کفر می پویند، و سرانجام شیطان آنها را تنها گذاشته و از آنان بیزاری می جوید؟

یا منظور: «انسان» خاصی است همانند «ابو جهل» و پیروان او که در جنگ «بدر» به وعده های فریبنده شیطان دلگرم شدند، و عاقبت طعم تلخ شکست را چشیدند، چنان که در آیه ۴۸ سوره «انفال» می خوانیم: وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَاغَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أرى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ: «و به یاد آورید هنگامی که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان جلوه داد، و گفت هیچ کس امروز بر شما پیروز نمی گردد، و من همسایه و پناه دهنده شما هستم، ولی هنگامی که مجاهدان اسلام، و فرشتگان حامی آنها را دید، به عقب برگشت، و گفت: من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدا می ترسم! و خداوند شدید العقاب است!»

و یا این که منظور، از «انسان» همان «برصیصا» عابد بنی اسرائیل است که فریب شیطان را خورد و کافر شد، و در لحظات حساس، شیطان از او بیزاری جست و از او جدا شد که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

تفسیر اول، با مفهوم آیه سازگارتر است و تفسیر دوم و سوم، می تواند بیان مصداقی از آن مفهوم گسترده باشد، و به هر حال، عذابی را که شیطان از آن اظهار وحشت می کند، ظاهراً عذاب دنیا است، و بنابراین، ترس او جدی است نه شوخی و استهزاء، و بسیاری کسانی که از مجازاتهای نزدیک می ترسند ولی نسبت به مجازاتهای دراز مدت، بی اعتناء هستند.

آری، چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده های دروغین و

نیرنگ به وسط معرکه می فرستند، سپس آنها را تنها گذارده، فرار می کنند چرا که در نفاق وفاداری نیست.

در آیه بعد سرانجام کار این دو گروه: «شیطان و اتباعش»، و «منافقان و دوستانشان از اهل کفر» را روشن ساخته، می افزاید: «سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و این است کیفر ظالمان!» (فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ). (۱)

این یک اصل کلی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق، و شیطان و یارانش، شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است، در حالی که، همکاری مؤمنان و دوستانشان، همکاری مستمر و جاودانی و سرانجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسع الهی، در هر دو جهان است.

در آیه بعد، روی سخن را به مؤمنان کرده، به عنوان یک نتیجه گیری از ماجرای شوم و دردناک «بنی نضیر» و «منافقان و شیطان»، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت خدا بپرهیزید، و هر انسانی باید بنگرد تا چه چیز را برای فردای قیامت، از پیش فرستاده است؟» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ). (۲)

سپس بار دیگر برای تأکید می افزاید: «از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

۱ - «عَاقِبَتُهُمَا» خبر «کان» و منصوب است و «أَنَّهُمَا فِي النَّارِ» اسم «کان» است و «خالدین» حال است برای ضمیر «هما».

۲ - در این که «ما» در «ما تقدمت لغد» موصوله است یا استفهامیه؟ مفسران دو احتمال داده اند، و آیه شریفه تاب هر دو را دارد، هر چند استفهامیه مناسبتر به نظر می رسد.

آری تقوا و ترس از خداوند، سبب می شود که انسان برای فردای قیامت بیندیشد، و اعمال خود را پاک و پاکیزه و خالص کند.

تکرار امر به تقوا، چنان که گفتیم، برای تأکید است، چرا که انگیزه تمام اعمال صالح و پرهیز از گناه، همین تقوا و خداترسی است.

ولی بعضی، احتمال داده اند: «امر اول، به تقوا» ناظر به اصل انجام اعمال است و «امر دوم» به کیفیت خلوص آنها، یا این که: اولی ناظر به انجام کارهای خیر است (به قرینه جمله «ما قَدَمْتُ لَعْدًا») و دومی، ناظر به پرهیز از گناهان و معاصی است، یا این که: اولی اشاره به توبه از گناهان گذشته است و دومی تقوا برای آینده ولی در آیات، قرینه ای بر این تفسیرها وجود ندارد، و تأکید مناسب تر به نظر می رسد.

تعبیر به «عَدًا» (فردا) اشاره به قیامت است چرا که با توجه به مقیاس عمر دنیا به سرعت فرا می رسد، و ذکر آن به صورت نکره، برای اهمیت آن است.

تعبیر به «نَفْس» (یک نفر) ممکن است در اینجا به معنی هر یک نفر بوده باشد، یعنی هر انسانی باید به فکر فردای خویش باشد، و بدون آن که از دیگران انتظاری داشته باشد که برای او کاری انجام دهند، خودش تا در این دنیا است آنچه را می تواند از پیش بفرستد.

این تفسیر نیز، در مورد تعبیر فوق گفته شده که: اشاره به کم بودن افرادی است که به فکر فردای قیامتند، مثل این که: می گوئیم یک نفر پیدا شود که به فکر نجات خویش باشد، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، و خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و «عمومیت امر به تقوا» دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است.

* * *

آیه بعد، به دنبال دستور به تقوا و توجه به معاد، تأکید بر یاد خدا کرده،

چنین می فرماید: «همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ).

اصولاً خمیر مایه تقوا، دو چیز است: یاد خدا، یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر این که: در آن ثبت می شود، و به همین دلیل، توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سر لوحه برنامه های تربیتی انبیاء و اولیاء قرار داشته، و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است.

قابل توجه این که: قرآن در اینجا صریحاً می گوید: فراموش کردن خدا سبب «خود فراموشی» می شود، دلیل آن نیز روشن است، زیرا از یکسو، فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود، و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد، و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر، فراموش کردن خدا، همراه با فراموش کردن صفات پاک او است، که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن او است، و هر چه غیر او است، وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد، و همین امر، سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد، و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند. (۱)

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختیها و مصائب انسان خود فراموشی است، چرا که ارزشها، استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه

مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می سپرد، و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است، و چنین انسانی، تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند، و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود!

و اینها همه، عامل اصلی فسق و فجور، بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خدا است، و به همین دلیل، در پایان آیه می گوید: «چنین افراد فراموشکار فاسقند» (أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

این نکته نیز، قابل توجه است که، نمی گوید: خدا را فراموش نکنید، بلکه می گوید: مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، و این در حقیقت، یک مصداق روشن حسی را نشان می دهد که می تواند عاقبت فراموش کردن خدا را در آن، ببینند.

این آیه، ظاهراً نظر به منافقان دارد که در آیات قبل، به آنها اشاره شده بود، یا یهود بنی نضیر، و یا هر دو.

نظیر همین معنی، در آیه ۶۷ «توبه» در مورد خصوص منافقان آمده است، آنجا که می فرماید: الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ: «مردان و زنان منافق همه از یک گروهند، آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند، و دستها را از انفاق و بخشش می بندند، خدا را فراموش کردند، خدا نیز آنها را (از رحمتش) فراموش کرده، منافقان قطعاً فاسقند».

با این تفاوت که در آنجا فراموش کردن خدا، سبب قطع رحمت او ذکر شده، و در اینجا سبب خودفراموشی، که هر دو به یک نقطه منتهی می شود (دقت کنید).

در آخرین آیه مورد بحث، به مقایسه این دو گروه (گروه مؤمنان با تقوا، و متوجه به مبدأ و معاد، و گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خود فراموشی شده اند) پرداخته، می گوید: «اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند» (لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ).
 نه در این دنیا، نه در معارف، نه در نحوه تفکر، نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن، و نه در آخرت و پادشاهای الهی، خط این دو گروه، در همه جا، و همه چیز، از هم جدا است، یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزشهای والای انسانی، و اندوختن ذخائر برای زندگی جاویدان است، و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بند هوا و هوس. (۱)

و به این ترتیب، انسان بر سر دو راهی قرار دارد یا باید به گروه اول بپیوندد، یا به گروه دوم و راه سومی در پیش نیست.

و در پایان آیه، به صورت یک حکم قاطع می فرماید: «فقط اصحاب بهشت رستگار و پیروزند» (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ).

نه تنها در قیامت رستگار و پیروزند که در این دنیا نیز پیروزی و آرامش و نجات از آن آنها است، و شکست در هر دو جهان، نصیب فراموشکاران است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که: «اصحاب الجنة» را به کسانی تفسیر فرمود، که «از او اطاعت کردند و ولایت علی (علیه السلام) را پذیرا شدند، و «اصحاب النار» را به کسانی که ولایت علی (علیه السلام) را ناخوش داشتند و نقض عهد کردند و با او پیکار نمودند». (۲)

و البته، این یکی از مصادیق روشن مفهوم آیه است و از عمومیت مفهوم آیه

۱ - حذف متعلق (متعلق «لایستوی») دلیل بر عموم است.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۹۲.

نمی‌کاهد.

نکته‌ها:

۱ - همکاری بی‌سرانجام با اهل نفاق!

آنچه در آیات فوق در مورد پیمان شکنی منافقان، و تنها گذاردن دوستان خود در لحظات سخت و حساس آمده، مطلبی است که بارها در زندگی خود نمونه‌های آن را دیده‌ایم. آنها مثل شیطان اغواگر، به وسوسه این و آن می‌پردازند، قول هر گونه مساعدت و کمک به آنها می‌دهند، آنان را به میدان حوادث می‌فرستند و آلوده انواع گناه می‌کنند، اما در بحرانی‌ترین حالات آنها را در وسط میدان رها کرده برای حفظ جان یا منافع خویش فرار می‌کنند!

و این است سرنوشت کسانی که با منافقان، همکار و هم‌پیمانند.

نمونه زنده آن، در عصر ما پیمان‌هایی است که قدرتهای بزرگ و شیاطین زمان ما، با سران دولتهائی که به آنها وابسته اند امضاء می‌کنند، و بارها دیده‌ایم این دولتهای وابسته که همه چیز خود را در طبق اخلاص گذارده و نثار آن حامیان شیطان صفت کرده اند، در حوادث سخت کاملاً تنها مانده، و از همه جا رانده شده اند، و اینجاست که به عمق پیام قرآنی آشنا تر می‌شویم که می‌گوید: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ: «کار آنها مانند شیطان است که به انسان گفت: کافر شو و هنگامی که کافر شد، گفت من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است، بیم دارم!»

۲ - داستان حیرت انگیز برصیصایِ عابد

بعضی از مفسران و ارباب حدیث، در ذیل این آیات، روایتی پر معنی از عابدی از بنی اسرائیل به نام «برصیصا» نقل کرده اند، که می تواند درس بزرگی برای همه افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیده شیطان و منافقان، به چاه نروند که رفتن همان، و سرنگون شدن در قعر چاه همان! و خلاصه داستان چنین است:

در میان بنی اسرائیل عابدی بود به نام «برصیصا» که زمانی طولانی عبادت کرده بود، و به آن حد از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می آوردند، و با دعای او سلامت خود را باز می یافتند، روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیت، به وسیله برادرانش نزد او آوردند، و بنا شد مدتی بماند تا شفا یابد، شیطان در اینجا به وسوسه گری مشغول شد، و آنقدر صحنه را در نظر او زینت داد، تا به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت، معلوم شد آن زن باردار شده، (و از آنجا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیمتر است) زن را به قتل رسانید، و در گوشه ای از بیابان دفن کرد!

برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که: مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده، این خبر در تمام شهر پیچیده، به گوش امیر رسید، او با گروهی از مردم حرکت کرد تا از نزدیک از ماجرا با خبر شود، هنگامی که جنایات عابد، مسلم شد او را از عبادتگاهش فرو کشیدند، پس از اقرار به گناه، دستور داد او را به دار بیاویزند، هنگامی که بر بالای چوبه دار قرار گرفت، شیطان در نظرش مجسم شد، گفت: من بودم که تو را به این روز افکندم! و اگر آنچه را می گویم، اطاعت کنی، موجبات نجات تو را فراهم خواهم کرد!

عابد گفت: چه کنم؟ گفت: تنها یک سجده برای من کافی است! عابد

گفت: در این حالتی که می بینی، توانائی ندارم، شیطان گفت: اشاره ای کفایت می کند، عابد با گوشه چشم، یا با دست خود، اشاره ای کرده سجده به شیطان آورد، و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت! (۱)

آری، چنین است سرانجام وسوسه های شیاطین، و منافقانی که در خط آنها هستند.

۳ - آنچه باید از پیش فرستاد

در آیات فوق روی این مسأله تکیه شده بود که: انسان باید بنگرد تا کدامین ذخیره را از پیش برای فردای قیامت خود فرستاده است «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّامَتْ لِغَدٍّ» و در حقیقت، سرمایه اصلی انسان در صحنه قیامت کارهائی است که از پیش فرستاده، و گرنه غالباً کسی به فکر انسان نیست که برای او چیزی بعد از مرگ او بفرستد، و یا اگر بفرستند ارزش زیادی ندارد. لذا، در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که: در راه خدا انفاق کنید هر چند به اندازه یک من خرما یا کمتر، و یا یک مشت و یا کمتر باشد و یا حتی به نیمی از یک دانه خرما! و اگر کسی آن را هم نیابد، با سخنان پاکیزه دلهائی را شاد کند، چرا که در قیامت هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می گیرید به شما می فرماید: آیا درباره تو چنین و چنان نکردم؟ آیا گوش و چشم در اختیارت قرار ندادم؟ آیا مال و فرزند به تو نبخشیدم؟ و بنده عرض می کند: آری، و در اینجا خداوند متعال می گوید: پس نگاه کن! ببین چه برای خود از قبل فرستاده ای؟ «فَيَنْظُرُ قُدَّامَهُ وَ خَلْفَهُ وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ فَلَا يَجِدُ شَيْئاً يَتَّقِي بِهِ وَجْهَهُ مِنْ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۶۵، تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۵۱۸ - در تفسیر «روح البیان» این ماجرا به صورت مشروحتری آمده است (جلد ۹، صفحه ۴۴۶).

النَّارُ! «او نگاهی به پیش و پشت سر، طرف راست و چپ می افکند، چیزی نمی یابد که بتواند با آن صورتش را از آتش دوزخ حفظ کند!». (۱)

در حدیث دیگری می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) با بعضی از یارانش نشسته بود، گروهی از قبیله «مضر» وارد شدند که شمشیر بر کمر داشتند (و آماده جهاد در راه خدا بودند) اما لباس درستی در تن آنها نبود، هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آثار نیازمندی و گرسنگی را در چهره آنها دید، رنگ صورتش دگرگون شد، به مسجد آمده و بر فراز منبر رفت، حمد و ثنای الهی بجا آورده فرمود: «خداوند این آیه را در قرآن مجید نازل کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...» سپس افزود: در راه خدا انفاق کنید پیش از آن که قدرت، از شما سلب شود، و در راه خدا صدقه دهید قبل از آن که مانعی در این راه ایجاد گردد، آنها که دینار دارند از دینار، و آنها که درهم دارند از درهم، و آنها که گندم و جو دارند از گندم و جو، چیزی از انفاق را کوچک نشمرید هر چند به نیمی از یک دانه خرما باشد».

مردی از انصار برخاست و کیسه ای در دست مبارک پیامبر(صلی الله علیه وآله) نهاد، آثار خوشحالی و سرور در صورت حضرت، نمایان شد، فرمود: «هر کس سنت حسنه ای بگذارد، و مردم به آن عمل کنند، پاداش آن و پاداش تمام کسانی که به آن عمل می کنند، نصیب او خواهد شد، بی آن که چیزی از پاداش آنها کاسته شود، و هر کس سنت سیئه ای بگذارد گناه آن و گناه همه کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود، بی آن که از گناه آنها کاسته شود».

مردم برخاستند، آن کس که دینار داشت، دینار آورد، و آن که درهم داشت، درهم، و هر کس طعام و چیز دیگری داشت، خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آورد، و به این

ترتیب مقدار قابل ملاحظه ای کمک نقدی و غیر نقدی نزد حضرت جمع شد، و در میان آن نیازمندان تقسیم کرد. (۱)

همین معنی، در آیات دیگر قرآن کراراً مورد تأکید قرار گرفته، از جمله در آیه ۱۱۰ سوره «بقره» می خوانیم: وَ أَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: «نماز را بر پا دارید، و زکات را ادا کنید، و هر کار خیری را برای خود از پیش بفرستید آن را نزد خدا خواهید یافت، خدا نسبت به اعمال شما بینا است».

۲۱ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ

اللَّهِ وَتَلَكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

۲۲ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ

الرَّحِيمُ

۲۳ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ

الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

۲۴ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا

فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

۲۱ - اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از

خوف خدا می شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشند!

۲۲ - او خدائی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و او رحمان و رحیم

است!

۲۳ - او خدائی است که معبودی جز او نیست، حاکم اوست، از هر عیب منزّه است، ستم

نمی کند، امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی که با اراده خود هر امری را

اصلاح می کند، و شایسته عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار

می دهند!

۲۴ - او خداوندی است خالق، و آفریننده ای بی سابقه، و صورتگری است (بی

نظیر)؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند؛ و او عزیز و حکیم است!

تفسیر:

اگر قرآن بر کوهها نازل می شد، از هم می شکافتند! در تعقیب آیات گذشته که از طرق مختلف برای نفوذ در قلوب انسانها استفاده می کرد، و مسائل سرنوشت ساز انسانها را در زنده ترین صورتش بیان می نمود، در این آیات که آخرین آیات سوره «حشر» و ناظر به همه آیات قرآن مجید است، پرده از روی این حقیقت بر می دارد که: نفوذ قرآن به قدری عمیق است که اگر بر کوهها نازل می شد، آنها را تکان می داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه می شنود و تکان نمی خورد!

نخست می فرماید: «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم مشاهده می کردی که در برابر آن خشوع می کند، و از خوف خدا می شکافت» (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ).

«و اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، تا در آن بیندیشند» (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).

بسیاری از مفسران، این آیه را به صورت تشبیه تفسیر کرده اند و گفته اند هدف این است که این کوهها با همه صلابت و استحکامی که دارند، اگر عقل و احساس می داشتند، و این آیات به جای قلب انسانها بر آنها نازل می شد، چنان به لرزه در می آمدند که از هم می شکافتند، اما گروهی از انسانهای قساوتمند و سنگدل می شنوند و کمتر تغییری در آنها رخ نمی دهد (جمله «وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ» را گواه بر این تفسیر گرفته اند).

بعضی دیگر، آن را بر ظاهرش حمل کرده اند و گفته اند: تمام موجودات این جهان، از جمله کوهها، برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات بر آنها نازل می شد به راستی از هم متلاشی می شدند، گواه این معنی را آیه ۷۴ سوره «بقره» می داند که در توصیف گروهی از یهود می گوید: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: «سپس دلهای شما بعد از این ماجرا سخت شد، همچون سنگ! و یا سختتر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آنها نهرها جاری می شود، و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد، و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا به زیر می افتد!»

تعبیر به «مثل» ممکن است به معنی «توصیف» باشد، چنان که این کلمه در قرآن مجید کراراً به این معنی آمده است، بنابراین تعبیر مزبور منافاتی با این تفسیر ندارد.

قابل توجه این که: نخست می گوید: کوهها خاشع و خاضع در مقابل قرآن می گشتند، و سپس می افزاید: از هم شکافته می شدند، اشاره به این که، قرآن تدریجاً در آنها نفوذ می کرد، و هر زمان آثار تازه ای از تأثیر قرآن در آنها نمایان می گشت، تا آنجا که تاب و توان را از دست می دادند، و همچون عاشق بیقراری واله و شیدا می شدند، و سپس از هم می شکافتند. (۱)

در آیات بعد، به ذکر قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا که توجه

۱ - «مُتَّصِدِّعٌ» از ماده «صدع» به معنی «شکافتن اشیاء سفت و محکم» است، مانند آهن و شیشه، و اگر به سردرد «صداع» می گویند، به خاطر این است که گوئی می خواهد سر انسان را از هم بشکافد.

به هر یک، در تربیت نفوس و تهذیب قلوب، تأثیر عمیق دارد می پردازد، و ضمن سه آیه پانزده صفت، و به تعبیر، دیگر هیجده صفت از اوصاف عظیم او را بر می شمرد، و هر آیه، با بیان توحید الهی و نام مقدس «الله» شروع می شود و انسان را به عالم نورانی اسماء و صفات حق، رهنمون می گردد.

می فرماید: «او خدائی است که معبودی جز او نیست، از غیب و شهود آگاه است و او رحمان و رحیم است» (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ). در اینجا قبل از هر چیز روی مسأله توحید، که خمیر مایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است، تکیه می کند، و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود.

«شهادت» و «شهود» - چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید - حضور توأم با مشاهده است، خواه با چشم ظاهر باشد یا با چشم دل.

بنابراین هر جا قلمرو احاطه حسی و علمی انسان است، «عالم شهود» است، و آنچه از این قلمرو بیرون است «عالم غیب» محسوب می گردد، ولی همه اینها در برابر علم خدا یکسان است؛ چرا که وجود بی پایان او، همه جا حاضر و ناظر است، و بنابراین جائی از قلمرو علم و حضور او، بیرون نیست.

و لذا در آیه ۵۹ سوره «انعام» می خوانیم: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ: «کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آن را نمی داند».

توجه به این نام الهی، سبب می شود که انسان او را همه جا حاضر و ناظر بداند، و تقوای الهی را پیشه کند.

سپس، روی رحمت عامه او که همه خلایق را شامل می شود (رحمن) و رحمت خاصه اش که ویژه مؤمنان است (رحیم) تکیه شده، تا به انسان امید

بخشد.

و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد یاری دهد که قطع این مرحله، بی همراهی لطف او نمی شود، و ظلمات است و خطر گمراهی دارد. و به این ترتیب، علاوه بر صفت توحید، سه وصف از اوصاف عظیمش در این آیه، بیان شده که هر کدام به نوعی الهام بخش است.

در آیه بعد، علاوه بر تأکید روی مسأله توحید، هشت وصف دیگر ذکر کرده، می فرماید: «او خدائی است که معبودی جز او نیست» (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). «حاکم و مالک اصلی او است» (الْمَلِكُ). «از هر عیب و نقص پاک و مبرا است» (الْقُدُّوسُ).

«هیچ گونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی دارد، و همه از ناحیه او در سلامتند» (السَّلَامُ). (۱) اصولاً دعوت او، به سوی سلامت است: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (۲) و هدایت او نیز متوجه به سلامت می باشد: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (۳) و قرارگاهی را که برای مؤمنان فراهم ساخته نیز خانه سلامت است: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۴) درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز «سلام»

۱ - بعضی از مفسران «سلام» را در اینجا به معنی «سلامت از هر گونه عیب و نقص و آفت» معنی کرده اند ولی، با توجه به این که این معنی در کلمه «قدوس» مندرج است و به علاوه «سلام»، در قرآن مجید، معمولاً به مسأله سلامت بخشیدن به دیگران آمده، و اصولاً کلمه «سلام» که به هنگام ملاقات به دیگری گفته می شود، به معنی اظهار دوستی و بیان روابط سالم با طرف مقابل است، آنچه در بالا ذکر کردیم، مناسبتر به نظر می رسد (دقت کنید).

۲ - یونس، آیه ۲۵.

۳ - مائده، آیه ۱۶.

۴ - انعام، آیه ۱۲۷.

نیست: «إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً» (۱).

سپس می افزاید: «او دوستانش را امنیت می بخشد، و ایمان مرحمت می کند» (الْمُؤْمِنُ). (۲)

«او حافظ و نگاهدارنده و مراقب همه چیز است» (الْمُهَيِّمِ). (۳)

«او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی شود» (الْعَزِيزُ).

«او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می پردازد» (الْجَبَّارُ).

این واژه که از ماده «جبر» گرفته شده، گاه به معنی قهر و غلبه و نفوذ اراده می آید، و گاه به معنی جبران و اصلاح، و «راغب» در «مفردات» هر دو معنی را به هم آمیخته، می گوید: اصل جبر، اصلاح کردن چیزی است با غلبه و قدرت.

این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود، بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت، به اصلاح هر فساد می پردازد، و هرگاه در مورد غیر او به کار رود، معنی مذمت را دارد، و به گفته «راغب» به کسی گفته می شود که: می خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست «جبران» کند، این واژه در قرآن مجید، در ده به کار رفته که نه مورد

۱ - واقعه، آیه ۲۶.

۲ - بعضی از مفسران «مؤمن» را در اینجا به معنی «صاحب ایمان» تفسیر کرده اند، اشاره به این که اولین کسی که به ذات پاک خدا و صفاتش و رسولانش ایمان دارد خود او است، ولی آنچه در بالا ذکر کردیم مناسبتر است.

۳ - در اصل این واژه، دو قول در میان مفسران و ارباب لغت وجود دارد، بعضی آن را از ماده «هیمن» می دانند که به معنی «مراقبت و حفظ و نگاهداری» است، و بعضی آن را از ماده «ایمان» می دانند که همزه آن تبدیل به «ها» شده است به معنی آرامش بخشیدن، این واژه دو بار در قرآن مجید، یک بار درباره خود قرآن (مائده - ۴۸) و یک بار در توصیف خداوند در آیه مورد بحث، به کار رفته و در هر دو مورد مناسب همان معنی اول است (لسان العرب، تفسیر فخر رازی و روح المعانی).

«ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث از «ابو عبیده» نقل می کند: در کلام عرب تنها پنج اسم است که بر این وزن آمده: مهیمن، مسیطر (مسلط)، میطر (دامپزشک)، میبقر (کسی که راه خود را می گشاید و پیش می رود) و مخیمر (نام کوهی است).

آن، درباره افراد ظالم و گردنکش و مفسد است، و تنها یک مورد آن درباره خداوند قادر متعال می باشد (آیه مورد بحث).

سپس می افزاید: «او شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست» (الْمُتَكَبِّرُ). «متکبر» از ماده «تکبر» به دو معنی آمده است: یکی ممدوح، که در مورد خداوند به کار می رود، و آن دارا بودن بزرگی و کارهای نیک و صفات پسندیده فراوان است، و دیگری، نکوهیده و مذموم، که در مورد غیر خدا به کار می رود، و آن این است که: افراد کوچک و کم مقدار، ادعای بزرگی کنند، و صفاتی را که ندارند، به خود نسبت دهند، و از آنجا که عظمت و بزرگی، تنها شایسته مقام خدا است، این واژه به معنی ممدوحش، تنها درباره او به کار می رود و هرگاه در غیر مورد او به کار رود، به معنی مذموم است.

و در پایان آیه، بار دیگر روی مسأله توحید که سخن با آن آغاز شده بود، تکیه کرده، می فرماید: «خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند» (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

با توضیحی که داده شد، روشن می شود که هیچ موجودی نمی تواند در صفاتی که در اینجا آمده است شریک و شبیه و نظیر او باشد.

و در آخرین آیه مورد بحث، در تکمیل این صفات، به شش وصف دیگر اشاره کرده چنین می فرماید: «او خداوندی است آفریننده» (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ).

«خداوندی که مخلوقات را بی کم و کاست، و بدون شبیهی از قبل، ایجاد کرد» (الْبَارِئُ). (۱)

۱ - «باری» از ماده «برء» (بر وزن قفل) در اصل، به معنی «بهبودی و رهایی از امور

ناخوشایند» ۲

است، و لذا باریء به کسی گفته می شود که: چیزی را بدون کم و کاست و کاملاً موزون ایجاد کند، بعضی نیز، آن را از ماده «بری» (بر وزن نفی) به معنی «تراشیدن چوب» گرفته اند که آن نیز به منظور موزون ساختن آن انجام می گیرد. بعضی از ارباب لغت نیز تصریح کرده اند که «باریء» کسی است که «چیزی را بی سابقه و بدون نمونه قبلی» ابداع کند.

«آفریدگاری که به هر موجودی، صورت خاصی بخشید» (الْمُصَوِّرُ).
 و سپس از آنجا که اوصاف خداوند، منحصر به این اوصاف نیست، بلکه اوصافش همچون
 ذاتش بی پایان است، می افزاید: «برای او نامهای نیک است» (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى).
 و به همین دلیل، از هر گونه عیب و نقص، منزّه و مبراً است، «و تمام موجوداتی که در آسمان
 و زمین هستند، تسبیح او می گویند» و او را از هر عیب و نقصی پاک می شمردند (يُسَبِّحُ لَهُ مَا
 فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).
 و سرانجام، برای تأکید بیشتر، روی موضوع نظام آفرینش، به دو وصف دیگر از اوصافش، که
 یکی از آنها قبلاً آمد، اشاره کرده، می فرماید: «او عزیز و حکیم است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).
 اولی، نشانه کمال قدرت او بر همه چیز، و غلبه بر هر مانع است، و دومی، اشاره به علم و
 آگاهی از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق در امر خلقت و تدبیر است.
 و به این ترتیب، در مجموع این آیات سه گانه، علاوه بر مسأله توحید که دو بار تکرار شده،
 هفده وصف از اوصاف خدا آمده است به این ترتیب:

۱ - عالم الغیب و الشهاده.

۲ - رحمان.

۳ - رحیم.

۴ - ملک.

۵ - قدوس.

۶ - سلام.

۷ - مؤمن.

۸ - مهیمن.

۹ - عزیز.

۱۰ - جبار.

۱۱ - متکبر.

۱۲ - خالق.

۱۳ - باریء.

۱۴ - مصور.

۱۵ - حکیم.

۱۶ - دارای اسماء الحسنی.

۱۷ - کسی که همه موجودات عالم تسبیح او می گویند.

که با وصف توحید او، مجموعاً هیجده صفت می شود (توجه داشته باشید، توحید دو بار و عزیز نیز دو مرتبه ذکر شده است).

در میان مجموع این صفات، یک نوع نظم بندی خاصی در سه آیه دیده می شود:

در آیه نخست از عمومی ترین اوصاف ذات (علم) و عمومی ترین اوصاف فعل (رحمت) که ریشه همه افعال خداوندی است بحث می کند.

در آیه دوم، سخن از حاکمیت او و شئون این حاکمیت است، و صفاتی همچون «قدوس» و «سلام» و «مؤمن» و «جبار» و «متکبر»، با توجه به معانی آنها که در بالا ذکر کردیم همه، از ویژگیهای این حاکمیت مطلقه الهی است.

و در آخرین آیه، از مسأله خلقت و آنچه مربوط به آن است، مانند نظم بندی و صورت بندی و قدرت و حکمت بحث می کند.

و به این ترتیب، این آیات دست پویندگان راه معرفه الله را گرفته منزل به منزل پیش می برد، از ذات پاک او شروع می کند، و به عالم خلقت می آورد، و باز در این سیر الی الله از مخلوق نیز به سوی خالق می برد، قلب را مظهر اسماء و صفات الهی و مرکز انوار ربانی می کند و در لابلای این معارف و انوار، او را می سازد و تربیت می نماید شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می کند، تا با تمام ذرات جهان هم صدا شود، و تسبیح گویان نغمه سبوح و قدوسی سر دهد.

لذا، جای تعجب نیست که در روایات اسلامی، اهمیت فوق العاده ای به این آیات داده شده که در نکات به خواست خدا به آن اشاره می شود.

* * *

نکته ها:

۱ - نفوذ فوق العاده قرآن

تأثیر قرآن، در قلوب و افکار، واقعیتی است انکار ناپذیر، و در طول تاریخ اسلام، شواهد زیادی بر این معنی دیده می شود، و عملاً ثابت شده که سختترین دلها با شنیدن آیاتی چند، آنچنان نرم شده که یکباره خود را به اسلام می سپرد، تنها افراد لجوج و معاند از این معنی مستثنا بودند، آنهایی که هیچ جایی برای هدایت در وجودشان نبود.

لذا در آیات فوق خواندیم: «اگر این قرآن بر کوهها نازل می شد، خاضع و از هم شکافته می گردید»، و اینها همه، نشانه جاذبه این کلام الهی است که، ما نیز به هنگام تلاوت آن با حضور قلب، این معنی را احساس می کنیم.

* * *

۲ - عظمت آیات آخر سوره حشر

آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسماء و صفات الهی است آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش، و درس بزرگ تربیت است برای انسانها؛ چرا که به آنها می گوید: اگر قرب خدا می طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید، شعله ای از این صفات را در وجود خود زنده کنید.

در بعضی از روایات، آمده است: اسم اعظم خدا، در آیات آخر سوره حشر است. (۱) و در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ آخِرَ الْحَشْرِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ: «هر کس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و آینده او بخشوده می شود!». (۲)

و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: مَنْ قَرَأَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ - إِلَى آخِرِهَا - فَمَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً! «هر کس آیات لو انزلنا هذا القرآن را تا آخر بخواند، و در همان شب بمیرد، شهید مرده است!». (۳)

یکی از اصحاب می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره اسم اعظم خدا سؤال کردم، فرمود: عَلَيْكَ بِآخِرِ الْحَشْرِ وَ أَكْثَرِ قِرَائَتِهَا: «بر تو باد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان!». بار دیگر همین سؤال را تکرار کردم، حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود. (۴) حتی در حدیثی آمده است: إِنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ، وَ السَّامُ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۶۷.

۲ و ۳ و ۴ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۹۳.

الْمَوْتُ: «این آیات، شفاء هر دردی است مگر مرگ»! (۱)

خلاصه این که: روایات در این زمینه در کتابهای شیعه و اهل سنت، فراوان است که همگی بر عظمت این آیات، و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن، دلالت دارد.

قابل توجه این که: این سوره همان گونه که با تسبیح خداوند و نام «عزیز و حکیم»، آغاز می شود، با نام «عزیز و حکیم» نیز پایان می گیرد؛ چرا که هدف نهائی سوره شناخت خدا و تسبیح او و آشنائی با اسماء و صفات مقدس او است.

درباره «اسماء حسنی» که در آیات فوق اشاره شده، بحث مشروحی ذیل آیه ۱۸۰ سوره «اعراف» گذشت. (۲)

* * *

۱ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۲۰۲.

۲ - جلد ۷ تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۵ به بعد.

خداوند! به عظمت اسماء و صفات سوگند، که قلوب ما را در برابر قرآن مجید خاضع و خاشع بگردان!
 پروردگارا! دام شیطان، سخت است، و اگر لطف تو یار نشود نجات از آن مشکل، ما را در پناه لطف از وسوسه های شیاطین، محفوظ دار!
 بار الها! روح ایثار و تقوا و بر کناری از هر گونه بخل و کینه و حسد به ما مرحمت کن، و ما را از خود خواهی و خودپسندی بر کنار فرما!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد ۲۳ تفسیر نمونه

پایان سوره حشر

آخر / شعبان المعظم / ۱۴۰۶

۱۳۶۵ / ۲ / ۲۰

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۷۳
- * ۲ - موضوعی ۵۸۵
- * ۳ - احادیث ۶۲۱
- * ۴ - اعلام ۶۲۵
- * ۵ - کتب ۶۲۸
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۶۳۰
- * ۷ - قبایل و... ۶۳۲
- * ۸ - اشعار ۶۳۳
- * ۹ - لغات ۶۳۴

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

«سوره قمر» ۱۳۳... ۱۳۳

محتوای سوره قمر ۱۵۵... ۱۵۵

فضیلت تلاوت این سوره ۱۶۶... ۱۶۶

ماه شکافته می شود! ۱۷۷... ۱۷۷

نکته ها:

۱ - شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۲۱ ۱۲... ۲۱

۲ - شق القمر از نظر علوم روز ۲۳ ۱۳... ۲۳

۳ - «شق القمر» از نظر تاریخی ۲۷ ۱۷... ۲۷

۴ - تاریخ وقوع این معجزه بزرگ ۲۸ ۱۸... ۲۸

آن روز که همه از قبرها خارج می شوند ۳۰ ۲۱... ۳۰

چرا قیامت روز بسیار سختی است؟ ۳۵ ۲۵... ۳۵

ماجرای قوم «نوح» درس عبرتی بود ۳۹ ۲۹... ۳۹

سرنوشت قوم عاد ۴۷ ۳۷... ۴۷

موضوع صفحه

ق ج

نکته:

سعد و نحس ایام ... ۵۱ ۴۱

سرانجام دردناک قوم «ثمود» ... ۵۹ ۴۹

قوم «لوط» به سرنوشت شوم تری مبتلا شدند ... ۷۰ ۶۰

آیا شما از اقوام گذشته برترید؟! ... ۷۷ ۶۸

نکته:

یک پیشگوئی صریح و اعجاز‌آمیز ... ۸۲ ۷۳

در جایگاه صدق نزد خداوند مقتدر! ... ۸۵ ۷۵

نکته ها:

۱ - همه چیز جهان روی حساب است ... ۹۱ ۸۱

۲ - تقدیر الهی و آزادی اراده انسان ... ۹۳ ۸۳

۳ - فرمان خداوند فقط یک کلمه است! ... ۹۵ ۸۵

۴ - آغاز و پایان سوره «قمر» ... ۹۷ ۸۷

«سوره الرحمن» ... ۹۹ ۸۹

محتوای سوره الرحمن ... ۱۰۱ ۹۱

صفحه	موضوع
ق	
ج	
	فضیلت تلاوت سوره الرحمن ... ۱۰۳ ۹۳
	سرآغاز نعمتهای الهی ... ۱۰۶ ۹۶
	نظری به چند روایت ... ۱۱۴ ۱۰۶
	آسمان را برافراشت و برای هر چیز میزانی قرار داد ... ۱۱۷ ۱۰۶
	شناخت نعمتها نردبان معرفت الله است ... ۱۲۵ ۱۱۴
	مسأله نظم و حساب در زندگی ... ۱۲۶ ۱۱۵
	آفرینش انسان از خاکی همچون سفال! ... ۱۲۸ ۱۱۷
	دریاها با ذخائر گرانبهایشان ... ۱۳۵ ۱۲۴
	دریا، کانون نعمتهای الهی ... ۱۴۱ ۱۳۰
	«گلف استریم»، و رودهای عظیم دریائی! ... ۱۴۲ ۱۳۱
	تفسیری از بطون آیات ... ۱۴۴ ۱۳۳
	ما همه فانی، و بقاء بس تو راست! ... ۱۴۶ ۱۳۴
	حقیقت «فنا» چیست؟ ... ۱۵۲ ۱۴۰
	هر روز پدیده تازه ای می آفریند ... ۱۵۳ ۱۴۱
	حرکت جوهری ... ۱۵۵ ۱۴۳
	اگر می توانید از مرزهای آسمانها بگذرید! ... ۱۵۸ ۱۴۶

صفحه	موضوع
ق ج	
۱۶۵ ۱۵۳...	گنهکاران از سیمایشان شناخته می شوند!
۱۷۲ ۱۶۰...	این دو بهشت در انتظار خائفان
۱۷۹ ۱۶۹...	همسران زیبای بهشتی
۱۸۳ ۱۷۲...	نیکی، پاداش نیکی است
۱۸۶ ۱۷۵...	دو بهشت دیگر با اوصاف شگفت آورش!
۱۸۹ ۱۷۸...	ارزش میوه ها
۱۹۳ ۱۸۲...	باز هم همسران بهشتی

۲۰۳ ۱۹۱...	«سوره واقعه»
۲۰۵ ۱۹۳...	محتوای سوره واقعه
۲۰۶ ۱۹۴...	فضیلت تلاوت این سوره
۲۱۰ ۱۹۹...	واقعه عظیم!
۲۲۱ ۲۱۰...	نعمتهای بهشتی که در انتظار مقربان است
۲۲۹ ۲۱۹...	مواهب و نعمتهای اصحاب الیمین
۲۳۸ ۲۲۸...	کیفرهای دردناک اصحاب شمال
۲۴۵ ۲۳۵...	بخش دیگری از مجازاتهای این مجرمان گمراه

صفحه	موضوع
ق ج	
۲۴۹ ۲۳۹...	هفت دلیل بر مسأله «معاد»
۲۵۶ ۲۴۵...	دلیلی برای اثبات حجیت «قیاس»
۲۵۸ ۲۴۸...	زارع خداوند است یا شما؟!
۲۶۴ ۲۵۴...	این آب و آتش از کیست؟
۲۷۵ ۲۶۴...	تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند!
	نکته ها:
۲۸۲ ۲۷۱...	۱- ویژگیهای قرآن مجید
۲۸۲ ۲۷۱...	۲- قرآن و طهارت
۲۸۵ ۲۷۳...	هنگامی که جان به گلوگاه می رسد
	نکته ها:
۲۸۸ ۲۷۶...	۱- لحظه ناتوانی جباران!
۲۹۰ ۲۷۸...	۲- آیا جان دادن تدریجی است؟
۲۹۳ ۲۸۱...	سرانجام نیکوکاران و بدکاران
	نکته:
۲۹۹ ۲۸۷...	عالم برزخ

موضوع	صفحه
	ق ج
«سوره حدید» ۳۰۱ ۲۸۹...	
محتوای سوره حدید ۳۰۳ ۲۹۱...	
فضیلت تلاوت سوره حدید ۳۰۴ ۲۹۲...	
آیات ژرف اندیشان! ۳۰۶ ۲۹۴...	
نکته:	
جمع اضداد، در صفات خدا ۳۱۱ ۲۹۹...	
او همیشه بر تخت قدرت است ۳۱۵ ۳۰۳...	
نکته:	
آیات اسم اعظم خدا! ۳۲۳ ۳۱۰...	
ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ نجات و خوشبختی ۳۲۶ ۳۱۴...	
نکته ها:	
۱- انگیزه های انفاق ۳۳۴ ۳۲۲...	
۲- شرائط انفاق در راه خدا ۳۳۵ ۳۲۲...	
۳- پیشگامان در ایمان و جهاد و انفاق ۳۳۸ ۳۲۵...	
بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم! ۳۴۱ ۳۲۸...	

موضوع	صفحه
	ق ج
نکته:	
استمدادهای بی حاصل مجرمان، در قیامت ... ۳۳۶ ۳۴۹	
غفلت و بی خبری تا کی؟! ... ۳۴۰ ۳۵۳	
نکته:	
افراد گنهکاری که با شنیدن این آیه توبه کردند ... ۳۴۴ ۳۵۷	
دنیا چیزی جز متاع غرور نیست! ... ۳۴۹ ۳۶۲	
نکته ها:	
۱ - مقام صدیقین و شهداء ... ۳۵۴ ۳۶۷	
۲ - زندگی دنیا مجموعه ای از این انگیزه ها است ... ۳۵۶ ۳۶۹	
یک مسابقه بزرگ معنوی ... ۳۵۹ ۳۷۲	
هدف اصلی بعثت انبیاء ... ۳۷۰ ۳۸۳	
نکته ها:	
۱ - قلمرو «منطق» و «زور»! ... ۳۷۵ ۳۸۸	
۲ - نیازهای عمده زندگی وابسته به آهن است ... ۳۷۶ ۳۹۰	
پیامبران را یکی بعد از دیگری فرستادیم ... ۳۷۹ ۳۹۱	

موضوع	صفحه
	ق ج
نکته ها:	
۱ - اسلام و رهبانیت ۳۸۴... ۳۹۷	
۲ - سرچشمه تاریخی رهبانیت ۳۸۷... ۴۰۰	
۳ - مفسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت ۳۸۹... ۴۰۱	
۴ - «انجیل» یا «اناجیل» ۳۹۰... ۴۰۳	
آنها که دو سهم از رحمت الهی دارند ۳۹۴... ۴۰۷	
نکته:	
رابطه تقوا و روشن بینی ۳۹۸... ۴۱۱	
* * *	
آغاز جزء ۲۸ قرآن مجید ۴۰۱... ۴۱۵	
«سوره مجادله» ۴۰۱... ۴۱۵	
محتوای سوره مجادله ۴۰۳... ۴۱۷	
فضیلت تلاوت سوره مجادله ۴۰۳... ۴۱۸	
«ظهار» یک عمل زشت جاهلی ۴۰۹... ۴۲۲	
قسمتی از احکام ظهار ۴۱۶... ۴۳۰	
آنها که با خدا دشمنی می کنند ۴۲۱... ۴۳۴	

صفحه	موضوع
ق ج	نکته:
۴۳۹ ۴۲۶...	حضور خداوند در هر «نجوا»
۴۴۳ ۴۳۱...	نجوا از شیطان است؟
	نکته ها:
۴۴۷ ۴۳۵...	۱ - انواع نجوا و سخنان در گوشه
۴۴۸ ۴۳۶...	۲ - تحیت الهی کدام است؟
۴۵۱ ۴۳۹...	احترام به پیش کسوتان در مجالس
۴۵۴ ۴۴۲...	مقام علماء و دانشمندان
	آداب مجلس ۴۵۶ ۴۴۴...
۴۵۹ ۴۴۷...	یک آزمون جالب (صدقه قبل از نجوا)
۴۶۱ ۴۵۰...	تنها عمل کننده به آیه صدقه و نجوا
۴۶۳ ۴۵۱...	فلسفه تشریح و نسخ حکم صدقه قبل از نجوا
	آیا این فضیلت بود؟ ۴۶۴ ۴۵۲...
	مدت حکم و مقدار صدقه ۴۶۵ ۴۵۴...
	حزب شیطان! ۴۶۷ ۴۵۶...
	حزب الله پیروز است! ۴۷۵ ۴۶۵...

موضوع	صفحه
	ق ج
نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان	... ۴۷۲ ۴۸۲
پاداش حبّ فی الله و بغض فی الله	... ۴۷۴ ۴۸۴
* * *	
«سوره حشر»	... ۴۷۷ ۴۸۷
محتوای سوره حشر	... ۴۷۹ ۴۸۹
فضیلت تلاوت این سوره	... ۴۸۰ ۴۹۰
پایان توطئه یهود بنی نضیر در مدینه	... ۴۸۷ ۴۹۶
لشکرهای نامرئی خدا!	... ۴۹۷ ۵۰۶
توطئه های امروز یهود	... ۴۹۹ ۵۰۸
حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید	... ۵۰۱ ۵۱۱
مصرف «فیء» (غنائم بدون جنگ)	... ۵۰۸ ۵۱۸
پاسخ به یک سؤال (پذیرش بدون قید و شرط فرمان پیامبر؟)	... ۵۰۹ ۵۱۹
داستان غم انگیز فدک	... ۵۱۰ ۵۲۰
سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام	... ۵۱۴ ۵۲۳
صحابه در میزان قرآن و تاریخ	... ۵۲۳ ۵۳۲
نقش منافقان در فتنه های یهود	... ۵۲۷ ۵۳۶

صفحه	موضوع
ق ج	
۵۴۴ ۵۳۵...	با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید!
۵۵۲ ۵۴۳...	همکاری بی سرانجام با اهل نفاق!
۵۵۳ ۵۴۴...	داستان حیرت انگیز برصیصایِ عابد
۵۵۴ ۵۴۵...	آنچه باید از پیش فرستاد
۵۵۸ ۵۴۹...	اگر قرآن بر کوهها نازل می شد، از هم می شکافتند!
۵۶۶ ۵۵۷...	نفوذ فوق العاده قرآن
۵۶۷ ۵۵۸...	عظمت آیات آخر سوره حشر

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(موانع شناخت)

بزرگترین مانع شناخت ۴۱۱...

(زمینه های شناخت)

* تقوا

تأثیر متقابل آگاهی ها با تقوا در انسانها ۴۱۲...

خالق

(ادله وجود)

* برهان امکان و وجوب

نیاز دائمی موجودات ۱۴۹...

* دلیل فطرت

عالم ذر ۳۲۹...

* برهان نظم

نشانه های قدرت پروردگار ۱۳۵...

آسمان برافراشته از آیات خدا ۱۱۷...

این آب و آتش از کیست؟ ۲۶۴...

* خورشید، ماه و ستارگان

خورشید و ماه ۱۱۱...

میل اعظم شمالی و میل اعظم جنوبی خورشید ۱۳۱...

* آفرینش انسان

آفرینش انسان از خاکی همچون سفال ۱۲۸...

تعبیرات مختلف در مورد آفرینش انسان ۱۲۹...

موجود بسیار کوچکی به نام نطفه ۲۵۱...

بیش از ۲۰ فلز و شبه فلز در بدن ۱۲۶...

* شب و روز

شب و روز و نظام آن ۳۲۱...

* عالم حیات

نظم جهان ۹۱...

هر ورقش دفتری است ۱۱۴...

* گیاهان

زارع خداوند است یا شما؟ ۲۵۸...

* دریاها و کشتی ها

زندگی در اعماق دریاها ۱۴۲...

«گلف استریم» و رودهای عظیم دریائی ۱۴۲...

دریاها با ذخائر گرانبهایشان ۱۳۵...

دریا، دیار عجائب ۱۴۲...

دو دریای آب شیرین و شور ۱۳۵...

خاصیت کشتی ها ۱۳۹...

* برهان علیت

تأخّر معلول از علت، تأخّر رتبه ای ۹۵...

* دیگر براهین

هر روز خداوند در شأن و کاری است ۱۵۰...

هر روز پدیده تازه ای می آفریند ۱۵۳...

(صفات)

آیات «اسم اعظم» خدا ۳۲۳...

«اسم اعظم» خدا در آخر سوره حشر ۵۶۷...

جملات «اسم اعظم» ۱۴۹...

بیست وصف برای خدا ۳۰۶...

هیجده صفت از اوصاف عظیم خدا ۵۶۰...

شش وصف دیگر خدا ۵۶۳...

آشنائی با خداوند ضمن سه حدیث ۳۱۲...

* صفات ذات

* علم

احاطه علمی خداوند ۳۲۲...

از همه چیز آگاه است ۳۱۱...

شاخه دیگری از علم بی پایان پروردگار ۳۱۷...

برای خدا غیب و شهود یکسان است ۵۶۰...

* سمیع

علت «سمیع» بودن خداوند ۴۴۰...

* حکیم

۹۱... همه چیز جهان روی حساب است

۸۶... ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم

* توحید

* توحید صفات

۵۶۳... تنزیه پروردگار

۵۶۰... خمیرمایه اوصاف جمال و جلال

۳۱۱... جمع اضداد در صفات خدا

۱۴۸، ۱۹۸... صفات جمال و جلال (ثبوتیه و سلبيه)

۱۹۸... صفات، سرچشمه افعال خداوند

* توحید افعال:

۱۹۸... تمام خطوط به او منتهی می شود

* توحید مالکیت

۳۰۹... مالکیت و حاکمیت خداوند

۵۶۵... حاکمیت و شئون آن

* اراده و مشیت

۹۵... فرمان فقط یک «کلمه»

۸۷... فرمان او همانند یک چشم بر هم زدن

۳۰۹... احیاء و اماتہ

* قدرت

۳۰۹... احیاء و اماتہ

۳۰۹... تفاوت «عزت» و «قدرت»

* حی

۱۴۶... ما همه «فانی» و «بقاء» بس تو راست

* قیوم

همیشه بر تخت قدرت ۳۱۵...

معیت الهی ۳۱۹...

* دیگر صفات

مکان خداوند در سخن امیر مؤمنان (علیه السلام) ۴۴۰...

معنی «مبارک» ۱۹۷...

* صفات فعل

* رحیم

«رحمت» عام و خاص خداوند ۵۶۰... و ۱۰۷

«رحمان» رمزی از «رحمت» ۱۰۶...

تفاوت «ارحم الراحمین» و «شدید العقاب» ۵۰۴...

تفاوت میان «رئوف» و «رحیم» ۳۳۰...

* غفار

تفاوت «غفور» و «غفور» ۴۲۵...

* عادل

عدم تساوی اصحاب دوزخ با اصحاب بهشت ۵۵۱...

«عدل» میزان است ۱۱۸...

فلسفه آفات، بلاها و مصائب و... ۳۷۷-۳۷۵...

تقدیر الهی و آزادی اراده انسان ۹۳...

عقیده «قدریون» (مفوضه) ۹۳...

تناسب مجازات و گناه ۸۶...

* منعم و رزاق

شناخت نعمت ها نردبان معرفه الله ۱۲۵...

سرآغاز نعمت های الهی ۱۰۶...

- نعمت آفرینش انسان ۱۰۸...
 نعمت های الهی در آغاز آفرینش ۱۲۸...
 نعمت «بیان» برای انسان ۱۰۹...
 فنا از نعمت های الهی ۱۴۶...
 نعمت های سه گانه: دانه ها، آب، آتش ۲۵۸...
 نعمت میوه ها و نخلهای پر شکوفه ۱۲۲...
 نعمت دانه های غذائی، گیاهان خوشبو و گلها ۱۲۳...
 نعمت خورشید و ماه ۱۱۱...
 برافراشتگی آسمان و میزان برای همه چیز ۱۱۷...
 نعمت زمین ۱۲۱...
 دریا کانون نعمت های الهی ۱۴۱...
 لؤلؤ و مرجان دو نعمت الهی در دریا ۱۳۸...
 کشتی ها از نعمت های الهی ۱۳۹...

* دیگر صفات

- دوام خلقت و آفرینش ۱۵۰...
 آفرینش آسمانها و زمین در شش روز ۳۱۵...

انسان

(حقیقت انسان)

- ماده اولیه انسان بی ارزش و بی مقدار ۱۳۰...
 انسان خلاصه اسرار هستی ۱۰۸...
 آفرینش انسان از خاکی همچون سفال ۱۲۸...

تعبیرات مختلف در مورد آفرینش انسان ۱۲۹...

موجود بسیار کوچکی به نام نطفه ۲۵۱...

بیش از ۲۰ فلز و شبه فلز در بدن ۱۲۶...

* روح

ارزش واقعی انسان به «نسخه ربّانی» ۱۳۰...

(صفات و ویژگی های انسان)

نعمت «بیان» برای انسان ۱۰۹...

(حالات انسان)

انسان «حقیقت جو» و «لجوج» ۷۹...

خودفراموشی، از بزرگترین بدبختیها ۵۴۹...

انسان بر سر دو راهی ۵۵۱...

(نعمتهای وجود انسان)

نعمت آفرینش انسان ۱۰۸...

(عمر انسان)

دورانهای پنج گانه عمر ۳۶۴...

مراحلی که انسان در هفتاد سال طی می کند در گیاهان ۳۶۶...

(آراء و افکار انسان)

تأثیر متقابل آگاهی ها با تقوا در انسانها ۴۱۲...

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق

* ایمان

* ایمان

ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ ۳۲۶...

* آثار ایمان

قرب مقامی نسبت به خداوند ۲۱۷...

رابطه «ایمان و تقوا» با «روشن بینی» ۴۱۱...

وحشت قدرتهای بزرگ از ملتی کوچک ۵۴۰...

عامل برتری مسلمانان ۵۴۱...

* مؤمنین

«حزب الله» پیروز است! ۴۷۵...

نشانه های اصلی «حزب الله» ۴۸۲...

عاشقان خدا ۴۸۰...

«مؤمن» و «شهید» بودن ۳۶۲...

دو وصف از اوصاف مؤمنان راستین ۳۶۳...

* کفر و شرک

ستاره پرستی از مظاهر بت پرستی ۲۸۱...

* آثار کفر و شرک

وحشت قدرتهای بزرگ از ملتی کوچک ۵۴۰...

* بت پرستی

ستاره پرستی از مظاهر بت پرستی ۲۸۱...

عرب جاهلی و پرستیدن ستاره ۲۸۱...

* مسئولیتها و احکام:

* تقوا

دو چیز خمیرمایه تقوا است ۵۴۹...

تقوای الهی پیشه کنید ۵۴۸...

رابطه «تقوا» و «روشن بینی» ۴۱۱...

نورانی بودن متقین ۴۰۹...

آنها که دو سهم از رحمت الهی دارند ۴۰۷...

سرنوشت سعادت بخش پرهیزکاران ۸۹...

سه موهبت بزرگ در سایه تقوا ۴۰۸...

دو ویژگی جایگاه پرهیزکاران ۹۰...

* عبادات

تأثیر عمیق دو نام مقدس «ملیک» و «مقتدر» ۹۷...

استجاب دعا با کلمه «یا ذا الجلال و الاکرام» ۱۹۹...

* امور اجتماعی و حکومتی

چهار اصل در زندگی انسان ۳۹۰...

صفات برجسته «مهاجران» صدر اسلام ۵۲۳...

مواهب الهی در اختیار حکومت اسلامی ۵۱۸...

* عمل

آنچه باید از پیش فرستاد ۵۵۴...

به فکر فردای خویش باشید ۵۴۷...

خطاهای بزرگ در سرنوشت افراد ۳۴۶...

* عبادات:

* نماز

«ذکر» رکوع و سجود ۲۹۸...

* جهاد

بذل جان و مال در راه خدا ۳۳۳...

به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد ۵۰۶...

قلمرو «منطق» و «زور» ۳۸۸...

شهادت در فرهنگ اسلام ۳۶۸...

حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید ۵۱۱...

مصرف «فیء» (غنائم بدون جنگ) ۵۱۴...

مصرف «فیء» (غنائم بدون جنگ) ۵۱۸...

معنی «پیروزی» ۴۷۶...

پیروزی فرستادگان الهی ۴۷۶...

* در برابر انسانها

آزادسازی بردگان در کفارات ۴۳۲...

در اسلام حقوق زن نباید مورد تجاوز قرار گیرد ۴۳۲...

* ارتباط با خویشان:

* رابطه با ارحام

اسلام و رهبانیت ۳۹۷...

مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت ۴۰۱...

* ارتباط با جامعه:

* روابط اقتصادی

اصل اساسی در «اقتصاد اسلامی» ۵۱۶...

* غیر قراردادهای

* صحیح

الف - انفاق و صدقه

ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ ۳۲۶...

وسعت مفهوم «انفاق» ۳۲۷...

انفاق در احادیث اسلامی ۳۳۸...

انفاق، ثمره شجره ایمان ۳۵۶...

تعبیر جالبی برای تشویق انفاق ۳۳۳...

استدلالی بر مسأله انفاق ۳۳۱...

انگیزه های انفاق ۳۳۴...

شرایط انفاق ۳۳۵...

آیا انفاق برتر از جهاد است؟ ۳۳۳...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

* روابط شهروندی

* رفتار فرد در جامعه اسلامی

احکام و قوانین، حدود و مرزهای الهی ۴۲۹...

تنها پایبند بودن به اصول کلی کافی نیست ۴۵۲...

روح محبت و صفا در جامعه اسلامی ۵۳۲...

* امانت و عدالت اجتماعی

انحراف از قانون عدالت ۱۲۶...

* روابط فکری (علمی)

مقام علماء و دانشمندان ۴۵۴...

* هنر و ادبیات

* شعر و شاعری

عدم درک صفات حق، در زبان شعر ۳۱۳...

هجران الهی در شعر شاعر ۳۶۰...

مصیبت‌های دنیا از دیدگاه شاعر ۳۸۱...

تسیح عمومی موجودات از زبان شاعر ۴۹۷...

* روابط اخلاقی:

* اخلاق ممدوح:

* توکل

تنها بر خدا توکل کنید ۴۴۶...

* آداب مجلس

آداب مجلس ۴۵۶...

احترام به پیشکسوتان در مجالس ۴۵۱...

تحیت الهی چیست؟ ۴۴۸... و ۴۴۴

«نجوا» از شیطان ۴۴۳...

حضور خداوند در هر «نجوا» ۴۳۹...

انواع «نجوا» واحکام آن ۴۴۷...

«نجوا» از دیدگاه روایات ۴۴۷...

صدقه قبل از نجوا ۴۶۰...

مدت حکم و مقدار صدقه ۴۶۵...

* آداب معاشرت و دوستی

دوستی مؤمن نسبت به مؤمن ۴۸۳...

* احسان

پاسخ نیکی به نیکی ۱۸۱...

* ایثار

ایثار «انصار» در صدر اسلام ۵۲۶...

ایثارگران «احد» ۵۲۸...

* خوف و رجاء

مقام ترس از پروردگار ۱۷۳...

سرچشمه های خوف از پروردگار ۱۷۳...

* خودسازی

مسأله نظم و حساب در زندگی ۱۲۶...

* زهد

زهد غیر از رهبانیت ۳۹۸...

زهد در قرآن ۳۷۹...

* فکر

تفکر، بیشترین عبادت ابوذر ۵۰۲...

* قرب الهی

پویندگان راه معرفه الله ۵۶۶...

مسابقه بزرگ معنوی ۳۷۲...

مقربان درگاه الهی ۲۱۵...

مقام والای مقربان ۲۱۷...

* استغفار و توبه

اسباب مغفرت پروردگار ۳۷۴...

افرادی که با شنیدن آیه (۱۶) «حدید» توبه کردند ۳۵۷...

* شرح صدر

قلب مؤمنان ۴۸۵...

در قلب دو خوف جمع نمی شود ۵۳۹...

عوامل قساوت قلب ۳۵۴...

زنده شدن دل‌های مرده ۳۵۵...

* دیگر اخلاقیات ممدوح

«حبّ فی الله» و «بغض فی الله» ۴۸۲...

پاداش «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» ۴۸۴...

«محبت خدا» و «محبت دشمنان خدا» در یک دل ۴۷۸...

* اخلاق مذموم:

* بخل

بخل و حرص ۵۲۹...

* نفاق

نشانه های منافقان ۴۶۹...

منافقان از حزب شیطانند ۴۷۲...

منافقان دروغ می گویند ۵۳۷...

خطاهای بزرگی که منافقان گرفتار آنند ۳۴۶...

قسمتی از توطئه های منافقان ۴۶۷...

همکاری منافقان با دشمنان اسلام ۵۳۸...

همکاری بی سرانجام با اهل نفاق ۵۵۲...

منافقان و تقاضای نور ایمان از مؤمنان در روز قیامت ۳۴۳...

آغاز فتنه ها و اختلافات ۴۷۲...

حزب شیطان ۴۶۷...

حزب شیطان ۴۸۲...

* هوا پرستی

پیروی از هوی و هوسها ۴۱۲...

هواپرستی، مانع بزرگ در مسیر ۲۰...

با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید؟ ۵۴۴...

* غفلت

غفلت و بی خبری تا کی؟ ۳۵۳...

فراموشی خدا سبب خود فراموشی ۵۴۹...

* محبت دنیا

دنیا چیزی جز متاع غرور نیست ۳۶۲...

زندگی دنیا مجموعه ای از این انگیزه ها ۳۶۹...

متنعمین مست و مغرور، سلسله جنبان فساد ۲۴۰...

* غرور

متکبران فخر فروش مردم را به بخل دعوت می کنند ۳۸۱...

* گناه و آثار آن

خود فراموشی عامل اصلی فسق ۵۵۰...

اصرار بر گناه ۲۴۱...

گناهکاران از سیمایشان شناخته می شوند ۱۶۵...

* دیگر اخلاقیات مذموم

راضی به فعل دیگری شریک در عمل او ۶۶...

* در برابر خود

* بهداشت و سلامتی

استعمال گسترده «لؤلؤ» در طب قدیم ۱۳۸...

استعمال طَبّی و خواص «مرجان» ۱۳۹...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

* زمین:

* خلقت زمین

۳۱۵... آفرینش آسمان و زمین در شش روز

* منافع زمین

۱۲۱... اهمیت آرامش زمین در عین حرکت

* حالات زمین

۱۲۱... سرعت حرکت زمین به دور خود و به دور خورشید

* موجودات زنده:

۱۲۱... تسخیر موجودات زمین و آسمان برای انسان

* صفات عمومی

۵۵۹... عالم هستی دارای یک نوع حیات و شعور

۳۰۸... موجودات همه در حال تسبیح

۴۹۶... تسبیح عمومی

* جن:

* حقیقت جن

۱۳۰... آفرینش «جن» از شعله های آتش

* اقسام جن:

* شیطان:

الف - فعالیتهای شیطان

۴۴۸... القائنات شیطانی در خواب

ب - تابعان شیطان

حزب شیطان ۴۶۷، ۴۸۲...

* جمادات:

* آب و فواید آن

آب و مرتع و آتش برای زندگی ۲۷۲...

نقش آب در زندگی بشر ۲۶۵...

* دریاها و فواید آنها

دریا کانون نعمت های الهی ۱۴۱...

زندگی در اعماق دریاها ۱۴۲...

«گلف استریم» و رودهای عظیم دریائی ۱۴۲...

دریاها با ذخائر گرانبهایشان ۱۳۵...

دریا، دیار عجائب ۱۴۲...

دو دریای آب شیرین و شور ۱۳۵...

* کشتی ها و فواید آنها

خاصیت کشتی ها ۱۳۹...

* انرژی ها

رستاخیز انرژی ها ۲۶۸...

* نباتات:

* حقیقت گیاهان

تشکیلات ساختمان یک گیاه ۲۶۰...

* صفات گیاهان

سجود گیاه و درخت ۱۱۳...

* منافع گیاهان

تمام مواد غذائی از گیاهان است ۱۱۳...

دانه های غذایی، خوراک انسان ۱۲۳...

* درختان:

* با ثمر

درخت خرما ۱۲۲...

فوائد درخت خرما ۱۸۹...

* میوه ها:

* اقسام میوه

انار، فوائد انار ۱۹۰...

خرما و فوائد آن ۱۹۰... و ۱۲۲

* فوائد میوه

ارزش میوه ها ۱۸۹...

* آسمان ها:

آفرینش آسمان و زمین در شش روز ۳۱۵...

پیدایش منظومه شمسی ۲۳...

منظومه شمسی ما ۱۱۲...

* شهاب ها

آستروئیدها، سنگهای عظیم آسمانی ۲۴...

شهابها ۲۵...

* خورشید:

* حقیقت خورشید

خورشید و ماه ۱۱۱...

* منزلگاه های خورشید

میل اعظم شمالی و میل اعظم جنوبی خورشید ۱۳۱...

* نظام شب و روز

شب و روز و نظام آن ۳۲۱...

* ماه:

* حقیقت ماه

خورشید و ماه ۱۱۱...

* شب و روز:

* نظام شب و روز

شب و روز و نظام آن ۳۲۱...

* پاداش و مجازات:

ثواب و جزا یک نوع تفضل ۳۷۴...

عذاب دنیوی و اخروی دشمنان خدا ۴۳۴...

لشکرهای نامرئی خدا! ۵۰۶...

شکست مشرکان در دنیا و آخرت ۸۲...

سرنوشت دردناک یهود ۵۰۳...

تناسب مجازات و گناه ۸۶...

پاداش «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» ۴۸۴...

عاقبت همکاری کفر و نفاق ۵۴۷...

ماجرای قوم نوح درس عبرتی بود ۳۹...

سرنوشت قوم عاد ۴۷...

عاقبت مرگبار طغیانگران ۶۶...

ما اقوام پیشین را هلاک کردیم ۸۷...

* مقررات ثابت جهان آفرینش

فلسفه آفات، بلاها و مصائب و... ۳۷۷، ۳۷۵...

همه چیز جهان روی حساب است ۹۱...

- ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم ۸۶...
 تقدیر الهی و آزادی اراده انسان ۹۳...
 نیکی، پاداش نیکی ۱۸۳...
 تناسب مجازات و گناه ۸۶...
 مصائبی که مجازات و کفاره گناهان است ۳۷۵...
 تبدیل سنت های «حسنه» به «سیئه» ۳۹۶...
 معنی «پیروزی» ۴۷۶...
 پیروزی فرستادگان الهی ۴۷۶...
 * آزمایش ها
- یک آزمون جالب (صدقه قبل از نجوا) ۴۵۹...
 * امکانات معنوی (هدایت)
 * اقسام هدایت:
 * هدایت تشریحی:
 * انبیاء:
 * هدف بعثت انبیاء:
 ۳۸۳... هدف بعثت پیامبران
 الف - تعلیم و تربیت
 ۳۸۴... تعلیم و تربیت از اهداف انبیاء
 ب - اقامه قسط و عدل
 «عدل» میزان است ۱۱۸...
 ۳۸۵... اقامه قسط از اهداف مهم انبیاء
 * مسئولیت های انبیاء
 ۳۹۱... پیامبران یکی بعد از دیگری مأمور هدایت

* نبوت خاصه:

* راه های شناخت پیامبر:

الف - اعجاز

۱۹... نفی معجزات اقتراحی از پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۲۱... شق القمر معجزه بزرگ پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)

۲۳... شق القمر از نظر علوم روز

۲۷... شق القمر از نظر تاریخی

۲۸... تاریخ وقوع این معجزه بزرگ

* صفات و ویژگی ها

۵۱۷... سندی برای حجّت بودن پیامبر(صلی الله علیه وآله)

* دعوت پذیران

۵۱۹... پذیرش بی قید و شرط فرمان پیامبر؟

۵۳۲... صحابه در میزان قرآن و تاریخ

۵۲۳... سه گروه مهاجران، انصار و تابعان

۲۱۵... پیشگامان امتهما

۱۵۳... سخنان امام حسین(علیه السلام) هنگام تبعید ابوذر

۲۰۱... «ابن مسعود» نخستین کسی که قرآن را در مکه آشکارا خواند

۳۵۸... داستان «فضیل بن عیاض»

۳۷۶... «سعید بن جبیر» به هنگام تصمیم «حجاج» به قتل وی

۴۰۵... اسلام نجاشی و اهل حبشه

۳۳۸... پیشگامان در ایمان و جهاد و نفاق

۵۲۳... صفات برجسته «مهاجران» صدر اسلام

* قرآن:

الف - اعجاز قرآن

پیشگویی صریح و اعجازآمیز ... ۸۲

معجزات علمی قرآن ... ۲۷۷

ب - ویژگی های قرآن

نسخه اصلی قرآن در «لوح محفوظ» ... ۲۷۸

تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند ... ۲۷۵

نفوذ فوق العاده قرآن ... ۵۶۶

اگر قرآن بر کوهها نازل می شد ... ۵۵۸

قرآن را برای تذکر دادن آسان ساختیم ... ۴۵

قرآن را برای تذکر دادن آسان ساختیم ... ۷۵

ویژگیهای قرآن مجید ... ۲۸۲

نزول قرآن از سوی پروردگار عالمیان ... ۲۷۹

چرا قرآن توصیف به کریم شده؟ ... ۲۷۸

آیات ژرف اندیشان ... ۳۰۶

عظمت و فضیلت آیات آخر سوره «حشر» ... ۵۶۷

ج - آداب قرائت قرآن

قرآن و طهارت ... ۲۸۲

خداوند قرآن را به چه کسی تعلیم کرده؟ ... ۱۰۷

رسم الخط «اینها» ... ۱۵۸

د - نکات تفسیری قرآن

حرکت جوهری ... ۱۵۵

حرکت در چهار مقوله عرضیه ... ۱۵۵

حرکت جوهری و ارتباط با حرکت درون آنها ... ۱۵۶

- تکرار «فبأی آلاء ربکما تکذبان» (۳۱) بار ۱۲۵...
 تفاوت «ارحم الراحمین» و «شدید العقاب» ۵۰۴...
 «اصحاب یمین» چه کسانی هستند؟ ۲۹۶...
 تفسیر «کلّ یوم هو فی شأن» ۱۵۰...
 «سابقون» کیانند؟ ۲۱۶...
 سه تفسیر برای آیه «لایمسّه إلاّ المّطهّرون» ۲۷۹...
 «صدیقین» و «شهداء» چه کسانی هستند؟ ۳۶۸...
 معنی گسترده «روح ایمان» ۴۸۵...
 مخاطب «فبأی آلاء ربکما تکذبان» ۱۲۴...
 خطاب «یا معشر الجنّ و الانس» ۱۶۰...
 مخاطب «و انتم حیثنذ تنظرون» ۲۸۶...
 مخاطب «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله» ۴۰۷...
 تفسیری از بطون آیات ۱۴۴...
 هـ - نکات ادبی قرآن

- تکرار، یکی از فنون فصاحت ۱۲۵...
 و - کنایات قرآن

- معنی کنائی «عرش» ۳۱۶...
 معنی کنائی «اخذ» ۷۹...
 معنی کنائی «بأعیننا» ۴۳...
 معنی کنائی «نواصی» ۱۶۸...
 معنی کنائی «فرش» ۲۳۳...
 معنی کنائی «فلولا اذا بلغت الحلقوم» ۲۹۰...
 معنی کنائی «رقبه» ۴۲۶...
 معنی کنائی «ظهر» ۴۳۰...

ز - تشبیهات و مثال های قرآن

- داستان منافقان و «داستان شیطان» ۵۴۵...
 تشبیهی برای زنده شدن دلها ۳۵۵...
 تشبیه «از بین رفتن قوم عاد» به تنه های نخل ۴۹...
 تشبیه «نابودی قوم ثمود» به گیاه خشک شده ۶۶...
 تشبیه «یهود بنی نضیر» به تاریخ گذشتگان ۵۴۴...
 مثالی برای آغاز و پایان دنیا ۳۶۵...
 تشبیه «خروج انسانها از قبر» به ملخهای پراکنده ۳۳...
 تشبیه «آسمان هنگام وقوع قیامت» به منظره «روغن مذاب» ۱۶۶...
 تشبیه «پهنه بهشت» به «پهنه آسمان و زمین» ۳۷۲...
 تشبیه «همسران بهشتی» به «مروارید پنهان در صدف» ۲۲۵...
 تشبیه «قاطعیت فرمان الهی» به «لمح بصر» (یک چشم بر هم زدن) ۸۷...
 تشبیهی در آیه (۲۱) «حشر» ۵۵۸...

ح - سوگندها

- سوگند به جایگاه ستارگان ۲۷۵...

ط - نکات آموزنده قرآن

- آیات «اسم اعظم» خدا ۳۲۳...
 «اسم اعظم» خدا در آخر سوره حشر ۵۶۷...
 جملات «اسم اعظم» ۱۴۹...

ی - احکام برگرفته از قرآن

- نسخ حکم آیه (۱۲) سوره «مجادله» ۴۶۰...
 آیه (۶۲) «واقعه» دلیل حجیت قیاس ۲۵۶...
 آیه (۲) «حشر» دلیل بر حجیت قیاسات ظنی ۵۰۱...
 فلسفه تشریح و نسخ حکم صدقه قبل از نجوا ۴۶۳...

- حکم كفاره «ظهار» ۴۲۵...
 حکم کسی که قادر به ادای كفاره «ظهار» نباشد ۴۳۱...
 منظور از اطعام در كفارات ۴۱۵...
 هدف اصلی از كفارات ۴۲۹...
 كفارات جنبه بازدارنده و تربیتی دارد ۴۲۷...
 قسمتی از احکام «ظهار» ۴۳۰...
 «ظهار» عمل زشت جاهلی ۴۲۲...
 ک - پاسخ های قرآن به مخالفان
 استدلال و برهان برای کسانی که دعوت را نپذیرفتند ۳۲۸...
 آیا شما از اقوام گذشته برترید؟ ۷۷...
 ل - داستانهای قرآن:
 ۱ - برصیصای عابد
 داستان حیرت انگیز برصیصا ۵۵۳...
 م - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین
 ۱ - نوح
 کشتی نجات نوح ۴۲...
 قوم «نوح» و تکذیب کردن پیامبرشان ۳۹...
 بارانی شدید بر قوم «نوح» ۴۱...
 جوشیدن آب از زمین ۴۱...
 ۲ - هود
 قوم عاد پیامبر خود را تکذیب کرد ۴۷...
 طوفان شدید و کوبنده توأم با سنگریزه ۴۸...
 ۳ - صالح
 «ناقه» صالح معجزه و سند گویا ۶۳...

تقسیم آب قریه بین قوم و ناقه ۶۴...

تصمیم به نابودی «ناقه» صالح ۶۵...

«قدار بن سالف» شقی ترین فرد ۶۵...

طرز کشتن ناقه صالح ۶۶...

قوم ثمود و تکذیب آیات الهی ۵۹...

نسبت های ناروای قوم ثمود ۶۲...

آیا از انسانی از جنس خود پیروی کنیم؟! ۶۰...

آیا از میان ما تنها بر این مرد وحی نازل شد؟! ۶۱...

سرنوشت غم انگیز قوم ثمود ۵۹...

صیحه آسمانی بر قوم ثمود ۶۶...

۴ - لوط

قوم لوط، او را تکذیب کردند ۷۰...

نهایت بی شرمی قوم لوط ۷۳...

نابینا شدن چشمان «قوم مهاجم» ۷۳...

عذاب نهائی بر قوم لوط ۷۴...

بارانی از سنگ بر قوم لوط ۷۰...

نجات لوط و خاندانش ۷۲...

۵ - موسی و هارون

معجزات نه گانه موسی ۷۹...

واکنش «آل فرعون» در برابر دو پیامبر ۷۸...

منظور از «آل فرعون» کیست؟ ۷۸...

ما «آل فرعون» را مجازات کردیم ۷۹...

۶ - یحیی

آیا «رهبانیت» جزء آئین «مسیح» بود؟ ۳۹۵...

- «انجیل» یا «اناجیل» کتاب آسمانی «مسیح» ۴۰۳...
 ۷- محمد (صلی الله علیه وآله)
 حمد پیامبر به هنگام نوشیدن آب ۳۶۶...
 شق القمر معجزه بزرگ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۲۱...
 شق القمر از نظر علوم روز ۲۳...
 شق القمر از نظر تاریخی ۲۷...
 تاریخ وقوع این معجزه بزرگ ۲۸...
 داستان غم انگیز فدک ۵۲۰...
 فدک در کجا واقع شده؟ ۵۲۰...
 سال سوم هجرت، پایان توطئه یهود بنی نضیر در مدینه ۴۹۶...
 * اوصیاء:
 * حقیقت اوصیاء
 منظور از «نور» ۴۰۹...
 * ویژگی ها و صفات آنها
 منظور از «مطهرون» ۲۸۳...
 امام «میزان» سنجش ۱۲۰...
 پیشگامان ۲۱۸...
 منظور از «نور» ۴۰۹...
 منظور از «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» و... ۱۳۵...
 تنها کسی که به آیه صدقه و نجوا عمل کرد ۴۶۱...
 فضیلت علی (علیه السلام) از دیدگاه فرزند عمر ۴۶۲...
 زمین به وسیله مهدی (علیه السلام) زنده می شود ۳۵۶...
 لشکریان مهدی (علیه السلام) ۵۰۸...
 منتظرین ظهور مهدی (علیه السلام) ۳۶۹...

* تبلیغ و مبلغین

- «فضیل» از راویان موثق امام صادق (علیه السلام) ۳۵۸...
 «قتیبۀ بن سعید» از «مالک بن انس» حکایت می کند ۳۸۰...
 «ابن مسعود» نخستین کسی که قرآن را در مکه آشکارا خواند ۲۰۱...
 داستان «فضیل بن عیاض» ۳۵۸...

«سعید بن جبیر» به هنگام تصمیم «حجاج» به قتل وی ۳۷۶...

* پیروان و رهروان

- علی (علیه السلام) و شیعیانش از پیشگامانند ۲۱۷...
 حزب امیر مؤمنان (علیه السلام) ۴۸۳...
 ما و شیعیانمان «اصحاب یمین» هستیم ۲۹۶...
 «سعید بن جبیر» به هنگام تصمیم «حجاج» به قتل وی ۳۷۶...

* ادیان و مذاهب

- از بلند پروازیهای اهل کتاب ۴۱۰...
 توطئه های امروز یهود ۵۰۸...
 یهود قوم «مغضوب علیهم» ۴۶۷...
 رأفت و رحمت پیروان مسیح ۳۹۳...
 سرچشمه تاریخی رهبانیت ۴۰۰...

معاد

(اسماء قیامت)

واقعه ۲۱۱...

(حقیقت معاد)

قیامت روز بسیار سختی است؟ ۳۵...

(امکان معاد)

هفت دلیل بر معاد ۲۴۹...

استدلال به معاد از طریق قدرت خدا ۲۵۸...

آفرینش نخستین، دلیل قاطعی بر معاد ۲۵۰...

قدرت خداوند بر مرگ و حیات ۲۸۸...

قدرت خداوند از طریق قدرت خدا در تکامل نطفه انسان ۲۵۱...

(لزوم معاد)

استدلال به معاد از طریق حکمت ۲۵۳...

استدلال به معاد از طریق هدف داشتن جهان ۲۵۳...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

انکار قیامت از اوصاف «اصحاب الشمال» ۲۴۲...

(مرگ)

نزدیک بودن خداوند به محتضر ۲۸۷...

آیا جان دادن تدریجی است؟ ۲۹۰...

* سکرات مرگ

۲۸۵... هنگامی که جان به گلوگاه می رسد

* مرگ خوب و بد

۲۹۹... بشارتهای مؤمن هنگام وفات

۲۸۸... لحظه ناتوانی جباران

۲۹۳... سرانجام نیکوکاران و بدکاران!

(نشانه های قیامت)

۱۷... قیامت نزدیک است

۲۱۰... واقعه عظیم!

۱۶۵... در هم ریختن نظام کنونی جهان

۲۱۲... زمین لرزه در آستانه قیامت

۲۱۲... سرنوشت کوهها در قیامت (بیان هفت مرحله)

۱۵۲... حقیقت «فنا»؟

۲۱۱... دگرگونی انسانها توأم با رستاخیز

۳۰... آن روز که همه از قبرها خارج می شوند

(حوادث قیامت)

۲۴۳... همگی در روز موعود جمع می شوند

۴۷۰... در قیامت هیچ پناهگاهی نیست

۲۱۶... پیشگامان در قیامت (در روایات اسلامی)

۱۶۱... فرود فرشتگان از هفت آسمان

- ۱۶۲... شعله هائی از آتش بی دود و دود هائی متراکم
- ۲۱۴... در روز قیامت مردم سه دسته اند
- ۹۴... عذاب قدریون در قیامت
- ۸۹... سرنوشت مسرت بخش پرهیزکاران
- ۳۴۷... سرنوشت کافران و منافقان
- ۳۴... روز سخت بر کافران
- ۳۴۱... ما هم از نور شما استفاده کنیم!
- ۳۴۴... دیواری عظیم بین مؤمنان و منافقان
- ۳۴۹... استعدادهای بی حاصل مجرمان

(مواقف قیامت)

۱۶۷... مواقف مختلف قیامت

(حالات انسانها در قیامت)

- ۳۶۷... مقام «صدیقین» و «شهداء»
- ۴۳۶... به یاد آوردن گناهان در محشر

(تجسم اعمال)

- ۳۴۱... تجسم نور ایمان
- ۲۹۹... اعمال و اموال و فرزندان در برابر انسان مجسم می شوند

(دادگاه قیامت)

* نامه اعمال

ثبت و ضبط اعمال انسان ۸۸...

چشم‌ها به نامه‌های اعمال می‌افتد ۴۳۶...

* سؤال

آیه (۳۹) «الرحمن» با سؤال قیامت منافات دارد ۱۶۷...

* حساب در قیامت

محاسبه اعمال انس و جنّ ۱۵۸...

دعوت به بررسی حساب و نامه اعمال ۳۲...

(شفاعت)

سه گروه از شفاعت کنندگان ۴۵۶...

(بهشت)

پادشاهای عاشقان ۴۸۰...

پادشاهای عظیم‌مؤمنان ۳۶۳...

پادشاه عمل‌صالح ۲۲۶...

دو بهشت دیگر ۱۷۲، ۱۸۶...

طبقات بهشت در احادیث ۱۸۶...

* نعمت های مادی

- نعمت های بهشتی در انتظار مقربان ۲۲۱...
 مواهب و نعمت های اصحاب الیمین (شش موهبت) ۲۲۹...
 بهشت مادی و معنوی ۱۷۴...
 همسران بهشتی و اوصاف آنها ۱۹۳...، ۲۲۵، ۲۳۳...
 خدمتگذاران بهشتی ۲۲۲...
 باغهای بهشت کانون نعمت ۲۱۷...
 باغهای وسیع و نه‌های جاری ۸۹...
 درختان پر شاخه و با طراوت ۱۷۵...
 بر فرشهای زیبا و پر ارزش! ۱۷۷...
 تکیه بر تختها با پارچه های سبز رنگ ۱۹۵...
 انواع میوه های بهشتی ۲۳۲...
 از هر میوه ای دو نوع ۱۷۶...
 میوه های رسیده این دو بهشت ۱۷۸...
 میوه های فراوان و درخت انار و خرما ۱۸۸...
 آبشارهای بهشتی ۲۳۲...
 دو چشمه در بهشت ۱۷۶...
 شرابه‌های بهشتی ۲۲۳...
 ملحق شدن همسران با ایمان در بهشت ۱۹۵...
 نوجوانان بهشتی کیانند؟ ۲۲۳...

* نعمت های معنوی

- بهشت مادی و معنوی ۱۷۴...
 موهبت جایگاه صدق ۹۰...
 بهشت و سخن لغو و دروغ ۲۲۶...

بهشتیان فقط سلام می شنوند ۲۲۷...

* بهشتیان

عدم تساوی اصحاب دوزخ با اصحاب بهشت ۵۵۱...

مقربان در «جَنَّةُ النَّعِيمِ» ۲۹۴...

فقط اصحاب بهشت رستگارند ۵۵۱...

اصحاب یمین در زیر سایه درختان بهشتی ۲۳۰...

تختهای بهشتی و مجالس دسته جمعی ۲۲۱...

(جهنم)

سرزمین «سقر» در جهنم ۸۶...

* کیفرهای جسمی

درخت زَقُوم در دوزخ ۲۴۶...

کیفر «اصحاب الشمال» ۲۳۸...

بخش دیگری از مجازاتهای «اصحاب الشمال» ۲۴۵...

عذاب دیگری از جهنم ۱۶۹...

* دوزخیان

عدم تساوی اصحاب دوزخ با اصحاب بهشت ۵۵۱...

مجازات سخت دشمنان خدا ۵۰۳...

اگر می توانید از مرزهای آسمانها بگذرید ۱۵۸...

مجرمان در دوزخ ۸۵...

متفرقات

- «سعد» و «نحس» ایام ۵۱...
 سعد و نحس ایام در روایات ۵۲...
 مرگ مأمون ۲۸۸...
 فدک در کجا واقع شده؟ ۵۲۰...
 اسلام و رهبانیت ۳۹۷...
 مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت ۴۰۱...
 عبرت بگیرید ای صاحبان چشم (با ذکر دو حدیث) ۵۰۰...
 مشرق و مغرب در نظام جهان ۱۳۱...
 تأثیر امواج ناشی از انفجار ۶۷...
 نیازهای عمده زندگی وابسته به آهن ۳۹۰...

(فهرست احادیث)

الف

- ٥٢... آخِرُ أَرْبَعَاءَ فِي الشَّهْرِ وَهُوَ الْمَحَاقُ
 ١٨١... آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ مُسَجَّلَةٌ
 ٤٦٢... آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا أَحَدٌ
 اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ ٢٧٢...
 ٤٨٤... إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا
 ٤٨٥... إِذَا رَزَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحَ الْإِيمَانِ
 إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا تَتَنَاجَ ٤٤٧...
 ١٩٩... اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ
 ٣١٢... اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ
 ٣٠٧... إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِيمٌ أَنَّهُ يَكُونُ
 ٣٨٩... إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ الْجِهَادَ وَعَظَمَهُ
 ٣٣٩... إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْئَلْ خَلْقَهُ مِمَّا فِي
 ٣٦٣... إِنَّ الْمُؤْمِنَ شَهِيدٌ، وَقَرَأَ
 ٢٦٦... إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا شَرِبَ الْمَاءَ
 ٣٨٦... أَنْزَلَهُ ذَلِكَ خَلْقَهُ إِيَّاهُ
 ٣٠٤... إِنَّ فِيهِنَّ آيَةً أَفْضَلَ مِنْ أَلْفِ آيَةٍ
 ٤٣٩... إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ إِسْتِيْلَاءَ أَمْنَائِهِ
 ١٣٢... إِنَّ مَشْرِقَ الشِّتَاءِ عَلَى حِدَّةٍ
 ٣١٩... إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ إِيْمَانِ الْمَرْءِ
 ٥٦٧... إِنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ
 ٢٨٣... إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
 ٢١٦... أَتَدْرُونَ مَنْ السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ
 ٥٢٩... أَتَدْرِي مَا الشَّحِيحُ

- أَطْعِمُوا صِبْيَانَكُمْ الرُّمَانَ فَإِنَّهُ ۱۹۰...
 اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِي فَارْحَمْنِي ۴۲۱...
 أَنْتُمْ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ، وَالسَّابِقُونَ ۲۱۹...
 أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَعْجَبُ إِلَيْكُمْ إِيمَانًا ۳۲۹...
 أَيْنَ أَجْدَاكَ يَا رَبِّ؟ ۳۲۰...
 أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَدَأْتُ وَقُوعِ الْفِتَنِ ۴۷۲...

ب

- بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ ۱۸...
 بُعِثْتُ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ ۳۸۹...
 بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ۳۸۵...
 بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ ۲۷۲...
 الْبَيَانُ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ الَّذِي بِهِ عُلِمَ ۱۱۴...
 بَيِّنْ لِي خَبَرَ النَّاسِ خَلَقَكَ ۱۵۳...

ج

- جَنَّاتٍ مِنْ ذَهَبٍ لِلْمُحَرَّرِينَ، وَجَنَّاتٍ ۱۸۷...
 جَنَّاتٍ مِنْ فِضَّةٍ آتَيْنَهُمَا وَمَا فِيهِمَا ۱۸۶...

ح

- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا تَنْقُضِي ۱۵۱...
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَوْلٌ مَعْلُومٌ ۳۱۳...

خ

خَفَضَتْ وَاللَّهِ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ فِي النَّارِ ۲۱۲...
 الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ السَّيْفِ ۳۸۹...

ذ

ذَلِكَ عَلَيَّ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَشِيعَتُهُ هُمُ السَّابِقُونَ ۲۱۷...

ر

الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ هَلْ يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يَسِيحَ ۳۹۹...
 الرَّحْمَنُ إِسْمٌ خَاصٌّ بِصِفَةِ عَامَّةٍ ۱۰۷...

ز

الرُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ ۳۷۹...

س

السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ ۵۰۲...

ش

شَيْبَتِي هُوَ، وَالْوَاقِعَةُ، وَالْمُرْسَلَاتُ ۲۰۶...

ص

صَدَقْتَ لِلَّهِ الْأَمْرُ يُفَعَلُ مَا يَشَاءُ... ١٥٤...
صِنْفَانٍ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ... ٩٤...

ع

الْعَارِفُ مِنْكُمْ هَذَا الْأَمْرَ، الْمُتَنْظِرُ لَهُ... ٣٦٨...
عَجَبًا كُلَّ الْعَجَبِ لِلْمُكَذِّبِ بِالنَّشْأَةِ... ٢٥٧...
الْعَدْلُ بَعْدَ الْجَوْرِ... ٣٥٥...
عَلَيْكَ بِأَخْرِ الْحَشْرِ وَ أَكْثَرِ قِرَائَتِهَا... ٥٦٧...
عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةٌ (عليهما السلام) بَحْرَانِ عَمِيْقَانِ... ١٤٤...

ف

فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ... ٣٥٦...
فَإِنَّهُ أَسْرَعُ لِلْإِسْتِثْمِ... ١٩٠...
فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةٌ... ٤٥٥...
فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ... ٤٥٥...

ك

كَانَ أَبِي يَقُولُ لَنَا سَهْمُ الرَّسُولِ وَ... ٥١٥...
كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرَّ رَحِمَةَ اللَّهِ... ٥٠٢...
كَانَ لِعَلِيٍّ (عليه السلام) ثَلَاثٌ، لَوْ كَانَتْ لِي... ٤٦٢...
كَأَنَّ مَا نَزَلَتْ هَذِهِ فِيْنَا، إِنَّمَا نَزَلَتْ... ٣٧٦...

ل

- لا تُعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بُلُوغِهِ فَعْتَدُوا ۚ ۳۵۴...
 لا تَقُولَنَّ الْجَنَّةُ وَاحِدَةً، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ ۚ ۱۸۷...
 لا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ ۚ ۳۵۴...
 لا تَمْنَعُوا عِبَادَ اللَّهِ فَضْلَ الْمَاءِ ۚ ۲۷۲...
 لا دِينَ مَعَ هَوَى - لا عَقْلَ مَعَ هَوَى ۚ ۴۱۲...
 لا يَجْتَمِعُ الشُّحُّ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبِ رَجُلٍ ۚ ۵۲۹...
 لا يَقْبَلُ اللَّهُ صَدَقَةً مِنْ غُلُولٍ ۚ ۳۳۷...
 لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ زَرَعْتُ وَوَيْقِلُ حَرَّتُ ۚ ۲۵۹...
 لا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ وَالسَّيُوفُ ۚ ۳۸۹...
 لا يَمَسُّ الْقُرْآنَ إِلَّا طَاهِرٌ ۚ ۲۸۳...
 لِكُلِّ شَيْءٍ عَرُوسٌ وَعَرُوسُ الْقُرْآنِ ۚ ۱۰۲...
 لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُوطُونَ عَلَيَّ ۚ ۴۱۲...
 لِيَجْتَمِعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ ۚ ۴۵۷...
 لَيْسَ لِأَوْلَيْتِهِ ابْتِدَاءٌ وَلَا لِأَزَلْيَتِهِ ۚ ۳۱۲...

م

- مَا ذَنْبُ الْأَيَّامِ حَتَّى صِرْتُمْ ۚ ۵۶...
 مَا عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ نَمْرَةً كَانَتْ أَحَبَّ ۚ ۱۹۱...
 مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ أُذُنَانِ ۚ ۴۸۵...
 مَا هَذِهِ النَّجْوَى؟ أَلَمْ تُنْهَوَا ۚ ۴۴۸...
 مَا يَنْفَعُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُعَاقِبُكُمْ بِذَمِّهَا ۚ ۵۶...
 الْمُصْحَفُ لَا تَمْسُهُ عَلَيَّ غَيْرِ طَهْرٍ ۚ ۲۸۲...
 مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْبَهُ اللَّهُ شَرَّ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ ۚ ۵۵...
 مَنْ جَاءَتْهُ مَنِيَّتُهُ وَ هُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ ۚ ۴۵۵...

- مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَغْفِرَ ذَنْبًا، وَيُفْرَجَ كَرِيًّا... ١٥١
 مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ، وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ... ١٧٢
 مَنْ قَرَأَ آخِرَ الْحَشْرِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ... ٥٦٧
 مَنْ قَرَأَ إِذَا أَمْسَى الرَّحْمَنَ وَالْحَشَرَ... ٤٩١
 مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ... ٣٠٥
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَدِيدِ كُتِبَ... ٣٠٤
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَدِيدِ وَالْمُجَادَلَةَ فِي... ٤١٨
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الرَّحْمَنِ رَحِمَ اللَّهُ... ١٠٣
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الرَّحْمَنِ فَقَالَ عِنْدَ كُلِّ... ١٠٤
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُجَادَلَةِ كُتِبَ مِنْ حِزْبِ... ٤١٨
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْوَاقِعَةِ كُتِبَ لَيْسَ... ٢٠٦
 مَنْ قَرَأَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةَ الْوَاقِعَةِ... ٢٠٧
 مَنْ قَرَأَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ... ٥٦٧

ن

- نَارِكُمْ هَذِهِ الَّتِي تُوقِدُونَ جُزْءًا... ٢٦٩
 نَحْنُ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ وَنَحْنُ... ٢١٩
 نَحْنُ جَلالُ اللَّهِ وَكَرَامَتُهُ الَّتِي أُكْرِمَ... ١٩٩
 نَحْنُ مَعَاشِيرَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنْوَرَتْ... ٥٢١
 نَزَلَتْ فِي صِلَةِ الْإِمَامِ... ٣٣٩
 نَزَلَتْ هَذِهِ فِي الْقَدْرِيةِ: ذُوقُوا مَسَّ سَقَرٍ... ٩٥
 نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ!... ٥٠٧
 النَّهْرُ الْفَضَاءُ وَالسَّعَةُ لَيْسَ بِنَهْرٍ جَارٍ... ٩٠

و

- وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ ۱٤٩...
 وَذُ الْمُؤْمِنِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي اللَّهِ ٤٨٣...
 وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعْجَلْهُ اللَّهُ ٣٦٩...
 وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ ١٦٠...
 وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ اقْتَرَبَتْ السَّاعَةُ فِي كُلِّ ١٦...
 وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَشْرِ لَمْ تَبْقَ جَنَّةٌ ٤٩٠...
 وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ٤٨٢...
 الْوَالِدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ ٢٣٣...

هـ

- الهِجْرَةَ، وَالْجِهَادَ، وَالصَّلَاةَ، وَالصَّوْمَ ٤٠٠...
 هُمُ الرُّهْبَانُ الَّذِينَ حَبَسُوا أَنْفُسَهُمْ ٤٠٣...
 هُمْ شَيْعَتُنَا وَمُحِبُّونَا ٢٩٦...
 هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ ٣١١...
 هُوَ هَاهُنَا وَهَاهُنَا وَفَوْقُ وَتَحْتُ ٤٤٠...

ی

- يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَطْلَعْتُ عَلَى ٤٨٣...
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَسْئَلُكَ بِاللَّهِ ٣٢٣...
 يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ١٩٩...
 يَا عِثْمَانُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ٣٩٩...
 يَا عَمَاءُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَادِرٌ ١٥٣...
 يَا فَاطِمَةَ لَكَ فَذَكَ ٥٢٠...

يُحْيِي اللَّهُ تَعَالَى بِالْقَائِمِ بَعْدَ مَوْتِهَا ٣٥٦...

يَسْمَعُ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا! ٤٤٠...

يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةً: ٤٥٦...

(فهرست اعلام)

- آدم (علیه السلام)، ۵۳، ۱۰۸
 آلوسی، ۹، ۳۳۷، ۴۵۰، ۵۱۵
 ابراهیم (علیه السلام)، ۲۰۰، ۳۶۷، ۳۹۲
 ابن ابی الحدید، ۵۲۰، ۵۲۱
 ابن ابی حاتم، ۴۶۲
 ابن المنذر، ۴۶۲
 ابن حزم انصاری، ۲۸۳
 ابن عباس، ۹۴، ۲۱۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۴۳۹، ۴۶۲، ۵۲۰، ۵۲۷
 ابن عدی، ۹۴
 ابن ماجه، ۹۴
 ابن ماسویه، ۲۸۹، ۲۹۰
 ابن مردویه، ۹۴، ۴۶۹
 ابن منظور، ۱۶۲
 ابن ندیم، ۲۰۵
 ابوالفتوح رازی، ۹، ۴۰، ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۶۱، ۲۹۸، ۳۸۱، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۲۲، ۵۰۵، ۵۶۲
 ابوالنجم، ۲۱۵
 ابوذر، ۱۵۳، ۱۸۰، ۵۰۲، ۶۰۴، ۶۰۸
 ابو سعید خدری، ۳۳۸، ۵۲۰
 ابو سفیان، ۴۹۴
 ابو عبدالله زنجانی، ۲۰۵
 ابو عبیده، ۵۶۲
 اسرافیل، ۳۲
 امام الهادی (علیه السلام)، ۵۶

امام باقر(علیه السلام)، ۹۵، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۸۲، ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۵۶، ۳۶۸، ۳۸۹،
 ۵۱۵، ۴۸۵، ۴۸۴

امام حسن(علیه السلام)، ۱۵۳، ۳۱۳

امام حسن عسکری(علیه السلام)، ۵۵

امام حسین(علیه السلام)، ۱۵۳، ۱۵۴، ۴۷۳، ۴۷۶

امام رضا(علیه السلام)، ۱۱۵، ۱۲۰، ۲۸۲

امام صادق(علیه السلام)، ۵۳، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶،

۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۹۴، ۳۳۹، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۳، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۴۰، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۱،

۵۰۲، ۵۲۹

امام علی بن الحسین(علیه السلام)، ۲۵۷

امام کاظم(علیه السلام)، ۳۳۹، ۳۵۶

انوشیروان، ۱۹۶

اوس بن صامت، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۷

بخاری، ۹۴، ۴۴۲

بختیشوع، ۲۸۹

براء بن عازب، ۳۲۳

برصیصا، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۸۳، ۵۹۹

بطلمیوسی، ۲۲، ۲۶

بلخی، ۲۲

بیضاوی، ۳۵۳

پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، ۱۶، ۹۰، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۵،
 ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۸۳، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۹، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۴۷، ۴۵۴، ۴۸۳،
 ۴۹۰، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۲۷

ترمذی، ۹۴

جبرئیل، ۵۳، ۷۳، ۱۰۷، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴

جعفر بن ابی طالب، ۴۰۵

حبیب نجار، ۲۱۶

حجاج، ۳۷۶

حذیفه، ۲۳

حسن، ۲۲

حضرت مهدی (علیه السلام)، ۳۰۵، ۳۵۶

۵۰۸، ۶۰۴

حوا (علیه السلام)، ۵۳

حیی بن اخطب، ۵۳۵

خدیدجه، ۲۱۸

خوله، ۴۲۰

دیسوس، ۴۰۰

راغب، ۴۲، ۷۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۸۲، ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۶۴، ۲۷۸، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۹۷

۴۰۸، ۵۱۲، ۵۲۹، ۵۶۰، ۵۶۲

زمخشری، ۹، ۴۶۳

سعید بن جبیر، ۳۷۶، ۶۰۵

سلمان فارسی، ۳۵۲، ۴۸۳

سید قطب، ۹، ۴۶۲، ۵۱۵

سیوطی، ۹، ۴۵۱

شوکانی، ۴۶۲

شیخ طوسی، ۶، ۹، ۴۲۹

صالح (علیه السلام)، ۱۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵
طبرسی، ۶، ۹، ۲۲، ۱۴۵، ۲۷۳، ۲۸۱، ۳۳۷، ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳

عبد الرزاق، ۴۶۲

عبدالله بن اُبی، ۴۷۹، ۵۳۵

عبدالله بن عمر، ۲۸۳

عبدالله بن مسعود، ۲۰۰

عثمان بن عفان، ۲۰۷

عثمان بن مظعون، ۳۹۸

عطاء، ۲۲

علامه مجلسی، ۵۲

علی (علیه السلام)، ۷، ۵۲، ۵۳، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۰، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،

۲۲۳، ۲۷۱، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۵۴، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۳۹، ۴۴۰،

۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۲، ۵۲۱، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۵۱

علی بن ابراهیم، ۱۲۰، ۳۴۳، ۳۷۶، ۴۴۹، ۴۹۶

- عمر بن خطاب، ۴۶۲
 عمرو بن امیه، ۴۹۴
 عمرو بن جحاش، ۴۹۴
 عیسی مسیح (علیه السلام)، ۳۵۴
 فاضل مقداد، ۳۵۷، ۴۲۶
 فاطمه (علیها السلام)، ۱۴۴، ۴۶۲، ۴۶۵، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۸
 فخر رازی، ۹، ۱۸، ۲۲، ۱۲۰، ۲۳۱، ۳۳۷، ۳۹۰، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۰۵
 ۵۱۵، ۵۶۲
 فرزدق، ۱۵۳
 فرید وجدی، ۱۱۰، ۱۳۹
 فضیل بن عیاض، ۳۵۸، ۶۰۴
 قایل، ۵۲، ۵۳
 قتیبہ بن سعید، ۳۸۰، ۵۹۹
 قداره بن سالف، ۶۵، ۶۶
 قرطبی، ۹، ۲۳، ۹۴، ۱۵۵، ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۵۹، ۴۲۲، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۳
 ۴۷۰، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۵۴
 لاپلاس، ۲۴
 مأمون، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰
 محمد (صلی الله علیه وآله)، ۲۹، ۱۰۸، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۷۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۵۵، ۳۶۸
 ۳۶۹، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۳۵، ۵۳۸
 محمد بن مسلم، ۴۹۵
 مسعودی، ۲۸۸
 مسلم بن حجاج نیشابوری، ۵۲۱
 معاذ بن جبل، ۲۸۳
 ملا صدرا شیرازی، ۱۵۵
 موسی (علیه السلام)، ۵۳، ۷۸، ۷۹، ۳۲۰، ۴۸۳، ۴۹۸

میکائیل، ۱۸۸، ۱۸۹

مؤمن آل فرعون، ۲۱۶

نجاشی، ۳۹۴، ۴۰۵، ۶۰۵

نوح(علیه السلام)، ۱۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۸۰، ۳۹۱، ۳۹۲،

۴۷۶

ویل دورانت، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲

هابیل، ۵۲، ۵۳، ۲۱۶

هارون(علیه السلام)، ۷۸

هود(علیه السلام)، ۴۸، ۴۱۱

یزید، ۳۷۶

(فهرست کتب)

مجمع البیان، ٦، ٩، ١٦، ١٩، ٢٢، ١٠٢، ١١٤، ١٤٥، ١٥١، ١٥٢، ١٦٢، ١٨٠، ١٨٢، ١٨٦،
 ٢٠٦، ٢٠٨، ٢١٦، ٢٤٧، ٢٥٩، ٢٧٣، ٢٨١، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٣٧، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٦٩، ٤٠٠، ٤٠٦،
 ٤٢٢، ٤٢٦، ٤٤٢، ٤٤٨، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٥، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٣، ٤٧٩، ٤٩١، ٤٩٦، ٥٠٧،
 ٥١١، ٥١٥، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٣٠، ٥٥٤، ٥٦٧

اثبات الهداء، ٥٠٨

اسد الغابه، ٢٠١

اصول کافی، ١٥١، ١٧٣، ٣٠٧، ٤٤٨، ٤٧٣، ٤٨٣

الغدیر، ١٥٣

اللّه و العلم الحديث، ٢٧٦، ٢٧٧

المنجد، ١٩٥

المیزان، ٩، ١١٦، ١١٨، ١١٩، ١٢٧، ٣٦٣، ٣٨٣، ٤٢٢، ٤٢٥، ٤٨٥، ٥٤٩

انجیل، ٣٩١، ٣٩٣، ٤٠٣، ٥٨٠، ٦٠٤

انوار التنزیل، ٣٥٣

اولین دانشگاه، ٢٥٢

بحار الانوار، ٢٨، ٢٩، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٧، ١٠٤، ١٩٠، ٣٥٤، ٣٥٦، ٣٨٥، ٣٩٩، ٤١٨، ٤٨٣،

٤٨٤

بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب،

٤٤٩

تاریخ القرآن، ٢٠٥

تاریخ ویل دورانت، ٤٠١، ٤٠٢

تبیان، ٦، ٩، ٤٢٩

تحف العقول، ٥٧

تحفه حکیم مؤمن، ١٣٨

تفسیر برهان، ٩، ١٩٩، ٢٠٦، ٢٩٦، ٤٨٣

تفسیر صافی، ٨٦، ١٦٢، ٢١٩، ٣٣٩

تفسیر طبری، ۴۶۲

تفسیر علی بن ابراهیم، ۱۲۰، ۳۴۳، ۳۷۶، ۴۴۹، ۴۹۶

تفسیر عیاشی، ۱۸۲، ۳۶۳

تفسیر قرطبی، ۹، ۱۵۵، ۲۶۹، ۳۱۲، ۴۹۶، ۵۵۴

تفسیر کبیر، ۲۳۱، ۳۳۷، ۵۱۵

تفسیر کشاف، ۹، ۴۰، ۳۸۱، ۴۶۳، ۴۷۰

تفسیر مراغی، ۲۱۶، ۲۶۶، ۲۹۸، ۳۲۹، ۳۸۹، ۴۴۳

تفسیر نمونه، ۵، ۴۵، ۱۲۲، ۳۳۸، ۵۶۹

تورات، ۳۵۲

ثواب الاعمال، ۱۰۳، ۲۰۷

جوامع الجامع، ۴۵۵

خصال صدوق، ۲۰۶

خلاف، ۴۲۹

دائرة المعارف دهخدا، ۱۳۸

دائرة المعارف فرید وجدی، ۱۱۰، ۱۳۹

دائرة المعارف قرن بیستم، ۴۰۰،

۴۰۲

درّ المثور، ۹

راز آفرینش انسان، ۱۱۲

روح البیان، ۱۸۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۹۸، ۳۲۰، ۳۵۹، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۲۲، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۰،

۵۱۵، ۵۳۶، ۵۵۴

روح المعانی، ۹، ۴۱، ۹۴، ۹۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲،

۲۸۱، ۲۹۸، ۳۳۷، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۰۶، ۴۲۲، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۵۹، ۵۱۵، ۵۶۲

روضه کافی، ۲۳۱، ۳۵۶

سفینه البحار، ۳۵۹، ۴۸۳

سیره ابن هشام، ۲۰۱

صحاح اللغة، ۱۰۲

صحیح بخاری، ۱۵۱، ۳۲۹، ۴۴۲

صحیح مسلم، ۳۱۲، ۵۲۱

فدک، ۵۲۰

فروع کافی، ۳۸۹

فی ظلال القرآن، ۹، ۳۲۹، ۴۲۲، ۴۶۲، ۵۱۵

کامل ابن اثیر، ۱۵۴

کمال الدین، ۳۵۶

کنز العرفان، ۳۵۷، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۱

کنز العمال، ۴۰۳، ۵۲۰

لسان العرب، ۱۰۲، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۶۴، ۴۳۰، ۵۶۲

مبسوط، ۴۲۹

- مجمع البحرین، ۹۵، ۱۷۵، ۱۹۵، ۲۴۶، ۳۹۷
 مروج الذهب، ۲۸۸
 مسند احمد، ۵۲۰
 مفردات، ۴۲، ۷۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۸۲، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۴۶، ۲۶۴، ۲۷۸، ۳۰۸،
 ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۹۷، ۵۰۱، ۵۱۲، ۵۲۹، ۵۶۰، ۵۶۲
 من لایحضره الفقیه، ۲۷۳
 نور الثقلین، ۹، ۵۳، ۷۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۷۳، ۱۸۲، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۱،
 ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۸۶، ۴۰۹، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۵،
 ۴۷۳، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۱۹، ۵۲۹، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۶۷
 نهایه، ۳۹۷، ۴۲۹
 نهج البلاغه، ۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۶۹، ۳۸۰، ۴۷۳، ۵۰۲، ۵۲۰
 وسائل الشیعه، ۱۲۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۴۱۸، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۵۷، ۵۱۵، ۵۱۶

(فهرست ازمنه و امکانه)

آارات، ۴۵

اقیانوس کبیر، ۲۷۷

بدر، ۸۲، ۸۳، ۴۳۵، ۴۵۰، ۴۹۶،

۵۴۵، ۵۴۴، ۵۰۷

بصره، ۳۵۹، ۵۲۵

حبشه، ۳۹۴، ۴۰۵، ۶۰۵

حجاز، ۵۹، ۲۶۷، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۳،

۵۰۸

حدیبیه، ۳۳۲، ۳۳۸

حنین، ۴۷۶

خیبر، ۴۳۵، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۹۶،

۴۹۸، ۵۲۰

دار السلام، ۲۲۷، ۵۶۱

دار الهجره، ۵۲۵

دریای روم، ۱۳۶

دریای فارس، ۱۳۶

دریای مدیترانه، ۲۷۷

ریذه، ۱۵۳

شام، ۲۹

صفه، ۴۵۰

صفین، ۵۲۵

طائف، ۶۱

عاشورا، ۵۳، ۳۵۸

عراق، ۱۵۳

عربستان، ۸۳

- عسفان، ۳۳۸
 عقبه، ۲۸، ۵۲۵
 غدیر خم، ۵۳
 قشیره، ۲۸۸
 قفقاز، ۴۵
 کریلا، ۱۵۳، ۳۹۶، ۴۷۳، ۴۷۶
 کعبه، ۵۳، ۱۸۳، ۳۵۸، ۴۹۴
 مدائن، ۲۳
 مدینه، ۲۸، ۲۰۵، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۵۳
 ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰
 ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸
 ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۲۰
 ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۴۵، ۵۸۲
 ۶۰۵
 مریخ، ۲۵
 مسجد الحرام، ۴۹۴
 مشتری، ۲۵
 مقام ابراهیم، ۲۰۰
 مکه، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۶۱، ۸۰، ۸۲، ۸۳
 ۸۸، ۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵
 ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۵۲، ۳۵۹، ۴۳۵، ۴۷۶
 ۴۷۹، ۴۹۴، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۴۴، ۶۰۴
 منظومه شمسی، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۷۶، ۶۱۲
 نگارستان انوشیروان، ۱۹۶

نوروز، ۵۳

یمین، ۲۹، ۳۳۸

یوم البروز، ۱۶۷، ۴۳۶

یوم الحساب، ۸۸، ۱۲۷

(فهرست قبایل و طوایف و...)

- آل فرعون، ۱۵، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۲۱۶، ۶۰۴، ۶۲۰
- اصحاب الشمال، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۹۶، ۵۹۱، ۵۹۲
- اصحاب الیمین، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۴۲، ۵۷۶، ۵۹۳
- بنی اسرائیل، ۵۴۶، ۵۵۳
- بنی امیه، ۵۳، ۵۴، ۱۵۴، ۴۷۶، ۵۲۱
- بنی عامر، ۴۹۴
- بنی عباس، ۵۲۱
- بنی قریظه، ۴۹۳، ۵۰۶، ۵۳۵
- بنی قینقاع، ۴۹۳، ۵۴۵
- بنی نضیر، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶
- ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۰
- ۵۸۲، ۵۹۸، ۶۰۵
- بنی هاشم، ۵۱۵، ۵۱۶
- جبریون، ۹۳، ۹۴
- خزرج، ۴۲۰
- طایفه انصار، ۵۲۶، ۵۲۵
- قدریون، ۹۳، ۵۸۹، ۵۹۱
- قریش، ۲۰۰، ۳۳۸، ۴۹۴
- قوم ثمود، ۶۳، ۶۶، ۵۹۷، ۶۰۳
- قوم عاد، ۴۷، ۵۲، ۵۷۳، ۵۹۷، ۶۱۱
- قوم لوط، ۶۹، ۷۰، ۴۷۶، ۶۰۳
- قوم «نوح»، ۱۵، ۳۹، ۵۷۳، ۶۰۳

مفوضه، ۹۳، ۵۸۹

(فهرست اشعار)

- آنها همه خوبند و یک از یک بهتر، ۲۳۵...
 این دشت خوابگاه شهیدان است، ۳۷۸...
 أَمَا أَنْ لِّلْهَجْرَانِ أَنْ يَتَصَرَّمَا، ۳۶۰...
 أَنَا أُبُو النَّجْمِ، وَ شِعْرِي شِعْرِي، ۲۱۵...
 به ذکرش، هرچه خواهی در خروش است، ۴۹۷...
 به عقل نازی حکیم تا کی؟، ۳۱۳...
 خرد به ذاتش، نمی برد پی، ۳۱۳...
 در حقیقت مالک اصلی خدا است، ۳۲۷...
 رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون، ۱۶۷...
 گدای کوی تو از هشت خلد، مستغنی است، ۳۵۹...
 لَا وَالَّذِي أَنَا عَبْدٌ مِنْ خَلَائِقِهِ، ۳۸۱...
 ما همه فانی، و بقا، بس تو راست، ۱۴۶...
 هر ورقی دفتری است معرفت کردگار، ۱۱۴...

(کلمات معنی شده در این جلد)

- ۱ - «آل» ... ۷۸
- ۲ - «آن» ... ۱۶۹
- ۳ - «آنی» ... ۱۶۹
- ۴ - «اباریق» ... ۲۲۳
- ۵ - «إِثْم» ... ۴۴۳
- ۶ - «احسان» ... ۱۸۱
- ۷ - «إِخْوَان» ... ۵۳۲
- ۸ - «ارْتَبْتُمْ» ... ۳۴۷
- ۹ - «ازْدُجِرَ» ... ۴۰
- ۱۰ - «اسْتَبْرَقَ» ... ۱۷۷
- ۱۱ - «اسْتَحْوَذَ» ... ۴۷۲
- ۱۲ - «اغْتَبَرُوا» ... ۵۰۰
- ۱۳ - «اعجاز» ... ۵۰
- ۱۴ - «اعلام» ... ۱۴۰
- ۱۵ - «اعین» ... ۴۳
- ۱۶ - «اقتباس» ... ۳۴۴
- ۱۷ - «الْتَقَلَّانَ» ... ۱۵۸
- ۱۸ - «أَنْبَاء» ... ۳۱
- ۱۹ - «أَنْتَصِرَ» ... ۴۱
- ۲۰ - «انجیل» ... ۴۰۳
- ۲۱ - «انْشُرُوا» ... ۴۵۳
- ۲۲ - «انْظُرُونَا» ... ۳۴۴
- ۲۳ - «ایلاج» ... ۳۲۱

- ۲۴ - «أُتْرَابٌ» ۲۳۴...
 ۲۵ - «أُجَاجٌ» ۲۶۶...
 ۲۶ - «أُخَذَ» ۷۹...
 ۲۷ - «أُذْهِمِي» ۸۲...
 ۲۸ - «أُذْلِكِينَ» ۴۷۵...
 ۲۹ - «أُرَائِكَ» ۱۷۸...
 ۳۰ - «أُشِيرٌ» ۶۲...
 ۳۱ - «أُشْيَاعٌ» ۸۷...
 ۳۲ - «أُفَاءٌ» ۵۱۲...
 ۳۳ - «أُفْنَانٌ» ۱۷۵...
 ۳۴ - «أُقْدَامٌ» ۱۶۸...
 ۳۵ - «أُقْطَارٌ» ۱۶۰...
 ۳۶ - «أُكْمَامٌ» ۱۲۲...
 ۳۷ - «أُكْوَابٌ» ۲۲۳...
 ۳۸ - «أُنَامٌ» ۱۲۱...
 ۳۹ - «أَوْجَفْتُمْ» ۵۱۲...
 ۴۰ - «أَوْلَى الْأَبْصَارِ» ۵۰۱...
 ۴۱ - «بَأْسٌ» ۳۸۶...
 ۴۲ - «بِأَعْيُنِنَا» ۴۳...
 ۴۳ - «بُسَّتْ» ۲۱۲...
 ۴۴ - «بَطَّائِنٌ» ۱۷۷...
 ۴۵ - «بَطْشٌ» ۷۲...
 ۴۶ - «بُكْرَةٌ» ۷۵...
 ۴۷ - «تَبَارَكَ» ۱۹۷...
 ۴۸ - «تَبَوَّؤُا» ۵۲۵...
 ۴۹ - «تُجَادِلُ» ۴۲۳...
 ۵۰ - «تَحَاوَرُ» ۴۲۳...
 ۵۱ - «تَحَرُّثُونَ» ۲۵۹...
 ۵۲ - «تَخْشَعُ» ۳۵۳...

- ۵۳ - «تَرَبُّصْتُمْ» ۳۴۷...
 ۵۴ - «تَزْرَعُونَ» ۲۵۹...
 ۵۵ - «تَسْنِيم» ۱۷۶...
 ۵۶ - «تَصْلِيَه» ۲۹۷...
 ۵۷ - «تَعَاطَى» ۶۵...
 ۵۸ - «تَفْسِح» ۴۵۲...
 ۵۹ - «تَفْسَحُوا» ۴۵۲...
 ۶۰ - «تَفَكَّهُونَ» ۲۶۱...
 ۶۱ - «تَمَارُوا» ۷۲...
 ۶۲ - «تَنْفُدُوا» ۱۶۰...
 ۶۳ - «تُورُونَ» ۲۶۸، ۲۶۷...
 ۶۴ - «تَقْل» ۱۵۹...
 ۶۵ - «تَقْلَان» ۱۵۹...
 ۶۶ - «تُلَّهُ» ۲۳۵، ۲۱۸...
 ۶۷ - «جُدْر» ۵۴۰...
 ۶۸ - «جَنَّتَان» ۱۷۶، ۱۷۴...
 ۶۹ - «جَنَّهُ» ۴۶۹...
 ۷۰ - «جَنَى» ۱۷۸...
 ۷۱ - «جَوَار» ۱۳۹...
 ۷۲ - «حَاصِب» ۷۰...
 ۷۳ - «حَبَّ» ۱۲۳...
 ۷۴ - «حَبْل مَرِير» ۲۰...
 ۷۵ - «حَلَّ» ۴۳۰...
 ۷۶ - «حَسَان» ۱۹۶...
 ۷۷ - «حُسْبَان» ۱۱۱...
 ۷۸ - «حَشْر» ۴۹۸...
 ۷۹ - «حُطَام» ۳۶۶، ۲۶۱...
 ۸۰ - «حَوِيم» ۲۹۷، ۲۴۷، ۲۳۹...
 ۸۱ - «حِنْث» ۲۴۱...

- ۸۲- «خُور» ۱۹۴...
 ۸۳- «حِیَّوْک» ۴۴۴...
 ۸۴- «خافضه» ۲۱۲...
 ۸۵- «خصاصه» ۵۲۷...
 ۸۶- «خیام» ۱۹۴...
 ۸۷- «خَیْر» ۱۹۳...
 ۸۸- «خیرات» ۱۹۴...
 ۸۹- «خَیْل» ۵۱۲...
 ۹۰- «دان» ۱۷۸...
 ۹۱- «دُبْر» ۸۲...
 ۹۲- «دَرَجَات» ۴۵۴...
 ۹۳- «دُسْر» ۴۲...
 ۹۴- «دولت» ۵۱۶...
 ۹۵- «دِهَان» ۱۶۶...
 ۹۶- «ذات» ۳۲۲...
 ۹۷- «ذَوَاتَا» ۱۷۵...
 ۹۸- «رئوف» ۳۳۰...
 ۹۹- «رُجَّت» ۲۱۲...
 ۱۰۰- «رَجْرَجَةٌ» ۲۱۲...
 ۱۰۱- «رحمان» ۱۰۷...
 ۱۰۲- «رحیم» ۳۳۰، ۱۰۷...
 ۱۰۳- «رَفْرَف» ۱۹۶...
 ۱۰۴- «رَقَبَةٌ» ۴۲۶...
 ۱۰۵- «رِکَاب» ۵۱۲...
 ۱۰۶- «رُوح» ۲۹۴، ۲۹۳...
 ۱۰۷- «رهبانیت» ۳۹۷...

- ۱۰۸ - «رَهْبَةً» ۵۳۹...
 ۱۰۹ - «ریحان» ۱۲۳...، ۲۹۳، ۲۹۴
 ۱۱۰ - «رُبْرٌ» ۸۸...
 ۱۱۱ - «زقوم» ۲۴۶...
 ۱۱۲ - «زُورٌ» ۴۲۴...
 ۱۱۳ - «سَابِقُوا» ۳۷۳...
 ۱۱۴ - «سَابِقُونَ» ۲۱۶...
 ۱۱۵ - «سَبَّحٌ» ۲۹۸...
 ۱۱۶ - «سَبَّحٌ» ۳۰۷...
 ۱۱۷ - «سدر» ۲۳۰...
 ۱۱۸ - «سُرٌّ» ۲۲۱...
 ۱۱۹ - «سُعْرٌ» ۶۰، ۶۱...
 ۱۲۰ - «سَقَرٌ» ۸۵...
 ۱۲۱ - «سُلْسَبِيلٌ» ۱۷۶...
 ۱۲۲ - «سَمُومٌ» ۲۳۹...
 ۱۲۳ - «سُورٌ» ۳۴۴...
 ۱۲۴ - «سیما» ۱۶۸...
 ۱۲۵ - «سَيِّهَزَمٌ» ۸۱...
 ۱۲۶ - «شاقُوا» ۵۰۳...
 ۱۲۷ - «شَتَّى» ۵۴۱...
 ۱۲۸ - «شَجَرٌ» ۱۱۳...
 ۱۲۹ - «شَحٌّ» ۵۲۹...
 ۱۳۰ - «شِرْبٌ» ۶۴...
 ۱۳۱ - «شُواظٌ» ۱۶۲...
 ۱۳۲ - «شهداء» ۳۶۸، ۳۶۲...
 ۱۳۳ - «شَىءٌ نُكْرٌ» ۳۲...
 ۱۳۴ - «صاحِبٌ» ۶۵...

- ۱۳۵ - «صَبَّحَهُمْ» ۷۵...
 ۱۳۶ - «صَادِقٍ» ۳۶۲...
 ۱۳۷ - «صَرَّصِرَ» ۴۸...
 ۱۳۸ - «صَلُّوا» ۱۲۹...
 ۱۳۹ - «صَيِّحَةً» ۶۶...
 ۱۴۰ - «طَلَحَ» ۲۳۱...
 ۱۴۱ - «عَبَدْنَا» ۴۰...
 ۱۴۲ - «عَبَقْرِي» ۱۹۶...
 ۱۴۳ - «عَدْوَانِ» ۴۴۳...
 ۱۴۴ - «عُرْبٍ» ۲۳۴...
 ۱۴۵ - «عَرَشِ» ۳۱۶...
 ۱۴۶ - «عَرَضَ» ۳۷۳...
 ۱۴۷ - «عَفْوًا» ۴۲۵...
 ۱۴۸ - «عَقَرَّ» ۶۵...
 ۱۴۹ - «عُودٍ» ۴۲۶...
 ۱۵۰ - «عَيْنِ» ۲۲۵...
 ۱۵۱ - «عَيْوُنَا» ۴۲...
 ۱۵۲ - «غَدًا» ۵۴۸...
 ۱۵۳ - «غَدًا» ۶۳...
 ۱۵۴ - «غُرُورٍ» ۳۶۶...
 ۱۵۵ - «غَفُورٍ» ۴۲۵...
 ۱۵۶ - «غِلًّا» ۵۳۱...
 ۱۵۷ - «فَاتِكُمْ» ۳۷۸...
 ۱۵۸ - «فَاكِهَةً» ۱۸۸، ۱۲۲...
 ۱۵۹ - «فَتَنَّتُمْ» ۳۴۷...
 ۱۶۰ - «فِتْنَةً» ۶۴...
 ۱۶۱ - «فَخَّارًا» ۱۲۹...

- ۱۶۲ - «فخوْر» ۳۷۹...
 ۱۶۳ - «فُرُش» ۱۷۷...، ۲۳۳
 ۱۶۴ - «قُرَى» ۵۴۰...
 ۱۶۵ - «قَفَّيْنَا» ۳۹۳...
 ۱۶۶ - «كَاذِبَةٌ» ۲۱۱...
 ۱۶۷ - «كَأْس» ۲۲۳...
 ۱۶۸ - «كُتِبُوا» ۴۳۴...
 ۱۶۹ - «كَتَبَ» ۴۷۵...
 ۱۷۰ - «كَرِيم» ۲۳۹...، ۲۷۸
 ۱۷۱ - «كَفَّار» ۳۶۵...
 ۱۷۲ - «كَفَلَ» ۴۰۸...
 ۱۷۳ - «كَفَّلَ» ۴۰۸...
 ۱۷۴ - «كُم» ۱۲۲...
 ۱۷۵ - «كُنْ» ۸۷...
 ۱۷۶ - «لَأُغْلِبَنَّ» ۴۷۵...
 ۱۷۷ - «لَوْلَا» ۲۵۰...
 ۱۷۸ - «لَيْتَنَّهُ» ۵۰۵...
 ۱۷۹ - «لَوْلُو» ۱۳۸...
 ۱۸۰ - «مَارِج» ۱۳۰...
 ۱۸۱ - «مَتَاع» ۳۶۷...
 ۱۸۲ - «مُتَرَف» ۲۴۰...
 ۱۸۳ - «مُتَصَلِّع» ۵۵۹...
 ۱۸۴ - «مُنْكَبِر» ۵۶۳...
 ۱۸۵ - «مِحَادَه» ۴۳۴...
 ۱۸۶ - «مُحْتَضِر» ۶۴...
 ۱۸۷ - «مُحْتَظِر» ۶۷...
 ۱۸۸ - «مُحَصَّنَةٌ» ۵۴۰...

- ۱۸۹ - «مُخْتَال» ۳۷۹...
 ۱۹۰ - «مَخْضُود» ۲۳۰...
 ۱۹۱ - «مُخَلِّدُونَ» ۲۲۲...
 ۱۹۲ - «مُدْهَامَتَان» ۱۸۷...
 ۱۹۳ - «مُدْهِنُونَ» ۲۸۰...
 ۱۹۴ - «مَدِينِينَ» ۲۸۷...
 ۱۹۵ - «مَرَج» ۱۳۵، ۱۳۰...
 ۱۹۶ - «مَرَجُهُ» ۹۴...
 ۱۹۷ - «مَرَجَان» ۱۳۸...
 ۱۹۸ - «مُزْن» ۲۶۴...
 ۱۹۹ - «مَسَّ» ۸۶...
 ۲۰۰ - «مُسْتَحْلِفِينَ» ۳۲۷...
 ۲۰۱ - «مُسْتَطَرَّ» ۸۹...
 ۲۰۲ - «مُسْتَقِرَّ» ۷۵...
 ۲۰۳ - «مُسْتَمِرَّ» ۴۸، ۲۰...
 ۲۰۴ - «مَسْكُوب» ۲۳۲...
 ۲۰۵ - «مَسْتَمَّة» ۲۱۴...
 ۲۰۶ - «مَعَشَرَ» ۱۶۰...
 ۲۰۷ - «مَعِين» ۲۲۳...
 ۲۰۸ - «مُعْرَمُونَ» ۲۶۱...
 ۲۰۹ - «مُقَوِّين» ۲۶۹...
 ۲۱۰ - «مَكْنُون» ۲۲۶...
 ۲۱۱ - «مِمَّا» ۳۲۷...
 ۲۱۲ - «مُتَّبِث» ۲۱۳...
 ۲۱۳ - «مُنشآت» ۱۴۰...
 ۲۱۴ - «مُنشأ» ۱۴۰...
 ۲۱۵ - «مَنْضُود» ۲۳۱...
 ۲۱۶ - «مُنْقَعِر» ۴۹...
 ۲۱۷ - «مُنْهَمِر» ۴۱...

- ۲۱۸ - «مَوْضُونُ» ۲۲۱...
 ۲۱۹ - «مِهَادُ» ۱۲۱...
 ۲۲۰ - «مُهْطِعِينَ» ۳۴...
 ۲۲۱ - «مُهَيْمِنُ» ۵۶۲...
 ۲۲۲ - «مِيثَاقُ» ۳۲۹...
 ۲۲۳ - «مِيرَاثُ» ۳۳۱...
 ۲۲۴ - «مِيزَانُ» ۳۸۴، ۱۱۸...
 ۲۲۵ - «مِيقَاتُ» ۲۴۴...
 ۲۲۶ - «مَيْمَنَةٌ» ۲۱۴...
 ۲۲۷ - «نَجْمُ» ۱۱۳...
 ۲۲۸ - «نَجْوَى» ۴۱۷، ۴۳۶، ۴۷۶...
 ۲۲۹ - «نُحَاسُ» ۱۶۳...
 ۲۳۰ - «نَحْسُ» ۴۸...
 ۲۳۱ - «نُذْرُ» ۳۱، ۵۹، ۷۰، ۷۸...
 ۲۳۲ - «نُزْلُ» ۲۴۸...
 ۲۳۳ - «نَضَاحَتَانُ» ۱۸۸...
 ۲۳۴ - «نَفْسُ» ۵۴۸...
 ۲۳۵ - «نُكْرُ» ۳۳...
 ۲۳۶ - «نَوَاصِي» ۱۶۸...
 ۲۳۷ - «نَهْرُ» ۸۹...
 ۲۳۸ - «وَأَقِعةُ» ۲۱۱...
 ۲۳۹ - «وَبَالُ» ۵۴۵...
 ۲۴۰ - «وَجْهُ» ۱۴۸...
 ۲۴۱ - «وَرْدَةٌ» ۱۶۵...
 ۲۴۲ - «وَضِعُ» ۱۲۱...
 ۲۴۳ - «هَبَاءُ» ۲۱۳...
 ۲۴۴ - «هَشِيمُ» ۶۷...

- ۲۴۵ - «هِيم» ۲۴۷...
 ۲۴۶ - «ياقوت» ۱۸۱...
 ۲۴۷ - «يَتَخَيَّرُونَ» ۲۲۵...
 ۲۴۸ - «يُحَادُّونَ» ۴۳۴...، ۴۷۵
- ۲۴۹ - «يَحْموم» ۲۳۹...
 ۲۵۰ - «يَسْئَلُهُ» ۱۵۰...
 ۲۵۱ - «يَسْجُدَانِ» ۱۱۴...
 ۲۵۲ - «يُصَدِّعُونَ» ۲۲۳...
 ۲۵۳ - «يَطْمِئِنُّنَّ» ۱۸۰...
 ۲۵۴ - «يَطُوفُ» ۲۲۲...
 ۲۵۵ - «يُنزِفُونَ» ۲۲۳...
 ۲۵۶ - «يُوقَ» ۵۲۹...
 ۲۵۷ - «يُولِجُ» ۳۲۱...
 ۲۵۸ - «يَهِيحُ» ۳۶۵...
